



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی



رسالت
علیهما الصلوة والسلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

حقیقت



بزوختی در زندگانی سیاسی
امام حسن مجتبی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حقایق پنهان (پژوهشی در زندگانی سیاسی امام حسن مجتبی علیه السلام)

نویسنده:

احمد زمانی

ناشر چاپی:

دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۹	حقایق پنهان (پژوهشی در زندگانی سیاسی امام حسن مجتبی علیه‌السلام)
۱۹	مشخصات کتاب
۱۹	مقدمه از آیه الله سبحانی
۱۹	پژوهشی در ابعاد زندگی مظهر کوثر
۱۹	نگارش نقلی و تحلیلی
۱۹	حقایق پنهان
۲۰	پیشگفتار
۲۲	رهبری در اسلام
۲۲	اشاره
۲۲	اولین پیام بعد از توحید
۲۳	حدیث منزلت
۲۳	حجۀ الوداع (واقعه‌ی غدیر خم)
۲۴	پافشاری بر استمرار امامت
۲۴	حسنین در مباحله
۲۴	حدیث کساء
۲۴	سفارش به دوستی حسنین
۲۵	سروران جوانان بهشت
۲۵	حسن و حسین دو پیشوای امت
۲۵	حسن و حسین دو ریسمان محکم الهی
۲۶	حسن مصلح بزرگ
۲۶	اهداف مشترک
۲۷	نگاهی گذرا به دوران کودکی امام مجتبی علیه السلام

- ۲۷ اشاره
- ۲۸ ولادت
- ۲۸ نام گذاری
- ۲۸ القاب و کنیه
- ۲۹ سیمای امام حسن
- ۲۹ عقیده
- ۲۹ ختنه
- ۳۰ اظهار محبت‌های پیامبر
- ۳۰ تربیت در کانون پر مهر مادر
- ۳۰ اثری ژرف در روح کودک
- ۳۱ شخصیت دادن به فرزندان
- ۳۱ داستان مباحله
- ۳۲ مشارکت در بیعت رضوان
- ۳۲ حسنین در لحظات پایانی عمر پیامبر
- ۳۳ ویژگی‌های امام مجتبی علیه السلام
- ۳۳ اشاره
- ۳۳ خصایص و ویژگی‌های ذاتی
- ۳۴ موقعیت استثنایی (اجتماعی، سیاسی و...)
- ۳۵ عصمت
- ۳۵ اشاره
- ۳۵ ادله عصمت امام حسن
- ۳۷ آیهی تطهیر
- ۳۷ اعجاز
- ۳۷ اشاره

- ۳۸ خرما دادن نخل خشک
- ۳۸ دعای مستجاب
- ۳۸ تغییر جنسیت با نفرین امام
- ۳۹ علم
- ۴۰ سخنرانی امام حسن در کودکی
- ۴۱ آگاهی از اسرار دیگران
- ۴۲ روشن بودن وضع همه‌ی موجودات بر امام
- ۴۲ مکارم اخلاق امام مجتبی
- ۴۲ امام حسن از زبان امام صادق
- ۴۳ امام حسن از زبان امام رضا
- ۴۳ امام در نگاه شیفتگانش
- ۴۳ اشاره
- ۴۴ قصیده‌ی ارغوانیه
- ۴۴ پرچمدار صلح
- ۴۵ آینه از فرط تجلی شکست
- ۴۵ قهرمان صلح
- ۴۶ پرشکوه‌ترین نرمش قهرمانانه
- ۴۶ حسن بن علی علیه السلام پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم
- ۴۶ اشاره
- ۴۶ تحرکات سیاسی
- ۴۷ موضع گیریهای علی بن ابی طالب
- ۴۷ مقاومت‌های فاطمه در برابر انحرافات سیاسی
- ۴۸ وصیت سیاسی عمر علیه حاکمیت علی
- ۴۹ حکومت عثمان

- ۴۹ حسن و حسین در فتوحات اسلامی
- ۵۰ انکار شرکت در فتوحات
- ۵۰ پاسخ به منکران (بررسی و تحقیق)
- ۵۰ مخالفت عثمان با سیره‌ی پیامبر
- ۵۱ تبعید ابوذر و حضور امام حسن در مشایعت وی
- ۵۲ مسؤولیت‌های امام مجتبی علیه السلام در دوران حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۵۲ اشاره
- ۵۲ تولیت موقوفات و صدقات امام حسن
- ۵۲ اشاره
- ۵۳ موقوفات و صدقات علی بن ابی طالب و...
- ۵۴ موقوفات و صدقات پیامبر
- ۵۴ صدقات و موقوفات علی
- ۵۵ موقوفه‌ی فاطمه‌ی زهرا
- ۵۶ حیطان سبعه
- ۵۶ فدک چیست؟
- ۵۷ واگذاری فدک به فاطمه
- ۵۷ فدک در طول تاریخ
- ۵۹ مشارکت در جنگ جمل و بسیج مردم
- ۵۹ اشاره
- ۵۹ فراخوانی مردم کوفه به جنگ جمل
- ۶۰ ایثار در معرکه‌ی صفین و تشویق مردم
- ۶۱ امام جمعه‌ی موقت از سوی امیرالمؤمنین
- ۶۱ اشاره
- ۶۲ خطابه‌های امام مجتبی

۶۲	مساعدت در کارهای قضایی
۶۲	اشاره
۶۳	قضاوت‌های امام مجتبی
۶۳	یاور پدر در امر قضاوت
۶۴	امامت و رهبری
۶۴	اشاره
۶۴	گفتار شیعه و معتزله در امامت
۶۵	بیعت و معیارهای حاکم اسلامی
۶۵	اشاره
۶۵	مخالفت با هواپرستی
۶۵	عدالت گستر
۶۶	آگاه و توانمند
۶۶	محافظ سرمایه‌های معنوی و مادی مردم
۶۶	احیاگر قرآن و سیره‌ی پیامبر خدا
۶۷	بیعت امت با امام خویش
۶۷	امامت حسن بن علی در روایات
۶۷	اشاره
۶۷	امامت (حسن بن علی) از سوی پیامبر
۶۸	تصریح بر امامت حسن بن علی از سوی امیرالمؤمنین
۶۸	سپردن ودایع امامت به حسن بن علی
۶۸	آغاز دوره‌ی امامت حسن بن علی
۶۹	بیعت مردم با امام حسن
۷۰	حکومت شام و توطئه‌های جدید
۷۰	اشاره

- ۷۰ فرستادن جاسوس جهت آشوب و اغتشاش
- ۷۰ تطمیع و تهدید نیروهای ارشد نظامی
- ۷۱ شایعه‌ی صلح قبل از تحقق آن
- ۷۱ اشاره
- ۷۱ پاسخهای متقابل
- ۷۲ شایعات دیگر
- ۷۲ قضاوت‌های نادرست
- ۷۲ پیشنهاد صلح از سوی چه کسی بود؟
- ۷۲ اشتباه بزرگ طبری و ابن قتیبه
- ۷۳ حقیقت چیست؟
- ۷۳ نقد و بررسی
- ۷۴ سخن سید مرتضی مشهور به علم الهدی
- ۷۴ کلام سید بن طاووس
- ۷۵ قاطعیت امام در مبارزه با طاغوت شام
- ۷۵ انگیزه‌های صلح (مصلح امت اسلامی)
- ۷۵ اشاره
- ۷۷ پرسش
- ۷۷ پاسخ
- ۷۷ قرارداد صلح و شرطهای اساسی آن
- ۷۸ بندهای قرارداد صلح
- ۷۹ توضیحی پیرامون مواد صلحنامه
- ۸۰ نقد و بررسی
- ۸۰ شعار صلح از سوی معاویه
- ۸۱ اهداف شوم معاویه از انعقاد صلح

- ۸۱ شکست روحی و معنوی در موالیان اهل بیت
- ۸۱ ایجاد جنگ روانی
- ۸۲ معترضان وابسته به دشمن
- ۸۲ سفیان بن ابی لیلی
- ۸۲ عبدالله بن زبیر
- ۸۲ معترضان دلسوز و علاقمند
- ۸۲ اشاره
- ۸۳ مالک بن ضمیره
- ۸۳ حجر بن عدی
- ۸۴ عدی بن حاتم
- ۸۴ بشر همدانی
- ۸۴ ابوسعید عقیصاتیمی
- ۸۵ تحلیل گران ناآشنا
- ۸۶ واپسین روزها در کوفه
- ۸۶ مناظره‌ی طولانی
- ۸۷ اتهامات و برچسب‌های ناروا
- ۸۷ افشاگری و رفع اتهام
- ۸۸ بیان مناقب علی در برابر هیأت حاکمه‌ی شام
- ۸۹ اهمیت اهل بیت پیامبر
- ۹۰ سوابق ننگین معاویه و خاندان ابی سفیان
- ۹۱ پاسخ به عمرو بن عثمان بن عفان
- ۹۱ پیش‌گویی‌های امام مجتبی
- ۹۲ پاسخ امام به عمرو بن عاص
- ۹۳ پاسخ امام به ولید بن عقبه

- ۹۳ پاسخ به عتبۀ بن ابی سفیان
- ۹۴ پاسخ به مغیرۀ بن شعبه
- ۹۵ بازگشت به مدینه منوره
- ۹۵ اشاره
- ۹۵ دورنمایی از کارنامه‌ی ده ساله‌ی امام حسن در مدینه‌ی منوره
- ۹۶ تربیت و آموزش نیروهای کارآمد
- ۹۶ اشاره
- ۹۶ گروه ۱
- ۹۷ گروه ۲
- ۹۸ نشر فرهنگ اصیل اسلام
- ۹۸ اشاره
- ۹۸ بدعت‌ها توسط معاویه
- ۹۹ تشویق جاعلان حدیث
- ۹۹ علنی نمودن منکرات
- ۱۰۰ رسیدگی به نیازمندان
- ۱۰۲ حمایت‌های سیاسی و اقتصادی از موالیان
- ۱۰۴ اظهار انزجار و افشاگری بر ضد معاویه
- ۱۰۴ اشاره
- ۱۰۴ نمونه‌ی دیگر
- ۱۰۴ ممانعت از پیوند ازدواج با بنی‌امیه
- ۱۰۶ جنایات دیگر معاویه
- ۱۰۶ برکناری هواداران اهل بیت از پست‌های مدیریت
- ۱۰۶ کشتن شخصیت‌های نامدار شیعه
- ۱۰۶ تغییر حکومت اسلامی به استبدادی و موروثی کردن آن

- ۱۰۶ بزرگ‌ترین مانع ولایت عهدی یزید
- ۱۰۷ مسمومیت امام مجتبی علیه السلام
- ۱۰۷ جنون‌آمیزترین جنایت
- ۱۰۸ تطهیر جنایتکار
- ۱۰۸ دیگر گفتار نادرست
- ۱۰۹ اعتراف مورخان
- ۱۰۹ روزهای واپسین و کلمات گهربار
- ۱۱۰ وصایای امام مجتبی
- ۱۱۱ شهادت مظلومانه امام مجتبی علیه السلام
- ۱۱۱ اشاره
- ۱۱۲ عکس‌العمل معاویه نسبت به جنایت خود
- ۱۱۲ مراسم کفن و دفن سبط اکبر پیامبر
- ۱۱۲ ممانعت از دفن در حرم پیامبر
- ۱۱۳ عایشه به هنگام دفن جنازه‌ی امام مجتبی
- ۱۱۳ انعکاس شهادت امام مجتبی
- ۱۱۳ اشاره
- ۱۱۳ واکنش مردم
- ۱۱۳ حضور همگانی
- ۱۱۴ مردم مکه و مدینه
- ۱۱۴ مردم بصره
- ۱۱۴ همسر معاویه
- ۱۱۴ معاویه و یارانش
- ۱۱۴ بنی‌هاشم در مدینه منوره
- ۱۱۵ ابوهریره

- ۱۱۵ اوج استبداد و ستم امویان
- ۱۱۵ اشاره
- ۱۱۵ مبارزات حجر بن عدی و...
- ۱۱۶ یاران حجر بن عدی
- ۱۱۶ اشاره
- ۱۱۶ شریک بن شداد حضرمی
- ۱۱۷ صیفی بن فسیل شیبانی
- ۱۱۷ عبدالرحمان بن حسان عنزی
- ۱۱۷ قبیصة بن ربیعة العبسی
- ۱۱۸ کدام بن حیان عنزی
- ۱۱۸ محرز بن شهاب بن بجیر بن سفیان بن خالد بن منقر تمیمی
- ۱۱۸ عمرو بن حمق خزاعی
- ۱۱۸ جنایات بنی امیه
- ۱۱۹ سازماندهی حق پرستان برای مبارزه با بنی امیه
- ۱۱۹ آغاز مبارزه
- ۱۲۰ تهاجم فرهنگی امویان و عباسیان
- ۱۲۰ اشاره
- ۱۲۰ اتهام ازدواج‌ها و طلاق‌های مکرر به امام مجتبی
- ۱۲۰ اشاره
- ۱۲۲ اتهام ازدواج‌های متعدد
- ۱۲۲ اشاره
- ۱۲۲ تحقیق و بررسی این گروه از روایات
- ۱۲۳ همسران امام حسن مجتبی
- ۱۲۳ دامادهای امام مجتبی

- ۱۲۴ اتهام کثرت طلاق از سوی روایات و مورخان
- ۱۲۴ اشاره
- ۱۲۴ بررسی روایات شیعه
- ۱۲۵ نقد بر سند احادیث
- ۱۲۵ نقد بر مضمون و مفاهیم روایات گذشته
- ۱۲۵ چند پرسش درباره‌ی روایت محاسن برقی
- ۱۲۶ مبعوضیت طلاق از دیدگاه فریقین (شیعه و اهل سنت)
- ۱۲۶ اتهام کثرت طلاق در روایات اهل سنت
- ۱۲۷ مهاجمان فرهنگی در چهره‌ی راویان و مورخان
- ۱۲۷ ابوطالب مکی
- ۱۲۷ محمد بن عمر واقدی
- ۱۲۸ ابوالحسن مدائنی
- ۱۲۸ فرزندان امام حسن علیه السلام
- ۱۲۸ اشاره
- ۱۲۹ ایثارگران حسنی در معرکه‌ی کربلا
- ۱۲۹ اشاره
- ۱۲۹ حسن بن حسن (مجروح معرکه نینوا)
- ۱۳۰ عمرو بن حسن (آزاده‌ای کوچک)
- ۱۳۰ ابوبکر بن الحسن (شهید نینوا)
- ۱۳۰ قاسم بن الحسن (شهید نینوا)
- ۱۳۱ عبدالله بن حسن (عبدالله اکبر)
- ۱۳۲ عبدالله اصغر بن حسن
- ۱۳۲ بشر بن حسن
- ۱۳۲ چهل حدیث برگزیده از مجموعه سخنان در بار امام مجتبی علیه السلام

- ۱۳۲ اشاره
- ۱۳۳ خدشناسی
- ۱۳۳ توحید و یگانگی
- ۱۳۴ خشنودی خداوند
- ۱۳۴ حریت و آزادی (اختیار)
- ۱۳۴ شناخت قرآن مجید
- ۱۳۵ پیروان حقیقی قرآن
- ۱۳۵ قرآن در صحنه‌ی قیامت
- ۱۳۵ فضایل اهل بیت
- ۱۳۶ دستیابی به علوم پیامبر
- ۱۳۶ آرامش در پرتو ولایت
- ۱۳۶ آمرزش گناه در پرتو محبت
- ۱۳۶ حرمت صدقه بر آل محمد
- ۱۳۷ نزول باران با دعای امام مجتبی
- ۱۳۷ حکومت و اهل بیت
- ۱۳۷ فرجام امامان راستین
- ۱۳۸ شیعیان کیستند و دوستان کدامند؟
- ۱۳۸ سیاست از دیدگاه معصوم
- ۱۳۸ عزت مؤمن
- ۱۳۹ انتخاب دوست
- ۱۳۹ توجه به حقوق دیگران و نتیجه تواضع
- ۱۳۹ مکارم اخلاق چیست؟
- ۱۴۰ همسایگان را بر خویش مقدم بدارید
- ۱۴۰ تقوا

- ۱۴۰ چگونگی ورود به نماز
- ۱۴۱ دعای قنوت
- ۱۴۱ چگونگی ورود به مسجد
- ۱۴۱ فواید رفت و آمد به مسجد
- ۱۴۱ توجه به قیامت
- ۱۴۲ رمضان ماه آزمایش
- ۱۴۲ چاره اندیشی در ترک گناه
- ۱۴۲ رذایل اخلاقی (تکبر، حرص، حسد)
- ۱۴۳ آداب غذا خوردن
- ۱۴۳ چرا وحشت از مرگ؟
- ۱۴۳ هرگز نیازمند را دست خالی بر نگردانید
- ۱۴۴ نیکی را این گونه پاسخ دهید
- ۱۴۴ اهمیت غذای روحی
- ۱۴۴ پند و اندرز
- ۱۴۴ سه نکته‌ی اساسی
- ۱۴۴ ثمرات بردباری
- ۱۴۵ حضرت مهدی از زبان امام مجتبی
- ۱۴۵ کتابشناسی
- ۱۴۵ کتابنامه امام حسن مجتبی
- ۱۴۶ تألیفات
- ۱۴۶ تألیفات عربی
- ۱۴۸ تألیفات فارسی
- ۱۴۹ کتاب‌های چاپی اردو
- ۱۵۰ کتاب‌های ترکی

- ۱۵۰ معرفی چند کتاب خطی درباره‌ی امام مجتبی
- ۱۵۱ پاورقی
- ۱۷۳ درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

حقایق پنهان (پژوهشی در زندگانی سیاسی امام حسن مجتبی علیه السلام)

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور: حقایق پنهان: پژوهشی در زندگانی سیاسی امام حسن مجتبی علیه السلام / احمد زمانی؛ با مقدمه جعفر سبحانی سرشناسه: زمانی، احمد مشخصات ظاهری: [۵۱۱ ص شابک: ۹۶۴-۳۷۱-۲۸۹-۳۲۵۰۰۰-۲۸۹-۳۷۱-۳۲۵۰۰۰ ریال؛ ۳۲۵۰۰۰ ریال وضعیت فهرست نویسی: فهرست نویسی قبلی یادداشت: چاپ قبلی: حوزه علمیه قم، دفتر تبلیغات اسلامی، مرکز انتشارات، ۱۳۷۸ یادداشت: ص.ع. به انگلیسی: (S. A) Aresearch into political life of Imam Hasan Mojtaba Ahmad Zamani. Haqa'q - e penhan]. یادداشت: کتابنامه: ص. [۴۹۹] - ۵۱۰؛ همچنین به صورت زیر نویس عنوان دیگر: پژوهشی در زندگانی سیاسی امام حسن مجتبی علیه السلام موضوع: حسن بن علی (ع)، امام دوم، ق ۵۰ - ۳ موضوع: اسلام - تاریخ - از آغاز تا ق ۱۳۲ شناسه افزوده: سبحانی تبریزی، جعفر، ۱۳۰۸ -، مقدمه نویسنده شناسه افزوده: حوزه علمیه قم. دفتر تبلیغات اسلامی. بوستان کتاب قم رده بندی کنگره: BP۴۰/ح ۷ ۱۳۸۱ رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵۲ شماره کتابشناسی ملی: م ۸۱-۴۶۷۸۱

مقدمه از آیه الله سبحانی

پژوهشی در ابعاد زندگی مظهر کوثر

سیره نگاری شاخه‌ای از تاریخ نگاری است که در نیمه دوم قرن نخست، به میان نویسندگان اسلامی راه یافت. نخستین کسی که این راه را پیمود، نویسنده شیعی تابعی دبیر امیر مؤمنان علی علیه السلام به نام «عبیدالله بن ابی رافع» بود. [۱] چیزی نگذشت دانشمند شیعی دیگر به نام «جابر جعفی» (م / ۱۲۸ هـ) این روش را دنبال کرد و آثاری در این زمینه به یادگار گذارد. [۲] و با پیشرفت مسلمانان در دیگر رشته‌ها، سیره نگاری به پیشرفت خود ادامه داد و محمد بن اسحاق مدنی (م / ۱۵۱ هـ) سیره پیامبر را به نام «مغازی» نگاشت و این کتاب از کمال بالایی برخوردار بود که به تعبیر امام شافعی، دیگران ریزه خوار سفره پر نعمت او می‌باشند. [۳]

نگارش نقلی و تحلیلی

شیوه سیره نگاری در گذشته به صورت نقلی بود. نویسندگان سیره، به [صفحه ۲۰] گزارش رویدادها می‌پرداختند و به تحلیل حوادث و بیان علل و نتایج اشاره‌ای نمی‌کردند. تنها تصرف آنان در تاریخ این بود که برخی از آنان، تحت تأثیر عواطف دینی و قومی قرار گرفته، چه بسا برای نزدیکی به صاحبان زور و زر، تاریخ را برابر خواسته‌ی خواسته‌های آنان می‌نوشتند. در حالی که اساس تاریخ امروز، تحلیل و نقادی است؛ از دقت در لابلای گزارش‌ها، علل و پیامدهای رویدادها را می‌نگارند و با گردآوری قرائن و شواهد، به جداسازی درست از نادرست می‌پردازند. آنچه که امروز به این نوع تحلیل کمک می‌کند، دقت در اسناد گزارش‌هاست؛ زیرا سیره‌های نخست به صورت مسند تألیف شده و با شناخت راویان تاریخ، می‌توان درباره‌ی پایه استواری گزارشها داوری نمود.

حقایق پنهان

کتابی که هم اکنون در اختیار شما قرار می‌گیرد، به نام «حقایق پنهان» پژوهشی است مستند درباره زندگی دومین پیشوای شیعیان جهان، پیشوایی که زندگی او دارای ابعاد گوناگون است، بعدی در قرآن، بعدی در لسان و سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله و بعدی در تاریخ دارد. در بعد قرآنی او کافی است که کتاب آسمانی ما، او را فرزند پیامبر می‌داند و می‌گوید: پیامبر او را به میدان مباحله آورد تا دعای رسول را با گفتن «آمین» بدرقه کند و دعای او به هدف اجابت برسد و سرانجام میدان مباحله برای مسیحیان نجران [۷] به سرزمین آتش تبدیل گردد. وحی الهی او را عضوی از اعضای خانواده می‌داند که خدا آنها را از هر نوع آلودگی روحی و فکری و رفتاری پاکیزه گردانیده است [۸] و سوره «هل أتى» درباره [صفحه ۲۱] آنان نازل گردیده [۹] و سرانجام مهر آنان، مزد رسالت قرار داده شده است. [۷]. در بعد حدیثی؛ یعنی، لسان رسول خدا صلی الله علیه و آله، او و برادرش (سالار شهیدان) پیشوایان امت و سرور بهشتیان و گلهای خوشبوی پیامبر و گوشواره‌های عرش خدا، معرفی گردیده‌اند. [۸]. در بعد تاریخی همین بس که پس از درگذشت پدر بزرگوارش امیرمؤمنان، امت اسلامی با او به عنوان خلیفه اسلام بیعت کرده و چند ماهی زمام خلافت را به دست گرفت، سپس به عللی به پیشنهاد دشمن (صلح) تن داد. [۹]. این بخش از زندگانی او، ده سال تمام از تاریخ اسلام را به خود اختصاص می‌دهد و در این مورد موافق و مخالف قلم‌فرسایی کرده، گروهی حقیقت را نوشته و گروهی به ترور شخصیت او پرداخته‌اند. از میان تحلیل‌های علمی و اجتماعی که در این کتاب به صورت بس‌زیبا ترسیم شده است، این بخش از زندگی امام است؛ یعنی، کارنامه اقامت ده ساله امام در مدینه پس از صلح تحمیلی، در حالی که بسیاری از نویسندگان و تحلیل‌گران سیره سبط اکبر، از این بخش غفلت ورزیده‌اند. البته این نه به این معناست که نقاط مثبت کتاب به همین بخش اختصاص دارد؛ بلکه در بخشهای دیگر نوآوری‌هایی به چشم می‌خورد که می‌توان آن را از ابتکارات مؤلف دانست، بالاخص آن جا که به یاهو سرایی‌های دائرة المعارف به اصطلاح اسلامی پاسخ گفته و دست نویسندگان را کاملاً رو کرده است و نشان داده است که چگونه نویسندگان مسیحی و یا صهیونیست با تاریخ اسلام بازی می‌کنند و شخصیت‌های والای ما را هدف تهمت‌های خود قرار می‌دهند. [صفحه ۲۲] البته این تقصیر ماست که درباره‌ی بزرگان خود سکوت می‌ورزیم و تاریخ اسلام را به صورت یک درس رسمی مطرح نمی‌کنیم و به این بخش عظیم از دیده جنبی می‌نگریم در این موقع است که فرصت طلبان مانند نویسندگان دائرة المعارف اسلامی، انسان والامقامی را آماج ناسزاگویی قرار می‌دهند. ما این نوشته ارزشمند را به مؤلف گرامی، حجة الاسلام و المسلمین جناب آقای حاج شیخ احمد زمانی، تبریک می‌گوییم، ولی آن را به عنوان پایان کار نمی‌پذیریم و از حضورش درخواست می‌کنیم در ترجمه این کتاب به زبان عربی و سپس انگلیسی کوشش بلیغ کند و لاف آن بخش از انتقادهای خود را نسبت به دائرة المعارف اسلامی ارسال نفرمایند. به امید روزی که حوزه علمیه بخشهایی از تاریخ اسلام را به صورت تحلیل جزء دروس اساسی قرار داده و گروهی را در این زمینه تربیت نماید. مؤسسه امام صادق علیه السلام ۱ / ۱۰ / ۷۵ جعفر سبحانی [صفحه ۲۳]

پیشگفتار

قرن‌هاست که توجه نویسندگان و عالمان عرب و غیرعرب و مسلمان و غیرمسلمان، جذب زندگی سراسر افتخار جانشینان راستین پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شده و در ابعاد مختلف شخصیت آنان به صورت گروهی و یا فردی قلم زده‌اند، گاه همه را در یک کتاب شناسانده‌اند و گاه برای هر یک به صورت مستقل کتابی نگاشته‌اند. اینک مجموع آن‌ها از هزاران رساله و کتاب تجاوز کرده است، سعی‌شان مشکور! لیکن باید گفت که آنان با همه‌ی تلاش‌هایشان نتوانسته‌اند ابعاد مختلف و گوناگون وجودی ائمه علیهم‌السلام را بررسی کامل نمایند، که این ناتوانی دو جهت اساسی دارد: ۱. عمق ارزش‌های والای انسانی که خداوند در وجود آنان به ودیعت نهاده، به طوری که هر یک می‌تواند منشأ تحولی در جامعه و افراد باشد و اسباب سعادت و خوش‌بختی را برای آنان

فراهم آورد. ۲. اتهام‌های گوناگونی که از ناحیه‌ی قدرتمندان و زورمندان هر عصر بر آنان وارد آمده و خواسته‌اند این بزرگواران را در زندان اتهامات و برچسب‌های ناروا محبوس سازند و چند صباحی آفتاب فروزنده‌ی شان را پشت ابر نگاه دارند و دیدگان [صفحه ۲۴] حقیقت‌بین را از فروغ آنان محروم کنند. آری در چنین وضعی است که بسیاری از ویژگی‌های زیبا و درخشنده‌ی ائمه اهل بیت علیهم السلام که توجه بیش‌تر انسان‌های پاک‌باخته را به خود جذب می‌کند به صورت وسیع و گسترده مطرح نمی‌گردد و یا لااقل برای مدتی مسکوت می‌ماند. زندگی سیاسی امام سبط اکبر رسول خدا صلی الله علیه و آله همانند دیگر امامان راستین تشیع از آنچه گفتیم مستثنا نیست؛ او که آئینه‌ی تمام‌نمای نبوی و علوی بعد از امیرمؤمنان علیه السلام است، دوران کودکی خود را در آغوش پرمهر پیامبر و دامان پاک فاطمه‌ی اطهر علیها السلام به سر برد و سپس در کانون ولایت علوی پرورش یافت و ادبار و اقبال دنیا و دنیاپرستان را لمس کرد و مظهر اسمای حسنا‌ی الهی گردید، لیکن بنی‌امیه ستمی بسیار، به گسترده‌گی تاریخ بر او روا داشتند و از هیچ‌گونه اتهام و تهاجمی کوتاهی نکردند و دور از انتظار نبود، چرا که معاویه و ابوسفیان مخالفان با پیامبر و اهل بیتش را بر خود فرض و واجب می‌دانستند و همواره تهاجم نظامی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی بر ضد خاندان رسالت را در دستور کار خود داشتند. همچنین چهره‌های زور و زر و تزویر این حرکت را ادامه می‌دادند، از آن جمله است ماجراهای احد، احزاب، صفین، فدک، از بین بردن حقوق مولیان اهل بیت علیهم السلام و خود آن‌ها، تخریب و انهدام مایملک پناهندگان به حضرت مجتبی علیه السلام همچون عبدالله بن ابی سرح (توسط ابن زیاد)، به شهادت رساندن حجر بن عدی و دیگر یاران گران‌قدر اهل بیت علیهم السلام و... که همگی گواه روشن بر مطالب بالاست. امام حسن علیه السلام که خود «ساسة العباد و أركان البلاد» است و مسؤولیت ارشاد نسل‌های آینده را بر دوش خود احساس می‌کند، فرمایش جلدش پیامبر صلی الله علیه و آله را درباره‌ی خود و اهل بیتش آویزه گوش دارد که فرمود: «نحن نوامیس العصر و أحبار الدهر و نحن سادة العباد و نحن ساسة البلاد و نحن الكفء و الولاة و الحماة و الرعاة و طریق النجاة... فینا النبوة [صفحه ۲۵] و الولاية و الامامة... [۱۰]؛ ما رازهای پنهان زمان و استوانه‌های همیشه روزگاریم، سیادت و آقایی بندگان و سیاست‌گزاری همه‌ی شهرهای آنان در دست ماست. استقلال و خودکفایی و سرپرستی و پشتیبانی دین و رهبری امت و راه نجات مردم در پیروی از ماست... نبوت و زعامت و امامت در میان ماست.» و از همین روست که جهاد و دفاعی بنیادین را در برابر بنی‌امیه برعهده گفت و د این راستا از هیچ‌گونه درگیری نظامی با دژخیمان بنی‌امیه ترس و وحشتی نداشت، لذا در پاسخ به معاویه نوشت: «لو اثار أن أقاتل من أهل القبلة لبدات بقتالک فانی ترکک لصالح الأمة و حقن دمانها [۱۱]؛ اگر می‌خواستم در میان اهل قبله شمشیر بزنم، جنگ را از تو آغاز می‌کردم، اینک که دست از تو برداشته‌ام، تنها برای مصلحت امت و جلوگیری از خون‌ریزی آنان است و بس.» آری، او می‌داند که پاسخ شمشیر را با شمشیر و جواب حیل و نیرنگ را با تدبیر باید داد و از این رو آن مصلح بزرگ، در دوره‌ی امامت خویش همواره می‌کوشید تا صحابه و یاران واقعی اسلام را حفظ کند و بنیه‌ی قوی اقتصادی جهت بقای امامت راستین پی‌ریزی نماید و در فشارهای سیاسی - اقتصادی حکام بنی‌امیه مولیان را یاری دهد و در دراز مدت، فرهنگ اصیل اسلامی را جایگزین تحریفات بنی‌امیه نماید و مدینه‌ی پیامبر را بار دیگر معهد علم و فضیلت و پناهگاه تشنه کامان فرهنگ غنی و ارزشمند اسلام گرداند و سیاست خودکامانه‌ی حاکمان شام و بنی‌امیه را در اداره‌ی امور دین و دنیای مردم تبیین کند و امت اسلامی را از حقوق خویش آگاه سازد. [صفحه ۲۶] حاکمان بنی‌امیه با این که زمام حکومت شام و عراق را در دست داشتند، لیکن از برخورد اصلاحی امام مجتبی علیه السلام سخت وحشت داشتند و کم‌تر روزی بود که نیروهای اطلاعاتی آنان، اوضاع و احوال آن حضرت را گزارش نکنند و مزاحمت به وجود نیاورند که سرانجام هم نتوانستند تحملش کنند و به شهادتش رسانیدند. در این نوشتار بر آن شدیم که زندگی سیاسی آن مظلوم مرد را ورق زنیم و ضمن پاسخ‌گویی به برخی از اتهامات و شبهات، محورهای زیر را مورد بحث و بررسی قرار دهیم: ۱. چگونگی ساختار شخصیتی امام مجتبی علیه السلام (دوران کودکی و نوجوانی). ۲. مسؤولیتهای سنگین در دوران حاکمیت امیرمؤمنان علیه السلام. ۳. دوران پر

ماجرای امامت و خلافت ظاهری آن حضرت. ۴. انگیزه‌های صلح و بررسی مواد صلح‌نامه و پاسخ به بعضی شبهات و اشتباهات. ۵. دوران ده ساله‌ی پایانی عمر مبارک آن بزرگوار در مدینه‌ی منوره (جنگ سرد با حاکمان بنی‌امیه). ۶. تهاجم فرهنگی امویان و عباسیان و بررسی انگیزه‌های شیطانی آنان. و محورهای دیگری که هریک بیانگر برخورد سیاسی آن حضرت با افراد و یا گروه‌های مختلف زمان خویش است. باید اذعان داشت بعضی از بزرگان معاصر به زبان غیرفارسی در زندگی سیاسی امام مجتبی علیه‌السلام قلم زده‌اند و سعی وافر نموده‌اند، لیکن متأسفانه کار را ناتمام گذاشته‌اند و تنها به زندگی آن حضرت در دوره‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله و خلفای سه‌گانه‌ی بعد از او اکتفا کرده‌اند. گرچه این دو دوره، مرحله‌ی ساختار شخصیتی سیاسی آن بزرگوار بوده، اما بقیه‌ی عمرش که نزدیک به هفده سال است و حساس‌ترین وضعیت را در این ایام گذرانده و بزرگ‌ترین تحول سیاسی در تاریخ اسلام رخ داده، مسکوت مانده است و یا تنها به بخش خاصی همچون «صلح» پرداخته و خوب از عهده‌اش [صفحه ۲۷] برآمده‌اند. و آن‌ها هم که متعرض بیش‌تر بخش‌های زندگی آن مظلوم امام علیه‌السلام گشته‌اند گرفتار اشتباهات بزرگ و جبران‌ناپذیری گردیده‌اند. و اینک ضمن توجه به آن‌ها و استفاده از تألیفات پیش‌کسوتان اهل قلم، هدیه‌ی ناقابلی را به محضر مبارک اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام به ویژه امام حسن مجتبی علیه‌السلام تقدیم داشته‌ایم، امید است که ثواب آن به روح پرفتوح بنیانگذار جمهوری اسلامی و احیاکننده اسلام ناب محمدی حضرت امام خمینی - رضوان الله تعالی علیه - و شهدای پرفضیلت انقلاب شکوهمندمان و رهروان آن‌ها ایصال گردد و خداوند به آنان درجات عالی در جوار رحمتش عنایت فرماید. از همه‌ی صاحبان علم و فضیلت و ارباب قلم تقاضا می‌شود چنانچه نگاهی بر این نوشتار داشتند، منت نهاده با ملاحظات سازنده‌ی خویش ما را در ادامه راه یاریمان فرمایند. در پایان از همه اساتید به ویژه استاد بزرگوار رجالی توانمند و مورخ آگاه و فقیه پرتلاش آیت‌الله حاج شیخ جعفر سبحانی که عنایت و رهنمودها یشان شامل حال ما گردید تشکر و سپاس‌گزاری می‌نمایم. از همه کسانی که در به ثمر رسیدن این اثر ما را یاری دادند خاصه عزیزانی که در مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه‌ی علمیه قم سعی وافر داشتند قدردانی می‌کنم و آرزوی توفیق بیشتری را برایشان دارم. والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته احمد (رجبعلی) زمانی [صفحه ۳۱]

رهبری در اسلام

اشاره

کشتی نجات‌بخش اسلام با ناخدایی انسان برگزیده‌ی خداوند بر روی امواج سهمگین و پرتلاطم جاهلیت، حرکت خویش را آغاز کرد تا انسان‌ها را از سیاه‌بختی و تیره‌روزی قومیت‌ها و نژاد پرستی‌ها و عادات و فرهنگ غلط آن روز نجات بخشد. آن ناخدای دوراندیش و آگاه می‌دید که در آینده‌ای نه چندان دور، ناپاکان کج‌اندیش، این راهزنان فضیلت و کرامت و در کنار آنان خفاشان ترسو و فرصت‌طلب که توان و یارای دیدن نور نبوت و ولایت مطلقه‌ی الهی را ندارند با توطئه‌های شیطانی خود بر اریکه قدرت تکیه خواهند زد. اهداف رسالت را واژگون خواهند کرد؛ از این رو برگزیده‌ی حق، محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله خط پربرکت امامت و ولایت را ترسیم نمود و در جاها و مناسبت‌های مختلف، آن را بازگو کرد و فرمان الهی‌اش را با جدیت تمام دنبال نمود.

اولین پیام بعد از توحید

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در اولین دعوت مردم به توحید و امامت و رهبری [صفحه ۳۲] آیه‌ی کریمه‌ی «و أنذر عشیرتک الأقربین [۱۲]» را ابلاغ کرد و سپس در آن روز (یوم‌الدار) به خویشاوندان خود - که چهل نفر بودند - فرمود: «یا بنی

عبدالطلب انی و الله ما أعلم أن شابا فی العرب جاء قومه بأفضل مما جئتكم به أنى قد جئتكم بخیر الدنيا و الآخرة و قد أمرنى الله أن أدعوكم الیه فأیکم یوازرونى على هذا الأمر على أن یكون أخی و وصیى و خلیفتى فیکم؛ ای فرزندان عبدالطلب! به خدا سوگند هیچ کس از مردم برای کسان خود چیزی برتر از آنچه من برای شما آورده‌ام نیاورده است، من خیر دنیا و آخرت را برای شما آورده‌ام. خدایم به من فرمان داده که شما را به سوی او بخوانم؛ کدام یک از شما پشتیبان من خواهید بود تا برادر و وصی و جانشین من در میان شما باشد.» در آن هنگام سکوت بر جمع حاکم شد و همگی در فکر فرو رفتند؛ علی علیه السلام (که جوانی پانزده ساله بود) به پا خاست و فریاد برآورد: «أنا یا نبی الله أکون و زیرک علیه؛ ای پیامبر خدا، من آماده‌ی پشتیبانی از شما هستم.» پیامبر صلی الله علیه و آله سه مرتبه تکرار کرد، فقط علی بن ابی طالب علیه السلام در حضور همه با رشادت کامل جواب مثبت داد، آن گاه پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ان هذا أخی و وصیى و خلیفتى فیکم فاسمعوا له و أطيعوه [۱۳]؛ مردم! این جوان (علی بن ابی طالب) برادر، وصی و جانشین من میان شماست، به سخنان او گوش دهید و از او پیروی و اطاعت کنید.»

حدیث منزلت

پیامبر عظیم الشان در سال نهم هجرت به هنگام خروج از مدینه در حالی که با [صفحه ۳۳] سپاهیان اسلام، عازم جنگ تبوک بودند، لایق‌ترین فرد بعد از خود را جهت اداره‌ی مدینه بر آن شهر گماشت، آن کسی که قلبش برای مبارزه در راه خدا می‌تپید و همراهی با پیامبر صلی الله علیه و آله و دفاع از اسلام را بر همه چیز مقدم می‌داشت. او دل افسرده و رنجیده خاطر بود که چرا توفیق جهاد در راه خدا را نیافته است؛ از این رو پیامبر صلی الله علیه و آله دل‌داری‌اش داد و فرمود: «برادرم! به جای خویش (مدینه) بازگرد که اداره‌ی مدینه را کسی جز من و تو شایسته نیست و تو جانشین من در میان خاندان و محل هجرت و عشیره‌ام هستی.» [۱۴] در این هنگام دستش را بر شانه آن انسان پاک، که فضیلتش زبانزد خاص و عام بود، نهاد و موقعیتش را این گونه ترسیم نمود: «أما ترضى یا علی أن تكون منى بمنزلة هارون من موسى الا أنه لا نبى بعدى [۱۵]؛ ای علی! آیا خشنود نمی‌شوی از این که بعد از من همانند هارون نسبت به موسی باشی (جانشین و خلیفه من شوی)، تنها تفاوت این که بعد از من پیامبری نخواهد آمد.»

حجة الوداع (واقعه‌ی غدیر خم)

در سال دهم هجرت، خداوند به رسولش فرمان داد: «یا أيها الرسول بلغ ما أنزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته و الله یعصمک من الناس، ان الله لا یهدى القوم الکافرین [۱۶]؛ ای پیامبر! آنچه از سوی پروردگارت به تو نازل شده [وصایات و جانشینی علی بن ابی طالب علیه السلام] به مردم ابلاغ کن و اگر آن را ابلاغ نکنی، پیام پروردگارت را نرسانده‌ای؛ خدا تو را از گزند مردم [صفحه ۳۴] نگاه می‌دارد و خداوند، کافران لجوج را هدایت نمی‌کند.» پیامبر صلی الله علیه و آله به هنگام نزول این آیه‌ی شریفه، آخرین ماه‌های عمرش را سپری می‌کرد و از کنار بیت باعظمت حضرت حق به همراه هزاران مسلمان، که هر یک راهی دیار خویش بودند، باز می‌گشت. آن حضرت همراهان را در غدیر خم [۱۷] فراخواند و فرزند کعبه را بر روی دست گرفت و فرمان خدایش را این گونه ابلاغ کرد: «من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه فانصر من نصره و اخذل من خذله [۱۸]؛ کسی که من عهده‌دار امور او هستم، علی بن ابی طالب ولی امر و مولای اوست. بار خدایا! دوست بدار آن کسی که علی را دوست دارد و دشمن بدار کسی را که با او دشمن است؛ یاری کن کسی که او را یاری می‌کند، خوار و ذلیل نما آن کسی که او را خوار می‌نماید.» و در جای دیگر فرموده: «أنت تبین لأمتی ما اختلفوا فیه بعدى [۱۹]؛ ای علی! تو بعد از من، بیانگر و روشن کننده‌ی موارد اختلاف در میان امتم خواهی بود» یعنی بعد از من کلام تو معیار حق و باطل است.

پافشاری بر استمرار امامت

پیامبر گرامی اسلام مطالب مربوط به وصایت را تنها به انتخاب وصی بعد از [صفحه ۳۵] خود (علی بن ابی طالب) محدود نکرد. او در ماه‌های آخر عمر خویش، امامت را برای همیشه توسعه داد. ابوسعید خدری گوید که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «انی اوشک ان ادعی فأجیب و انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله - عزوجل - و عترتی، کتاب الله حبل ممدود من السماء الی الأرض و عترتی اهل بیتی و ان اللطیف الخیر أخبرنی انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض، فانظرونی بم تخلفونی فیهما [۲۰]؛ همانا دعوت خدای را اجابت خواهم کرد؛ من در میان شما دو امر گرانبها باقی خواهم گذاشت: کتاب خدا که ریسمانی است از آسمان تا زمین امتداد دارد و عترتم که اهل بیت من هستند. خداوند آگاه و مهربان به من خبر داد: این دو هرگز از یکدیگر جدا نخواهند شد تا در قیامت، کنار حوض کوثر ملاقاتم کنند، پس توجه کنید به آنچه با آن دو بعد از من انجام می‌دهید.» و نیز فرموده است: «ألا ان مثل اهل بیتی فیکم مثل سفینه نوح من رکبها نجی و من تخلف عنها غرق [۲۱]؛ بدانید که اهل بیت من در میان شما همانند کشتی نوح است، هر کس بر کشتی سوار شود (از اهل بیت پیروی کند) نجات می‌یابد و هر کس تخلف ورزد نابود و غرق خواهد شد.»

حسین در مباحله

مردم مدینه در سال‌های آخر عمر پیامبر صلی الله علیه و آله شاهد توصیه‌های فراوان آن حضرت نسبت به اهل بیت خود به ویژه حسن و حسین علیهما السلام بودند؛ آن‌ها به چشم خود دیدند که پیامبر صلی الله علیه و آله آن دو کودک خردسال را در مباحله‌ی با نصارا در کنار وصی خود امیرمؤمنان علیه السلام و پاره تنش فاطمه اطهر علیهما السلام شرکت داد، آن هم در [صفحه ۳۶] حساس‌ترین لحظه‌ای که نصارای نجران، همگی به انتظار نشسته بودند تا شرکت کنندگان در مباحله را ببینند و آنان را بشناسند. [۲۲].

حدیث کساء

مردم مدینه همچنین دیدند که رسول خدا صلی الله علیه و آله صبحگاهان از منزل خارج شد، در حالی که عبایی مشکلی و تیره رنگ بر دوش داشت؛ دو فرزند خردسالش حسن و حسین علیهما السلام را زیر عبایش جای داد و سپس دامادش علی بن ابی طالب علیه السلام و دختر گرامی‌اش فاطمه علیها السلام را فراخواند و همگی را داخل عبای خویش جای داد و آیه شریفه‌ی «انما یرید الله لیزهبن عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا [۲۳]؛ همانا خداوند می‌خواهد آلودگی را از شما خاندان بزداید و شما را پاک و پاکیزه گرداند» را قرائت نمود و با این کار، علی بن ابی طالب علیه السلام، دخترش فاطمه علیها السلام و دو فرزندش حسن و حسین علیهما السلام را افراد حقیقی و بارز اهل بیت معرفی نمود [۲۴] رسول خدا صلی الله علیه و آله حسن بن علی علیهما السلام را از اصحاب کساء دانست و در زیر کساء جا داد و در حق او و دیگر اصحاب کساء - هم فاطمه و أبوها و بعلها و بنوها - دعا فرمود. [۲۵]. اظهار محبت‌های فراوان رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت به اهل بیت به ویژه حسنین علیهما السلام گویای آن است که در آینده حوادث تکان دهنده‌ای پدید خواهد آمد و مردم باید به هوش باشند تا فتنه‌ها را بشناسند و نهایت تلاش خود را در حمایت از اهل بیت و سیره‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله و حرکت در خط آنان به کار برند. [صفحه ۳۷]

سفارش به دوستی حسنین

ابن مسعود و أبوهریره گفته‌اند: «دیدیم رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی که دو فرزند خردسالش حسن و حسین علیهما السلام

را بر دو شانه‌ی مبارکش گرفته بود، گاهی این و گاهی آن را می‌بوسید. مردی پرسید: آیا آن دو را دوست داری؟ فرمود: «من أحب الحسن و الحسين فقد أحبني و من ابغضهما فقد أبغضني [۲۶]؛ هر کس حسن و حسین را دوست بدارد، مرا دوست داشته است و هر کس با آنان دشمنی ورزد، بر من دشمنی کرده است.» در کتاب‌های مختلف شیعه و أهل سنت نمونه و مانند این روایت بسیار آمده است؛ تنها در صحیح مسلم در مورد حسن بن علی علیهما السلام شش روایت آمده است؛ ابو‌حسین نیز در کتاب نظم الأخبار دو بیت ذیل را آورده است: أخذ النبي يد الحسين و صنوه يوما و قال و صحبه في مجمع من و دني یا قوم أو هذين أو أبويهما فالخلد مسكنه معي [۲۷]. «رسول خدا صلی الله علیه و آله روزی در پیش روی یارانش که گرد هم آمده بودند، دست حسن و حسین را گرفت و فرمود: «هرکس دوست بدارد مرا یا این دو را و یا پدر آنان، علی بن ابی طالب علیه السلام را پس در بهشت، همراه من خواهد بود.»

سروران جوانان بهشت

ابوسعید خدری و ابن عباس و ابن عمر و حذیفه و أنس و... گویند: [صفحه ۳۸] رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «الحسن و الحسين سیدا شباب أهل الجنة [۲۸]؛ حسن و حسین، آقا و سرور جوانان بهشتند.» ترمذی نقل می‌کند: «هما سیدا شباب أهل الجنة [۲۹]؛ آن دو (حسن و حسین) آقا و سرور جوانان اهل بهشتند.» قابل توجه است که ترمذی این روایت را صحیح و حسن می‌داند.

حسن و حسین دو پیشوای امت

قال علی علیه السلام: «دخلت يوما منزلي فاذا رسول الله صلی الله علیه و آله جالس و الحسن عن يمينه و الحسين عن يساره و فاطمة بين يديه و هو يقول: يا حسن و يا حسين أنتما كفتا الميزان و فاطمة لسانه و لا تعدل الكفتان الا باللسان و لا يقوم اللسان الا على كفتين... أنتما الامامان و لأمكما الشفاعة [۳۰]؛ علی - ع - فرمود: روزی وارد خانه‌ام شدم دیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته است، فرزندان حسن در طرف راستش، حسین در طرف چپش و همسر فاطمه در مقابل آن حضرت بودند و او می‌فرمود: ای حسن و ای حسین! شما دو نفر دو کفه میزاید، مادر شما فاطمه زبان میزان و ترازوست؛ دو کفه متعادل نمی‌شود، مگر با زبان ترازو و زبان هماهنگ نمی‌شود مگر [صفحه ۳۹] با دو کفه... آن گاه فرمود: شما دو نفر امام و پیشوایید و برای مادرتان مقام شفاعت است.» ابن شهر آشوب در ذیل تفسیر آیه شریفه‌ی: «و التين و الزيتون...» آورده است: «مسلمانان همگی بر این مطلب اتفاق دارند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: الحسن و الحسين امامان قاما أو قعدا [۳۱]، و یا ابنای هذان امامان قاما أو قعدا.» [۳۲]. پیامبر فرموده است: «حسن و حسین دو امام و پیشوای امتند، چه پیکار و جهاد کنند و یا به طور علنی درگیر نشوند و به صورت مخفی و تقیه عمل کنند.» همچنین فرموده است: «این دو فرزندم حسن و حسین رهبر و پیشوای امتند، هر گونه که عمل کنند، جهاد و قیام نمایند و یا مبارزه‌ی علنی و آشکار نداشته باشند.» گروهی از مورخان همانند هاشم معروف الحسنی نیز نسبت به حدیث فوق ادعای تواتر نموده‌اند، این گروه معتقدند: محدثان اجماع نموده‌اند بر این که حدیث فوق را پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده است. [۳۳] همچنین طارق بن شهاب گوید: شنیدم که علی بن ابی طالب به فرزندانش حسن و حسین می‌فرمود: «أنتما امامان بعقبی و سیدا شباب أهل الجنة، و المعصومان حفظکم الله و لعنة الله علی من عاداکما [۳۴]؛ شما دو تن (حسن و حسین) امامان و پیشوایان بعد از من هستید، و شما سرور جوانان بهشتید و هر دو معصوم هستید. خداوند شما را حافظ و یاور باشد و نفرین خداوند بر کسانی باد که با شما دشمنی می‌ورزند.» [صفحه ۴۰]

حسن و حسین دو ریسمان محکم الهی

امام باقر علیه‌السلام به نقل از رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «من أراد أن يتمسک بالعروة اللطيفة التي قال الله عزوجل في كتابه فليتوال علی بن ابی طالب و الحسن و الحسين، فان الله - تبارک و تعالی - یحبهما من فوق عرشه [۳۵]؛ هر کس که بخواهد [برای نجات خویش] به ریسمان محکم و اطمینان بخش الهی چنگ زند، همان عروء الوثقایی که خدای سبحان در قرآن دستور تمسک به آن را داده است، باید علی بن ابی طالب و حسن و حسین علیهم‌السلام را دوست بدارد؛ خداوند - تبارک و تعالی - محبت خود را نسبت به حسین از بالای عرشش اعلان می‌دارد.» اظهار علاقه و ابراز محبت‌های پیامبر نسبت به دو فرزندش حسن و حسین علیهما‌السلام نشانگر سیره و هدف واحد این دو امام همام بعد از علی بن ابی طالب علیه‌السلام است. رسول خدا صلی الله علیه و آله بارها برخورد خصمانه‌ی دشمنان اسلام نسبت به دو سبط خود را محکوم نمود و آن را نشانگر انحراف و گمراهی و تیره‌بختی آنان دانست. در دیدگاه پیامبر صلی الله علیه و آله امامت و رهبری حسین علیهما‌السلام هر دو مورد تأیید بوده و صلاح و سعادت امت اسلامی را در پیروی و اطاعت از آنان در زمان خویش می‌دیده است. پیامبر صلی الله علیه و آله چگونگی برخورد دو سبط گرامی‌اش را با حوادث آینده، دو نوع تاکتیک نسبت به هدف واحد می‌داند، همان طوری که احادیث گذشته آن را روشن نمود.

حسن مصلح بزرگ

حسن بصری از ابوبکره نقل کرده است: پیامبر بر روی منبر مشغول موعظه و [صفحه ۴۱] خطابه بود که حسن بن علی علیه‌السلام وارد شد و می‌خواست بر روی منبر رود، در آن هنگام پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «ان ابني هذا سید و ان الله سیصلح به بین فتنین من المسلمین عظمتین [۳۶]؛ همانا این فرزند من آقا و سرور است و خداوند سبحان به واسطه‌ی او در میان دو گروه بزرگ از مسلمانان صلح برقرار خواهد کرد.» و نیز درباره‌ی حسین بن علی علیه‌السلام آمده است: اسماء بنت عمیس گوید: وقتی حسین علیه‌السلام چشم به جهان گشود، او را در پارچه‌ی سفیدی پیچیدم و به رسول خدا صلی الله علیه و آله دادم. حضرت اذان در گوش راست و اقامه در گوش چپش خواند و سپس او را به سینه چسبانید و گریه می‌کرد. سبب را پرسیدم. فرمود: «تقتله الفئة الباغية من بعدی لا أنا لهم الله شفاعتی؛ متجاوزان ستمگر بعد از من او (حسین علیه‌السلام) را خواهند کشت، خداوند شفاعت مرا نصیب آنان نگرداند.» سپس فرمود: أسماء! مبادا دخترم فاطمه علیها‌السلام را از این خبر آگاه سازی! او حسین را تازه به دنیا آورده است. [۳۷]. و در حدیثی دیگر ابن عباس (ره) گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: وحی کرد خداوند سبحان به جبرئیل که بگوید ما فرزند تو را حسین نامیدیم، او را عزیز و گرامی دار و سپس به من خبر داد که بدترین افراد امت حسین علیه‌السلام را خواهند کشت، در حالی که بر شرورترین مرکب سوار خواهند بود. وای بر قاتل او، وای بر کسی که او را بدان جا فرستاد، وای بر فرماندهی آن معرکه و پیکار، من از قاتل او بیزارم و او نیز از رحمت من دور خواهد بود، چرا که در قیامت مجرم‌تر و جنایتکارتر از او وجود ندارد؛ او با مشرکان محشور خواهد شد، آتش [صفحه ۴۲] جهنم برای سوزاندن و عذاب دادن وی رغبت بیش‌تری خواهد داشت از کسی که برای شوق بهشت خدا را اطاعت کند. [۳۸].

اهداف مشترک

گفتار و رفتار پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بیانگر آن است که امامت و وصایت بعد از علی بن ابی طالب علیه‌السلام در حسن و حسین علیهما‌السلام تعیین دارد. و آنان همانند دیگر ائمه‌ی اهل بیت علیهم‌السلام دارای قدرت کافی جهت زعامت مسلمانان بوده‌اند و آرامش امت اسلامی در سایه‌ی رهبرانی چون آنان است که معصومند و مؤید از ناحیه‌ی پروردگار؛ انسان‌هایی که در انجام وظایف خود، کوچک‌ترین قصور و تقصیری نداشته‌اند. امامان شیعه در فراز و نشیب‌های گوناگون، جلوه‌های مختلف و متفاوتی داشته‌اند و حافظ اسلام و شریعت الهی بوده‌اند؛ آنان حدود و ثغور دین را ترسیم می‌کردند و به خط راستین اسلام محمدی استمرار

می‌بخشیدند. زندگانی امامان عالی‌قدر شیعه، همچون حضرت مجتبی علیه‌السلام و حضرت سیدالشهدا در ظاهر شکل‌ها و شیوه‌های مختلفی داشت، به طوری که در نگاه اول برای بسیاری از افراد ناآشنا ابهام‌آور و سؤال برانگیز است، لکن بررسی و تحلیل درست از زندگانی این پاکان راستین، این نتیجه را می‌دهد که آنان به دنبال حقیقت واحدی بوده‌اند که آن هدایت و راهبری امت اسلامی و ایجاد مدینه‌ی فاضله، به وسعت تمامی کره‌ی زمین بوده است تا مردم، همگی عبادت و بندگی حق کنند و از ظلم و ستم و چپاول به دور باشند و آرامش و اطمینان قلبی جهت [صفحه ۴۳] شکوفایی استعدادها فراهم شود. از این رو برای تحقق بخشیدن به اهداف فوق، هر گاه می‌دیدند آمدن به میدان نبرد و درگیری مستقیم با دشمنان اسلام منجر به نابودی نیروهای مؤمن و فعال و کارآمد می‌شود و دشمن از جهت سیاسی و نظامی غالب و پیروز می‌گردد، همه‌ی شماتت‌ها و زخم زبان‌ها را تحمل می‌کردند و شرایط دشوارتر از میدان‌های جنگ را می‌پذیرفتند و ناخدایی و سکان‌داری کشتی اسلام را به عهده می‌گرفتند و به گونه‌ای دقیق هدایتش می‌کردند و توصیه‌های لازم را جهت حفاظت و سازماندهی نیروهای موجود می‌نمودند و هر گاه می‌دیدند امت اسلامی نیاز به سازماندهی علنی دارد و زمینه‌ی آن نیز فراهم گشته و همگی آمادگی کامل دارند و یا اعلان جنگ به عنوان یک ضرورت مطرح است، فرماندهی مردم را در میادین مختلف جهاد و جنگ به عهده می‌گفتند و رضوان و خشنودی خدا و رسولش را به دست می‌آوردند. حسین بن علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام به هنگام خروج از مکه‌ی مکرمه به برادر خود محمد بن حنفیه فرمود: «انما خرجت لطلب الاصلاح فی أمة جدی، أريد أن آمر بالمعروف و أنهي عن المنکر و أسير بسيرة جدی و أبی علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام [۳۹]؛ همانا حرکت من به سوی عراق جهت ایجاد صلاح و سعادت در امت جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله است. می‌خواهم آنان را به معروف فرمان دهم و از منکرات بازشان دارم و بر سیره و روش جدم و پدرم علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام حرکت نمایم.» اهداف و آرمان‌های مقدس ائمه اهل بیت را می‌توان در سه محور جمع‌بندی و خلاصه نمود: ۱. رهبری صحیح امت اسلامی در سایه‌ی حاکمیت قرآن و احیای [صفحه ۴۴] سیره‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله؛ ۲. حفاظت نیروهای مؤمن و کارآمد و پرورش استعدادهای درخشان مادی و معنوی در امت اسلامی و ایجاد آرامش روحی؛ ۳. ایجاد صلاح و سعادت برای مردم در سایه‌ی امر به معروف و نهی از منکر و رساندن آنان به استقلال و آزادی و حریت. گفتنی است که دو هدف اخیر، پس از تحقق هدف اول به وجود خواهد آمد. اینک با توجه به آنچه گذشت، زندگی امام حسن مجتبی، سبط اکبر پیامبر صلی الله علیه و آله را در فصل‌های آینده مورد بررسی قرار می‌دهیم و وضعیت تربیتی و سیاسی آن امام همام و همچنین موضع‌گیری‌های زیبا و به حقش را در برابر بی‌عدالتی‌ها و انحراف‌ها شرح می‌دهیم تا پرتو انوار تابناک حسنی، خورشید هدایت در همه‌ی ابعاد زندگی گردد. [صفحه ۴۷]

نگاهی گذرا به دوران کودکی امام مجتبی علیه السلام

اشاره

بدیهی است که ساختار اولیه‌ی هر انسانی نشانگر ویژگی‌های مثبت و منفی او در آینده است و باید گفت که شخصیت‌های بزرگ عالم، از این امر جدا نبوده‌اند و مستثنی نشده‌اند. حسن بن علی علیه‌السلام که در بیت نبوت و امامت چشم به جهان گشود و ولادتش بالاترین مژده به پیامبر خدا و علی و فاطمه‌ی زهرا علیهم‌السلام بود. خلق و خلق او از عنایت‌های بی‌شمار خداوند کریم بر امت اسلامی شد. او در سال‌های اولیه‌ی هجرت آن هم در ماه مبارک رمضان پا به عرصه وجود گذاشت و برکات و خیرات زیادی را به همراه آورد. تسبیح و تهلیل و قراءت قرآن او به هنگام ولادت و هم‌سخن شدن جبرئیل با وی در گهواره، بیانگر عظمت و بزرگی او بود. [۴۰]. او کسی است که بهشت آرزوی سکونت دادنش را داشت و بارها این امر را از خداوند متعال مسألت نمود و

چنین درخواست کرد: «یا رب اَلیس قد وعدتني أن تسكني ركنًا من أركانك؛ بار خدایا! آیا وعده ندادی که یکی از پایه‌های اساسی عالم [صفحه ۴۸] خلقت را در من سکنی دهی؟». جواب آمد: «أما ترضين أني زينتك بالحسن و الحسن فأقبلت تمیس کما تمیس العروس؛ آیا خوشنود نمی‌گرددی، از این که تو را با ساکن شدن حسن و حسین زینت دهم؟ بهشت به پیش خواهد آمد و همانند داماد آنان را در آغوش خواهد گرفت.» [۴۱].

ولادت

پانزدهمین روز ماه مبارک رمضان، سال دوم یا سوم هجرت بود که اولین ثمره‌ی نبوت و امامت، مدینه‌الرسول را نور باران کرد و کانون امامت و ولایت را درخششی دیگر بخشید. [۴۲] پیشانی بلندش تجلی فروغ نبوت و امامت [صفحه ۴۹] را در خود ترسیم کرده بود. موجی از سرور و شادی خاندان اهل بیت علیهم السلام را فراگرفت. این نوزاد بیش‌ترین شباهت را به پیامبر اسلام داشت. پدرش علی بن ابی طالب و مادرش فاطمه زهرا علیهما السلام از خوشحالی در پوست خود نمی‌گنجیدند.

نام گذاری

صدیقه طاهره از همسر خویش خواست تا برای نوزاد نامی انتخاب کند، لیکن امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: من در نام گذاری فرزندم بر رسول خدا صلی الله علیه و آله پیشی نمی‌گیرم. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به خانه‌ی دختر آمد و از وضعیت زایمان و چگونگی نوزادش پرسش نمود. زهرا و علی نوزاد را در پارچه‌ای زرد پیچیدند و به پیامبر دادند. رسول خدا صلی الله علیه و آله ضمن تبریک و تهنیت به داماد و دخترش، فرمود: «ألم أتقدم اليكم أن لا- تلفوه في خرقه صفراء؛ مگر پیش از این نگفته بودم که نوزاد را در پارچه‌ی زرد نیچید؟». سپس پارچه‌ی سفیدی طلبید و آن مولود مسعود را در میان آن نهاد [۴۳]؛ او را می‌بوسید، زبان مبارکش را در دهان او می‌گذاشت و آن طفل زبان پیامبر را همچون سینه‌ی مادر می‌مکید. [صفحه ۵۰] رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد از حمد و سپاس به درگاه الهی، اذان در گوش راست و اقامه در گوش چپش خواند، آن گاه رو به علی علیه السلام نمود، پرسید: چه نامی بر فرزند خود نهاده‌اید؟ [۴۴]. علی علیه السلام پاسخ داد: «در نام گذاری‌اش بر شما پیشی نمی‌گیرم.» پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: من نیز در نام گذاری او بر پروردگار سبقت نخواهم گفت. خداوند، فرشته‌ی وحی را از ولادت سبط اکبر پیامبرش آگاه ساخت و او را جهت تهنیت و نام گذاری خدمت آن حضرت فرستاد. جبرئیل بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد، درود و سلام خدا را بر او ابلاغ کرد و ضمن تبریک و تهنیت گفت: خداوند به تو فرمان می‌دهد که نام فرزند هارون برادر موسی علیه السلام را برای فرزندت انتخاب کن. پرسید: اسمش چیست؟ جبرئیل پاسخ داد: شبر. فرمود: اما زبان من عربی است. گفت: نامش را «حسن» بگذار. آن گاه نامش را «حسن» گذاشت. [۴۵]. ابن اثیر می‌نویسد: «حسن» نامی است که در عرب جاهلیت تا آن روز، سابقه نداشت و کسی آن را نمی‌شناخت. [۴۶]. [صفحه ۵۱]

القاب و کنیه

نواده‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله را به لقب‌های زیر می‌شناختند: امام دوم؛ ریحانه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله؛ زکی؛ سبط اول؛ سید؛ طیب؛ مصلح؛ نقی و ولی. رسول خدا صلی الله علیه و آله از شدت علاقه به او، او را «أبو محمد» [۴۷] نامید و بدان کنیه صدایش می‌زد. [۴۸] ابن شهر آشوب به القاب آن بزرگوار، امین، اثیر، امیر، بر، حجت، زاهد، قائم، مجتبی و وزیر را اضافه می‌کند و کنیه او را ابوالقاسم نیز می‌نامد. [۴۹].

سیمای امام حسن

انس بن مالک درباره‌ی امام حسن علیه السلام می‌گوید: «لم یکن أحد أشبه برسول الله - ص - من الحسن بن علی [۵۰]؛ هیچ فردی از امام حسن علیه السلام شبیه‌تر به پیامبر صلی الله علیه و آله نبوده است.» أحمد بن حنبل به نقل از علی بن ابیطالب علیه السلام می‌نویسد: «كان الحسن أشبه برسول الله ما بین الصدر الی الرأس و الحسین أشبه فیما كان أسفل من ذلك [۵۱]؛ حسن علیه السلام از سینه تا سر شبیه‌ترین فرد به نبی گرامی اسلام بود و حسین از سینه به پایین بیش‌ترین شباهت را به آن حضرت داشت.» [صفحه ۵۲] ابن صباغ مالکی در زیبایی صورت و اعضای حسن بن علی علیه السلام می‌نویسد: رنگ چهره‌ی حسن بن علی علیه السلام سفید آمیخته با سرخی بود؛ چشمانش سیاه، درشت و گشاده؛ گونه‌هایش هموار، موی وسط سینه‌اش نرم؛ موی ریشش پر و انبوه؛ پشت گوشش پر مو؛ گردن آن حضرت کشیده، براق همچون شمشیری از نقره؛ مفاصلش درشت و دو شانهاش پهن و دور از یکدیگر بود؛ انسانی چهارشانه، میانه قد و نمکین که نیکوترین صورت را داشت، ریش خود را با رنگ سیاه خضاب می‌کرد؛ مویش پرچین و کوتاه و قامتش رسا بود. [۵۲]. واصل بن عطا گفته است: صورت حسن بن علی علیهما السلام چون سیمای انبیا و هیأت و شکل او چون هیأت ملوک و امرا بوده است. [۵۳].

عقیقه

هفت روز از ولادت سبط اکبر پیامبر گذشت. همگی خوشحال و مسرور بودند و به پدر و مادرش تبریک و تهنیت می‌گفتند. روز هفتم رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور داد گوسفندی تهیه کردند، آن گاه با دست مبارک خویش گوسفند را برای نوه‌اش عقیقه نمود. نقل شده است که امام صادق علیه السلام فرمود: جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد عقیقه‌ی عموم حسن بن علی علیه السلام فرمود: «بسم الله عقیقه عن الحسن؛ به نام خداوند، این گوسفند عقیقه از جانب حسن علیه السلام است.» [صفحه ۵۳] سپس در حین کشتن گوسفند، این دعا را قرائت کرد: «اللهم عظمهما بعظمه و لحمهما بلحمه و دمها بدمه و شعرها بشعره، اللهم اجعلها وقاء لمحمد و آله، ثم قال: کلوا و أطعموا و ابعثوا الی القابلۃ برجل [۵۴]؛ بار خدایا! استخوانش را به جای استخوان او، گوشتش را به جای گوشت او، خورش را به جای خون او و مویش را به جای موی او عقیقه می‌کنم. خدایا! این عقیقه را پناه و نگهبان محمد و آل محمد قرار ده.» آن گاه فرمود: بخورید آن‌ها را و اطعام کنید و یک ران آن را برای قابله بفرستید. [۵۵] در همان روز رانی از گوشت عقیقه را به همراه یک دینار طلا به قابله دادند و بعد از آن، موی سر فرزند هفت روزه‌اش را تراشیدند و به اندازه‌ی وزن آن‌ها نقره در راه خدا صدقه دادند، آن گاه سر مبارکش را با ماده‌ای خوشبو به نام خلوق [۵۶] آغشته نمودند؛ این کار یعنی آغشته نمودن سر فرزند هفت روزه به خلوق بعد از تراشیدن در اسلام سنتی جدید بود، زیرا در فرهنگ جاهلیت سر کودک را به خون آغشته می‌کردند. پیامبر صلی الله علیه و آله در این مورد به أسماء بنت عمیس فرمود: «یا أسماء الدم فعل الجاهلیة [۵۷]؛ ای اسماء! آغشته به خون نمودن سر نوزاد از کارهای ناپسند مردم جاهلیت است.» [صفحه ۵۴]

ختنه

روز هفتم ولادت بود که پیامبر دستور داد فرزندش «حسن» را ختنه کنند تا به این سنت الهی جامه‌ی عمل بپوشاند و به عنوان سیره عملی پیامبر صلی الله علیه و آله باقی بماند، زیرا خود پیش از آن فرموده بود: «اخذنوا اولادکم فی السابع، فانه أظهر و أسرع لبنات اللحم، ان الأرض تنجس ببول الأغلف أربعین یوما [۵۸]؛ نوزادان خود را در روز هفتم ختنه کنید؛ این عمل برای سلامتی طفل بهتر است و جراحت آن به سرعت بهبود می‌یابد. چنانچه فرد ختنه نشده‌ای بر روی زمین ادرار کند تا چهل روز آلودگی آن باقی

می‌ماند.» رسول خدا صلی الله علیه و آله به میمنت ولادت امام مجتبی علیه السلام به فقرا صدقه داد و بعضی را هم اطعام نمود.

اظهار محبت‌های پیامبر

روز به روز اظهار علاقه از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به حسن علیه السلام بیش تر می‌گردید و هیچ گاه از محبت به او غافل نمی‌شد، او را می‌بوسید و می‌بوید و دهان مبارکش را بر دهان حسن می‌گذاشت و می‌فرمود: «اللهم انی أحبه فأحبه و أح من یحبه! یقولها ثلاث مرات [۵۹]؛ بارالها! من او (حسن) را دوست دارم، پس تو هم او را دوست بدار و دوست بدار هر کس او را دوست دارد.» ابوهیره گوید: خود دیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله سه مرتبه جملات فوق را تکرار نمود. [صفحه ۵۵]

همچنین أم الفضل [۶۰] می‌گوید: در دورانی که حسن را شیر می‌دادم، روزی به همراهش به محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیدم، او مقداری رشد پیدا کرده بود و آرام نمی‌گرفت؛ در آغوشم بود که ادرار کرد، پس آرام با دست بر پشت او زدم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «ارفقی یا بنی رحمک الله أوجعت ابنی [۶۱]؛ با فرزندم حسن مدارا کن، خداوند بر تو رحم کند، فرزندم را ناراحت کردی.» ابن عباس می‌نویسد: روزی پیامبر صلی الله علیه و آله حسن بن علی علیه السلام را بر گردن خود سوار کرده بود. مردی گفت: ای پسر! چه مرکب خوبی را سوار شده‌ای! پیامبر در جواب او فرمود: «نعم الراكب هو [۶۲]؛ حسن چه سوارکار خوبی است.» علاقه و محبت پیامبر صلی الله علیه و آله به حدی بود که گاهی حسنش را در روی منبر آغوش می‌گرفت و در همان حال برای مردم سخن می‌گفت و گاه در حالی که بر منبر بود، پایین می‌آمد و حسن را در آغوش می‌کشید و مورد تفقد و مهربانی قرار می‌داد. [۶۳]. روح بلند و پاک مجتبی علیه السلام در دوران کودکی، همانند آینه‌ی صاف و شفاف، افکار و رفتار جدش پیامبر صلی الله علیه و آله و پدرش علی علیه السلام و مادرش فاطمه علیها السلام را در خود منعکس می‌نمود. [صفحه ۵۶]

تربیت در کانون پر مهر مادر

انعکاس زمزمه‌های مادر در کنار گاهواره‌ی فرزند، او را برای تربیت در مدرسه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله بیش تر آماده می‌کرد؛ زمزمه‌هایی که همانند اذان پیامبر صلی الله علیه و آله شعله‌های فطرت خداپرستی را در روان فرزندش عروج می‌داد؛ او زیر لب چنین می‌سرود: اشبه أباک یا حسن و اخلع عن الحق الرسن و اعبد الها دامنن و لا توال ذا الاحن [۶۴]. «ای حسن به پدر خویش شباهت پیدا کن و از ریسمان الهی (قرآن) پیروی نما؛ خداوند صاحب نعمت را ستایش کن و هرگز با انسان‌های کینه‌توز دوستی نکن!» دختر گرامی پیامبر بیش تر نقش را در تربیت فرزندان خویش داشت؛ او پیوسته حوادث و رشادتهای پدر و شوهر خویش را به گونه‌ای برای حسن و دیگر فرزندانش جلوه می‌داد، چرا که در آینده‌ای نه چندان دور، خود آن‌ها قافله سالار حق و حقیقت خواهند شد و همانند پدر و جد خویش راهبری انسان‌ها را عهده‌دار خواهند گردید. آری، فاطمه مادری است که جدا از تربیت فرزند و خانه‌داری در غزوات اسلامی به همراه پدر و شوهرش حضور می‌یابد و مجروحان را مداوا می‌کند و از خانواده‌های آنان دلجویی می‌نماید و گاه خون جراح را از چهره‌ی پدر و شوهرش پاک می‌کند. فاطمه هر روز وقتی حسنش از مسجد باز می‌گردد، اخبار فرهنگی و سیاسی مسجد را از او می‌پرسد و او هر آنچه را شنیده و دیده برای مادر باز می‌گوید، به [صفحه ۵۷]

طوری که وقتی امیر مؤمنان علی علیه السلام وارد منزل می‌شود آیات نازل شده را از زهرا علیها السلام می‌شنود و با تعجب می‌پرسد: این مطالب و آیات را از کجا چنین دقیق شنیده‌ای؟! فاطمه پاسخ می‌داد: از طریق فرزندم حسن شنیدم. [۶۵].

اثری ژرف در روح کودکی

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بسیار سعی می‌کرد تا حسن آینه‌ی تمام‌نمای خویش بعد از علی علیه السلام گردد، از این رو با عنایتی

خاص فرزندش را با اصول و فروع دین آشنا می‌نمود و این شیوه‌ی تربیتی پیامبر صلی الله علیه و آله اثری ژرف در روح و روان حسن علیه السلام می‌گذاشت. امام حسن علیه السلام می‌فرماید: روزی در محضر جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله بودم که مقداری خرما به عنوان صدقه خدمتش آورده بودند. پیامبر آن‌ها را نگه داشته بود تا به اهلش (فقرا) برساند و من به خیال این که از آن ماست، خرمایی برداشتم و به دهانش گذاشتم. وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله چنین دید، نزدیک تر آمد و خرما را به همراه زنجاب آن از دهانم بیرون کشید. مردی که ناظر صحنه بود، به آن برخورد اعتراض کرد و گفت: چرا خرما را از فرزند خردسالت گرفتی؟! حضرت جواب داد: «ما آل محمدیم و صدقه بر ما حلال نیست.» [۶۶]. همچنین امام مجتبی علیه السلام می‌فرماید: در دوران کودکی‌ام، جدم پیامبر صلی الله علیه و آله را بر روی منبر دیدم که می‌فرمود: [صفحه ۵۸] «أنا مدینة العلم و علی بابها و هل یدخل المدینة الا من بابها [۶۷]؛ من شهر دانش و فضیلت‌م و علی دروازه‌ی آن است، آیا کسی که می‌خواهد وارد شهری شود از غیر در دروازه‌ی ورودی داخل خواهد شد؟».

شخصیت دادن به فرزندان

هرچه زمان می‌گذشت و روزها سپری می‌شد، علاقه‌ی امام مجتبی علیه السلام به جد بزرگوارش بیش تر می‌گشت؛ به همراه جدش به مسجد می‌رفت و در کنار او نماز می‌خواند و نیایش می‌نمود، وحی را بدون واسطه از آن بزرگوار می‌شنید و رسول خدا صلی الله علیه و آله او را میوه‌ی دل، سید، حجت [۶۸] و ابومحمد و... می‌خواند و هرآنچه را که برای استمرار وصایت خود، بعد از علی بن ابی طالب علیه السلام لازم می‌دید، به وی القا می‌نمود. سلامتی حسن و برادرش حسین علیه السلام برای پیامبر صلی الله علیه و آله به قدری اهمیت داشت که وقتی شنید آنان مریض شده‌اند، خود به همراه چندی از بزرگان از صحابه به دیدارشان شتافت. پیامبر صلی الله علیه و آله در حضور صحابه برای شفای آن دو دعا کرد و خطاب به علی علیه السلام فرمود: ای ابوالحسن! خوب بود نذری برای شفای فرزندان خویش می‌کردی. علی و فاطمه علیهما السلام و فضا نذر کردند که اگر آن‌ها شفا یابند، سه روز روزه بگیرند. طبق بعضی از روایات حسن و حسین علیهما السلام نیز [صفحه ۵۹] چنین کردند. طولی نگذشت که خداوند، آن دو را شفا بخشید. آنان شروع به روزه گفتن نمودند، در حالی که در منزل چیزی برای خوردن نداشتند. علی علیه السلام سه من جو قرض کرده بود و فاطمه علیها السلام یک سوم آن را آرد کرد و برای افطار نان پخت. که به هنگام غروب وقتی خواستند افطار نمایند مستمندی آمد و درخواست غذا برای خود و خانواده‌اش نمود که همگی، آن مستمند را بر خود مقدم داشتند و با آب افطار نمودند. روز دوم به هنگام افطار (همچون روز قبل) یتیمی آمد و اظهار کرد که گرسنه است، آنان باز هم او را بر خویش مقدم داشتند و همانند روز پیش با آب افطار کردند. روز سوم نیز در لحظات فرا رسیدن وقت افطار اسیری در را کوبید و گفت که نیازمند است، آنان برای سومین بار نان‌های جوین خود را صدقه دادند و سه روز بدین ترتیب روزه گفتند. روز بعد که رسول خدا صلی الله علیه و آله آنان را بدان وضع دید و ماجرا را شنید، سخت متأثر گردید. جبرئیل نازل شد و به آن حضرت به خاطر داشتن چنین اهل بیتی، تبریک و تهنیت گفت و آیات سوره هل اتی... را قرائت کرد. [۶۹]. بسیاری از مفسران تصریح کرده‌اند که آیات «و یطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیما و اسیرا...» [۷۰] در بیان فضیلت اهل بیت است. حاکم حسکانی شأن نزول آیه را اهل بیت می‌داند و آن را نسبت به بسیاری از محدثان می‌دهد. [۷۱] رسول خدا صلی الله علیه و آله به هر دو فرزند خویش شخصیت می‌داد و سعی می‌کرد آنان را در کارهای عبادی، سیاسی و اجتماعی شرکت دهد و از هر فرصتی برای این منظور استفاده می‌کرد. [صفحه ۶۰]

داستان مباحله

سال ششم هجرت بود، عده‌ای از بزرگان نصاری نجران، همچون سید، عاقب، قیس، حارث و عبدالمسیح بن یونان (أسقف نجران)

و... جهت گفتگو و بحث با رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد مدینه شدند و با پیامبر صلی الله علیه و آله به گفتگو و بحث نشستند، لیکن به نتیجه نرسیدند. سرانجام این آیه نازل شد: «فمن حآجك فيه من بعد ما جاءك من العلم فقل تعالوا ندع أبناءنا و أبناءكم و نساءنا و نساءكم و أنفسنا و أنفسكم ثم نبتهل فنجعل لعنت الله على الكاذبين [۷۲]؛ کسانی که پس از ارائه علم و دانش لجبازی کردند، پس به مباحله دعوتشان کن و بگو شما خود به همراه فرزندان و زنانان جمع شوید و ما هم با فرزندان و زنان خود جمع می شویم و نفرین (مباحله) می کنیم، عذاب خداوند شامل دروغ گویان خواهد شد.» روز ۲۴ یا ۲۵ ذی حجه فرارسید، مردم مدینه و مسیحیان در انتظار بودند که چه کسی در این مراسم تاریخی شرکت می کند و پیامبر صلی الله علیه و آله چه کسی را به همراه خواهد برد. رسول خدا صلی الله علیه و آله در برابر جمعیت مسیحی، در حالی که حسین را در بغل گرفته بود و دست در دست حسن داشت و از سویی دخترش فاطمه علیها السلام و دامادش علی علیه السلام هم همراهش بودند و جهت مباحله به سوی آنان رفتند. این منظره‌ی زیبا و پرشکوه وحشتی در میان مسیحیان ایجاد کرد به ناگاه اسقف فریاد زد: «أقلنا أقال الله عثرتك؛ از ما بگذر و عفو کن، خداوند شما را ببخشد.» پیامبر فرمود: «نعم قد أفلتكم؛ بلی من از شما گذشت کردم» و بدین سان پیامبر صلی الله علیه و آله مصالحه کرد و بنا بر آن شد که آنان دو هزار حله، سیصد زره، سی اسب سواری و [صفحه ۶۱] سی شتر به عنوان مالیات پرداخت نمایند. دیری نگذشت که عاقب و سید خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند و مسلمان شدند. عاقب یک حله و عصا و یک سینی همراه یک جفت نعلین به رسول خدا صلی الله علیه و آله هدیه کرد. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «لو باهلتُمونی بمن تحت الكساء لأضرم الله علیکم ناراً تأجج ثم ساقها الی من ورائکم فی أسرع من طرفه العین فأحرقتهم تأججا [۷۳]؛ اگر شما نصارای نجران با اصحاب کساء (محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام) به مباحله بر می خاستید، همانا خداوند بر شما آتشی را شعله‌ور می ساخت که همگی در کم‌تر از یک چشم به هم زدن، نابود می شدید و می سوختید.»

مشارکت در بیعت رضوان

شرکت دادن دو طفل خردسال در این ماجرای تاریخی از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله چیزی جز نشان دادن عظمت و اثبات حقانیت و بزرگی آنان نیست و آن حضرت خواست در این مرحله از مصاف حق با باطل، آنان را که همیشه معیار حق و حقیقتند معرفی کند و اوصیای خویش را به مسلمانان و مسیحیان و همه رهروان راه حق بشناساند. اگر بعضی ادعای مشارکت حسن و حسین علیهما السلام در بیعت رضوان به همراه پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و... را نموده‌اند [۷۴]، نمی توان گفت ناصحیح و دور از حقیقت است، زیرا خردسال بودن و یا در جبهه جنگ وارد نشدن غیر مکلف و... دلیلی قانع کننده‌ای نیست. حسن و حسین علیهما السلام چهارم و پنجمین اصحاب کسایند؛ آنان دو گل خوشبوی [صفحه ۶۲] پیامبرند. [۷۵] دو گوشواره‌ی عرش خدا [۷۶] و دو سرور جوانان بهشتند [۷۷]؛ آن دو از مصادیق روشن آیه‌ی تطهیر [۷۸] و ذوی القربی [۷۹] و ابرار هل اتی [۸۰] و... هستند. پیامبر صلی الله علیه و آله خود را از آن دو و آن دو را از خویش می داند.

حسین در لحظات پایانی عمر پیامبر

جابر بن عبدالله انصاری می گوید: «دخلت فاطمة علیها السلام علی رسول الله صلی الله علیه و آله و هو فی سكرات الموت... ثم دخل الحسن و الحسين علیهما السلام فانكبا علی رسول الله صلی الله علیه و آله و هما بیکیان و یقولان: أنفسنا لنفسک الفداء یا رسول الله، فذهب علی علیه السلام لینیحیها عنه فرفع رأسه الیه، ثم قال: دعهما یا أخی یشمانی و أشمهما و یتزودان منی و أتزود منهما فانهما مقتولان بعدی ظلما و عدوانا فلعننه الله علی من یقتلهما ثم قال یا علی أنت المظلوم بعدی و أنا خصم لمن أنت خصمه یوم القیامة [۸۱]؛ فاطمه‌ی اطهر علیها السلام در آخرین لحظات عمر و به هنگام جان سپردن پدر، بر آن حضرت وارد شد... بعد از دقایقی حسن

و حسین نیز وارد شدند و خود را بر روی بدن جدشان انداختند، در حالی که اشک بر گونه‌هایشان جاری بود؛ فریاد می‌زدند: جانمان فدای تو ای رسول خدا. در آن هنگام علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام [صفحه ۶۳] نزدیک شد و خواست آن دو را از روی بدون آن حضرت کنار بکشد. پیامبر سر را بلند کرد و رو به علی فرمود: برادرم علی! آن دو را به حال خود واگذار تا مرا استشمام کنند و از من بهره ببرند و من نیز آنان را ببویم و بهره ببرم، همانا آن دو به شهادت خواهند رسید و با ستم و دشمنی کشته خواهند شد، پس نفرین خدا بر قاتلان آن‌ها باد و سپس فرمود: ای علی! تو هم بعد از من ستم خواهی دید و من تا روز قیامت، دشمن کسانی هستم که تو با آنان دشمن باشی. [صفحه ۶۷]

ویژگی‌های امام مجتبی علیه السلام

اشاره

سبط اکبر رسول خدا صلی الله علیه و آله دارای مقام و منزلتی عظیم بود که در میان رجال آن روزگار کسی همانندش نبود. او همچون خورشید عالم افروز درخششی همه جانبه داشت، به طوری که در هر کوی و برزنی سخن از مناقب و فضایل او بود. حسن که آینده‌ی تمام‌نمای مکارم و فضایل نبوی (انک لعلی خلق عظیم [۸۲]) و دارنده‌ی صولت و شجاعت و صبر علوی و دربرگیرنده‌ی همه‌ی زیبایی‌های مادی و معنوی فاطمی بود، راه را برای مقایسه با دیگر افراد زیبا صورت و نیکو سیرت بسته بود. قلم و بیان از شمارش اوصاف حمیده‌اش عاجز است، لیکن اظهار محبت، ما را و او می‌دارد تا دورنمایی از آن چهره‌ی ملکوتی را ترسیم کنیم و خود را در زمره‌ی محبان و علاقه‌مندانش جای زنیم. صفات پسندیده و مکارم اخلاق و امتیازات برجسته امام مجتبی علیه‌السلام را می‌توان در پنج بخش برشمرد و توضیح داد: [صفحه ۶۸]

خصایص و ویژگی‌های ذاتی

او - گذشته از وراثت معنوی و تربیتی آن حضرت توسط رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه‌السلام و فاطمه زهرا علیهماالسلام - دارای غرایز و ملکات نفسانی و صفات مخصوصی بود که منحصر به خویش می‌شد؛ جلوه‌ی صفاتی همچون هیبت و سطوت، تواضع و خشوع، شجاعت و کرامت، ترس و خوف از خدا، خشم و غضب در برابر همه ناجوانمردی‌ها و... سبب امتیاز و جدایی ایشان از دیگران می‌گردید. مورخان و نویسندگان درباره‌ی آن حضرت نوشته‌اند: «کانت شمائله آیه الانسانیة الفضلی؛ امتیازهای برتر او نشانگر انسان مافوق و بشریت نمونه بوده است.» حسن بن علی علیه‌السلام شباهت زیادی به جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله داشت؛ گفتار و کردار و اندام ظاهری‌اش همانند نبی گرامی اسلام بود. غزالی و ابوطاب مکی گویند: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «أشبهت خلقی و خلقی [۸۳]؛ ای حسن در آفرینش و اخلاق همانند من شده‌ای». انس بن مالک درباره‌ی حسن بن علی علیه‌السلام می‌گوید: «لم یکن أحد أشبه بالنبی من الحسن بن علی علیه‌السلام [۸۴]؛ هیچ کس همچون حسن بن علی به پیامبر همانند و شبیه نبوده است.» محدثان، سیمای ملکوتی امام مجتبی علیه‌السلام را چنین توصیف کرده‌اند: رخسارش سفید و آمیخته با سرخی؛ سیاهی چشمانش در کنار سفیدی آن درخششی خاص داشت؛ دارای مویی درهم و پیچیده و انبوه بود؛ استخوان و عضلاتش درشت؛ فاصله‌ی شانه و بازوانش زیاد؛ گردنش همانند ابریقی نقره [صفحه ۶۹] می‌درخشید؛ با هوش و ذکاوت سرشاری که داشت، هر آنچه از جد و پدر و مادرش سر می‌زد، همانند آینده‌ی تمام‌نما در وجودش منعکس می‌گشت؛ او در امتیازهای عقلی و اخلاقی در بلندترین قله قرار داشت؛ در کنار همه‌ی آنچه گذشت، از اصالت و ریشه‌ای بس والا برخوردار بود و بر اساس قانون وراثت و نسب همه‌ی برجستگی‌ها و سرمایه‌های معنوی رسول گرامی اسلام در وجود حسن بن علی علیهماالسلام

تبلور یافته بود و به قول معروف: «آنچه خوبان همه دارند او تنها داشت». رسول خدا صلی الله علیه و آله در مواردی از حسن و برادرش حسین به ریحانه و سید تعبیر می‌کند، آن جا که می‌فرماید: «و ریحانتای: الحسن و الحسین [۸۵]؛ حسن و حسین دو ریحانه‌ی منند.» و نیز فرمود: «الحسن و الحسین ریحانتای من الدنیا [۸۶]؛ حسن و حسین دو ریحانه‌ی من در دنیایند. و گاهی در مورد حضرت مجتبی علیه‌السلام فرموده است: «ان هذا ریحانتی و ان ابنی هذا سید سیصلح الله به بین فئتين من المسلمین [۸۷]؛ همانا حسن ریحانه‌ی من است و این فرزندم آقا است و به زودی خداوند به دست او بین دو گروه مسلمان، صلح برقرار خواهد کرد.» علامه طریحی در توضیح واژه‌ی «ریحانه» می‌نویسد: «کل نبت طیب الرائحة؛ هر گیاه خوشبو و لذت‌بخشی را ریحانه گویند» و سپس درباره‌ی احادیث فوق اضافه می‌کند: خوشبوترین و جذاب‌ترین گل و گیاه نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله دو فرزندش حسن و حسین بودند و این زیباترین نوع تشبیه است. [۸۸]. همچنین واژه‌ی «سید» که صفت مشبیه است و دلالت بر ثبات و دوام دارد، [صفحه ۷۰] یعنی کسی که سیادت و آقایی با تمام وجودش عجین گشته و از او جدا نخواهد شد و مجد و بزرگواری در تمام حالات در سراسر وجودش متبلور است. آری، مجموعه‌ی اوصاف زیبای ذاتی و مورثی، او را بر دیگران برتری داده بود و برای همین، وی از نظر بیان، شجاعت، سخاوت، هیبت، تقوا، و عبادت و... زبانزد خاص و عام بود.

موقعیت استثنایی (اجتماعی، سیاسی و...)

امام حسن علیه‌السلام در معرفی خود فرمود: «انا شعبه من خیر الشعب، آبائی اکرم العرب، لنا الفخر و النسب، و السماحة عند الحسب، من خیر شجرة أنبت فروعا نامیه، و أثمارا زاکیه، و أبدانا قائمه، فيها أصل الاسلام، و علم النبوة فعلونا حین شمع بنا الفخر، و استطلنا حین امتنع منا العز، بحور زاخرة لا تنزف و جبال شامخه لا تقهر [۸۹]؛ من بهترین و برترین شاخه از قبایل و اقوام عربم، پدر و اجدادم گرامی‌ترین آن‌هایند. بزرگواری و افتخار در حسب و نسب مخصوص و منحصر در ماست، از شجره‌ای هستیم که شاخه‌های پر رونق و میوه‌های پاک و گران‌بهایی دارد. ما خاندان نبوت و رسالتیم، در آن خانواده اساس اسلام و دانش پیامبری پی‌ریزی گردیده است. عزت و افتخار پیامبری ما را برتری داد و آن گاه که دیگران مانع بودند، این عزت ریشه‌دارتر گشت. ما دریا‌های ژرف و شگرفیم که هرگز خشک نمی‌شود و قله‌های بلند و مرتفع و سرفرازیم که هرگز خوار و ذلیل نمی‌گردد.» این مباهات و افتخار برخاسته از اعتماد به نفسی است که حسن بن علی علیه‌السلام در خود می‌بیند و همین امتیازات، زیربنای اموری است که حضرت آن‌ها [صفحه ۷۱] را بیان داشته‌اند. و درباره‌ی برتری‌های فکری و سیاسی خود نسبت به دیگران فرمود: «و لو كنت بالحزم فی أمر الدنیا و للدنیا أعمل و أنسب، ما كان لمعاویة بأبأس منی و أشد شکیمه و لکان رأیی غیر ما رأیتم [۹۰]؛ و اگر من به دنیا می‌پرداختم، کوشاتر و لایق‌تر از دیگران بودم. معاویة بن ابی‌سفیان هیچ گاه محکم‌تر، جدی‌تر و سخت‌کوش‌تر از من نخواهد بود، ولی نظر من غیر از آن است که شما می‌پندارید.» و در جای دیگر درباره‌ی برتری‌های اجتماعی و معنوی و... خود فرمود: «أنا مستجاب الدعوة، أنا ابن الشفیع المطاع، أنا ابن أول من ینفض عن الرأس التراب، أنا من یقرع باب الجنة فیفتح له، أنا ابن من قاتل معه الملائکة و أحل له المغنم و نصر بالربع من مسیره شهر [۹۱]؛ من آن کسی هستم که دعایش مستجاب می‌گردد. من فرزند کسی هستم که شفاعتش پذیرفته شد و فرمانش مطاع است. من فرزند کسی هستم که برای اولین بار خاک و غبار از سرش زدوده شد. [۹۲] من فرزند کسی هستم که چون در بهشت را بکوبد، به روی او باز خواهد شد. من فرزند آن کسی هستم که ملائکه به کمک و همراهی او با کفار جنگیدند (اشاره‌ی به جنگ بدر است) و خداوند سبحان غنایم جنگی را بر او حلال نمود (فان الله خمسه و للرسول...) و با ایجاد ترس و وحشت در دل دشمن، او را یاری کرد و امید یک ماهه‌ی آنان را ناامید ساخت [صفحه ۷۲] - اشاره به غزوه‌ی احزاب است -» درباره‌ی صفات ذاتی و اجتماعی و مکارم اخلاق امام مجتبی علیه‌السلام افزون بر آنچه گذشت، باید توجه داشت که آن حضرت یکی از دو ثقلی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد از خود به یادگار گذاشت. حسن بن

علی علیه السلام از افراد «عترت» و «أهل بیت» است. در حدیثی امام مجتبی علیه السلام فرمود: «أنا من أهل البيت الذین افترض الله مودتهم علی کل مسلم و قال: قل لا أسألکم علیه أجر الا المودة فی القربی [۹۳]؛ من از اهل بیتی هستم که خداوند، محبت و دوستی آنان را بر هر مسلمانی واجب دانست و به رسولش فرمان داد که بگو: من در مقابل رسالت خود، هیچ گونه اجر و مزدی نمی خواهم، جز مودت و دوستی اهل قربی.» ابن عباس (ره) از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید: اقریبی تو کدامند که اطاعت و دوستی آنها واجب است؟ حضرت پاسخ داد: «علی، فاطمه و دو فرزندش.» جامعیت حسن بن علی علیه السلام سبب شد که امید مسلمانان، به ویژه شیعیان و موالیان اهل بیت علیهم السلام به آن حضرت باشد؛ مطالب محمد بن اسحاق بیانگر این حقیقت است. محمد بن اسحاق معروف به ابن ندیم (متوفای ۴۳۸ ه. ق.) می نویسد: «ما بلغ من الشرف بعد رسول الله صلی الله علیه و آله ما بلغ الحسن بن علی، کان یبسط له علی باب داره فاذا خرج و جلس انقطع الطريق فما یمر أحد من خلق الله اجلالا له، فاذا علم قام و دخل بینه فمر الناس.» [۹۴]. هیچ کس در فضل و شرافت بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله همانند حسن بن علی علیه السلام [صفحه ۷۳] نبود. [۹۵] در خانه اش برای برآوردن نیازمندی های مردم باز بود. هرگاه از خانه خارج می شد، مردم جلو پایش می ایستادند، به طوری که کسی عبور نمی کرد تا آن حضرت عبور کند و یا داخل منزل شود. این ویژگی ها و صفات موجب شد که بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و در زمان پدر به خوبی از عهدهی کارهای اساسی برآید که توضیح بسیاری از آنها خواهد آمد. او که امام منصوب بعد از پدرش علی بن ابی طالب علیه السلام بود، برجستگی ها و صفات پسندیده ای داشت که هر یک لازمه ی امامت بود و باعث می شد که از دیگران برتری یابد.

عصمت

اشاره

عصمت و اعجاز و علم از ویژگی های امام است که درباره ی هر یک بحث خواهد شد. امام مجتبی علیه السلام از همه ی گناهان، اعم از صغیره و کبیره مصون و محفوظ بود و حتی نسیان و فراموشی و خطا و جهل و... در او راه نداشت. اگر امام حسن دارای مقام والای عصمت نبود، اعتماد مردم از وی سلب می گردید و فوایدی که بر وجود امام علیه السلام مترتب است، نقض می گردید و اهداف رسالت و امامت تحقق نمی یافت. به بیان دیگر، هدف از وجود امامان معصوم، حفظ و نگهداری قرآن و شریعت اسلامی در تمام ابعاد آن است تا مردم در سایه ی عمل به آن، سعادت دنیا و آخرت را دریابند و گفتار و سوسه های شیطانی و گناهان و رذایل اخلاقی نگردند. روشن است که احتمال گناه و اشتباه و مفاسد اخلاقی در امام معصوم علیه السلام سبب می گردد که اطمینان و اعتماد دیگران از او سلب شود و دیگر نتواند نمونه و اسوه باشد. [صفحه ۷۴] و به قول آن شاعر عرب: اذا کان رب البیت بالدف مولعا فشیمة اهل البیت کلهم رقص «هرگاه صاحب خانه خود بر دف زدن [۹۶] حریص باشد، رفتار و روش اهل آن خانه رقصیده خواهد شد.»

ادله عصمت امام حسن

با سه دلیل می توان معصوم بودن دومین اختر تابناک امامت را ثابت کرد. الف) عصمت آن حضرت از جمله چیزهایی است که مسلمانان بر آن اتفاق دارند و این اتفاق مستند به آیات و روایات مختلف است که، در ذیل آیه شریفه «انما یرید الله لیزهیب عنکم الرجس...» [۹۷] آمده است. مفسران بزرگ شیعه و اهل سنت بر معصوم بودن حضرت مجتبی علیه السلام تصریح نموده اند و آن بزرگوار را از مصادیق مسلم آیه تطهیر دانسته اند که توضیح بیش تر آن خواهد آمد. و نیز در تفسیر آیه شریفه «لا ینال عهدی

الظالمین؛ امامت و رهبری حقیقی به ستمکاران نخواهد رسید» آمده است: ابراهیم علیه السلام در اواخر عمر شریفش پس از ولادت اسماعیل و اسکان او در سرزمین مکه معظمه از خداوند منان تقاضای امامت را برای فرزندش (اسماعیل) کرد و گفت: و من ذریتی. خداوند پاسخ داد: «لا ینال عهدی الظالمین» [۹۸]. هر کس که تمام عمرش را معصیت کرده و یا بخشی از آن را به معصیت گذرانده - گرچه بقیه را عبادت کرده باشد - امامت به او نخواهد رسید، زیرا او [صفحه ۷۵] ستمگر است (چه در حق خود و چه در حق دیگران) و از مقام والای امامت به دور است. پس معصوم بودن و دوری از هر گونه تجاوز و ستمی از شرایط اساسی امامت است و باید امام، مؤید از جانب الهی باشد و در یک لحظه از عمرش گرفتار عصیان نشده باشد. [۹۹]. پس آیهی فوق عصمت را برای همه‌ی ائمه و جانشینان پیامبر صلی الله علیه و آله به صورت عموم ثابت می‌کند و در احادیث بعدی خواهد آمد که امام مجتبی علیه السلام به نص صریح از پیامبر صلی الله علیه و آله جانشین او می‌باشد. ب) روایات متواتره، عصمت آن بزرگوار و امامتش را ثابت می‌کند و این تواتر از سوی شیخ طوسی (ره) ادعا گردیده است. اینک دو روایت ذیل جهت تأیید بیش‌تر آورده می‌شود: رسول خدا صلی الله علیه و آله رو به فرزندش حسین بن علی علیه السلام نمود و فرمود: «یا حسین أنت الامام و أخ الامام و ابن الامام، تسعة من ولدك امناء معصومون و التاسع مهديهم فطوبى ممن أحبهم و الوليل لمن أبغضهم [۱۰۰]؛ ای حسین! تو امام و پیشوایی و برادر امام و فرزند امامی، نه نفر از فرزندان تو افراد امین (امانت‌دار خداوند) و معصومند و نهمین نفر آن‌ها مهدی [علیه السلام] است، پس خوشا به حال کسانی که دوست بدارند آنان را و بدآ به حال آنانی که دشمن بدارند آنان را». و باز پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله با تعبیری دیگر فرمود: «أنت سید، ابن سید، أخو سید، و أنت امام، أخو امام، أنت حجة، ابن حجة، أخو حجة، و أنت ابو حجج تسعة تسعة تاسعهم قائمهم [۱۰۱]؛ حسین تو آقا و بزرگی، فرزند انسان مهتری، برادر سروری، تو پیشوا و امامی و فرزند امام و نیز برادر امامی، [صفحه ۷۶] تو حجت خدایی، فرزند حجتی و نیز برادر حجت خدایی تو پدر حجت‌های نه‌گانه خداوندی که نهمین آنان قائم ایشان خواهد بود.» و باز پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده: «الائمة من بعدی بعدد نقباء بنی اسرائیل و كانوا اثني عشر ثم وضع يده على صلب الحسين فقال تسعة من ولده و التاسع مهديهم، يملأ الارض قسطا و عدلا كما ملئت ظلما و جورا فالويل لمبغضهم [۱۰۲]؛ امامان و پیشوایان بعد از من همانند منتخبین قوم بنی اسرائیل هستند (جانشینان موسی) آنان دوازده نفر بودند، آن‌گاه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دست خود را بر پشت فرزندش حسین گذاشت و گفت: نه نفر از فرزندان حسینم امام خواهند بود (نه نفر به همراه حسین و حسن و علی بن ابی طالب علیهم السلام دوازده نفر می‌شوند). نهمین نفر آنان مهدی آن‌هاست، زمین را پر از عدل و داد خواهد کرد، همان طوری که ستم و جنایت همه‌ی روی زمین را فرا گرفته است، چه سیاه‌بخت و تیره‌روزند آنانی که دشمنی کنند با جانشینان من.» (پ) اضافه بر دو دلیل فوق حکما گفته‌اند: اقتضای وجوب لطف از سوی باری تعالی سبب می‌شود که رهبری و امامت بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله از سوی او تعیین گردید و امام معصوم را مشخص کند و او را از هرگونه کج‌روی و ستم و انحراف دور نگه دارد تا او نیز مردم را از گناهان برهاند و به اعمال نیک همچون عدالت و صلاح و سعادت ترغیب کند. [۱۰۳]. علامه حلی (متوفای سال ۷۲۶ ه. ق) در بحث عصمت پیامبر و دیگر امامان نکته‌ای زیبا آورده: «... الثالث، فی أنه معصوم من أول عمره الی آخره لعدم انقياد القلوب الی طاعة من عهد منه فی سالف عمره أنواع المعاصی الکبائر و الصغائر و ما تنفر النفس منه [۱۰۴]؛ سوم این که لازم است، پیامبر و امام علیه السلام از اول تا آخر عمرش مصون و محفوظ از هر نوع گناه و عصیان و اشتباهی باشد، زیرا انسان‌ها در برابر کسی که از او معصیتی (صغیره یا کبیره) سرزده، مطیع و فرمانبر نخواهند بود، بلکه قلب‌ها از آن شخص متنفر و بیزار است.» فاضل مقداد (متوفای ۸۲۱ ه. ق.) در شرح عبارت علامه حلی (ره) چهار دلیل عقلی بر وجوب عصمت امام علیه السلام می‌آورد و در پایان می‌نویسد: امامی که حافظ و نگهدار شریعت است، اگر معصوم نباشد، هیچ امنیتی نسبت به کم و زیاد کردن و تغییر و تبدیل نمودن شریعت از سوی او وجود ندارد. [۱۰۵]. پس در حقیقت، عصمت وسیله‌ی اطمینان بخشی است برای اعتماد مسلمانان و مردم بر امامان و اوصیای بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله

تا خط رسالت و سیره‌ی نبوی حفظ گردد و امام در مواقع لازم به تبیین و توضیح معضلات و مشکلات و راه حل آن‌ها بپردازد و از شریعت الهی نگهبانی و پاسداری کند.

آیه‌ی تطهیر

امام در مرحله‌ای از ایمان و یقین است که هرگز امیال نفسانی و خطا در اعمال او راه ندارد و این به دلیل نبودن حجاب و مانع میان امام و حقیقت اشیاست؛ به عکس افراد غیر معصوم در برابر هواهای نفسانی و گناهای از خود ضعف نشان می‌دهند و همواره مانع بسیار بر سر راه دارند. بنابراین امامت غیر معصوم هرگز نمی‌تواند به پیروان خود آرامش و اطمینان در جهت تأمین مصالح دنیوی و اخروی دهد. روایات و احادیث متواتر، عصمت انبیا و اوصیا را ثابت می‌کند و [صفحه ۷۸] رسول خدا صلی الله علیه و آله جهت آرامش این سفینه‌ی الهی در میان امواج سهمگین برای اهل بیتش که ناخدایی آن را بر عهده داشتند و حسن بن علی علیه السلام دومین آن‌ها بود، بارها این آیه شریفه را تلاوت می‌فرمود: «انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا [۱۰۶]؛ اراده‌ی [تکوینی] خداوند بر آن تعلق گرفته است که هر گونه پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور گرداند و شما را کاملا پاک سازد.» حاکم حسکانی روایات متعددی را از ابوسعید خدری - صحابه‌ی معروف رسول خدا صلی الله علیه و آله - نقل می‌کند که آیه‌ی فوق تنها درباره‌ی پنج تن نازل گردیده است؛ او می‌نویسد: آیه‌ی شریفه‌ی تطهیر درباره‌ی پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله، فاطمه‌ی اطهر، حسن، حسین و علی بن ابی طالب علیه السلام نازل گردیده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله آن گاه که آیه‌ی شریفه نازل شد، عبا را بر روی آنان انداخت و فرمود: «اللهم هؤلاء اهل بیتی فأذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا [۱۰۷]؛ پروردگارا! اینان اهل بیت منند، پس پلیدی و گناه و زشتی را از اینان دور کن و پاکشان گردان.» و باز روایت دیگری نقل می‌کند که: ابوسعید خدری گفت: وقتی آیه‌ی شریفه‌ی «و أمر أهلك بالصلاة» [۱۰۸] نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله به مدت هشت ماه، هر روز هنگام نماز صبح به در خانه علی علیه السلام می‌ایستاد و ندا برمی‌آورد: «الصلاة رحمکم الله؛ برپا دارید نماز را، خداوند رحمتش را بر شما فرو فرستد» و سپس آیه شریفه‌ی: «انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس...» را تلاوت می‌نمود. [۱۰۹]. [صفحه ۷۹] حسکانی ۱۳۶ روایت دیگر نیز از جعفر طیار، ام سلمه، عایشه و... نقل می‌کند. [۱۱۰]. پس عصمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و اهل بیت گرامی‌اش به دلیل آنچه گذشت ثابت گردید و روشن شد عصمت امام مجتبی علیه السلام مورد اتفاق شیعه و اهل سنت است.

اعجاز

اشاره

از ویژگی‌های دیگر امام، داشتن قدرت اعجاز برای اثبات امامت خویش است. در تعریف اعجاز آمده است: مدعی منصب و مقام الهی - مانند نبوت و امامت - کاری را که بر خلاف نظام طبیعی عالم است، انجام می‌دهد، به طوری که دیگران از انجام دادن آن عاجز باشند و آن کار به منظور اثبات ادعای امامت خویش باشد. [۱۱۱]. حدیث حبابه دختر جعفر والیه گواه مطلب فوق است که می‌گوید: بعد از شهادت علی بن ابی طالب علیه السلام خدمت امام مجتبی علیه السلام رسیدم، در حالی که مردم نیز حضور داشتند، سنگریزه‌هایی را که از زمان پدرش جهت اثبات امامت داشتیم، در اختیارش گذاشتم. انگشتر خود را بر روی یکی از سنگ‌ها گذاشت، سنگ همانند خمیر و گل متأثر شد و آثار انگشتر بر آن سنگ نقش بست. [۱۱۲] حبابه می‌گوید: این اعجاز امام، دلیل دیگری بر امامت وی بود، چرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام پیش از آن بر این حقیقت تصریح کرده بودند.

برای حسن بن علی علیه‌السلام معجزات و کرامات فراوانی نقل شده که [صفحه ۸۰] بعضی از آن‌ها را در ذیل می‌آوریم:

خرما دادن نخل خشک

حسین بن عبدالوهاب با سلسله سند خویش از امام صادق علیه‌السلام نقل می‌کند: امام مجتبی علیه‌السلام در یکی از سفرها با مردی از فرزندان زبیر - که معتقد به امامت زبیر بود - همسفر شد. آنان شتری را نیز کرایه کرده بودند. در میان راه به آبگاهی رسیدند و جهت استراحت توقف نمودند و فرشی را برای نشستن امام مجتبی علیه‌السلام در زیر نخل خرما خشک گسترده و آن مرد زبیری در زیر نخل دیگر پارچه‌ای را انداخت و نشست. وقتی چشم آن مرد زبیری به درخت خرما خشک افتاد گفت: اگر خرمایی داشت از آن می‌خوردیم. امام مجتبی علیه‌السلام خطاب به او فرمود: خرما می‌دهی؟ جواب داد: آری. حضرت دست به سوی آسمان بلند نمود و دعایی کرد، این جا بود که درخت خرما سبز شد و برگ درآورد و خرما بسیار مطبوعی داد. ساریان چون این صحنه را دید، گفت: این کار، چیزی جز سحر نیست! امام مجتبی علیه‌السلام فرمود: «لیس هذا بسحر، ولیکن دعوه اولاد الانبیاء مستجابة؛ این کار سحر نیست، بلکه دعای فرزندان پیامبران مستجاب است» در آن حال یکی از آنان از درخت خرما بالا رفت و آنچه خرما میل داشتند چید و همگی خوردند. [۱۱۳].

دعای مستجاب

ابواسامه گوید: امام صادق علیه‌السلام فرمود: امام حسن علیه‌السلام در یکی از سفرها که پیاده به خانه‌ی خدا می‌رفت، پاهای مبارکش ورم کرده بود. بعضی از یاران آن حضرت گفتند: اگر بر مرکب سوار شوی، ورم پاهایت بهبود خواهد یافت. [صفحه ۸۱] فرمود: هرگز راه خانه‌ی معشوق را سواره طی نخواهم کرد. سپس خطاب به آنان فرمود: در ایستگاه و منزل بعدی مردی سیاه چهره از ما پذیرایی خواهد کرد، او روغنی به همراه دارد که به مجرد استفاده از آن، ورم پاهایم درمان خواهد شد. عرض کردند: ای فرزند رسول خدا! در پیش روی ما ایستگاه هست، لیکن کسی در آن زندگی نمی‌کند. حضرت فرمود: چرا، کسی در آن جاست، هرگاه او را دیدید، روغن را بگیرید و پولش را پرداخت کنید. آنان وقتی به منزلگاه رسیدند، خواسته‌ی خود را با آن شخص مطرح کردند. او پرسید: دوا را، برای چه کسی می‌خواهید؟ در پاسخ گفتند: برای حسن بن علی علیهما‌السلام. مرد سیاه چهره به همراه غلامش خدمت حضرت آمد، اظهار ارادت و محبت نمود و گفت: «بأبی أنت و امی انما أنا مولاک؛ پدر و مادرم فدای تو باد! همانا من غلام شما هستم [و هرگز پول این دوا را نمی‌گیرم]». آن گاه گفت: ای فرزند پیامبر! زخم حامله است، هنگامی که از خانه‌ام بیرون می‌آمدم، زخم از درد به خود می‌پیچید. از خداوند بخواه به ما پسری عنایت کند و او از موالیان و دوستداران شما باشد. امام حسن علیه‌السلام فرمود: «انطلق الی منزلک فان الله - تعالی - قد وهب لک ولدا ذکرا سويا؛ بلند شو و به سوی منزل خود حرکت کن، خداوند پسری نیکو به تو عنایت کرده است.» شیخ کلینی (ره) اضافه می‌کند: «... و هو من شیعتنا [۱۱۴]؛ آن فرزند از شیعیان ما خواهد بود.» آن مرد وقتی به منزل خود رسید، دعای امام را مستجاب یافت، بی‌درنگ بازگشت و از امام مجتبی علیه‌السلام تشکر فراوان نمود و حضرت نیز آن روغن را به پای خود مالید و در همان لحظه، ورم پاهایش بهبود یافت. [۱۱۵]. [صفحه ۸۲]

تغییر جنسیت با نفرین امام

محمد فتال نیشابوری با سلسله سندش از عیسی بن حسن [۱۱۶] و او از امام صادق علیه‌السلام نقل می‌کند که فرمود: بعضی از یاران امام مجتبی علیه‌السلام از آن حضرت پرسیدند: گرفتاری‌هایی را که معاویه برای شما ایجاد می‌کند، چگونه تحمل می‌کنید؟ امام علیه‌السلام پاسخی بدین مضمون داد: «لو دعوت الله - تعالی - لجعل العراق شاما و الشام عراقا و جعل المرأة رجلا و الرجل امرأة؛

چنانچه از پروردگار بخواهم، هر آینه عراق را شام و شام را عراق و همچنین زن را مرد و مرد را زن می گرداند.» یکی از مردان شامی که حضور داشت با تمسخر گفت: چه کسی بر چنین کاری قادر است؟ امام مجتبی علیه السلام نگاهی به او انداخت و فرمود: «انهضی ألاً تستحین أن تعقدی بین الرجال؛ ای زن برخیز! آیا خجالت نمی کشی که در میان مردان نشسته‌ای.» مرد شامی متوجه شد که تغییر ماهیت داده و به صورت زن درآمده است. امام علیه السلام ادامه داد: «و صارت عیالک رجلا و یقاربک و تحمل عنها و تلد و لدا خنتی؛ زن تو نیز مرد شد و با تو نزدیکی خواهد کرد و از او باردار می شوی و فرزند خنتی به دنیا خواهی آورد.» سرانجام با قدرت تکوینی امام و دعای مستجابش، آن دو تغییر ماهیت دادند. آن دو خدمت آن بزرگوار آمدند و به عذرخواهی و توبه پرداختند و بسیار پافشاری کردند تا حضرت بار دیگر دعا کرد تا به صورت اول بازگشتند. [۱۱۷].

علم

دانش و آگاهی امام مجتبی علیه السلام از صفات بارز و روشنی بود که هر انسان [صفحه ۸۳] منصف و تشنه‌ی علم را جذب می نمود. او از مصادیق روشن «و علم آدم الأسماء کلها ثم عرضهم علی الملائکة...» [۱۱۸] بود. او آگاه‌ترین و عالم‌ترین فرد زمان خود پس از امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام بود. در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و پدرش پاسخ‌گویی معضلات علمی و فرهنگی جامعه را به عهده داشت. پیامبر و علی - صلوات الله علیهما - همواره می کوشیدند، این مطلب برای آیندگان روشن شود که حسن و برادرش حسین امام و رهبر بعد از آنان می باشند، به ویژه امام مجتبی علیه السلام که بعد از ۲۳ سال در حساس‌ترین دوران، ناخدایی کشتی امامت را به عهده می گیرد. از این رو - همان گونه که پیش از این اشاره شد - از دوران کودکی همراه پیامبر در مسجد حضور داشت و از زبان جدش وحی را می شنید و آن گاه که به خانه بازمی گشت، آیات را برای مادرش فاطمه علیها السلام تلاوت می کرد. در روایت آمده است که: روزی علی بن ابی طالب علیه السلام زودتر به خانه آمد و از دید فرزندش حسن بن علی علیه السلام مخفی گردید تا آیات جدید را که بر پیامبر نازل شده بار دیگر از فرزندش بشنود و چگونگی تلاوت وی را از نزدیک ببیند. حسن علیه السلام وارد خانه شد و مادرش از وی خواست تا آیات قرآن را بخواند. اما زبان حسن به لکنت افتاد و از خواندن سریع بازماند. وقتی مادرش او را چنین دید پرسید: «یا بنی، لمذا أرتج علیک؟ فرزندم! چرا در گفتارت لرزه و اضطراب می بینم؟» امام حسن گفت: «لا تعجبین یا أمه فان کبیرا یسمعنی فاستماعه قد أوقفنی» و نیز در روایت دیگر آمده است: «یا أمه قل بیانی و کل لسانی لعل سیدا یرعانی.» مادرم! گویا شخصیت بزرگی در خانه است که شکوه و جلالش مرا از سخن گفتن باز می دارد. در این هنگام بود که علی بن ابی طالب علیه السلام از محل خفا خارج شد و [صفحه ۸۴] فرزندش حسن را بوسید. [۱۱۹]. امام حسن علیه السلام در سن چهار سالگی آیات قرآن و دعاهایی را که از جدش پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده بود، برای دیگران می خواند. حذیفه بن یمان گوید: زیبا و شگفت‌انگیز آن که روزی صحابه در نزدیکی کوه حرا گرد پیامبر جمع شده بودند که حسن در خردسالی با وقار خاصی به جمع آنان پیوست. پیامبر صلی الله علیه و آله نگاهی طولانی به فرزندش کرد، به طوری که چشمش را از او بر نمی داشت، آن گاه فرمود: «أما انه سیکون بعدی هادیا مهدیا، هذا هدیة من رب العالمین لی، ینیء عنی و یعرف الناس آثاری، و یحی سنتی و یتولی أموری فی فعله، ینظر الله الیه فیرحمه رحم الله من عرف له ذلک و برنی فیه و اکرمنی فیه؛ آگاه باشید که همانا او (حسن) بعد از من راهنما و هدایت‌گر شما خواهد بود. او تحفه‌ای است از خداوند جهان بر من، از من خبر خواهد داد و مردم را با آثار باقی مانده از من آشنا خواهد کرد، سنت و راه مرا زنده خواهد کرد و افعال و کردارش نشانگر کارهای من است. خداوند عنایت و رحمتش را بر او فرومی فرستد. رحمت و رضوان خداوند بر کسی که حق او را بشناسد و به خاطر من به او نیکی کند و به او احترام نماید.» سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله که به این جا رسید، ناگاه دیدند مرد عربی، خشمگین و چماق به دست وارد شد و فریاد برآورد: کدام یک از شما محمدید؟ یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله با ناراحتی

جلو رفته، و گفتند: چه می‌خواهی؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آرام بگیرید. مرد عرب خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: تو را دشمن داشتم، الآن دشمنی من بیش تر شد؛ تو ادعای رسالت و پیامبری کرده‌ای، دلیل و برهان بر [صفحه ۸۵] این ادعا چیست؟ حضرت فرمود: چنانچه بخواهی، برهان و دلیل را فرزندم و پاره‌ی تنم حسن ارائه خواهد کرد. آن مرد که گمان کرد، پیامبر صلی الله علیه و آله او را مسخره می‌کند، گفت: خود از عهده‌ی پاسخ‌گویی بر نمی‌آید بچه‌ی خردسالی را می‌فرستد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «انک ستجده عالما بما ترید؛ به زودی فرزندم حسن را آگاه به خواسته‌های خویش خواهی یافت.» امام مجتبی علیه‌السلام جلو آمد و این اشعار را قرائت کرد: ما غیبا سألت و ابن غیبی بل فقیها اذن و أنت الجهول فان تک قد جهلت فان عندی شفاء الجهل ما سأل السؤل و بحرا لا تقسمه الدوالی تراثا کان أورثه الرسول «ای مرد عرب! پرسش نمی‌کنی تو از سفیه و نادان و یا فرزند سفیهی، بلکه تو در برابر انسان آگاه و فقیهی واقع شده‌ای و این تو هستی که نادانی و جهل بر افکارت مستولی شده؛ پس حال که گرفتار جهل شده‌ای و دوی مریضی‌ات در نزد من است، آنچه را نیازمندی سؤال کن؛ همانا دریای بی‌کران فضایل و علوم ما که یادگار پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است، هرگز با برداشتن و گرفتن با سطل‌ها تقسیم و جدا جدا نخواهد شد.» سپس فرمود: ای مرد صبر کن! زبان درازی کردی، از حقت تجاوز نمودی و خودت را گول زدی، اما به زودی ایمان خواهی آورد. آن مرد خنده‌ای بر لب نشانید. آن گاه امام علیه‌السلام چگونگی آمدن به مکه مکرمه و اهداف پنهان و زشت [۱۲۰] وی را توضیح داد و بعد فرمود: [صفحه ۸۶] «تو در شب روشن از منزل خارج شدی، اما باد و طوفان همه جا را تاریک کرده بود؛ ابرها در آسمان متراکم شده بودند؛ تو در اضطراب و حیرت به سر می‌پردی؛ قدرت جلو رفتن و بازگشت را نداشتی؛ ستارگان دیده نمی‌شدند و از طریق آن‌ها راه پیدا نمی‌کردی؛ باد و طوفان تو را غافلگیر کرد؛ خار و خاشاک تو را آزار داد؛ الان که در پیش ما هستی چشم‌هایت خسته و رمقی برایت باقی نمانده است.» چون سخنان امام مجتبی علیه‌السلام بدان جا رسید، آن مرد با تعجب گفت: «ای پسر! این مطالب را از کجا می‌دانی؟ تو اسرار دل مرا برملا کردی، گویی همراه من بوده‌ای، چگونه است که هیچ مطلب پنهانی از من پیش تو وجود ندارد؟! تو غیب می‌دانی، آن گاه پرسید: اسلام را چگونه پذیرا شوم؟» امام مجتبی علیه‌السلام در برابر پیامبر صلی الله علیه و آله و دیگر یاران آن حضرت، همچون علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام و حذیفه بن یمان و انس و جمعی از مهاجر و انصار، اسلام را بدان مردم تعلیم نمود و فرمود: «الله اکبر، أشهد ان لا اله الا الله، وحده لا شریک له و أن محمدا عبده و رسوله.» آن مرد سرانجام اسلام آورد و رسول خدا صلی الله علیه و آله آیاتی از قرآن را به وی تعلیم داد. او رفت و بعد از چند روز با افراد بسیاری از قبیله‌اش خدمت رسول الله صلی الله علیه و آله آمد و همگی مسلمان شدند. بعد از این داستان هر گاه آنان به حسن بن علی علیه‌السلام نگاه می‌کردند، می‌گفتند: «او (حسن) هدیه‌ای به ما عنایت کرد که هرگز احدی آن را به ما نداده است.» [۱۲۱].

سخنرانی امام حسن در کودکی

امیرمؤمنان علیه‌السلام سعی داشت فرزندش حسن را آن چنان که هست معرفی کند، [صفحه ۸۷] گر چه خردسال است، اما عالم و داناست به طوری که دانشش بر دیگران برتری دارد؛ از این جهت، روزی در مسجدالحرام رو به فرزندش نمود و فرمود: «قم فاصعد المنبر فتکلم بکلام لایجهلک قریش من بعدی فیقولون ان الحسن لایحسن شیئا...؛ بر فراز منبر برو و سخن بگو تا قریش بعد از من تو را متهم به جهل و نادانی نکنند و بگویند: حسن فرزند علی زیبایی و شکوه علم و دانش را ندارد.» فرزند پیامبر از منبر بالا رفت و خدای را سپاس شایان گفت و درود و رحمت کوتاهی بر جد و آتش فرستاد و سپس فرمود: «ای مردم! از جدم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: و من شهر علم و دانشم و علی دروازه‌ی آن است...» [۱۲۲].

آگاهی از اسرار دیگران

امیرمؤمنان علیه‌السلام روزی در «رحبه» [۱۲۳] به سر می‌برد که مردی به حضورش آمد و اظهار ارادت کرد و گفت: من از رعایا و ارادتمندان کشور اسلامی شما هستم. حضرت فرمود: تو از رعیت و جمعیت ما نیستی، همانا برای پادشاه کشور روم سؤال‌هایی پیش آمده که پیکش را نزد معاویه در شام فرستاده است و الان آن جاست، لیکن او در جواب عاجز ماند و تو را برای حل مشکلات خود نزد ما فرستاده است. آن مرد اظهار داشت: سخن شما درست است، اما من به صورت نهانی و مخفی بدین جا آمده‌ام و غیر از خداوند، کسی از حرکت من خبر ندارد. امیرمؤمنان علیه‌السلام فرمود: پرسش‌هایت را با یکی از دو فرزندم (حسن [صفحه ۸۸] و یا حسین) در میان بگذار. گفت: از فرزندت حسن می‌پرسم. امام مجتبی علیه‌السلام رو به او کرد و فرمود: آمده‌ای که چنین سؤال‌هایی را مطرح کنی: «کم بین الحق و الباطل؟ و کم بین السماء و الأرض؟ و کم بین المشرق و المغرب؟ و ما قوس قزح؟ و ما العین التی تأوی الیها أرواح المشرکین؟ و ما العین التی تأوی الیها أرواح المؤمنین؟ و ما المؤمنت؟ و ما عشره أشياء بعضها أشد من بعض؟» «فاصله‌ی بین حق و باطل چه مقدار است؟ چقدر فاصله است بین آسمان و زمین؟ میان مشرق و مغرب چه اندازه فاصله است؟ قوس و قزح چیست؟ کدام چشمه و چاه است که ارواح مشرکان در آن جا جمعند؟ ارواح مؤمنان در کجا جمع می‌شوند؟ خنثی کیست؟ کدام ده چیز است که هر یک سخت‌تر از دیگری است؟» عرض کرد: یابن رسول الله درست است، پرسش‌های من همین‌هاست که فرمودید: امام علیه‌السلام یک به یک را چنین توضیح داد: ج ۱: بین حق و باطل چهار انگشت فاصله است، آنچه را به چشم دیدی حق است و هر چه را با گوش شنیدی، آن را در آغاز باطل بدان. ج ۲: فاصله‌ی بین آسمان و زمین، به اندازه‌ی درخواست یک ستم‌دیده و یک لحظه چشم به هم زدن است و هر کس غیر این گوید دروغ است. ج ۳: فاصله‌ی بین مشرق و مغرب به اندازه‌ی حرکت یک روز خورشید است، صبحگاهان از مشرق طلوع می‌کند و شامگاهان غروب. ج ۴: در مورد قوس و قزح [۱۲۴] فرمود: وای بر تو! قوس را به قزح نسبت مده، [صفحه ۸۹] زیرا قزح شیطان است و رنگین کمان، قوس خداست، زیرا بعد از بارش باران رحمت، علامت و نشانه‌ی حاصل‌خیزی و برکت است و امانی است برای مردم از هلاکت و نابودی. [۱۲۵]. ج ۵: ارواح کفار و مشرکان در جایگاهی به نام «برهوت» جمع می‌شوند. ج ۶: ارواح مؤمنان در جایگاه وسیعی به نام «سلمی» پناه می‌گیرند. ج ۷: خنثی کسی است که جنسیت مردانگی و زنانگی وی مشخص نیست؛ او باید صبر کند تا بزرگ شود، چنانچه مرد است محتلم می‌شود و اگر زن است، حیض خواهد شد و سینه‌هایش بیرون می‌زند و ظاهر می‌گردد و چنانچه روشن نشد، با چگونگی ادرار کردنش مشخص می‌شود: اگر جهش داشت (بر دیوار رسید) مرد است و اگر همانند شتر بر زمین ریخت و به پاهایش ترشح کرد زن است. ج ۸: اما ده موجود محکم و سخت که هر کدام از دیگری مقاوم‌تر است: «سنگ را خداوند محکم آفریده، لیکن محکم‌تر از آن آهن است که سنگ را قطعه قطعه می‌کند و مقاوم‌تر از آهن آتش است که آهن را ذوب می‌نماید و سخت‌تر از آتش آب است که آن را خاموش می‌نماید و سخت‌تر از آب ابرهای باران‌زا است که آن را از منطقه‌ای به منطقه‌ی دیگر حمل می‌کند و سخت‌تر از ابرها بادها هستند که آن‌ها را انتقال می‌دهند و محکم‌تر از آن‌ها فرشتگانی هستند که آنان را جابجا می‌نمایند (و فرمان جابه‌جایی می‌دهند) و سخت‌تر از آن فرشتگان، عزرائیل (ملک الموت) است که آن‌ها را می‌میراند و بالاتر از عزرائیل مرگ است که او را نیز می‌میراند و از همه‌ی این‌ها محکم‌تر و بالاتر فرمان خداوند - عز و جل - [صفحه ۹۰] است که مرگ را نیز می‌میراند و خود باقی می‌ماند.» مرد شامی رو به امام مجتبی علیه‌السلام کرد، گفت: «گواهی می‌دهم که تو فرزند رسول خدایی و همانا علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام سزاوارتر است برای خلافت و جانشینی رسول خدا صلی الله علیه و آله از معاویه.» او آن گاه به شام بازگشت و مطالب را برای معاویه نقل کرد. معاویه جواب پرسش‌ها را برای پادشاه روم ارسال داشت تا جوهری دریافت کند، لیکن او در جواب معاویه نوشت: «سوگند به عیسی مسیح که این پاسخ برخاسته از خاندان نبوت و رسالت است و ربطی به تو ندارد و من از این بابت وجهی به تو پرداخت نخواهم کرد.» [۱۲۶]. مانند این مطالب و روایات که هر یک نشانگر برتری علمی امام مجتبی

علیه السلام نسبت به دیگران است فراوان وجود دارد که ما به همین مقدار بسنده می‌کنیم.

روشن بودن وضع همه‌ی موجودات بر امام

روزی دو نفر خدمت امام مجتبی علیه السلام رسیدند که حضرت به یکی از آن دو فرمود: دیروز درباره‌ی فلان موضوع چنین مطالبی را گفتی؟ او با تعجب به همراهش گفت: گویا آنچه را گذشته است می‌داندا! فقال الامام علیه السلام: «انا لنعلم ما یجری فی اللیل و النهار - ثم قال: ان الله - تبارک و تعالی - علم رسول الله صلی الله علیه و آله الحلال و الحرام و التنزیل و التأویل، فعلم رسول الله علیا علمه کله و علمیه أميرالمؤمنین کله [۱۲۷]؛ امام مجتبی علیه السلام فرمود: ما می‌دانیم هر آنچه را که در شب و روز اتفاق می‌افتد. سپس فرمود: خداوند بزرگ آموزش داد به رسول خدا صلی الله علیه و آله تمام احکام حلال و [صفحه ۹۱] حرام را و نیز آموزش داد، قرآن و آنچه را فرو فرستاده و هر چیزی را که نیاز به توضیح و تبیین دارد. آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله هر آنچه را آموخته بود، به وصی خود علی بن ابی طالب علیه السلام آموخت و سپس أميرالمؤمنین علیه السلام تعلیم داد به ما همه‌ی آنچه را که از رسول خدا صلی الله علیه و آله آموخته بود.»

مکارم اخلاق امام مجتبی

سبط اکبر رسول خدا صلی الله علیه و آله که مظهر فضایل و کمالات و مصداق: «و لقد کرمننا بنی آدم... و فضلناهم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلا» [۱۲۸] بود، برتری آشکار بر همه‌ی مردم عصر خود داشت. عصمت، اعجاز، علم، خصوصیات وراثتی و... او را همانند جد و پدر گرامی‌اش منحصر به فرد نموده بود؛ فضایل و برتری‌های دیگرش همچون زهد، تقوا، عبادت، بندگی، وقار، تواضع و فروتنی، شیرینی کلام و سخن، صبر و تحمل، مقاوت و پارسایی، عفو و بخشندگی، آداب و اخلاق، زیبایی صورت و سیرت و... او را حسن اشتقاق یافته از محسنیت پروردگار نمود و بدان جهت خدایش وی را حسن نامید. فنایش در حق سبب شد که از مدینه منوره ۲۰ یا ۲۵ سفر، پیاده به زیارت خانه‌ی معشوق، مسجدالحرام بشتابد و حج به جا آورد. آن گاه که اعتراض می‌کردند، چرا این همه زحمت، مشقت و رنج را تحمل می‌کنی؟ می‌فرمود: «انی لأستحیی من ربی أن ألقاه و لم أمش الی بینه [۱۲۹]؛ از پروردگارم خجالت می‌کشم که او را زیارت کنم و با پای پیاده به سوی خانه‌اش نرفته باشم.» به هنگام نماز چهره‌ی ملکوتی‌اش زرد می‌شد و بر خود می‌لرزید، چرا که خود را در برابر حق می‌دید و وقتی سبب را پرسیدند می‌فرمود: [صفحه ۹۲] «حق علی کل من وقف بین یدی رب العرش أن یصفر لونه و ترتعد مفاصله [۱۳۰]؛ هر آن کس که در مقابل پروردگار عرش می‌ایستد و عظمت او را درک می‌کند، سزاوار است رنگ صورتش زرد شود و لرزه و ناآرامی بر زانوهای او مفاصلش افتد.» زهد و بی‌اعتنایی‌اش به مال دنیا باعث شد که سه مرتبه همه‌ی اموالش را در راه خدا میان فقرا و مستمندان تقسیم کند و چیزی از آن را برای خود باقی نگذارد، در صورتی که بیش‌ترین اموال موقوفه و صدقات اهل بیت علیهم السلام را در اختیار داشت، او در داشتن خصلت‌های انسانی و الهی، صابران و مجاهدان و همچنین زاهدان و عابدان را أسوه و امام بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره‌اش فرمود: «اما الحسن علیه السلام فانه ابنی و ولدی و منی و قره عینی و ضیاء قلبی و ثمره فؤادی، و هو سید شباب أهل الجنة و حجة الله علی الأمة، أمره امری و قوله قولی و من عصاه فانه لیس منی؛ امام حسن علیه السلام فرزند من و متعلق به من است، او نور چشم، روشنی قلب، میوه‌ی دل و سرور جوانان اهل بهشت است؛ حجت خدا و امام بر امت است؛ فرمانش فرمان من و گفتارش گفتار من است؛ هر کس با او مخالفت کند از من نخواهد بود.»

امام حسن از زبان امام صادق

امام ششم علیه السلام در اوصاف، فضایل و حالات حضرت مجتبی علیه السلام فرمود: «ان الحسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام كان أعبد الناس في زمانه و أزدهم و أفضلهم و كان اذا حج، حج ماشيا و ربما مشى حافيا، كان اذا ذكر الموت بكى، و اذا ذكر القبر بكى، و اذا ذكر البعث و النشور بكى، و اذا ذكر الممر على الصراط بكى، و اذا ذكر العرض على الله - تعالى ذكره - شفق شفقة يخشى عليه منها و كان اذا قام في صلاته ترتعد فرائضه بين يدي ربه - عزوجل - و كان اذا ذكر الجنة و النار اضطرب اضطراب السليم و سأل الله الجنة [صفحه ۹۳] و تعوذ به من النار [۱۳۱]؛ حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام عابدترین و زاهدترین و برترین فرد در عصر خویش بود. او هنگامی که حج به جا می آورد، با پای پیاده - از مدینه به سوی مکه می‌رفت - حرکت می کرد و چه بسا با پای برهنه بود. به هنگام یادآوری مرگ و خانه‌ی قبر و برانگیخته شدن در روز قیامت و تقسیم پرونده‌ی اعمال، سخت می‌گریست و نیز آن گاه که سخن از صراط و عرضه‌ی اعمال بر خداوند - تبارک و تعالی - به میان می‌آورد، چنان صیحه می‌زد که بر حال او وحشت می‌کردند و به هنگام اقامه‌ی نماز در برابر پروردگار، عضلات و تمام بدنش به لرزه می‌آمد و هر گاه یادآور بهشت و جهنم می‌شد، لرزه و اضطرابی سخت، همچون انسانی عقب‌گزیده، او را فرا می‌گرفت و پیوسته از خداوند - سبحان - بهشت جاویدان و دوری از آتش را درخواست می‌نمود.» [۱۳۲]. اعمال و رفتار خدای سبحان را به یاد می‌آورد؛ زبانی صادق و سخنانی فصیح داشت. هر گاه قرآن تلاوت می‌کرد و به آیاتی همانند: «یا ایها الذین آمنوا...» می‌رسید، می‌گفت: «لیک اللهم لییک». [۱۳۳].

امام حسن از زبان امام رضا

و سرانجام آن که علی بن موسی الرضا علیه السلام فرمود: آن گاه که امام مجتبی علیه السلام را مسموم نمودند و علایم مرگ آشکار شده بود، حضرت گریه می‌کرد. پرسیدند: تو که از بهترین و بالاترین موقعیت در نزد خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و مردم برخوردار، جدت پیامبر صلی الله علیه و آله آن همه سخن دربارت گفته است و بیست مرتبه با پای پیاده به حج رفته‌ای. و سه مرتبه، تمام اموال خویش حتی کفش‌هایت را در راه خدا بین فقرا و مستمندان تقسیم کرده‌ای، چرا گریه می‌کنی؟! [صفحه ۹۴] امام مجتبی علیه السلام در جواب فرمود: «انما أبکی لخصلتین: لهول المطلع و فراق الأحبة» [۱۳۴]؛ گریه‌ی من به خاطر دو مطلب اساسی است: وحشت قیامت و جدایی از دوستان.»

امام در نگاه شیفتگانش

اشاره

شعرا و سراینندگان شیفته‌ی اهل بیت علیهم السلام هم فضایل و مناقب امام مجتبی علیه السلام را در آئینه‌ی ادب در آورده‌اند و با این کار به نظم و نثر خود زیبایی خاص بخشیده‌اند. اربلی درباره‌ی سبط اکبر رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین سروده است: فکیف أطیق أن أحصى مزایا خصصت بهن من بین العباد لك الشرف الذي فاق البرايا و جل علا علی السبع الشداد [۱۳۵]. چگونه می‌توانم امتیازهای تو را برشمارم، چرا که تمام برتری‌ها و زیبایی‌ها در میان بندگان خدا به تو اختصاص یافته است. در تو شرافتی است که همه مخلوق را تحت الشعاع خویش قرار داده و خداوند بزرگ تو را بعد از خشکسالی هفت ساله [۱۳۶] عنایت کرد.» شاعر دیگر در نیمه‌ی ماه رمضان، شب ولادت دومین امام معصوم علیه السلام به آن امام همام متوسل می‌گردد و آن چهره‌ی ملکوتی را در کلماتی که از عمق جانش برمی‌خیزد، چنین به رشته نظم درمی‌آورد و با او سخن می‌گوید و به او متوسل می‌گردد: أنت شمس یا حسن أنت بدر یا حسن أنت أشرفت الظلوم أنت نورت العیون مجتبی یا مجتبی [صفحه ۹۵] أنت حلم للرسول أنت صبر للبتول لك

مجمع الخصال أنت مرآة الرسول مجتبی یا مجتبی وجهه أییک خلق اییک أنت مرآة الاله أنت سبط للرسول مجتبی یا مجتبی نحن مرضی یا امام المجتبی أنت شافی یا امام المجتبی هذه لیلتك سبط النبی هات حاجات الجمیع ای مجتبی [۱۳۷]. «ای حسن ای آفتاب درخشان، ای ماه شب چهاردهم، تو که تاریکی‌ها را تبدیل به نور کردی و چشم‌های نومید را نورانیت بخشیدی مجتبی یا مجتبی تو پرتوی از حلم و بردباری پیامبری و تو پرتوی از مقاومت و تحمل فاطمه‌ای، تو جامع و دربرگیرنده‌ی همه‌ی صفات پسندیده‌ای و تو آینه‌ی تمام‌نمای پیامبر خدایی مجتبی ای مجتبی زیبایی صورت تو نشانگر پدر تو است، اخلاقت اخلاق اوست؛ ای حسن! تو آینه‌ی تمام‌نمای جمال خداوندی و تو نواده و سبط رسول خدایی مجتبی ای مجتبی ما همه مبتلا به امراض جسمی و روحی هستیم و تو دارو و درمانی، امشب (شب پانزدهم رمضان) که متعلق به تو است، نیازمندی‌های ما را جواب ده ای امام مجتبی علیه‌السلام مجتبی ای مجتبی.» شعرای فارسی‌زبان هم در اظهار عشق و محبت به سبط اکبر پیامبر صلی الله علیه و آله اشعار بسیاری را سروده‌اند و علاقه و سوز قلبی خود را در قالب نظم و نثر آورده‌اند. گاه آن حضرت را «آینه‌ی ذات سرمدی»، «گوشواره‌ی عرش الهی»، «بنده‌ی حقیقی حضرت [صفحه ۹۶] حق»، «سر نبوت» و «آینه‌ی تمام‌نمای علوی و فاطمی» معرفی کرده‌اند و در وادی عشق و معرفت حق و راه یافتن به مقام ولایت باعظمت مجتبی علیه‌السلام او را جام ملکوت [۱۳۸] و جبروت [۱۳۹] و لاهوت [۱۴۰] دانسته‌اند؛ صلحش را با معاویه‌ی جنایتکار، جام زهری کشنده و جانکاه برای آن امام همام می‌دانند که به خاطر بقا و حفظ مکتب اهل بیت علیهم‌السلام و پاسداران حقیقی آن نوشتند و صلح را در آن مقطع، والاترین تاکتیک جهت صیانت از کیان اسلامی دانست که اگر چنین نمی‌کرد، امروزه اسمی هم از اسلام و قرآن باقی نمی‌ماند، همان طوری که خود فرموده؛ قرارداد صلح او را برنامه‌ریزی بنیادی جهت رسوایی بنی‌امیه و حرکت انقلابی أباعبدالله‌الحسین علیه‌السلام دانسته‌اند. اینک نگاهی به چند قصیده و شعر شاعران:

قصیده‌ی ارغوانیه

حسن حسن در ازل شد آینه‌ی غیب همچو علی مظهر تجلی بیچون آن که ازل تا ابد ندیده چو حسنش دیده‌ی خورشید و مه به طارم گردون گر نبد آن گوهر یگانه‌ی خلقت به جز نبوت نداشت لؤلؤ مکنون [صفحه ۹۷] حلم تو بود ای عماد شرع پیمبر شاهد خلق عظیم و آیت مخزون سبط نخستین توی و سر نبوت طایر عرش آشیان همایون جنت و کوثر تویی به صورت و معنا سدره و طوبی تویی به قامت موزون گر تو نبودی نبود ملک و ملانک آدم و نوح و خلیل و موسی و هارون جلوه‌ی یوسف نبود و عشق زلیخا طلعت لیلی نبود و حیرت مجنون کشور دارا نبود و ملک سکندر دولت کسرا نبود و فر فریدون ای تو پس از مرتضی وصی پیمبر هادی امت به زیر قبه وارون حلم و رضا و سخا و رأفت و رحمت کرده خدا در نهاد پاک تو معجون سر علی، مجتبی عالم و آدم سبط نبی ای مدایحت ز حد افزون آه که دهر دغا به زهر جفا ریخت از جگر مجتبی به طشت فلک خون سوده‌ی الماس ریخت خصم به کامش بر کف اسماء بنت‌اشعث ملعون کرد دل بی‌وفای جعده مسخر مکر معاویه به افسانه و افسون [صفحه ۹۸] قلب جهان زار کرد سوده‌ی الماس در غم او خون گریست دیده‌ی گردون باز به تیر جفا جنازه‌ی پاکش خصم هدف ساخت بر این فلک دون چرخ چنین بوده با عناصر ایمان هیچ نگردیده طبع دهر دگرگون زار بنال ای الهی از غم آن شه ساز به آهنگ سبز گنبد وارون [۱۴۱].

پرچمدار صلح

ای حسن تو تمامی حسن خدای تو یوسف بود ز حسن و ملاحات گدای تو اسم است چون دلیل مسمی خدا از آن کرد انتخاب، نام حسن را برای تو ای گوشوار عرش الهی که بوده است دوش رسول و دامن زهرای جای تو آن سان که ماه می‌کند از مهر کسب نور

خورشید کسب نور کند از ضیای تو ذاتت چو هست آینه‌ی ذات سرمدی حسن است و لطف و عاطفه سر تا به پای تو بوسید مصطفی لب و رویت از آن که دید کوثر، دهان نوشت و جنت لقای تو [صفحه ۹۹] عبد خدا تویی که به محراب و در نماز لرزان شود ز هیبت حق عضوهای تو افراستی چو رایت صلح ای ولی حق رونق گرفت و شرع مبین در لوای تو صلحت که چون قیام حسین است با اثر افزود در برابر عالم، بهای تو در هم شکست قدرت طغیان خصم را ای نور چشم فاطمه صلح و صفای تو هر نقشه‌ای که ریخت معاویه از عناد شد بی اثر ز خلق خوش و حسن رای تو تفویض سلطنت به عدو بود مصلحت زیرا بود خلافت مطلق سرای تو از آنچه آفتاب بتابد بر آن مدام باشد فزون، فواید صلح بجای تو بهر رضای حق چو گذشتی ز حق خویش توأم بود رضای خدا با رضای تو محفوظ ماند خوب مجبان ز رحمت حلم تو بود رحمت بی‌منتهای تو در مجلس مناظره تنها قدم نهی زیرا که نیست جز به خدا اتکای تو معنای صد قیام به صلح تو مضمهر است این نکته یافت می‌شود از گفته‌های تو پیش تو آدمم به گدایی که روز و شب باز است بر همه در دولتسرای تو [صفحه ۱۰۰] دارم امید بوسه‌ی قبر تو در بقیع حاشا که ناامید شوم از عطای تو [۱۴۲].

آینه از فرط تجلی شکست

دفتر ایجاد چو روز ازل رفت به توشیح حق لم یزل در کف قدرت قلم نور داشت دیده به دیباچه‌ی منشور داشت ای صمدی خصلت و ایزاد جلال وی علوی صولت و احمد جمال طاق دو ابروی تو نزد عقول منحنی قوس صعود و نزول متصل از جذب به تو کاف و نون منفصل از نهی تو عقل و جنون عشق تو از غیب پدیدار شد حسن به حسن تو گفتار شد حسن شد از باده‌ی عشقت ز دست دست و را حسن تو از پشت بست نام تو با حسن چو آمیختند در سر ما طرح دگر ریختند حسن سه حرف است و در این حرف نیست جز سه رقم باده در این ظرف نیست [صفحه ۱۰۱] مستی ملک و ملکوت از تو باد باده به جام جبروت از تو باد حسن تو در این سه جهان ساقی است در کف او جام هوالباقی است تا به کف حسن تو این جام هست هر سه جهانست از این باده مست زهر کجا؟ جعه کجا؟ او کجا؟ غیر کجا و حرم هو کجا؟ قطره کجا راه به دریا برد؟ اسم کجا پی به مسمی برد؟ هستی ظل بسته به نورست نور سایه که بی نور ندارد ظهور چونکه زدم غوطه بدریای فکر تا بکف آرم در مضمون بکر هاتفی از خلوت لاهوتیان آمد رو کرد به ناسوتیان گفت خداوند علیم و غفور کرد در این آینه از بس ظهور تاب نیاورده و از پا نشست آینه از فرط تجلی شکست ذکر ملک شد پس از آن از محن یا حسن و یا حسن و یا حسن [۱۴۳]. [صفحه ۱۰۲]

قهرمان صلح

میلاذ با سعادت و مسعود مجتبی علیه‌السلام بر شیعیان، مبارک و فرخنده یاد، باد از یمن مقدم حسن مجتبی علیه‌السلام رواست گردد دل فسرده‌ی ما شاد شاد شادا! آن حضرت از عطا و کرم دست باز داشت در علم و حلم و عاطفه کوهی بزرگ بود سیمای روشنش، یادآور فضیلت و ایمان و جود بود در طول زندگی یک لحظه از حقیقت و تقوا جدا نگشت یک شب بدون فکر یتیمان سحر نکرد یک دم جدا ز یاد خدا بی‌خبر نزیست بر او درود باد! او در زمان فسق و ستم می‌زیست بازار مکر و حيله و تزویر، گرم بود در دوره‌ای که مسخ حقایق شیوع داشت اندیشه‌ها فروخته می‌گردید خود باختن عقیده و ایمان فروختن بوسه زدن به درگه ظالم رواج داشت او با تلاش دایمی‌اش، با جهاد و صبر [صفحه ۱۰۳] اندیشه‌های پاک خدایی را در عمق جان مردم آزاده می‌گذاشت در زندگانش، افراشت پرچمی که ستمگر را، هر جا و... هر زمان و... به هر راهی در هر نقاب و پوشش و هر چهره رسوای عام و خاص بگرداند، با نام دین به ریشه‌ی دین تیشه می‌زدند لیکن امام زنده و بیدار، مجتبی علیه‌السلام با صلح خویش، پرده ابهام را زدود صلح حسن، شکوه نبردی عظیم داشت صلح حسن، تجلی اسلام زنده بود صلح حسن، اساس قیام حسین [علیه‌السلام] بود با صلح خویشتن، بر چهره‌ی معاویه، بر چسب ننگ زد روباه کینه‌توز و دغل‌باز شام را رسوا نمود و مفتضحش ساخت عمری تلاش و

کوشش کفتار پیر را در راه کسب چهره و سیمای مذهبی نقش بر آب کرد. با صلح خویش، چهره‌ی منحوس ظلم را روشن نمود و بر همه روشن ساخت در خرمن فساد و ستم آتشی فکند رسواگر فریب معاویه [صفحه ۱۰۴] بنیانگذار صدق و عدالت بود در روزهای سخت که بر مسلمین گذشت چون کوه استوار به پا می‌خواست او جلوه‌ای ز نور خدایی بود او همچو یک پدر نسبت به بیوه‌ها و یتیمان عصر خویش قلبی پر از محبت و مهر و علاقه داشت در خانه‌اش یتیم، تو گویی که خانه‌زاد! با سفره‌اش فقیر و تهیدست، آشنا با این همه، یگانه‌ی دوران که بر خصال زبده و زیباییش درود فراوان. [۱۴۴].

پرشکوه‌ترین نرمش قهرمانانه

ای برده از رسول خدا یادگار صلح تو قهرمان رزمی و آموزگار صلح آن سان که حسین امید قیام داشت اسلام را ز حلم تو بود انتظار صلح ای حسن بی‌زوال خدا یا حسن تویی در پرده‌ی محارم دین پاسدار صلح بهر بقای ملت اسلام داشتی یک دست در سیاست و دستی به کار صلح [صفحه ۱۰۵] از حلم خویش و لطف خوش و اشک و خون دل خوش پروریدی، گل زهرا بهار صلح صلح تو نی به معنی سازش بود به خصم چندین قرار بود و گرفت اشتها صلح از صلح و جنگ و بیعت دشمن به ناگزیر کردی به پاس حرمت دین، اختیار صلح دشمن گمان نمود که پیروز می‌شود اما شکست خورد در این کارزار صلح دشمن ز پا فتاد گشودی چو دست صبر پشت ستم شکست چو بستی قرار صلح اول بنای نهضت خونین کربلا بنیان نهاده شد ز تو بنیانگذار صلح نفرین بر آن که ساخت ترا متهم که تو کردی برای راحت خود اختیار صلح زیرا نخواست این که بفهمد که تا چه حد فرسوده گشت جان و تنت از فشار صلح جبر زمان به صلح، تو را ناگزیر کرد وز ابتدا معاویه شد خواستار صلح ای روح پاک صلح و صفا کز جفای خصم سرو قدت خمیده شده زیر بار صلح دست دعا بر آور و دعای فرج بخوان تا مهدی آید و برسد روزگار صلح [۱۴۵]. [صفحه ۱۰۹]

حسن بن علی علیه السلام پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

اشاره

رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز ۲۸ صفر سال یازدهم هجرت از دنیا رفت و جهان را در هاله‌ای از غم و اندوه فرو برد، در آن هنگام، بیش تر از هفت سال از عمر مبارکش نگذشته بود، اما همه‌ی افراد سرشناس و معروف انصار و مهاجر را می‌شناخت و در روزهای مریضی و نقاهت پیامبر صلی الله علیه و آله رفت و آمد همه‌ی آنان را زیر نظر داشت، به ویژه آن‌هایی که دست در دست پدرش گذاشتند و اعلان بیعت نمودند و علی علیه‌السلام را حاکم بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله دانستند، او منتظر بود که آنان چه می‌کنند.

تحرکات سیاسی

بعد از رحلت جانگداز پیامبر خدا صلی الله علیه و آله علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام مشغول دفن جنازه‌ی مبارک آن بزرگوار شد اختلاف بر سر جانشینی آن حضرت از سوی مهاجر و انصار به اوج خود رسیده بود، گویا احراز و در دست گرفتن خلافت و قدرت برای هر گروه و جناحی از آنان هدف اساسی بود، که انتظار مرگ پیامبر صلی الله علیه و آله را داشتند. [صفحه ۱۱۰] تعیین سعد بن عباد [۱۴۶] از سوی انصار و پا گرفتن توطئه‌ی حساب شده از سوی سقیفه بنی‌ساعده بسیار جدی شد، تحمیل ابوبکر به عنوان جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله از سوی مهاجرین، سیاست دیگری را دنبال می‌کرد که برای همیشه جامعه‌ی اسلامی را

گرفتار کند و فرهنگ مقام پرستی را جایگزین امامت راستین نماید و رأی شورا را بر تعیین پیامبر صلی الله علیه و آله و فرمان خداوند ترجیح دهد. امام مجتبی علیه السلام خود می‌دیدند که حاکمان غاصب، تلاش فراوانی جهت مشروعیت خود می‌کنند و حتی می‌خواهند از پدرش علی بن ابی طالب علیه السلام نیز بیعت و اقرار بگیرند و همچنین شاهد بحث‌ها و گفتگوهای زیادی از سوی پدر بود که هرگز تن به بیعت با ابوبکر نداد و مشروعیت آنان را امضا نکرد و می‌دید افرادی همچون ابن عباس اصرار بر بیعت او می‌کنند و برای او مصلحت‌اندیشی می‌نمایند؛ او با سوز و گدازی که از اعماق جاننش برمی‌خاست می‌فرمود: «أنا أحق بهذا الأمر منكم لا- أبايعكم و أنتم أولى بالبيعة لي أخذتم هذا الأمر من الأنصار واحتججتم عليهم بالقرابة من النبي صلی الله علیه و آله و تأخذونه منا أهل البيت غصبا، أستم زعمتم للأنصار أنكم أولى بهذا الأمر منهم لما كان محمد منكم فأعطوكم المقادة و سلموا اليكم الأمانة و أنا احتج عليكم بمثل ما احتججتم به على الأنصار نحن أولى برسول الله حيا و ميتا [صفحه ۱۱۱] فانصفونا ان كنتم تؤمنون و الا- فبوء و ابا لظلم و أنتم تعلمون... [۱۴۷]؛ من از شما برای خلافت و جانشینی رسول خدا صلی الله علیه و آله شایسته‌ترم و با شما بیعت نمی‌کنم و این شماست که باید رهبری مرا بپذیرید شما خلافت را از انصار گرفتید و گفتید چون ما به رسول خدا صلی الله علیه و آله از شما نزدیک‌تریم، پس به جانشینی او نیز سزاوارتریم و من هم به همین دلیل به شما می‌گویم که ما خاندان پیامبر از هر کس به احراز مقام خلافت سزاوارتریم، پس اگر ایمان دارید، انصاف را پیشه کنید و ولایت ما را بپذیرید و گرنه شما با آگاهی کامل ستم می‌کنید...» در این میان، ابو عبیده بن جراح تلاش کرد تا امام علیه السلام را متقاعد کند و به طور موقت خلافت ابوبکر را بپذیرد. ابو عبیده گفت: شما با ابوبکر بیعت کنید و بدانید که در مدت حاکمیت او برای شما تجربیاتی حاصل می‌شود و توان بیش‌تری پیدا می‌کنید و در آینده‌ی نزدیکی که خلافت به شما واگذار شد، با بهره‌گیری از این تجربیات و نقطه‌های قوتی که در شماست به آرزوهای خود می‌رسید و به آن‌ها جامه‌ی عمل خواهید پوشاند.

موضع گیریهای علی بن ابی طالب

امیرالمؤمنین علیه السلام که از خدعه و مکر آنان اطلاع یافت و احساس کرد، عده‌ای گول تبلیغات عوام‌فریبانه‌ی آنان را می‌خورند، در موضع‌گیری خود این چنین پافشاری نمود: الله الله، یا معشر المهاجرین! لا تخرجوا سلطان محمد صلی الله علیه و آله فی العرب عن داره و قعر بینه، الی دورکم و قعور بیوتکم، و لا- تدفعوا أهله عن مقامه فی الناس و حقه؟ فوالله یا معشر المهاجرین لنحن أحق الناس به - لأننا أهل البيت - و نحن أحق بهذا الأمر منكم، أما كان فینا القاریء لکتاب الله، الفقیه فی دین الله، العالم بسنن رسول الله، المضطلع بأمر الرعیة، [صفحه ۱۱۲] المدافع عنهم الأمور السیئة، القاسم بینهم بالسویة، و الله انه لفینا فلا تتبعوا الهوی فتضلوا عن سبیل الله فتزادوا من الحق بعدا... [۱۴۸]؛ شما را به خدا قسم ای گروه مهاجران! حکومت آسمانی و الهی محمد صلی الله علیه و آله را از اهل بیتش بیرون نبرید و به خانه‌های خود سوق ندهید و عترت او را از جایگاه رهبری جامعه کنار نزنید. ای گروه مهاجران! به خدا قسم ما اهل بیت برای احراز این مقام از هر کس شایسته‌تریم، ما اهل بیت رسول خدایم و این مایم که قاریان حقیقی قرآن و فقیه در دین خدا و آگاه به سنت پیامبر و روش اداره‌ی مردم هستیم. ما می‌توانیم بدی‌ها را از جامعه دور سازیم و حقوقشان را به طور مساوی و حساب شده پرداخت نماییم، پس از هواهای نفسانی خویش پیروی نکنید که گمراه می‌شوید و از حقیقت فاصله خواهید گرفت.»

مقاومت‌های فاطمه در برابر انحرافات سیاسی

و باز حسن بن علی علیه السلام شاهد مخالفت‌های مادرش صدیقه اطهر علیه السلام در برابر هیأت حاکم بود. او می‌دید که شبانگاه مادرش به خانه‌ی بسیاری از انصار می‌رود و از آنان برای یاری پدرش علی بن ابی طالب علیه السلام استمداد می‌طلبد [۱۴۹] و از

سوی دیگر شاهد غضب فدکی بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله در زمان حیات خویش به مادرش فاطمه واگذار نموده بود [۱۵۰]، ولیکن هیأت حاکم که می‌خواستند علی بن ابی‌طالب و اهل بیت علیهم‌السلام گرفتار مضیقه‌ی مالی گردند، بر روی آن دست گذاشتند و با این استدلال که رسول خدا صلی الله علیه و آله ارثی باقی نمی‌گذارد، آن را در اختیار خود قرار دادند [۱۵۱] و همه‌ی کسانی را که از سوی علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام و فاطمه‌ی اطهر علیها‌السلام [صفحه ۱۱۳] مأمور حراست فدک بودند، بیرون راندند و شهادت و گواهی افرادی همانند علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام و ام‌ایمن و... رزیر پا گذاشتند و برخلاف همه‌ی موازین اسلامی از مالکی که فدک در اختیار او بود، درخواست دو شاهد عادل کردند، نه از آنانی که علیه فاطمه اطهر علیها‌السلام ادعای مالکیت می‌کردند [۱۵۲] و می‌خواستند سرزمین فدک را جهت به مضیقه انداختن اهل بیت علیهم‌السلام از چنگ آنان درآورند، همچنان که این کار را کردند و امام مجتبی علیه‌السلام در سن طفولیت شاهد انزجار و نفرین مادرش بر ضد خلیفه‌ی اول و دوم بود (بحث فدک به طور مشروح خواهد آمد). خلیفه اول، ابوبکر در روز سه‌شنبه، ۲۲ جمادی الثانی سال سیزده هجرت مرد و پس از دو سال و سه ماه و ده روز، پرونده‌ی حکومتش بسته شد. با پیدا شدن آثار مرگش عمر را به عنوان جانشین خویش معرفی کرد [۱۵۳] و بدین وسیله چند سال دیگر خورشید عالم تاب آسمان ولایت و امامت علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام را خانه‌نشین ساختند. در دوران حکومت ده سال و شش ماه و چهار روزه‌ی عمر، حسن بن علی علیه‌السلام ده ساله‌ی دوم عمر خود را می‌گذراند. [۱۵۴] او شاهد بدعت‌ها و زورگویی‌هایی حاکمان بود. مقام و کرسی خلافت رسول خدا صلی الله علیه و آله، مسجد و محراب آن حضرت، فدک و... را در اختیار آنان می‌دید، بخشنامه‌های عمر و هیأت حاکم را هر روز شاهد بود که آثاری جز برکناری، عزلت و گوشه‌نشینی صحابه‌ی بزرگ پیامبر صلی الله علیه و آله و به ویژه اهل بیت عصمت و طهارت ثمر دیگری نداشت. بسیاری از راویان و مورخان نوشته‌اند که عمر بن خطاب بخشنامه‌ای کرد و در آن نوشت: لازم نیست صحابه و یاران بزرگ پیامبر صلی الله علیه و آله در جنگ‌ها و درگیری‌ها و [صفحه ۱۱۴] کارهای این چنینی شرکت کنند که بعضی از آنان را هم نام برد. [۱۵۵]. عمر بدین وسیله بزرگانی همچون علی بن ابی‌طالب، عبدالله بن عباس، عبدالله بن عمر، ابوذر و... را خانه‌نشین کرد و در جهت مصالح سیاسی خویش گوشه‌نشینی را بر آنان تحمیل نمود و چه بسا این امر و امور دیگر باعث شد که در فتوحات بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله چهره‌های سرشناس صحابه دیده نشوند. حسن و حسین هم در کنار پدر گرامی‌شان به نشر اسلام حقیقی پرداختند، چنانچه مشکل خاصی برای مردم مسلمان و غیرمسلمان پیش می‌آمد آن را حل می‌کردند. ده سال حاکمیت عمر دورانی بود که صحابه‌ی بزرگ خانه‌نشین گشتند و در عمل از کارهای سیاسی کشوری به دور بودند و همین، سبب شد هنگامی که ابولؤلؤ [۱۵۶] با پیش‌بینی خود بر عمر حمله کرد و او را از پای درآورد، تأثر و تأسف کمتری مشاهده گردید؛ با جراحی که ابولؤلؤ بر عمر وارد ساخت، وی بر بستر افتاد، بعد از چند روزی آثار مرگ ظاهر شد، او با وصیت خویش اهداف سیاسی خود را پس از مرگ چنین دنبال کرد:

وصیت سیاسی عمر علیه حاکمیت علی

در روزهای پایانی و در آستانه‌ی مرگ عمر مهاجرین نزد او آمدند و پیشنهاد تعیین خلیفه و جانشین بعد از او را نمودند، عمر سرباز زد. بار دیگر فرزندش [صفحه ۱۱۵] عبدالله بن عمر درخواست مهاجرین را تکرار کرد. آن گاه عمر گذشتگانی را که در تعیین ابوبکر نقش داشتند به یاد آورد و گفت: ای کاش ابوعبیده‌ی جراح و معاذ بن جبل و خالد بن ولید و... می‌بودند و عهده‌دار امر خلافت می‌گشتند، سپس عمر؛ علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام و سعد وقاص و عبدالرحمن بن عوف و طلحه بن عبیدالله و زبیر و عثمان را فراخواند [۱۵۷] و چنین وصیت کرد: چون رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفت، از شما شش نفر خشنود بود، من دستور می‌دهم، شورایی تشکیل دهید و از میان خود یک نفر را برگزینید، چنانچه پنج نفر رأی واحدی دادند و یک نفر مخالفت کرد، او

را گردن بزنید و همچنین اگر دو نفر مخالفت کردند، آن‌ها را بکشید و چنانچه سه نفر مخالفت کردند، حق به جانب آن سه نفری است که عبدالرحمن بن عوف در میان آن‌هاست و سه نفر دیگر چنانچه تن در ندادند، آن‌ها را بکشید. بعد از آن جلسه و وصیت عمر، علی بن ابی طالب علیه السلام خارج شد، در میان راه به عباس بن عبدالمطلب برخورد نمود و پیش‌بینی خود را چنین بازگو کرد: «با توطئه‌ای که انجام گرفت، بار دیگر خلافت و حکومت را از ما دور کردند؛ زیرا با توجه به این که حق در جانب سه نفری است که عبدالرحمن بن عوف در آن طرف باشد و عبدالرحمن بن عوف هم داماد عثمان است و از سوی دیگر، سعد بن وقاص پسر عموی عبدالرحمن می‌باشد، آیا مجال و فرصتی برای من باقی می‌ماند؛ این سه با یکدیگر اختلافی ندارند، پس خلافت را برای عثمان پیش‌بینی کرده‌اند.» [۱۵۸]. بعد از مرگ عمر همان شد که علی بن ابی طالب علیه السلام پیش‌بینی می‌کرد، زیرا در شورا فقط زبیر به نفع و به طرفداری علی علیه السلام برخاست و دیگران در جانب [صفحه ۱۱۶] عبدالرحمن ایستادند که او هم به نفع عثمان رأی داد، دیگران هم نمی‌توانستند کاری انجام دهند، زیرا عمر در تعیین اعضای شورای بعد از خود جهت اداره‌ی امور و تعیین جانشین و خلیفه، حساب شده عمل کرده بود. عبدالله بن عباس و حسن بن علی علیه السلام را که قرابت نزدیکی با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله داشتند، جهت تیمن و تبرک داده بود [۱۵۹]، ولیکن از اول تصریح کرده بود که این دو حق رأی در شورا را ندارند. [۱۶۰]. عمر با این وصیت سیاسی غیرمنصفانه‌اش عثمان را به عنوان خلیفه برای مدت دوازده سال بر اریکه‌ی قدرت نشانده و هستی مسلمانان را در اختیارش گذاشت و به تاراج داد و جانشین حقیقی پیامبر صلی الله علیه و آله را برای مدتی دیگر خانه‌نشین کرد.

حکومت عثمان

وی در سوم محرم سال ۲۴ هجری (سنه الرعاف) [۱۶۱] با پیش‌بینی عمر و تصمیم‌گیری شورای از پیش تعیین شده‌اش روی کار آمد. عده‌ای فکر می‌کردند با روی کار آمدن عثمان هفتاد ساله کارها اصلاح می‌گردد و اهداف پیامبر صلی الله علیه و آله که گسترش اسلام و سعادت دنیوی و اخروی بشر است، پیگیری می‌شود. در این دوران که آغاز حکومت عثمان بود، بسیاری از صحابه‌ی بزرگ خواستند با [صفحه ۱۱۷] کمک کردن به او از انزوای تحمیلی که عمر بن خطاب ایجاد کرده بود، به درآیند. آنان همانند عبدالله بن عباس و حذیفه بن یمان و عبدالله بن زبیر و عبدالله بن عمر و... در فتوحاتی همچون شمال آفریقا و فتح طبرستان و گرگان و... شرکت نمودند.

حسن و حسین در فتوحات اسلامی

بنابر نقل ابن اثیر، ابن خلدون، سید هاشم معروف الحسینی و همچنین علامه باقر شریف قرشی حسن و حسین علیهما السلام که بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله در هیچ فتوحی شرکت نداشتند، لکن در فتح شمال آفریقا به همراه دیگر رزمندگان مسلمان که ده هزار نفر بودند، شرکت کردند. حضور دو سبط پیامبر صلی الله علیه و آله در سال ۲۶ هجری برای همگی سروربخش بود و به برکت وجود آنان فتوحی بزرگ نصیب مسلمانان گشت و صحابه‌ی بزرگ دیگر پیامبر صلی الله علیه و آله همانند عبدالله بن جعفر، عبدالله بن عباس و... نیز همراه بودند. [۱۶۲] ابونعیم اصفهانی نسبت به امام مجتبی علیه السلام می‌نویسد: ایشان همانند دیگر رزمندگان و جنگجویان با جنگ و مبارزه داخل اصفهان گردید و بار دیگر جنگجویان از گرگان عبور نمود و گذر کرد. [۱۶۳]. و نیز گفته‌اند: در فتح طبرستان (مازندران) که سعید بن عاص فرماندهی لشکر اسلام را به عهده داشت و با آنان جنگید، عبدالله بن عباس و بسیاری از صحابه و همین‌طور حسنین علیهما السلام حضور داشتند که این پیروزی در سال سی هجری نصیب مسلمانان گردید.

[۱۶۴]. [صفحه ۱۱۸]

انکار شرکت در فتوحات

بعضی همانند استاد جعفر مرتضی عاملی مشارکت حسنین علیهما السلام در فتوحات آفریقا و طبرستان و... را انکار کرده‌اند و گفته‌اند: این فتوحات در راستای مصالح اسلامی نبوده و برای مسلمانان بهره‌ای نداشته است. گذشته از این، شرکت آنان در فتوحات به منزله‌ی تأیید و تثبیت مشروعیت حاکمیت خلیفه‌ی سوم بود. [۱۶۵].

پاسخ به منکران (بررسی و تحقیق)

بعد از آن انزوای سیاسی چند ساله (حدود دوازده سال) که عمر بن خطاب و ابوبکر برای اصحاب و یاران شناخته شده‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله به وجود آورده بودند و آنان را خانه‌نشین کرده بودند و بسیاری از آن اصحاب که عملشان برای مردم حجت شرعی بود و شاید مطرح شدنشان در جامعه‌ی آن روز، وظیفه‌ای محسوب می‌شد، به ویژه در سال‌های ۲۵ تا ۲۹ هجری که با انتقال قدرت از عمر به عثمان فضای باز سیاسی به وجود آمده بود و لازم بود که از فرصت‌ها درست استفاده شود. حضور در جبهه‌ی جنگی که هر روز دایره‌ی حاکمیت مسلمان‌ها را بازتر می‌کرد و مرزهای جدیدی را می‌گشود، دقیقاً در راستای مصالح امت اسلامی بوده است. شرکت مستقیم حسنین علیهما السلام می‌توانست اطلاعات بیش‌تر و دقیق‌تری به حضرت امیر علیه السلام دهد و اهل بیت را مطرح نماید و از سوی دیگر چیزی مانع نمی‌شد که آنان شرکت نکنند. پس اگر می‌بینیم علی علیه السلام مسؤولیتی در دست نداشت و حتی وقتی از او خواستند که مسؤولیتی بپذیرد، با کمال صراحت آن را رد کرد، شاید به خاطر عدم مشروعیت حکومت بوده است، لیکن [صفحه ۱۱۹] شرکت حسنین علیهما السلام آن هم در مقطعی خاص، دلیل بر مشروعیت آنان نمی‌شد و به طور حتم، شرکت در فتوحات آفریقا و گرگان و طبرستان و... با مشورت پدرشان امیرالمؤمنین علیه السلام بوده است و بدون رضایت آن بزرگوار شرکت نمی‌کردند، همچنان که در دوران قبل و بعد از آن، جنگ‌هایی رخ داد و آنان شرکت نکردند. امیرالمؤمنین علیه السلام با فرستادن فرزندان خود به جنگ می‌خواست حسن ظن خود را به آنان نشان دهد و به دیگر مسلمانان بفهماند که گسترش مرزهای کشور اسلامی جهت رساندن پیام اسلام، آرزوی دیرینه‌ی اوست و نیز بفهماند که اگر روزی در برابر عثمان و حکومت او ایستاد و مخالفت کرد، به خاطر مصالح امت اسلامی و حفظ شریعت مقدس پیامبر صلی الله علیه و آله خواهد بود. بنابراین باید توجه داشت که بیعت نکردن علی علیه السلام با خلفای بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله بالاترین دلیل بر مخالفت و ناخشنودی اهل بیت علیهم السلام از آنان بوده است و این را همه‌ی اصحاب و یاران بزرگ پیامبر صلی الله علیه و آله می‌دانستند و کار آن بزرگوار برای آنان حجت شرعی بود. اضافه بر مطالب گذشته حسنین علیهما السلام در آن دوران، مسؤولیت امامت و رهبری عامه را بر دوش نداشتند. گاهی از سوی پدر، مأموریت و کار خاصی به آنان محول می‌گردید؛ پس ممکن است شرکت آنان در این فتوحات نیز از این قبیل بوده و اهداف مختلفی را دنبال می‌کرده‌اند.

مخالفت عثمان با سیره‌ی پیامبر

چند صباحی نگذشته بود که تمام حسن ظن‌ها تبدیل به سوء ظن گردید و همکاری‌های یاران پیامبر صلی الله علیه و آله با حکومت عثمان قطع شد، زیرا عثمان با نشان دادن دو ضعف بسیار روشن از خود (ضعف اراده؛ نژادپرستی و پر و بال دادن به خویشاوندان نااهل) کاری کرد که گروهی از یاران بزرگ پیامبر صلی الله علیه و آله در برابرش [صفحه ۱۲۰] ایستادند. طولی نکشید که حاتم بخشی‌ها و ولخرجی‌های بی حساب و کتاب او و همچنین عزل و نصب‌های غیر منصفانه‌اش زبانه‌زد خاص و عام گردید. عثمان فرومایگانی همچون عبدالرحمان بن عوف و ولید بن عقبه و حبیب بن مسلمه را بر سرنوشت مسلمانان حاکم کرد و بیت المال را به

جیب چنین افرادی سرازیر نمود؛ اشخاصی چون حکم بن عاص (عموی خویش) را که پیامبر صلی الله علیه و آله لعن و نفرین نموده و از مدینه بیرونش کرد و به طائف تبعید نموده بود و حتی ابوبکر و عمر نیز او را نپذیرفتند، به مدینه بازگرداند [۱۶۶]؛ مدت زیادی نگذشت، عثمان صدقات «قضاعه» را، که مبلغ سیصد هزار درهم بود، طی حکمی به حکم بن عاص بخشید. [۱۶۷]. بخشش‌های نابجای عثمان موجب شد که جبهه‌ای قوی از صحابه و یاران پیامبر صلی الله علیه و آله در برابرش بایستند و با وی به مبارزه پردازند و سرانجام او را از اریکه‌ی قدرت به زیر کشند.

تبعید ابوذر و حضور امام حسن در مشایعت وی

در میان یاران پیامبر صلی الله علیه و آله چهره‌هایی بودند که به جهاتی مورد توجه مردم قرار گرفته و در اوج استبداد و انحراف حکومت، زبان صادق و راستین اسلام به شمار می‌آمدند، از جمله‌ی آنان ابوذر غفاری (ره) بود که عثمان و هیأت حاکمه‌اش را نهی از منکر می‌نمود و جلو انحراف‌های آنان را می‌گرفت و راه و روش پیامبر صلی الله علیه و آله را در برخورد با بیت المال و چگونگی مصرف آن در اداره‌ی مسلمانان بیان می‌داشت. ابوذر را از شام (تبعیدگاه وی) به مدینه منوره بازگرداندند، اما عثمان در مدینه نیز نتوانست حضور او را تحمل کند و با وضعی بسیار فجیع و [صفحه ۱۲۱] ناراحت کننده به ربنده [۱۶۸] تبعیدش کرد. وضعیت تبعیدی ابوذر به قدری دلخراش و ناراحت کننده بود که ابن اثیر می‌نویسد: «و حمله الی المدینه من الشام بغیر وطاء و نغیه من المدینه علی الوجه الشنیع، لا یصح النقل به ولو صح لکان ینبغی أن یعتذر عن عثمان، فان للامام أن یؤدب رعیتة و غیر ذلک من الأعدار، لا- أن یجعل ذلک سببا لطنع علیه، کرهت ذکرها.» ابوذر (ره) را از شام با خشن‌ترین وضع، در حالی که پوششی در تن نداشت به مدینه آوردند و سپس از مدینه با بدترین وضع به ربنده تبعیدش کردند، به گونه‌ای که بازگو کردنش صحیح به نظر نمی‌رسد (و نقلش بی‌احترامی به صحابی بزرگ همچون ابوذر است)؛ اگر آنچه که نقل کرده‌اند درست باشد، باید از عثمان دفاع کرد و به فکر چاره افتاد و آن را توجیه نمود. درست است که پیشوا و حاکم می‌تواند رعیت خود را تأدیب و تربیت کند، لیکن نمی‌تواند آن را وسیله‌ای برای تحقیر و طعن خود قرار دهد، او در پایان می‌نویسد من کراحت دارم آنچه را که بر ابوذر روا داشتند نقل کنم. [۱۶۹]. در هر صورت به هنگام حرکت از مدینه به ربنده، امیرالمؤمنین و حسنین علیهما السلام همچنین عقیل، عمار و... بدرقه‌اش کردند و جملاتی را از سوز دل بیان داشتند که هر یک درس و پیامی را با خود دارد. امام حسن مجتبی علیه السلام با دلی دردمند، خطاب به ابوذر (ره) فرمود: «یا عماء، لولا أنه لا ینبغی للمودع أن یسکت و للمشیع أن ینصرف لقصر الکلام و ان [صفحه ۱۲۲] طال الأسف و قدأتی القوم الیک ما تری فضع عنک الدنیا بتذکر فراغها و شده ما اشد منها برجا ما بعدها و اصبر حتی تلقی نبیک صلی الله علیه و آله و هو عنک راض [۱۷۰]؛ ای عمو! گر چه حزن و اندوهم زیاد است، ولی کوتاه سخن می‌گویم، زیرا آن کس که مشایعت می‌کند، باید برگردد و آن را که تودیع و بدرقه می‌کنند باید آرام باشد. اکنون که می‌بینی این‌ها با تو چنین می‌کنند، پس دل از دنیا برگیر و صابر و شکیب باش، زیرا پاداش‌های بزرگ فردا (قیامت) در انتظار تو است. صبر کن تا پیامبرت را در آن جهان زیارت کنی، در حالی که آن بزرگوار از تو خشنود خواهد بود.» عثمان به غیر از ابوذر افرادی از اهل کوفه را به شام تبعید نمود؛ و همچنین افرادی را از بصره روانه‌ی شام کرد مانند حمران بن ابان و...، از این رو، مؤمنان و موالیان اهل بیت علیهم السلام در حکومت عثمان امنیتی نداشتند. عثمان با روش تهدید و تطمیع و فشار و با بی‌توجهی به سیره‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله حکم راند و حکومتش تا جمعه، دوازده ذیحجه سال ۳۵ هجری به طول انجامید و در سن ۸۲ سالگی در حالی که مورد خشم و غضب مردم قرار گرفته بود، به دست آنان کشته شد. [۱۷۱]. در این دوران ۲۵ ساله، حسن بن علی علیه السلام از نزدیک شاهد عملکرد خلفای بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و می‌دید که صحابه‌ی بزرگ، همچون علی بن ابی طالب علیه السلام، عمار یاسر، ابوذر، سلمان، مقداد و رشید هجری و... مدتی کناره گرفتند و سپس به مخالفت برخاستند تا آن جا که این

مخالفت و عصیان عمومی و همگانی شد و تا سقوط عثمان مردم آرام نگرفتند. پس از کشته شدن عثمان، تمامی اقشار جامعه، اعم از مهاجر و انصار و [صفحه ۱۲۳] انقلابیون، همراه طلحه و زبیر در محضر علی بن ابی طالب علیه السلام حضور یافته و فریاد برآوردند: «یا اباالحسن، ان هذا الرجل قد قتل، و لا بد للناس من امام و لا نجد اليوم أحداً أحق بهذا الامر منك لا أقدم سابقه و لا أقرب قرابه من رسول الله صلی الله علیه و آله؛ ای علی! عثمان کشته شد و ناگزیر از داشتن پیشوا و امامیم. امروز شایسته‌تر از تو برای مقام خلافت وجود ندارد، چه کسی با سابقه‌تر و نزدیک‌تر از تو به رسول خدا صلی الله علیه و آله است؟» با پافشاری زیاد، علی بن ابی طالب علیه السلام را بر قبول و پذیرش حکومت راضی نمودند و سپس با او بیعت کردند. آن گاه صحابه‌ی بزرگ یکی پس از دیگری بر تأیید و حمایت حکومت عدلی الهی علی علیه السلام برخاستند، از جمله ثابت بن قیس، خزیمه بن ثابت، صعصعه بن صوحان، مالک اشتر، عقبه بن عمرو و... و گروه‌های مختلف جامعه. [۱۷۲] اینک حاکمیت و وصایت به حق رسول خدا صلی الله علیه و آله جایگاه خود را پیدا کرد و حسن بن علی علیه السلام پرتوان‌ترین بازو برای علی بن ابی طالب علیه السلام، قدرت و توان خود را به نمایش گذاشت. [صفحه ۱۲۷]

مسئولیت‌های امام مجتبی علیه السلام در دوران حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام

اشاره

امام حسن علیه السلام فرزند بزرگ امیرالمؤمنین، دارای صفات برجسته‌ای همچون لیاقت، شجاعت، شهامت، صداقت، تقوا، تجربه، آگاهی و بردباری و... بود. او در دامن رسول خدا صلی الله علیه و آله تربیت یافته و بیش‌تر غزوات و درگیری‌های صدر اسلام را که در آخرین دهه عمر رسول خدا صلی الله علیه و آله تحقق یافت، دیده بود. آن بزرگوار در کنار پدر، با حوادث آن دوران خوی گرفت، بدان جهت در راه پیشبرد اسلام هیچ گونه ترس و وحشت در وجود آن بزرگوار راه نمی‌یافت و در زمان حیات و حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام دوشادوش آن حضرت در مشکلات شرکت داشت و مسئولیت‌های گوناگونی را برعهده گفت که به صورت اجمال آن‌ها را می‌آوریم:

تولیت موقوفات و صدقات امام حسن

اشاره

طی حکمی از سوی امیرالمؤمنین علی علیه السلام سرپرستی و تولیت اوقاف را برعهده گرفت. [صفحه ۱۲۸] در یکی از اوامر (و وصایای) آن بزرگوار آمده است: «هذا ما أمر به عبدالله علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین فی ماله، ابتغاء وجه الله، لیولجه به الجنة و یعطیه به الأمانة. منها: فانه یقوم بذلك الحسن بن علی یا کل منه بالمعروف و ینفق منه بالمعروف، فان حدث بحسن حدث و حسین حی، قام بالأمر بعده و أصدره مصدره. و ان لأبني فاطمة من صدقة علی مثل الذی لبنی علی، و انی انما جعلت القیام بذلك الی ابني فاطمة ابتغاء وجه الله و قربه الی رسول الله صلی الله علیه و آله و تکریماً لحرمة و تشریفاً لوصلته. و یشرط علی الذی یجعله الیه أن یترک المال علی أصوله، و ینفق من ثمره حیث أمر به و هدی له، و أن لا یبیع من أولاد نخیل هذه القرى و دینه حتی تشکل أرضها غراساً [۱۷۳]؛ این فرمانی است از بنده‌ی خدا، علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین، درباره‌ی دارایی خود به خاطر به دست آوردن خشنودی خدا. نخستین کسی که این فرمان را انجام می‌دهد، حسن بن علی است. او از این اموال براساس مبانی صحیح شرعی بهره می‌گیرد و انفاق می‌کند. اگر برای حسن پیش‌آمدی روی داد و حسین زنده بود، او باید این کارها را انجام دهد و جانشین برادرش گردد. بدانید که بهره‌ی فرزندان فاطمه از صدقات علی درست مانند بهره‌ی سایر فرزندان علی است و این که سرپرستی آن را به

پسران فاطمه واگذار نمودم، به خاطر خدا و به خاطر تقرب به رسول خدا صلی الله علیه و آله و بزرگداشت حرمت او و احترام پیوند خویشاوندیشان به او می‌باشد. با کسی که این اموال در دست اوست، شرط می‌کنم که اصل مال را حفظ کند و تنها از میوه و درآمدش در آن راهی که به او دستور داده‌ام انفاق کند و از [صفحه ۱۲۹] نهال‌های نخل چیزی نفروشد تا همه‌ی سرزمین، یکپارچه زیر پوشش نخل قرار گیرد و آباد شود. این فرمان بعد از برگشت از صفین صادر شده و ابلاغ آن، جنبه‌ی دستوری و حکمی دارد. و مضمونش می‌رساند که حکم تصدی اموال شخصی امیرالمؤمنین علیه‌السلام نبوده، بلکه اموال امام و حاکم است که باید برای حفظ امامت و زعامت و خاندان پرفضیلت اهل بیت حفظ شود و حقوق و صدقات به اهلش برسد. باید گفت که این منصب یکی از مسوولیتها و شؤون امامت است که آن را اختصاص به امام حسن و سپس امام حسین علیه‌السلام می‌دهد، اگر غیر از این باشد، «ابتغاء وجه الله» و «تکریم لحرمت» معنایی ندارد. سخن دیگر این که معمولاً در بسیاری از صدقات و موقوفات، «موقوف علیهم» یعنی کسانی که صدقات و موقوفات باید برای آن‌ها مصرف شود، معین و مشخص شده است و این‌ها سادات و بنی‌الحسین علیهم‌السلام بودند و یا فقرا و حجاج بیت الله الحرام و موارد دیگر (که توضیحش خواهد آمد)؛ لذا هیچ تردیدی وجود ندارد که حکم امام علیه‌السلام به فرزندش جهت اموال شخصی نبوده، بلکه اموال و موقوفات و صدقات عمومی بوده است که در بحث آینده به آن‌ها اشاره خواهد شد.

موقوفات و صدقات علی بن ابی طالب و...

با نگاه اولیه به فرمان امیرالمؤمنین علیه‌السلام چنین گمان می‌رود که این فرمان، همانند وصیت و سفارش شخصی افراد دربارهی اموال شخصی است تا بعد از مرگ، اختلاف و جدایی در میان ورثه نیفتد، لیکن بعد از تعمق و تأمل بیش‌تر در مورد صدقات و موقوفات رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی بن ابی‌طالب و دیگر ائمه علیهم‌السلام جهت مصالح مسلمین، روشن می‌شود که خطبه در صدد نصب مدیر امور مالی مطمئن و دقیق برای حفظ و حراست بیت المال مسلمانان است، گرچه در میان [صفحه ۱۳۰] صدقات، مقداری از دست‌رنج‌های آنان نیز دیده می‌شود. فرمایش امام علی علیه‌السلام دربارهی سرزمین «بغیغه» [۱۷۴]، بعد از با خیر شدن از آن، گواه مطلب فوق است که: «یسر الوارث، ثم قال: هی صدقه علی المساکین و ابن السبیل و ذی الحاجة الأقرب [۱۷۵]؛ وارث را خوشحال می‌کند. سپس فرمود: این سرزمین صدقه است و وارثان آن، بیچارگان و در راه ماندگان و نیازمندان نزدیک هستند». ایوب بن عطیه گوید: شنیدم امام صادق علیه‌السلام فرمود: «قسم رسول الله صلی الله علیه و آله الفیء فأصاب علیاً «ع» أرض. فاحتفر فیها عینا فخرج منها ماء ینبع فی السماء کهیئته عنق البعیر فسمایها عین ینبع. فجاء البشیر ببشره فقال بشر الوارث، بشر الوارث، هی صدقه بتا بتلا فی حجیج بیت الله و عابر سبیله لا تباع و لا توهب و لا تورث. فمن باعها او وهبها فعليه لعنة الله و الملائكة و الناس أجمعین، لا یقبل الله منه صرفا و لا عدلا [۱۷۶]؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله غنائم جنگی را تقسیم نمود، در آن هنگام، زمینی به نام علی علیه‌السلام افتاد. پس از مدتی چشمه‌ای را احداث کرد که از آن به اندازه‌ی گردن یک شتر آب خارج می‌شد، آن سرزمین را «ینبع» نامید. در آن هنگام، شخصی از یاران آمد و به آن حضرت بشارت و مزدگانی داد. آن حضرت دوبار فرمود: بشارت را به وارثان این زمین بدهید. این صدقه‌ی جاریه است، تنها برای حجاج [صفحه ۱۳۱] بیت الله الحرام و مسافران آن مسیر است و به هیچ وجه فروخته نخواهد شد و بخشیده نمی‌شود و به ارث هم نخواهد رسید، پس هر کس آن را بفروشد و یا به دیگری ببخشد، نفرین خدا و فرشتگان و مردم، همگی بر او باد و خداوند هیچ‌گونه تصرفی را - در جهت از بین بردن ینبع - از او قبول نخواهد کرد.» و در نقلی دیگر فرمود: ینبع و چشمه‌های جوشان آن را وقف نمودم و صدقه قرار دادم برای فقرا، بیچارگان و در راه ماندگان، چه آنان در نزدیک باشند و یا در نقطه‌ای دور، در زمان آرامش و یا جهاد و درگیری با دشمنان اسلام؛ سپس فرمود: این صدقه‌ی جاریه به کسی بخشیده نخواهد شد و به ارث به کسی نخواهد رسید تا خداوند آن را به وارثان حقیقی واگذار نماید و او

(خداوند) بهترین وارث است. [۱۷۷]. در این جا فهرست‌وار بعضی از صدقات و موقوفات رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی بن ابی طالب علیه السلام و فاطمه‌ی زهرا علیهما السلام را می‌آوریم تا دایره مسؤلیت امور مالی موقوفات حسن بن علی علیه السلام و اهمیت آن در زمان حیات و حکومت پدرش و بعد از آن روشن گردد.

موقوفات و صدقات پیامبر

الف) مشربه‌ی ام‌ابراهیم: در آخر باب العوالی مدینه‌ی منوره، بستانی است که چون ام‌ابراهیم همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله را در آن جا درد زایمان عارض شد، دستش را به چوبی گفته بود که بعد از لحظاتی فرزندش ابراهیم به دنیا آمد؛ بدین جهت، مشربه‌ی ام‌ابراهیم نام گرفت. این بستان در نزدیکی مدارس یهودی آن زمان واقع شده بود [۱۷۸]؛ درختان مشربه‌ی ام‌ابراهیم از وادی «مهزور» آبیاری می‌شده است. [صفحه ۱۳۲] ب) العواف: جایگاهی است در نزدیکی مدینه که اموال اهل مدینه در آن نگهداری می‌شده است؛ پ) الصافیة، المیشب [۱۷۹]، الدلال، برقه [۱۸۰]، و حسنی؛ که بنابر نقل واقدی، همه‌ی مناطق فوق از آن مخیرق یهودی بود [۱۸۱] که مسلمان شد او در غزوه‌ی أحد شرکت کرد و به شهادت رسید. مخیرق وصیت کرده بود، چنانچه به شهادت رسید، اموالش در اختیار رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار گیرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله در سال هفتم هجرت، اموال او را جزء موقوفات و صدقات ثبت نمود. [۱۸۲]. بسیاری از بزرگان عرب بر این که میثب از صدقات رسول خدا صلی الله علیه و آله است برای عموم مردم بوده، تأکید دارند، از جمله‌ی آنان بکری است که گوید: «هو موضع صدقات رسول الله؛ آن جا (میثب) جایی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را موقوفه و صدقه قرار داد». کثیر، شاعر عرب گوید: نواعم عم علی میثب عظام الجذوع احلت بعائنا کدهم الرکاب بأثقالها غدت من سماهیج أو من جزائی [۱۸۳]. «شتر مرغ‌ها در سرزمین میثب چاق شده و رشد پیدا کرده‌اند، شاخه‌ی درختان، [صفحه ۱۳۳] محکم گردیده و پذیرای مهمانان دسته جمعی است، عدّه زیادی از سواران با وسایل بسیار وارد شده‌اند (کنایه از مدت طولانی ماندن آنهاست) و شب را صبح می‌کنند با شیر شترها و سیرابی و شیردان گوسفندها». این شعر، کنایه از موقوفه بودن میثب است که عموم مردم استفاده می‌کردند و جایگاه سرسبزی نیز بوده است. ت) بخشی از سرزمین خبیر به نامهای: الوطیح، الکتیبه و سلالم که رسول خدا صلی الله علیه و آله به عنوان خمس غنائم گرفت و بر خویشاوندان، ذوی القربی، ایتام، مساکین، بیچارگان و همسران خود وقف نمود. [۱۸۴].

صدقات و موقوفات علی

الف) حره‌الرجلاء: منطقه‌ای است در نزدیکی خانه‌های قبیله‌ی بنی‌قین و در بین راه مدینه و شام واقع است؛ دارای مزارع زیاد و سرسبز است که آن را «الوادئ الأحمر» نیز نامیده‌اند. [۱۸۵]. ب) القصیبه: منطقه‌ای است در نزدیکی خبیر و مدینه‌ی منوره که برای صدقات آنان، دستورالعمل خاصی صادر نموده است. [۱۸۶]. پ) چاه‌های ذوات الشعراء، قعین، معید و رعوان که در کناره‌های الرجلاء واقع شده و آب فراوان دارد و همگی جزء موقوفات امیرالمؤمنین علیه السلام است. [۱۸۷]. ت) ینبع: صحرای پهناوری است در حدود هفت مرحله‌ای [۱۸۸] غرب مدینه‌ی [صفحه ۱۳۴] منوره که دارای چشمه‌های متعدد و روستاهای گوناگونی است و از این جهت، افراد زیادی در آن منطقه سکونت داشته‌اند. بنابر نقل شریف بن سلمه بن عیاش ینبعی، ۱۷۰ چشمه‌ی بزرگ و کوچک در آن جا وجود داشته و قبیله‌های جهینه، لیث و همچنین انصار در آن منطقه زندگی می‌کرده‌اند و دارای زراعت، درخت کاری و نخل‌های فراوان بوده‌اند. این منطقه همچنان سرسبز است و به همین جهت شهرت دارد. علی بن ابی طالب علیه السلام آن را وقف نمود و تولیتش را به فرزندش امام مجتبی علیه السلام واگذاشت. همان طور که در ابتدای بحث اشاره شد، ابوعلی الهجری گفته است: بسیاری از صدقات و موقوفات علی بن ابی طالب علیه السلام در ینبع واقع است. [۱۸۹]. ث) بغیغات: بالاتر از صحرای ینبع و

نزدیکی وادی صفراء و روستای بزرگ لیل واقع شده که آن را وادی صفراء و وادی لیل نیز می‌نامند؛ قسمت پایین آن به دریا می‌رسد. [۱۹۰]. چشمه‌های معروف این منطقه عبارت است از: عین ابی سلم، عین ابی نزر، عین مولا و عین البحور که امیرالمؤمنین علیه‌السلام خود در احداث و احیای این چشمه‌ها دخیل بوده است. صاحب عمده الاخبار می‌گوید: چشمه‌ی البحور را علی بن ابی طالب علیه‌السلام به دست خود احیا نموده است. [۱۹۱]. در نقل‌های دیگر، عین البحور را عین البحر و عین مولا را عین نولا نیز نامیده‌اند و گفته‌اند که این دو چشمه در منطقه‌ی ینبع واقع شده است. [۱۹۲]. [صفحه ۱۳۵] بغیغات منطقه‌ی وسیعی است که شامل عین البحور و عین مولا نیز می‌شود و لذا ینبع یا بغیغات شامل آن دو که در قسمت فوقانی و کوهستانی است می‌باشد. امام صادق علیه‌السلام فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله چهار زمین را تصاحب کرد و سپس در راه خدا وقف نمود و آن‌ها را جزء صدقات و موقوفات قرار داد: فقیران، بئر قریش، الشجره، و سرزمین ینبع.» [۱۹۳]. از این روایت روشن می‌شود که بخشی از سرزمین ینبع، موقوفه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله است و بخشی دیگر از موقوفات علی بن ابی طالب علیه‌السلام، همان طور که ابوعلی هجری مطرح کرد. در این منطقه، موقوفات وسیع دیگری نیز بوده است، همانند موقوفات امام جعفر صادق علیه‌السلام که شامل نخل‌های بی‌شمار، چشمه‌های زیاد، روستاهایی همچون آرنه و... بوده [۱۹۴] و سخن درباره‌ی آن‌ها فرصت دیگری می‌طلبد. (ج صحرای «رعیه» و «الأسحن» که دارای نخل‌های زیادی است و در شرق و غرب مدینه واقع شده است. [۱۹۵]. (چ) چشمه‌ی ناقه که نام دیگرش «عین حسن» است و دو صحرای دیگر به نام‌های فقیرین و اضم (به وزن عنب) در نزدیکی مدینه هست که معمولا سیل‌های موسمی از آن جا می‌گذرد. [۱۹۶]. (خ، ح) دیمه، اذینه دو مکان دیگر از موقوفات آن حضرت است که در وصیت خویش در کنار دیگر موقوفاتش نام برده، در آن وصیت چنین آمده است: [صفحه ۱۳۶] «هذا ما أوصی به وقضی به فی ماله عبدالله علی ابتغاء وجه الله لیولجنی به الجنة و یصرفنی به عن النار و یصرف النار عنی یوم تبيض وجوه و تسود وجوه ان ما کان لی من ینبع من مال یعرف لی فیها و ما حولها صدقه و رقیقها... و ما کان لی بوادی القری کله من مال بنی فاطمه و رقیقها صدقه و ما کان لی بدیمه و أهلها صدقه و ما کان لی باذینه و أهلها صدقه...؛ این وصیت بنده خدا علی بن ابی طالب [علیه‌السلام] در اموال خویش است، وصیتی که در آن برای خشنودی خداوند متعال دستور حتمی داده شده تا به واسطه‌ی آن بهشت مأوایش گردد و از آن آتش عذاب دور شود روزی که بعضی از چهره‌ها سفید می‌گردند و بعضی دیگر سیاه می‌شوند. آنچه از اموال منطقه «ینبع» و اطراف آن مربوط به من است وقف و صدقه قرار دادم و آنچه را در «وادی القری» [۱۹۷] دارم همگی وقف بر اولاد فاطمه علیها‌السلام می‌گردد و سود و ثمره‌اش صدقه خواهد بود و نیز اموال من در دیمه صدقه و وقف است و غلامانی که در آن به کار مشغول هستند نیز صدقه می‌باشند و نیز اذینه و أهل آن [۱۹۸] موقوفه و صدقه خواهند بود» (در این وصیت عده‌ای از غلامان را آزاد کرده) [۱۹۹]. این وصیت را آن بزرگوار در مسکن [۲۰۰]، در دهم جمادی الاولی سال سی و هفت ه. ق ایراد نمود و افرادی همچون ابوسمر بن أبرهه، صعصعه بن صوحان، یزید بن قیس و هیاج بن ابی‌هیاج شاهد و گواه بر آن بوده‌اند، در این وصیت مسؤولیت موقوفات خود را بر دوش امام حسن مجتبی علیه‌السلام فرزند اکبر خویش گذاشته است. [صفحه ۱۳۷]

موقوفه‌ی فاطمه‌ی زهرا

أم العیال: چشمه‌ای است که به برکت آن، روستایی بزرگ در کنارش ساخته شده، این روستا در نزدیکی قله‌های «آره» - که بین راه مکه و مدینه می‌باشد - واقع است. در آن روز، بیش از بیست هزار درخت خرما داشته است و امروز هم میوه‌های مختلفی همچون لیمو، انگور و موز به عمل می‌آید. أم العیال در ۱۷۰ کیلومتری جنوب مدینه و ۵۶ کیلومتری شرق «سفیا» قرار دارد. [۲۰۱]. عرام بن أصیغ سلمی که شخص مورد اطمینانی بوده و در سال‌های ۲۷۵ هجری قمری زندگی می‌کرده و در شناسایی منطقه «تهامه» از خبرگی خاصی برخوردار بود [۲۰۲]، می‌گوید: «أم العیال قریه صدقه فاطمه الزهراء بنت رسول الله صلی الله علیه و آله [۲۰۳]؛

روستای أم‌العیال صدقه و موقوفه‌ی فاطمه‌ی زهرا [علیهاالسلام] دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله است. امروز هم فرزندان حضرت زهرا علیهاالسلام از آن بهره می‌گیرند. ام‌العیال از سوی آن حضرت بر سادات حسینی وقف گردیده است. [۲۰۴].

حیطان سبعة

در روایات دیگر آمده است، حیطان سبعة (الدلال، العواف، البرقه، المیشب، الحسنی، الصافیة و مشربه‌ی أم‌ابراهیم) را رسول خدا صلی الله علیه و آله به دخترش فاطمه‌ی اطهر علیهاالسلام واگذار کرد. فاطمه علیهاالسلام در وصیت خود، آن‌ها را وقف نمود و پس از خود علی بن ابی‌طالب و سپس فرزند بزرگش حسن بن علی علیهماالسلام و... را [صفحه ۱۳۸] متولی قرار داد. ابوبصیر می‌گوید: امام باقر علیه‌السلام فرمود: آیا وصیت‌نامه‌ی مادرم فاطمه علیهاالسلام را در این مورد بخوانم؟ ما تقاضا و درخواست نمودیم که قرائت فرماید. حضرت ظرف کوچک (و یا زنبیلی) را بیرون آورد و نوشته‌ای از میان آن به دست گرفت و چنین خواند، «بسم الله الرحمن الرحیم، هذا ما أوصت به فاطمة بنت محمد رسول الله صلی الله علیه و آله أوصت بحوائطها السبعة؛ العواف و الدلال و البرقة و المیشب و الحسنی و الصافیة و ما لأم‌ابراهیم الی علی بن ابی‌طالب فان مضی الحسن فان مضی الحسن فالی الحسن فان مضی الحسن فالی الحسن فان مضی الحسن فالی الأكبر من ولدی شهد الله علی ذلك و المقداد بن الأسود و الزبیر بن عوام و كتب علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام [۲۰۵]. گواهی می‌دهد بر این وصیت‌نامه، خداوند متعال و مقداد بن اسود کنندی و زبیر بن عوام. این وصیت‌نامه توسط امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام نوشته شد.» در هر صورت، موقوفات یاد شده از صدقات پیامبر صلی الله علیه و آله و یا دختر گرامی‌شان بوده است. چهار روایت دیگر همانند روایت فوق از ائمه علیهاالسلام نقل گردیده و شیخ کلینی آن‌ها را به صورت مشروح ذکر کرده است. [صفحه ۱۳۹]

فدک چیست؟

فدک، روستای آباد و حاصل‌خیزی است که در سرزمین حجاز واقع شده و بین این قریه تا مدینه‌ی منوره دو یا سه روز فاصله است. [۲۰۶] بعضی آن مسافت را ۱۴۰ کیلومتر نوشته‌اند. این روستا دارای چشمه‌های جوشان و درختان فراوانی بوده و بعد از خیبر، بالاترین تکیه‌گاه اقتصادی یهودیان حجاز به حساب می‌آمده است. مشهور بین مورخان این است که در سال هفتم هجرت، بعد از فتح خیبر و قلعه‌های یهودی‌نشین، وحشت و ترسی در دل اهل فدک به وجود آمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله محیصه بن مسعود را جهت مذاکره با اهل فدک فرستاد، اهل فدک با محیصه به مذاکره پرداختند و گفته‌های وی را جهت مصالحه پذیرفتند، آن‌گاه نون بن یوشع و چند تن دیگر از رؤسای قبایل را، همراه محیصه، خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرستادند و قرارداد صلح را بر اساس واگذار نمودن نیمی از فدک به آن حضرت، امضا کردند. رسول خدا صلی الله علیه و آله قرارداد را امضا نمود و بدین ترتیب، فدک بدون درگیری و خونریزی فتح گردید و یهودیان اهل فدک تسلیم شدند و امان گرفتند. [۲۰۷]. خداوند منان، آیات ذیل را بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل کرد: «و ما افاء الله علی رسوله من اهل القری فله و للرسول و لذی القربی... [۲۰۸]؛ و الله یسلط رسله علی من یشاء و الله علی کل شیء قدیر، ما افاء الله علی رسوله من اهل القری فله و للرسول و لذی القربی... [۲۰۸]؛ و آنچه را که خداوند از آنان (یهود) به رسولش [صفحه ۱۴۰] بازگرداند (و بخشید)، چیزی است که شما برای به دست آوردن آن‌ها زحمتی نکشیده‌اید، نه اسبی تاختید و نه شتری، ولی خداوند پیامبران خود را بر هر کس بخواهد مسلط می‌نماید و خداوند بر هر چیزی تواناست. آنچه را خداوند از اهل این آبادی‌ها به رسولش بازگرداند، از آن خدا و رسول و خویشاوندان او می‌باشد.» و بدین سان فدک ملک خالص رسول خدا صلی الله علیه و آله گردید، زیرا بدون هیچ‌گونه درگیری و جنگ به دست مسلمانان افتاد و چنین چیزی بنا بر تصریح آیات گذشته به اتفاق همه‌ی مسلمانان، ملک مطلق پیامبر گرامی اسلام است و در اکثر کتب تفسیری و

تاریخی ذیل آیات فوق، آن را نوشته‌اند.

واگذاری فدک به فاطمه

بسیاری از اهل لغت، همانند ابن منظور [۲۰۹] و علامه طریحی [۲۱۰] و... و نیز مورخان نوشته‌اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله در حیات خویش فدک را به دخترش فاطمه زهرا علیها السلام بخشید و تا آخر عمر مبارکش در اختیار آن بانوی بزرگوار اسلام بود. مفسران در ذیل آیه‌ی شریفه‌ی «و آت ذالقربی حقه» [۲۱۱] نوشته‌اند: به مجرد نزول این آیه، رسول خدا صلی الله علیه و آله فدک را به فاطمه‌ی اطهر علیها السلام بخشید. جلال‌الدین سیوطی از علمای بزرگ اهل سنت چنین نگاشته که ابوسعید خدری می‌نویسد: آن‌گاه که آیه‌ی «و آت ذالقربی حقه» نازل شد، پیامبر صلی الله علیه و آله دخترش فاطمه را طلیید و روستای فدک را به وی بخشید. [۲۱۲]. [صفحه ۱۴۱] و باز احمد بن حنبل از قول ابوسعید خدری نقل کرده: پیامبر صلی الله علیه و آله پس از نزول آیه‌ی شریفه‌ی «و آت ذالقربی حقه» رو به دخترش فاطمه نمود و فرمود: «یا فاطمه لک فدک [۲۱۳]؛ ای فاطمه، فدک از آن تو باشد.» و نیز مفسران شیعه، همچون طبرسی این حدیث را با سلسله سند کامل، از عطیه‌ی عوفی و ابوسعید خدری نقل کرده است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از نزول آیه‌ی «و آت ذالقربی حقه» فدک را به دخترش فاطمه علیها السلام بخشید. [۲۱۴]. و برتر از همه، شهادت و گواهی مولی الموحدین علی بن ابی طالب علیه السلام همراه ام‌ایمن همسر گرامی رسول خدا صلی الله علیه و آله بود که در حضور خلیفه‌ی اول و دیگران هر یک گفتند: «اشهد ان الله - عزوجل - أوحی الی رسول الله صلی الله علیه و آله «و آت ذالقربی حقه». فجعل فدکا لها طعمه بأمر الله [۲۱۵]؛ شهادت می‌دهم که خداوند - عزوجل - آن‌گاه که آیه‌ی شریفه «و آت ذالقربی حقه» را بر رسول خود فرستاد، آن حضرت با فرمان پروردگارش فدک را از آن دخترش فاطمه ساخت.» همچنین علی علیه السلام جهت فراموش نشدن این حقیقت تاریخی در نامه‌ی خود به عثمان بن حنیف نوشت: «بلی کانت فی أیدینا فدک من کل ما أظلته السماء، فشحت علیها نفوس قوم و سخت عنها نفوس قوم آخرین، و نعم الحکم الله [۲۱۶]؛ آری از آنچه آسمان بر آن سایه افکنده، تنها فدک در دست ما بود که گروهی بر آن نیز بخل ورزیدند، در حالی که گروهی دیگر سخاوتمندانه از آن چشم پوشیدند و بهترین قاضی و داور خداوند است.» [صفحه ۱۴۲] پس فدک، ملک فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله بود که بعد از شهادت پدر بزرگوارش، به ناحق از او گرفتند. بدیهی است اگر فدک در دست فاطمه باقی می‌ماند، در جهاتی که مصلحت امت اسلامی و مورد نیازمندی امام امیرالمؤمنین علیه السلام بود، مصرف می‌شد. در هر حال نمی‌توان حکم به موقوفه بودن آن کرد و یا از اموال مسلمانان شمرد؛ اگر کسی غیر از این بگوید، نمی‌تواند نامه‌ی علی، امیرالمؤمنین علیه السلام به عثمان بن حنیف انصاری (فرماندار منصوب علی علیه السلام در بصره) را توجیه کند. این نامه اشاره دارد به آن حرکت غیر منطقی خلیفه اول و دوم و... که می‌خواستند علی بن ابی طالب و اهل بیت علیهم السلام را در مضیقه‌ی مالی قرار دهند و نگذارند آنان به حیات سیاسی مستقل خود ادامه دهند و به درماندگان و بیچارگان و مبعوضین حکومت وقت کمک نمایند. بحث در مورد فدک، نیازمند فرصت گسترده‌تری است و از آن‌جا که بزرگان اهل قلم در زندگی دختر گرامی رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را به صورت مشروح آورده‌اند، که باید از آن‌ها تشکر نمود. در این‌جا در راستای مطلب فوق (این که حکام بنی‌امیه و بنی‌عباس سعی داشتند از فدک به عنوان ابزار اقتصادی و سیاسی، جهت تسلیم ائمه اهل بیت علیهم السلام استفاده کنند) تحولات مربوط به فدک را به طور فشرده می‌آوریم:

فدک در طول تاریخ

بودن فدک در دست علی بن ابی طالب و خاندان اهل بیت علیهم السلام می‌توانست پشتوانه‌ای اقتصادی باشد تا آنان با توان سیاسی و

امکانات مالی بتوانند در گسترش ولایت گام بردارند، همچنان که در آغاز حرکت توفنده‌ی انقلاب اسلامی اموال خدیجه بزرگ‌ترین پشتوانه، برای جذب مردم و رفع گرفتاری‌های آنان توسط رسول خدا صلی الله علیه و آله بود. [صفحه ۱۴۳] از این رو خلفاء غاصب بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله پس از تصرف کرسی خلافت سعی کردند فدک را که روستای حاصل‌خیز و پردرآمدی بود، با هر حيله‌ای از دسترس فاطمه‌ی اطهر علیها السلام و علی بن ابی طالب علیه السلام در آورند و آنان را از حق مسلم خود و ارث پدر محروم نمایند و از آن به عنوان ابزار سیاسی استفاده کنند. مراحل غصب فدک و برگرداندن آن در دوره‌های مختلف به شرح زیر است: الف) ابوبکر پس از نشستن بر کرسی خلافت، این آبادی را تصرف و جزء اموال عمومی و ثروت ملی اعلان کرد و مأموران وی افراد منصوب شده از سوی فاطمه را از فدک بیرون راندند و تلاش‌های دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله جهت برگرداندن فدک به جایی نرسید. [۲۱۷]. ب) خلیفه دوم، پس از قرار گرفتن بر مسند خلافت، فدک را به ورثه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله، نه اولاد فاطمه و علی علیهما السلام [۲۱۸] بازگرداند تا برایش کسب آبرویی شود و اعمال گذشته‌شان در مورد فدک و... به بوته فراموشی سپرده شود. پ) عثمان مجدداً آن را گرفت و در اختیار مروان بن حکم به صورت قطعه (زمین‌هایی که از آن مالیات و جزیه دریافت می‌شود) قرار داد. ت) علی علیه السلام در زمان حاکمیت خود نسبت به فدک بی‌اعتنا بود و در نامه‌ی خود به عثمان بن حنیف نوشت: «و ما أصنع بفدک و غیر فدک و النفس مظانها فی غد جدت [۲۱۹]؛ مرا با فدک و غیر فدک چه کار؟ در حالی که فردا بدنمان به خاک سپرده خواهد شد.» حضرت با این سخنان، نشان داد که فدک به عنوان یک هدف و منبع اقتصادی [صفحه ۱۴۴] برای آنان مطرح نبوده است، بلکه طرح مسأله‌ی فدک برای اثبات ولایت و خلافت بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله بود تا از انحرافی که در مسأله‌ی جانشینی رسول خدا صلی الله علیه و آله به وجود آورده‌اند، جلوگیری شود. در دوران خلافت و حکومت علی علیه السلام وقتی در نزد آن حضرت، سخن از بازگرداندن فدک به میان آمد، با بزرگواری تمام فرمود: «انی لاستحیی من الله أن أرد شیئا منع منه أبوبکر و أمضاه عمر [۲۲۰]؛ من از خدا شرم دارم، چیزی را که ابوبکر آن را بازداشت و عمر تأییدش نمود به صاحبان اصلی‌اش باز گردانم.» گویا علی بن ابی طالب علیه السلام در این سخن خود می‌خواهد مانعان و غاصبان اصلی این حق را معرفی کند و چنانچه فدک در تصور دیگران به عنوان منبع اقتصادی است، او نسبت به فدک بی‌اعتنا باشد و دیگر این که رسیدن وی به حکومت را رسیدن به آمال و آرزوهای شخصی تصور نکنند تا اسباب ماجراجویی برای طرفداران غصب فدک به وجود نیاید. ث) جریان فدک تا زمان عمر بن عبدالعزیز همچنان ادامه داشت. اما از آن جا که او نسبت به اهل بیت علیهم السلام برخورد ملائیم و مناسب در پیش گرفته بود، به فرماندار خود در مدینه «عمرو بن حزم» دستور داد تا فدک را به فرزندان فاطمه علیها السلام بازگرداند و او چنین کرد. ج) یزید بن عبدالملک از خلفای بنی امیه پس از چندی مجدداً آن را غصب نمود. چ) پس از انقراض بنی امیه، ابوالعباس سفاح، خلیفه‌ی معروف عباسی فدک را به عبدالله بن حسن بن حسن بن علی علیه السلام باز پس داد، چون وی را نماینده‌ی بنی فاطمه می‌دانستند [صفحه ۱۴۵] ح) پس از مدتی کوتاه، ابوجعفر عباسی فدک را از بنی الحسن گرفت، چون آنان قیامی را علیه بنی عباس انجام دادند. خ) مهدی عباسی فرزند ابوجعفر عباسی بار دیگر آن را به بنی فاطمه بازگرداند. د) موسی بن الهادی، خلیفه دیگر عباسی باز فدک را غصب کرد و بعد از آن هارون الرشید راه و رسم او را در این امر ادامه داد. ذ) مأمون فرزند هارون برای چندمین بار، پس از استقرار بر کرسی خلافت (در سال ۲۱۰ ه. ق.)، فدک را با احترامی خاص به بنی فاطمه پس داد. او در این زمینه نامه‌ای به فرماندار مدینه «قثم بن جعر» نوشت؛ از آن جا که نامه از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است و در آن، اقرار مأمون بر صدق و درستی ادعای فاطمه علیها السلام است، متن آن را می‌آوریم: «انه کان رسول الله صلی الله علیه و آله أعطی ابنته فاطمة علیها السلام فدک و تصدق علیها بها، و أن ذلک کان أمراً ظاهراً معروفاً عند آلہ علیہ الصلاة و السلام ثم لم تزل فاطمة تدعی منه بما هی أولى من صدق علیہ، و أنه قد رأی ردها الی وراثتها و تسلیمها الی محمد بن یحیی بن الحسین بن زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب و محمد بن عبدالله بن الحسین بن علی بن الحسین بن

علی بن ابی طالب - رضی الله عنهم - ليقوموا بها لأهلها [۲۲۱]؛ همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله فدک را به دخترش «فاطمه» علیها السلام بخشید که این مطلبی آشکار و روشن نزد اهل بیت رسول خداست. بعد همچنان فاطمه مدعی آن بود که فرمایش آن بانو سزاوارتر به تصدیق و قبول است، پس مصلحت در این است که فدک به ورثه‌ی فاطمه باز گردانده شود و به محمد بن یحیی و محمد بن عبدالله نوه‌های علی بن الحسین واگذار کنید تا آن‌ها به اهلش برسانند.» اقرار و اعتراف به درستی ادعای فاطمه‌ی زهرا علیها السلام در مورد مالکیت فدک [صفحه ۱۴۶] موضوعی است که نه تنها مأمون بدان اعتراف کرد، بلکه دانشمندان منصفی از اهل سنت نیز آن را صحیح دانسته‌اند و اعتراف بر درستی سخنان دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله در نوشته‌های آنان منعکس گردیده. «ابن ابی الحدید معتزلی» در شرح «نهج البلاغه» می‌نویسد: من از (استادم) «علی بن عیسی فارقی» معلم مدرسه غریبه در بغداد پرسیدم: آیا فاطمه علیها السلام در ادعای مالکیت فدک صادق بود؟ جواب داد: آری. گفتم: پس چرا خلیفه‌ی اول فدک را به او نداد، در حالی که فاطمه علیها السلام در ادعای خود راستگو بود. او خنده‌ای بر لب آورد و سپس با کلام لطیف و زیبا و طنزگونه‌ای در حالی که کم‌تر عادت به شوخی داشت چنین گفت: «لو أعطاهما اليوم فدک بمجرد دعواها لجماءت الیه غدا و ادعت لزوجها الخلفه، و زحزحته عن مقامه و لم یکن یکنه الاعتذار و المدافعه بشیء لأنه یكون قد أسجل علی نفسه أنها صادقة فیها تدعی کائنا ما کان من غیر حاجه الی بینة و شهود؛ و هذا کلام صحیح و ان أخرجه مخرج الدعابة و الهزل [۲۲۲]؛ اگر ابی بکر آن روز «فدک» را به مجرد ادعای فاطمه علیها السلام به او می‌داد، فردا به سراغش می‌آمد و ادعای خلافت برای همسرش می‌کرد و وی را از مقامش کنار می‌زد و او هیچ گونه عذری و دفاعی از خود نداشت، زیرا با دادن «فدک» پذیرفته بود که فاطمه علیها السلام هرچه را ادعا کند راست می‌گوید و نیازی به دلیل و شاهد ندارد، سپس «ابن ابی الحدید» اضافه می‌کند: این یک حقیقت است، گرچه استادم آن را به عنوان مزاح مطرح کرد.» (متوکل عباسی فدک را در خلافت خود بار دیگر غصب کرد. ز) منتصر عباسی دستور داد آن را در سال ۲۴۸ ه. ق. مجدداً به فرزندان امام حسن و امام حسین علیها السلام باز گردانند. [۲۲۳]. [صفحه ۱۴۷] و بدین ترتیب فدک هر روز در دست گروهی قرار گرفت و ابزاری جهت اعمال سیاست‌های حکام بنی امیه و بنی عباس شد که هرگاه می‌خواستند دست بر روی آن می‌گذاشتند و یا رهایش می‌کردند که سرانجام ویران گردید و درختانش خشک شد. و این بود مختصری از مطالب پیرامون فدک و موقوفات و صدقاتی که در اختیار حسن بن علی علیه السلام گذارده شد و آن بزرگوار اداره‌ی امور آن‌ها را در دست داشت و در زمان حکومت پدر و بعد از ایشان به نحو شایسته از آن‌ها برای اسلام و مسلمانان استفاده نمود و با ضوابط دقیق به مصارف شرعی رساند.

مشارکت در جنگ جمل و بسیج مردم

اشاره

پیش از شروع جنگ جمل حسن بن علی علیه السلام طبق دستور پدر بزرگوار خود به همراه عمار یاسر و تنی چند از یاران امیرالمؤمنین علیه السلام وارد کوفه شد. او مردم کوفه را جهت مشارکت در جهاد علیه ناکثین (طلحه، زبیر، عایشه و هواداران آن‌ها) فراخواند. [۲۲۴].

فراخوانی مردم کوفه به جنگ جمل

امام مجتبی علیه السلام طی سخنانی خطاب به مردم کوفه برای سرکوبی منافقین داخلی چنین گفت: «أیها الناس أجبوا دعوة أميرکم، و سيروا الی اخوانکم فانه سیوجد لهذا الأمر من ینفر الیه، و والله لأن یلیه أولوالنهی أمثل فی العاجل و الآجل و خیر فی العاقبه

[العافیة] فاجیبوا دعوتنا و أعینونا علی ما ابتلینا به و ابتلیتم، و ان امیرالمؤمنین یقول: قد خرجت مخرجی هذا ظالما أو مظلوما، و انی أذكر الله رجلا- رعی حق الله الا نفر فان كنت مظلوما أعانی و ان [صفحه ۱۴۸] كنت ظالما أخذ منی، والله ان طلحة و زبیر لأول من بایعنی و أول من غدر، فهل استأثرت بمال أو بدلت حکما؟ فانفروا فمروا بالمعروف و انهوا عن المنکر فسامح [فتسامح] الناس و أجاوبوا و رضوا [۲۲۵]؛ ای مردم! به دعوت امام و امیر خود پاسخ مثبت دهید و به کمک برادران مجاهد خود علیه شورشگران داخلی حرکت کنید، به طور مسلم کسانی امیرالمؤمنین علیه السلام را یاری خواهند نمود. سوگند به خدا! چنانچه مردان هوشمند و با خرد او را یاری نمایند درس عبرتی برای آیندگان نزدیک و دور خواهد شد و عاقبت نیکی خواهید داشت، پس به دعوت ما پاسخ دهید و ارا بر آنچه ما و شما بدان مبتلا- و دچار گشته‌ایم یاری نمایید. همانا امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمود: من به سوی ناکثین - شورشیان در بصره - حرکت کردم تا آنان را به جای خود نشانم، در این حال از دو صورت خارج نیست. من یا ظالم و ستمگرم و یا مظلوم و ستمدیده. مردم! از خدا می خواهم مردی را برساند که جوایح حقیقت باشد و حق خدا را در نظر بگیرد، چنانچه من مظلوم و ستمدیده هستم یاری ام کند و اگر ستم می کنم ممانعت و جلوگیری نماید. سوگند به خدا طلحة و زبیر از اولین کسانی بودند که با من بیعت کردند و از اولین افرادی بودند که پیمان شکستند و خدعه نمودند، آیا از بیت المال چیزی را به خود اختصاص داده‌ام و یا حکمی را دگرگون کرده‌ام؟ پس حرکت کنید به سوی آنان و امر به معروف و نهی از منکر نمایید.» مردم پس از شنیدن سخنان حسن بن علی علیه السلام متأثر شدند و به ندای امام خود لبیک گفتند و خشنودی خود را اعلان کردند. ابوموسی اشعری ک به دست عثمان به عنوان والی کوفه گمارده شده بود، در آن ایام همچنان بر سر کار بود و با حکومت عادلانه‌ی علی بن ابی طالب علیه السلام مخالفت [صفحه ۱۴۹] می کرد و از بسیج مردم علیه ناکثین ممانعت می نمود. [۲۲۶] با همه‌ی مشکلات و کارشکنی‌ها از سوی وی، حسن بن علی علیه السلام توانست متجاوز از نه هزار نفر را برای میدان جنگ بسیج کند و بنابر نقل ابن اثیر حدود ۶۲۰۰ نفر از راه خشکی و ۲۴۰۰ نفر از طریق دریا به سوی بصره حرکت داد. [۲۲۷] او خود در خط مقدم جبهه می جنگید و بر قلب سپاه دشمن یورش می برد. ابن شهر آشوب می نویسد: شجاعت حسن بن علی علیه السلام، وی را در جنگ جمل به خط مقدم در کنار پدر کشانده بود. او گاه گاه صف دشمن را می شکافت و در قلب سپاه دشمن می رفت و آنان را به خاک و خون می کشید تا جایی که بر بسیاری از یاران امیرالمؤمنین علیه السلام سبقت می جست. [۲۲۸].

اینار در معرکه‌ی صفین و تشویق مردم

از دیگر کارهای سبط اکبر رسول خدا صلی الله علیه و آله تحریک و ترغیب مردم برای جنگیدن با معاویه و سپاهیان شام بود. او در اجتماع مردم کوفه به پا خاست و در کنار پدر، خطبه‌ی جهادیه‌اش را چنین آغاز کرد: «الحمد لله لا اله غیره، وحده لا شریک له، و اثنی علیه بما هو أهله: ان مما عظم الله علیکم من حقه و أسبغ علیکم من نعمه ما لا یحصی ذکره و لا یؤدی شکره، و لا یبلغه صفه و لا- قول، و نحن انما غضبنا لله و لکم، فانه من علینا بما هو أهله أن نشکره فی آلاءه و بلاءه و نعماءه قولا یصعد الی الله فیہ الرضا، و تنشر فیہ عارفه الصدق، یصدق الله فیہ قولنا و نستوجب فیہ المزید من ربنا، قولا یزید و لا یبید، فانه لم یجتمع قوم قط علی أمر واحد الا اشتد أمرهم و استحکمت عقدتهم فاحتشدوا فی قتال عدوکم: [صفحه ۱۵۰] معاویه و جنوده. فانه قد حضر و لا تخاذلوا؛ فان الخذلان یقطع نیاط القلوب و ان الاقدام علی الاسنة نجده و عصمه لانه لم یمتنع قوم قط الا رفع الله عنهم العله و کفاهم جوائح الذلة و هداهم الی معالم الملة و الصلح [۲۲۹] یاخذ منه ماریت [به] و الحرب یکفیک من أنفاسها جرع.» [۲۳۰]. سپاس خداوندی را که جز او خداوندی نیست، و شریکی ندارد و او را چنان که سزاوار است ستایش می کنم، سپس گفت: همانا خداوند حق برزرگ خود را بر شما تمام کرده و چنان نعمت فراوانی به شما ارزانی داشته است که به شمار درنیاید و سپاس و شکرش ادا نگردد، به توصیف و بیان درنگنجد. حمیت و خشم ما به خاطر خدا و در جهت مصالح شماست، زیرا خداوند بر ما منت نهاده تا شکر گزار وی شویم و

در نعمت‌ها و آزمون‌ها و بخشش‌هایش خشنودی و رضای او را به دست آوریم تا نشانه‌ی راستین حق در میان ما گسترش یابد و در آن حال، خداوند ما را راستگو شمارد و ما سزاوار نعمتی فزون‌تر از جانب پروردگار خود شویم، گفتاری که نعمت را افزون کند و رحمتش را دور نکند. همانا هیچ ملتی بر کاری اجتماع نکردند و متحد نشدند، مگر آن که بدان کار استحکام و قدرت یافتند و پیوندشان استوار و محکم گردید. پس برای نبرد با دشمن خود (معاویه و سپاهش) بسیج شوید، زیرا او اینک آماده شده است. شما روحیه جنگ و پیکارجویی را رها نکنید [و یکدیگر را تنها مگذارید] که ترک آن (روحیه) رشته‌ی پیوند قلب‌ها را از هم می‌گسلد و پایمردی تیغ و سنان، ضامن همیاری و جلوگیری (از شکست) می‌باشد، زیرا هرگز قومی پایداری نکردند، مگر آن که خداوند به برکت این پایداری ضعف و ناتوانی را از ایشان برگرفت و [صفحه ۱۵۱] خود از شداید ذلت و خواری حفظ و کفایتشان فرمود و به سوی نشانه‌های دیانت هدایتشان نمود. و در پایان به شعری از «عباس بن مرداس سلمی» [۲۳۱] استشهد نمود که: و الصلح تأخذ منه مارضیت [به] و الحرب یکفیک من أنفاسها جرع [۲۳۲]. «از صلح چندان که تو را خرسند ساخته، بهره برده‌ای و جنگ از همان نخستین لحظه‌ی شروع، تو را از بردن لذت‌ها باز می‌دارد.» حسن بن علی سپس به همراهی برادرش حسین علیه‌السلام و دیگر مردمان به دنبال آنان راهی پیکار صفین گردیدند و علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام را یاری دادند. حضور پربرکت امام مجتبی علیه‌السلام در میان لشکریان علی، نقش تعیین‌کننده‌ای داشت. سخنان آتشینش در موقعیت‌های گوناگون سرنوشت‌ساز بود، و نیز رزم شجاعانه و بی‌امانش در صحنه‌ی نبرد و پیکار ممتاز بود. او در رکاب پدر برای به کرسی نشاندن حق، سر از پا نمی‌شناخت و عاشقانه می‌جنگید و بسیاری از سران لشکر معاویه را به جهنم فرستاد تا آن که امیرالمؤمنین علیه‌السلام از یاران خود خواست که حسن و حسین را از ادامه‌ی جنگ بازدارند و فرمود: «الملکوا عنی هذا الغلام لایهدنی، فانی أنفس بهذین (یعنی الحسن و الحسین علیهما‌السلام علی الموت لثلا- ینقطع بهما نسل رسول الله صلی الله علیه و آله» [صفحه ۱۵۲] از ادامه‌ی پیکار بازش دارید و از پیشروی‌اش جلوگیری کنید تا مرگ او را در هم نکوبد. من در مرگ این دو (حسن و حسین) بخل می‌ورزم، چرا که می‌ترسم با مرگ آن‌ها نسل رسول خدا صلی الله علیه و آله قطع شود. [۲۳۳].

امام جمعه‌ی موقت از سوی امیرالمؤمنین

اشاره

از دیگر مسؤولیت‌های مهم امام حسن مجتبی علیه‌السلام که در زمان پدرش به وی واگذار شد، امامت و اقامه‌ی نماز جمعه بود. مسعودی [۲۳۴] می‌نویسد: آن گاه که عذری، مانند مریضی و مسافرت و... برای امیرالمؤمنین علیه‌السلام پیش می‌آمد و نمی‌توانست برای اقامه‌ی نماز جمعه در مسجد کوفه حضور یابد، طی حکمی فرزند برومندش حسن را به این امر مهم می‌گمارد. روزی امام مجتبی علیه‌السلام برای اقامه‌ی نماز جمعه به مسجد کوفه آمده بود، بر فراز منبر رفت، ابتدا بر خداوند حمد و ثنا گفت و از نعمت‌های بی‌شمارش سپاسگزاری کرد و سپس خطبه‌های دلنشین خود را آغاز نمود. در بخشی از خطبه‌ی خویش فرمود: «ان الله لم یبعث نبیا الا اختار له نقیبا و رهطا و بیئا، فالذی بعث محمدا صلی الله علیه و آله بالحق نبیا لاینتقص من حقنا أهل البیت أحد الا نقصه الله من عمله مثله و لا- تکون علینا دوله الا- و تکون لنا العاقبه، و لتعلمن نباه بعد حین... [۲۳۵]؛ همانا خداوند سبحان مبعوث ننمود پیامبری را مگر این که تعیین کرد بعد از او خلیفه و جانشینی را و یا معین نمود گروه و یا آسراهی را، پس قسم به آن کس که محمد صلی الله علیه و آله را به پیامبری برگزید، هیچ کس در حق ما اهل بیت کوتاهی نخواهد کرد، مگر این که خداوند سبحان اعمال او را [صفحه ۱۵۳] ناقص خواهد گذاشت و هیچ دولتی بر ضد ما حاکمیت پیدا نخواهد کرد، مگر این که عاقبت از آن ما خواهد شد و متجاوزان به حق ما پس از چند صباحی سزای عمل خود را خواهند دید و به مکافات آن خواهند رسید.» همچنین در

خطبه‌ای دیگر در زمان امامت خویش و بعد از بیعت مردم فرمود: «ما رستگاریم و خویشاوندان نزدیک رسول خدا صلی الله علیه و آله و اهل بیت آن حضرتیم که از پاکی ظاهری و واقعی برخورداریم. ما یکی از دو ثقلی هستیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن دو را جانشین خود قرار داد و دومی آن دو، «کتاب خدا» است که در برگیرنده و آینه‌ی تمام‌نمای همه‌ی موجودات است و سخن ناصواب در آن وجود ندارد و باید در همه امور بر آن تکیه کرد. ما در تفسیر و تأویلش اشتباه نمی‌کنیم، بلکه حقایق آن صددرصد برای ما روشن و واضح است، باید فرمان ما را اطاعت کنید، زیرا اطاعت از فرمان ما لازم و واجب است و اطاعت فرمان ما در کتاب خدا در کنار اطاعت از فرمان خدا و پیامبرش صلی الله علیه و آله ذکر شده و با آن‌ها مقرون است.» آن گاه استشهاد به این دو آیه‌ی کریمه نمود که: «یا ایها الذین آمنوا أطیعوا الله و أطیعوا الرسول و أولی الأمر منکم، فان تنازعتم فی شیء فردوه الی الله و الرسول [۲۳۶]؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اطاعت کنید از خداوند و پیامبرش و صاحبان امر (اوصیای پیامبر)، پس هرگاه در چیزی اختلاف و نزاع داشتید، آن را به خدا و پیامبر بازگردانید و از آنان داوری بطلبید...» و نیز فرموده «و لو رده الی الرسول و الی أولی الأمر منکم، لعلمه الذین یستنبطونه منکم [۲۳۷]؛ و اگر امور خود را به پیامبر و اوصیایش (که پیشوایان بعد از پیامبرند) واگذار می‌نمودید، هر آینه ریشه‌های مسائل و قضایای آن از سوی جانشینان به [صفحه ۱۵۴] حق پیامبر آشکار می‌گشت...» و سپس ادامه داد: «به شما هشدار می‌دهم که به ندای شیطان گوش ندهید که دشمنی او برای شما روشن و آشکار است. شما همانند سردمداران جبهه‌ی کفر و نفاق نباشید که شیطان بر آن‌ها سلطه پیدا کرده و بر آنان چنین القا نموده است: «لا غالب لکم الیوم من الناس و انی جار لکم، فلما ترآت الفتنان نکص علی عقبیه و قال انی بریء منکم، انی أری ما لا ترون [۲۳۸]؛ امروز هیچ کس بر شما پیروز و غالب نخواهد شد و من در کنار شما (پناه دهنده‌ی شما) هستم. پس آن گاه که دو گروه (کافر و مؤمن) در برابر یکدیگر قرار گرفتند (و مؤمنان مورد حمایت فرشتگان واقع شدند و کافران عقب‌نشینی کردند) شیطان گفت: من از شما (دوستان و پیروانم) متنفر و بیزارم، من چیزهایی را می‌بینم که شما نمی‌بینید...» آن گاه فرمود: «چنانچه مغرور شوید، هدف نیزه‌ها و شمشیرها و گرفتار اشتباهات صددرصد خواهید شد و در آن هنگام با تیرها شما را نشان خواهند گرفت که دیگر ایمان آوردن و بازگشت شما سودی نخواهد داشت و بر فرض بازگشت، در آن ایمان و اعتقاد خیری نخواهد دید.» [۲۳۹].

خطابه‌های امام مجتبی

ابن‌ابی‌الحدید به نقل از مدائنی می‌نویسد: «و کان الحسن اکبر ولد علی و کان سید الأسخیاة حلیم خطیباً و کان رسول الله یحبّه [۲۴۰]؛ حسن بن علی بزرگ‌ترین فرزند علی بن ابی‌طالب بود. او سرور [صفحه ۱۵۵] سخاوتمندان، حلیم و بردبار و گوینده‌ای توانا بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله بسیار دوستش می‌داشت.» و نیز طه حسین در کتاب «الفتنة الكبرى» می‌نویسد: «الحسن قد خطب الناس غیر مرة فی حیاة أبیّه و بعد وفاته، فلم یعرف الناس منه عیا أو حصراً و هو بعد ذلك أو قبل ذلك من أهل البيت لم یعرفوا قط بعی أو حصر و انما کانوا معدن الفصاحة و اللسن و فصل الخطاب، و قد خطب الحسن فقال خیر ما کان یمكن أن یقال و أصدق ما کان یمكن أن یقال أيضا [۲۴۱]؛ حسن بن علی [علیه‌السلام] به هنگام زنده بودن پدر و بعد از آن، سخنرانی‌های فراوانی ایراد نمود. مردمی که به سخنانش گوش می‌دادند، هرگز در او خستگی و سستی و کمبود مطالب مشاهده نکردند. در هر صورت او از خاندانی بود که خستگی و سستی و محدودیت مطالب برایشان ناشناخته بود. خاندان آن‌ها معدن فصاحت و بلاغت و سخن بودند و در شبهات آخرین سخن را می‌گفتند. آن گاه که خطبه می‌خواند، بهترین گفتنی‌ها و درست‌ترین مطالب ممکن را ادا می‌نمود.»

مساعدت در کارهای قضایی

با توجه به این که قضاوت و حل و فصل نزاع‌ها و اختلاف‌ها در مسائل حقوقی و جزایی و کیفری و... از شؤون حاکم اسلامی است و علی بن ابی طالب علیه السلام بعد از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در دوران خلافت ابوبکر، عمر، عثمان و همچنین به هنگام خلافت خود، قضاوت‌های فراوانی داشت. افراد گوناگون و گروه‌های مختلف جهت دادخواهی خدمت آن حضرت (به عنوان حاکم اسلامی) می‌آمدند و تقاضای استرداد حقوق خویش، همچون ارث، قصاص، مالکیت و یا تنبیه [صفحه ۱۵۶] مجرمان و جنایتکاران، همانند اجرای حدود زنا، شرب خمر، سرقت و... را می‌نمودند. حسن بن علی علیه السلام در این برهه از زمان، بازویی قوی و مطمئن برای زمامدار مسلمانان بود. وی که عالم و عارف به تمامی مسائل شرعی بود، مسائل قضایی اسلام را به صورت عملی از پدر آموخت. نکات برجسته‌ی قضاوت‌های علی علیه السلام در نظر آن بزرگوار مجسم شد؛ نکات زیبایی که هر مجرمی را از عذاب وجدان رهایی می‌بخشید. نکات برجسته‌ی قضاوت‌های آن حضرت را می‌توان چنین ترسیم نمود: الف) برخورد جدی با تخلفات و افراد جنایتکار. ب) اجرای دقیق قوانین الهی درباره‌ی طرف‌های درگیر (مدعی، مدعی علیه). پ) طرح ادله‌ی مسائل قضایی اسلام، همچون ادله‌ی اثبات کننده، شاهد، اقرار، یمین (قسم دادن منکر و قسم یاد کردن) و... ت) بیان حدود الهی در شاخه‌های مختلف آن، مانند دیات، کفارات و... ث) چگونگی برخورد با متهم قبل از اثبات جرم و بعد از آن و چگونگی برخورد بعد از اجرای حدود... لیاقت ذاتی امام حسن علیه السلام و پرورش در مکتب قضایی پدر باعث شد که امر قضا در دوران حکومت پدر، در موارد گوناگونی به او واگذار شود.

قضاوت‌های امام مجتبی

علی بن ابراهیم از امام صادق علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمود: «در دوران حاکمیت امیرالمؤمنین علیه السلام مردی را جهت دادخواهی به محضر آن حضرت آوردند، آن مرد را در خرابه‌ای کنار کشته‌ای یافته بودند، در حالی که چاقویی خون‌آلود در دست داشت و بالای سر مقتول که به خون خویش می‌غلطید ایستاده بود. حضرت پرسید: ای مرد در این مورد چه می‌گویی؟ [صفحه ۱۵۷] متهم پاسخ داد: ای امیرمؤمنان! اتهام را می‌پذیرم. علی علیه السلام دستور داد: او را ببرند و به جای مقتول قصاص کنند. در این هنگام مردی با عجله و شتاب خود را رساند و فریاد زد: او را باز گردانید، به خدا سوگند! او جرمی ندارد، مقتول را من کشته‌ام. امیرالمؤمنین علیه السلام از مرد متهم پرسید: چه چیز تو را وادار کرد که اتهام قتل را بپذیری و حال آن که او را نکشته‌ای؟! مرد پاسخ داد: وضعیت به گونه‌ای بود که نمی‌توانستم کم‌ترین دفاعی از خود کنم، زیرا چندین نفر مرا در حالی که کارد خونین در دست، داشتم و بالای سر مقتول ایستاده بودم، دیدند و دستگیر کردند و باید بگویم که ماجرا از این قرار است که من در کنار خرابه مشغول ذبح گوسفند بودم، وقتی آن را سر بریدم نیاز به قضای حاجت پیدا کردم، از این رو داخل خرابه شدم که ناگهان دیدم مردی در خون خود می‌غلطد، به شدت شگفت زده بودم، در حالی که چاقوی خون‌آلود در دستم بود، چند نفر وارد شدند و مرا با آن مقتول دیدند و بازداشت نمودند... علی علیه السلام دستور داد آن دو را نزد فرزندش حسن علیه السلام ببرند و داستان را برای او بیان کنند و حکم الهی را بپرسند. آنان به نزد امام مجتبی علیه السلام رفته، مطالب را خدمت آن حضرت عرض کردند و آن حضرت پس از شنیدن مطالب، چنین قضاوت نمود: مرد اول که قاتل واقعی است: با اقرار و صداقتش جان متهم را نجات داد و با این کارش گویی بشریت را نجات داده است. خداوند سبحان فرمود: «و من أحياء فكأنما أحياء الناس جميعا [۲۴۲]؛ هر کس انسانی را از مرگ رهایی بخشد، چنان است که گویی همه‌ی مردم را زنده کرده است.» بنابراین آن دو را [صفحه ۱۵۸] آزاد کنید و دیه‌ی مقتول را از بیت‌المال مسلمین پرداخت نمایید. [۲۴۳].

یاور پدر در امر قضاوت

هنگامی که علی بن ابی طالب علیه السلام جهت کارهای قضایی مردم به دارالقضا می‌رفت، یاران نزدیکش او را در این امر یاری می‌دادند. گاهی لازم می‌شد افرادی را در محکمه حاضر کنند تا مطالبی را با متهمان در میان بگذارند و یا اشیایی را بخرند و مقدماتی را فراهم آورند و... تا امیرمؤمنان علیه السلام حکم نهایی را صادر کند. این گونه کارها را، گاهی به فرزند برومندش حسن بن علی علیه السلام واگذار می‌کرد [۲۴۴] و گاه بر عهده‌ی چهره‌های درخشان دیگری، همچون عمار یاسر، میثم تمار، قنبر، اصبع بن نباته و... می‌نهاد. نمونه‌های این چنینی را در قضاوت‌های آن حضرت بسیار می‌توان یافت. [صفحه ۱۶۱]

امامت و رهبری

اشاره

امامت و رهبری معصوم، بعد از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از معتقدات شیعه است و همین اعتقاد، شیعه را از دیگر مذاهب اسلامی جدا کرده است. در طول تاریخ اسلام، امامت محور همه‌ی نزاع‌ها و کشمکش‌های حق و باطل بوده و اگر در این گیرودار امامت راستین، جایگاه خود را بازمی‌یافت، صلاح و سعادت بر امت اسلامی حاکم می‌شد و چون چنین نشد، این همه مصائب و تیره‌بختی‌ها جامعه‌ی اسلامی را فراگرفت و کیان اسلامی بازپچه‌ی ناکسانی، همچون بنی‌امیه و بنی‌عباس و... شد. بر این اساس در این جا با توجهی بیش‌تر این مبحث را دنبال می‌کنیم: علما و دانشمندان کلام، امامت را چنین تبیین می‌کنند: «الامامه رئاسة عامه فی أمور الدین و الدنیا لشخص من الاشخاص نیابة عن النبی صلی الله علیه و آله و هی واجبه عقلا». [۲۴۵]. امامت، ریاست همگانی امت است در تمام امور دینی و دنیایی که به انسانی واگذار می‌گردد و او به نیابت و جانشینی از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله امور جامعه را با مسؤولیت خود می‌پذیرد و به انجام می‌رساند و این امری بدیهی و روشن و مورد [صفحه ۱۶۲] قبول عقلای عالم است. در نیازمندی جامعه به چنین منصب و مقامی، هیچ گونه تردیدی وجود ندارد و همه‌ی فرقه‌های اسلامی، اعم از اشاعره، معتزله و امامیه بر آن اتفاق نظر دارند و امامت را برای جامعه امری ضروری و حتمی می‌دانند و بالاتر آن که چنین امامت و زعامتی را لطفی از ناحیه‌ی پروردگار می‌دانند. [۲۴۶]. آیه‌های: «یا ایها الرسول بلغ ما أنزل الیک...» [۲۴۷] «الذین یبلغون رسالات الله و یخشونه...» [۲۴۸] چیزی نیست جز اعلان و ابلاغ لطف و رحمت از ناحیه‌ی پروردگار عالم بر مردم، توسط رسول گرامی‌اش. امامت، پیمان و عهد الهی است که هر کسی را لیاقت آن نیست که عهده‌دار آن باشد، (لاینال عهدی الظالمین) [۲۴۹] بلکه اشخاصی معین از سوی خداوند و یا رسول گرامی‌اش تعیین می‌شوند که این بار سنگین را بر دوش کشند. مسؤولیت امامت و رهبری امت در یک زمان بر عهده‌ی یک نفر خواهد بود [۲۵۰]؛ روایات متواتر و مشهوری بر این مطلب دلالت دارد که نمونه‌هایی از آن را خواهیم آورد.

گفتار شیعه و معتزله در امامت

علمای امامیه (شیعه) و معتزله گویند: امامت و زعامت معصوم، بندگان خدا را به حق نزدیک و از معصیت دور می‌کند و این خود لطفی است که شامل حال همه‌ی انسان‌ها می‌شود و لطف خالق بر مخلوق (با توجه به فیاضیت مطلق خداوند) در نظر عقل امری لازم است؛ بنابراین بر خداوند است انتخاب [صفحه ۱۶۳] و تعیین امام. [۲۵۱]. مطلب دیگر این که امامت، مکمل رسالت است و این جاست که خداوند در غدیر خم، پس از تعیین علی بن ابی طالب علیه السلام به خلافت فرمود: «الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا» [۲۵۲]؛ امروز دین شما را کامل کردم و نعمت‌ها را بر شما تمام نمودم و اسلام را برای شما آئین [جاویدان] قرار دادم. در تفسیر علی بن ابراهیم است که محمد بن مسلم نقل می‌کند: امام باقر علیه السلام فرمود: «آخر فریضة أنزلها الله تعالی، الولایة، ثم لم ینزل بعدها فریضة ثم نزل: الیوم اکملت لکم دینکم: بکراع الغمیم، فأقامها رسول الله

بالجحفه، فلم ينزل بعدها فريضة [۲۵۳]؛ آخرین واجبی را که خداوند تبارک و تعالی نازل کرد ولایت بود و بعد از آن درباره‌ی هیچ فريضه‌ای آیه نازل نشد تا این که در کراغ غمیم [۲۵۴]، آیه‌ی «اليوم أكملت...» نازل گردید، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله در جحفه اعلان نمود و این واجب را انجام داد و بعد هم در مورد هیچ فريضه‌ای آیه‌ای نازل نگردید. پس امامت و وصایت علی بن ابی طالب علیه السلام از امور مسلم بین مسلمانان است و حتی ابوالفتح اربلی (متوفای ۶۹۲ ه. ق.) درباره‌ی امامت حسن بن علی علیه السلام نیز ادعای اتفاق و اجماع می‌کند و می‌گوید: هیچ یک از مسلمانان در امامت امام مجتبی علیه السلام با ما مخالف نیست و سپس روایتی از اهل سنت نقل می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «ان الخلافة بعدی ثلاثون سنة ثم تعود ملكا [۲۵۵]؛ جانشینی بعد از من سی سال [صفحه ۱۶۴] ماندگار است و پس از آن به صورت حکومت و سلطنت درخواهد آمد.» [۲۵۶]. پس اهل سنت، حکومت هفت ماهه‌ی امام مجتبی علیه السلام را جزء سی سال می‌دانند که بعد از آن، معاویه خلافت و جانشینی رسول خدا صلی الله علیه و آله را به صورت سلطنت و حکومت در خاندان خود (بنی‌امیه) درآورد.

بیعت و معیارهای حاکم اسلامی

اشاره

بیعت با حاکم، پیمانی است که مردم با پیشوای خود می‌بندند و امور مملکتی خود را به او وامی‌گذارند و همگی تسلیم امر او می‌شوند. حاکم و رهبر در اداره‌ی امور فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی مردم نقش اساسی دارد. او از افراد لایق و شایسته کمک می‌گیرد و امور مردم را سامان می‌بخشد. بیعت یعنی این که افراد و نمایندگانی از قبائل و گروه‌ها به رسم و فاء، دست در دست حاکم می‌نهند و او را بر پیشوایی و امامت می‌پذیرند و این امری معمولی و قراردادی است اجتماعی که در بسیاری از کشورها به اجرا گذاشته می‌شود. بیعت از دیدگاه مردم مسلمان آن روز (سال چهل هجری قمری)، که زمانی با رسول خدا صلی الله علیه و آله در رمی جمره عقبه [۲۵۷] و زمانی دیگر به هنگام فتح مکه، زن [۲۵۸] و مرد بیعت کرده بودند و روزی هم دست در دست والاترین و برجسته‌ترین [صفحه ۱۶۵] شخصیت بعد از پیامبر، یعنی علی بن ابی طالب علیه السلام گذاشتند، پس بیعت در نزد آنان معنا و مفهوم دیگری داشت، زیرا حاکم را خلیفه‌ی خدا و رسولش می‌دانستند و به تعبیر دیگر، آنان برای خلیفه‌ی مسلمین شرایط ویژه‌ای را معتقد بودند که منبعث و برخاسته از قرآن و رفتار رسول صلی الله علیه و آله بود، در این جا به بعضی از آن ویژگی‌ها اشاره می‌کنیم:

مخالفت با هواپرستی

رهبر و پیشوا باید پیروی از هوای نفس نکند و مصالح امت را بر هر چیز دیگر مقدم بدارد، همان طور که خداوند در مورد حضرت داوود علیه السلام فرمود: «یا داوود انا جعلناک خلیفه فی الارض فاحکم بین الناس بالحق و لاتتبع الهوی فیضلک عن سبیل الله [۲۵۹]؛ ای داوود! ما تو را جانشین خود در روی زمین قرار دادیم، پس داوری خود را بر اساس حق و راستی قرار ده، مبادا هوای نفس، تو را از راه خدا و [حاکمیت پروردگارت] منحرف سازد.»

عدالت گستر

نسبت به خود و دیگران ستمگر و ظالم نباشد، زیرا در دیدگاه قرآن کریم، اشخاص ستمگر نمی‌توانند زعامت و پیشوایی مردم را به دوش گیرند. قرآن خلافت را از فرزندان و ذریه‌ی ابراهیم نفی کرد، آن گاه که ابراهیم خلیل علیه السلام برای فرزندانش تقاضای

مقام امامت کرد و گفت: «قال و من ذریتی» امامت را در ذریه و فرزندانم قرار ده. خداوند فرمود: «لا- ینال [صفحه ۱۶۶] عهدهی الظالمین [۲۶۰]؛ خلافت و امامت که عهد و امانت من است، به افراد ستمگر نخواهد رسید. و در جای دیگر فرمود: «فاصبر لحکم ربک و لا تطع منهم آثماً أو کفوراً [۲۶۱]؛ پس در برابر پروردگارت شکیبیا باش و از آنانی که ناسپاس و گناهکارند اطاعت مکن.» و نیز محمد بن مسلم با سند صحیح از امام صادق علیه السلام نقل می کند که امام علیه السلام خطاب به او فرمود: «... والله یا محمد من أصبح من هذه الأمة لا امام له من الله - عزوجل - ظاهر عادل أصبح ضالاً تائها. و ان مات علی هذه الحالة مات ميتة کفر و نفاق. واعلم یا محمد ان ائمة الجور و أتباعهم لمعزولون عن دين الله قد ضلوا و أضلوا فأعمالهم التي يعملونها کرماد اشتدت به الريح فی يوم عاصف... [۲۶۲]؛ سوگند به خدا ای محمد بن مسلم! هرکس از این امت شب را صبح کند و دارای امام و پیشوا و مقتدایی روشن و عادل از سوی خداوند نباشد در گمراهی و هلاکت فرو رفته است، اگر در آن حالت بمیرد کافر و منافق از دنیا رفته است. بدان ای محمد! همانا رهبران ستمگر و پیروان آنها که از دین الهی فاصله دارند خود گمراه و سبب گمراهی دیگرانند، پس اعمالی را که انجام می دهند همانند خاکستری است که در معرض باد تند و شدیدی قرار گیرد.»

آگاه و توانمند

آگاهی و توانایی جسمی از ویژگی های مهم در رهبری است تا در مدیریت خود، گفتار اضطراب و حیرت زدگی نشود و همانند رسول خدا صلی الله علیه و آله با تدبیر و اخلاق و صبر و بردباری و شجاعت در صحنه های سیاسی و نظامی و... سربلند [صفحه ۱۶۷] و موفق باشید که قرآن در مورد انتخاب طالوت فرمود: «و زاده بسطة فی العلم و الجسم؛ [۲۶۳] بیفزود خداوند [برای خلافت طالوت] او را دانش و علم و نیز پیکرش را قوی قرار داد.» و علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: «أیها الناس، ان أحق الناس بهذا الأمر أقواهم علیه، و أعلمهم بأمر الله فيه. فان شغب شاغب استعتب فان أبی قوتل [۲۶۴]؛ ای مردم! سزاوارترین فرد به امر خلافت، تواناترین مردم است بر آن (از جهت سیاست اداره کشور و مملکت و کارهای جنگ و سامان دادن به کارهای مردم) و داناترین فرد آنان به احکام خداوند است، پس اگر آشوبگری به فتنه انگیزی برخیزد، از او خواسته می شود که به حق بازگردد و اگر امتناع ورزید با او به نبرد باید پرداخت.»

محافظ سرمایه های معنوی و مادی مردم

مردم کوفه از زبان امیرمؤمنان علی علیه السلام در مورد ویژگی های حاکم اسلامی شنیده بودند که می فرمود: «و قد علمتم أنه لا ینبغی أن یکون الوالی علی الفروج و الدماء و المغانم و الأحکام و امامة المسلمین البخیل فتکون فی أموالهم نهمة، و لا الجاهل فیصلهم بجهله، و لا الجافی فیقطعهم بجفائه، و لا الخائف للذول فیتحذ قوماً دون قوم، و لا المرتشی فی الحکم فیذهب بالحقوق، و یقف بهادون المقاطع و لا المعطل للسنه فیهلك الأمة [۲۶۵]؛ شما (از رویه خلفای پیش از من) دانستید آن کس که بر نوامیس، خون ها، غنایم، احکام مسلمانان حکومت می کند، و امام آنها است نباید بخیل باشد تا با جمع آوری اموال آنان برای خویش حرص ورزد و نباید جاهل و نادان باشد که با جهلش آنها را [صفحه ۱۶۸] گمراه کند و نه جفاکار تا پیوندهای آنها را از هم بگسلد و به نیازهای آنها پاسخ نگوید و نه ستمکار باشد تا اموال و ثروت آنان را حیف و میل نماید و گروهی را بر گروه دیگر مقدم دارد و نه رشوه گیر در قضاوت تا حقوق را از بین ببرد و در رساندن حق به صاحبانش کوتاهی ورزد و نه آن کس که سنت پیامبر صلی الله علیه و آله را تعطیل کند و بدین سبب امت را به هلاکت بیفکند (این ها هیچ کدام لایق مقام ولایت و سرپرستی مسلمانان نیستند).

احیاگر قرآن و سیره ی پیامبر خدا

حرکت در راستای سنت و سیره‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله و کتاب خدا از امور روشنی است که باید حاکم اسلامی آن را در نظر داشته باشد به طوری که هر روز در سایه‌ی حاکمیت عدل او یک یا چند سنت الهی احیا شود و موانع اجرای قوانین اسلامی برطرف گردد. امام مجتبی علیه السلام در برابر معاویه فرمود: «انما الخلیفه من سار بکتاب الله و سنه نبیه صلی الله علیه و آله و لیس الخلیفه من سار بالجور» [۲۶۶] همانا خلیفه و حاکم اسلامی کسی است که بر راه و روش کتاب خدا و سیره‌ی پیامبرش عمل کند و آن‌ها را زنده بدارد و اما حاکمی که بی توجه به سنت پیامبر صلی الله علیه و آله است و ستم روا می‌دارد او خلیفه مسلمانان نخواهد بود. و نیز امام حسین علیه السلام در پاسخ به نامه‌های مردم کوفه چنین نوشت: «فلعمری ما الامام الا الحاکم بالکتاب، القائم بالقسط، الدائن بدین الحق الحابس نفسه علی ذات الله» [۲۶۷] سوگند به جانم امام و جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله نخواهد بود، مگر کسی که بر اساس کتاب خدا حکم فرما باشد و عدل را به پا دارد و خود را مدیون به دین [صفحه ۱۶۹] حق بداند و در برابر خداوند نفسش را تسلیم کند و از هر گونه پیروی هوا و هوس جلوگیری نماید.

بیعت امت با امام خویش

آگاهی و آشنایی مردم مسلمان در شهرهای مختلف، همچون عراق، مصر، بصره، مکه، مدینه و بغداد... از معیارها و ویژگی‌های رهبری در اسلام سبب شد که به مجرد شنیدن خبر شهادت امیرمؤمنان علیه السلام آمادگی جهت بیعت با امام حسن مجتبی علیه السلام را داشته باشند و می‌دانستند جهت زعامت مسلمانان و امامت آن‌ها برتر و والاتر از حسن بن علی وجود ندارد، از این رو بدون هیچ گونه تأمل و درنگی، اطراف خانه‌ی آن حضرت گرد آمدند تا بیعت کنند.

امامت حسن بن علی در روایات

اشاره

زعامت و امامت حسن بن علی علیهما السلام از جمله اموری است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیر مؤمنان علیه السلام بر آن اصرار می‌ورزیدند و بارها در جمع مسلمانان در دوران دهه‌ی اول هجرت و بعد از آن تصریح نمودند و مسلمانان و به ویژه شیعیان را بر آن توجه می‌دادند؛ این خود بیانگر لیاقت و استعداد سرشاری بود که در آن حضرت وجود داشت و می‌توانست با مدیریت قوی خود، جامعه‌ی اسلامی را به سعادت دنیوی و اخروی برساند، اما مساعدت نکردن مسلمانان از آن حضرت و سلطه‌ی بنی‌امیه بر آنان، مانع از این شد که امام حسن علیه السلام بعد از پدر بزرگوارش اهداف والای نبوی و علوی خود را جامعه‌ی عمل پیوشاند و مردم را با آن آشنا کند. موضع رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی بن ابی‌طالب علیه السلام در این مورد، به قدری روشن است که بعضی از علمای بزرگ، همچون فاضل مقداد (ره) ادعای [صفحه ۱۷۰] تواتر اخبار می‌کنند. [۲۶۸]. و نیز شهرت وصیت علی بن ابی‌طالب علیه السلام در خصوص تعیین فرزند برومندش حسن بن علی علیه السلام بر امامت، غیر قابل انکار است. بسیاری از کتاب‌های سیره و تاریخ شیعه و اهل سنت آن را مطرح نموده‌اند و ما به نقل چند روایت بسنده می‌کنیم:

امامت (حسن بن علی) از سوی پیامبر

۱. جابر بن عبدالله آنصاری (ره) می‌گوید: خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله بودم که این آیه شریفه نازل شد: «یا ایها الذین آمنوا أطيعوا الله و أطيعوا الرسول و اولی الأمر منکم» [۲۶۹]؛ ای مؤمنان! پیروی کنید خدا را، پیروی کنید از رسول خدا صلی الله علیه و آله و کسانی که در سمت اولی الامر هستند». پرسیدم: ای رسول خدا! شناختیم خدای را و سپس اطاعتش کردیم،

همچنین تو را شناختیم و اطاعت نمودیم، حال اولی الامر چه کسی است که ما را از جانب پروردگار به اطاعت آن دستور می‌دهی؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هم خلفائی با جابر و اولیاء الأمر بعدی أولهم أخی علی علیه السلام ثم من بعده الحسن ولده ثم الحسین ثم علی بن الحسین ثم محمد بن علی و ستدرکه یا جابر فاذا ادرکته فاقرئه منی السلام ثم جعفر بن محمد ثم موسی بن جعفر ثم علی بن موسی ثم محمد بن علی بن محمد ثم الحسن بن علی ثم محمد بن الحسن یملأ الأرض قسطاً و عدلاً [صفحه ۱۷۱] کما ملئت ظلماً و جوراً [۲۷۰]؛ ای جابر! آن‌ها (اولو الامر) جانشینان من هستند و اولیای بعد از من می‌باشند. اولین آن‌ها برادر من علی بن ابی طالب علیه السلام است، سپس فرزند حسن بن علی و بعد حسین بن علی و بعد علی بن الحسین و بعد محمد بن علی و تو ای جابر! محمد بن علی (امام پنجم) را خواهی دید، در آن هنگام از جانب من بر او سلام برسان، پس از او جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و محمد بن الحسن - که آخرین آن‌هاست [علیهم أفضل الصلاة و التسلیم] دوازدهمین آن‌ها زمین را پر از دل و داد می‌کند، همان‌گونه که از ستم و جنایت پر شده باشد.»

تصریح بر امامت حسن بن علی از سوی امیرالمؤمنین

حماد بن عیسی از عمرو بن شمر و او از جابر بن عبدالله نقل می‌کند که امام باقر علیه السلام فرمود: «أوصی امیرالمؤمنین علیه السلام الی الحسن و أشهد علی وصیته الحسین علیه السلام و محمدا و جمیع ولده و رؤساء شیعتہ و أهل بیته، ثم دفع الیه الکتاب و السلاح، ثم قال لابنه الحسن: یا بنی أمرنی رسول الله صلی الله علیه و آله أن اوصی الیک و أن أدفع الیک کتبی و سلاحی کما أوصی الی رسول الله و دفع الی کتبه و سلاحه، و أمرنی أن آمرک اذا حضر الموت أن تدفعه الی أخیک الحسین... فقال: یا بنی أنت ولی الأمر و ولی الدم فان عفوک فلک و ان قتلت فضربته مکان ضربته و لاتأثم [۲۷۱]؛ امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در آخرین روزهای عمر خویش به فرزندش امام مجتبی علیه السلام وصیت کرد و در آن هنگام، حسین و محمد و همه‌ی فرزندان و بزرگان شیعه و أهل بیت را بر آن گواه گرفت، سپس کتاب و [صفحه ۱۷۲] سلاح مخصوص خویش را به وی داد و فرمود: فرزندم حسن! فرمان داد رسول خدا صلی الله علیه و آله بر من تا تو را وصی خود قرار دهم و کتاب‌ها (نوشته‌ها) و سلاح خویش را به تو دهم، همان‌طور که رسول خدا صلی الله علیه و آله با من چنین کرد و کتاب‌ها و اسلحه‌اش را به من واگذار نمود و رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور داد که به تو فرمان دهم، هرگاه مرگت فرا رسید، آن کتاب و سلاح را به برادرت حسین بسپار. آن گاه فرمود: فرزندم! تو ولی امری و نیز ولایت و اختیار قصاص خون من در دست تو است، چنانچه خواستی عفو کن و اگر تصمیم بر قصاص گرفتی، در برابر هر ضربت، ضربتی بزن و از این تعدی و زیاده‌روی نکن.» همانند حدیث فوق را سلیم بن قیس نیز روایت کرده است. [۲۷۲].

سپردن ودایع امامت به حسن بن علی

شهر بن حوشب می‌گوید: آن گاه که علی بن ابی طالب علیه السلام از مدینه به سوی کوفه حرکت کرد، ام سلمه را خواست و کتاب‌ها (نوشته‌های خاص) و وصیت‌نامه‌ی خویش را به وی سپرد و هنگامی که حسن بن علی علیه السلام به مدینه‌ی منوره بازگشت، ام سلمه آن امانت‌ها را به حضرت بازگرداند. [۲۷۳]. مطلب فوق - بدون کم و زیاد - به وسیله راویان دیگر نیز از امام صادق علیه السلام نقل گردیده است. [۲۷۴].

آغاز دوره‌ی امامت حسن بن علی

در روز نوزدهم ماه مبارک رمضان سال چهارم هجری، توطئه‌ی شوم خوارج به [صفحه ۱۷۳] اجرا درآمد و مولی الموحدین، امیرالمؤمنین علیه‌السلام در حالی که نماز صبح را در مسجد کوفه می‌خواند، توسط عبدالرحمن بن ملجم مرادی - لعنة الله علیه - به وسیله‌ی شمشیری زهرآلود مورد حمله قرار گرفت و فرق مبارکش شکافته شد و در روز بیست و یکم همین ماه به فیض عظمای شهادت نایل آمد و پس از آن روز، حسن بن علی بن ابی‌طالب علیهماالسلام عهده‌دار مسؤولیت سنگین زعامت و رهبری امامت اسلامی در آن موقعیت حساس گردید. ابن‌ابی‌الحدید معتزلی از قول هبیره بن [۲۷۵] مریم که شاهد و ناظر بر حوادث و قضایای مختلف از جوانب گوناگون بوده است می‌نویسد: پس از شهادت مظلومانه‌ی مولای متقیان علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام در روز بیست و یکم ماه رمضان چهارم هجرت، بسیاری از مردم کوفه و دیگر ممالک اسلامی متوجه توطئه عظیم خوارج گردیدند، از آن جهت بدون کم‌ترین تأمل، پس از اعلان شهادت، بزرگ‌ترین اجتماع در کوفه در جلو خانه‌ی آن حضرت به وجود آمد. مردم جهت شنیدن آخرین اخبار و مطالب نسبت به امام شهیدشان در مسجد کوفه اجتماع نمودند، در آن هنگام، فرزند فرزانه‌اش امام حسن مجتبی علیه‌السلام به میان مردم آمد و جهت بیان مطالبی، بر فراز منبر مسجد کوفه رفت، وقتی خواست سخن گفتن آغاز کند، اشک از دیدگانش سرازیر شد و بغض گلویش را فشرده، اندکی صبر کرد و پس از حمد و ثنای پروردگار فرمود: «در شبی که گذشت، مردی از جهان رخت بریست که در میان پیشتازان به اسلام هیچ فردی جز رسول خدا صلی الله علیه و آله بر او سبقت نگرفت، او در کنار پیامبر خدا صلی الله علیه و آله جهاد کرد و پرچمی را که پیامبر به او داده بود بر دوش کشید، در حالی که [صفحه ۱۷۴] جبرئیل علیه‌السلام او را از سمت راست و میکائیل علیه‌السلام از سمت چپ همراهی و حمایت می‌نمودند. او از جبهه‌ی کارزار روی بر نمی‌گرداند تا این که خداوند پیروزی را نصیبش می‌کرد. او در شبی به جوار رحمت الهی رفت که قرآن در آن شب بر رسول خدا صلی الله علیه و آله فرود آمد و عیسی بن مریم علیهماالسلام به آسمان عروج کرد و یوشع بن نون نیز به شهادت رسید.» امام مجتبی علیه‌السلام ضمن تجلیل و ذکر فضایل پدر بزرگوارش از او با لقب‌های خاتم الوصیین، وصی خاتم النبیین و امیر الصدیقین و الشهدا یاد کرد، در ادامه‌ی مطالبشان فرمودند: «پدر من از دارایی و اموال دنیا (اموال شخصی) دینار و درهمی باقی نگذارد، مگر هفتصد درهمی که از عطای [۲۷۶] او کنار گذاشته شده تا برای خانواده‌ی خود خدمتگزاری بگیرد. این‌اثیر آن را هفتصد یا هشتصد درهم می‌نویسد.» [۲۷۷]. سپس بغض گلویش را گرفت، اشک‌هایش جاری شد، مردم نیز به همراه او [صفحه ۱۷۵] گریستند. بعد چنین فرمود: «ای مردم! هر کس مرا می‌شناسد که می‌شناسد و اگر کسی نمی‌شناسد، بداند که من حسن بن علی فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله هستم من فرزند بشیر و نذیرم. فرزند کسی هستم که شما را به خدا دعوت می‌نمود و چراغ راه هدایت بود. رسالت و پیامبری‌اش رحمت برای جهانیان بود. من از اهل بیتی هستم که خداوند منان آنان را از هر گونه آلودگی منزّه گردانید و طهارت واقعی را نصیب آنان نمود. جبرائیل بر آن خانواده - اهل بیت - فرود آمد و از آن جا به آسمان‌ها عروج کرد. من از خانواده‌ای هستم که خداوند دوستی و ولایتشان را بر هر کسی واجب نمود و فرمود: «قل لا أسألكم علیه أجرا الا- المودة فی القربی و من یقترف حسنة نزد له فیها حسنا» [۲۷۸] انجام حسنه، دوستی و پیروی ما اهل بیت علیهم‌السلام می‌باشد. [۲۷۹]. سخنان امام مجتبی علیه‌السلام مردم را چنان متأثر نمود که اشک بر گونه‌هایشان جاری شد، آنان بر مظلومیت و عظمت علی علیه‌السلام می‌اندیشیدند و بر سرنوشت خویش نگران بودند ولیکن سخنان آن حضرت آنان را دگرگون کرد، همچنین آرامش و اطمینان او به مردم روحیه‌ای داد که زمزمه بیعت با حسن بن علی بن ابی‌طالب علیهماالسلام در میانشان مطرح گردید.

بیعت مردم با امام حسن

ابوالفرج اصفهانی گوید: پس از اجتماع عظیم مردم در مسجد کوفه و خطابه‌ی [صفحه ۱۷۶] زیبای آن حضرت، عبدالله بن عباس به پا خاست و مردم را بر بیعت با امام مجتبی علیه‌السلام دعوت نمود، در آن هنگام که مردم همه‌ی معیارهای حاکم اسلامی را در

چهره‌ی تابناک سبط اکبر رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌دیدند، بی‌درنگ به نشانه‌ی بیعت، دست مبارک او را فشردند. [۲۸۰]. بیعت مردم کوفه و رؤسای قبایل، شادی و فرح در میان مسلمانان را به دنبال داشت و از سوی دیگر دشمنان اهل بیت همانند ناکثین و مارقین و... به ویژه حاکمیت غاصب شام را مضطرب و سرگردان نمود و آنان به فکر توطئه‌ی بیش‌تری جهت سرنگونی حکومت نوپای حسن بن علی علیه‌السلام افتادند و از هیچ‌گونه حرکت سیاسی و غیر سیاسی بر ضد آن حضرت کوتاهی نکردند، زیرا معاویه می‌دانست که حسن بن علی علیه‌السلام از محبوبیت بسیار زیادی در میان مسلمانان برخوردارست و در اندک زمان، جای خالی پدر را پر خواهد نمود، همان طوری که بعد از بیعت عمومی مردم، سبط اکبر رسول خدا صلی الله علیه و آله دست به سازماندهی مجدد نیروها زد. او عبدالله بن عباس را به عنوان والی و فرماندار بصره روانه‌ی آن دیار نمود و به مردم آن سامان معرفی کرد. قیس بن سعد بن عباد و سعید بن قیس و عبیدالله بن عباس را نیز به فرماندهی بخشی از نیروهای مسلح [صفحه ۱۷۷] خود برگزید و بسیاری از افرادی را که در زمان پدر خود منصب و مقامی داشتند، در پستشان ابقا نمود. [۲۸۱].

حکومت شام و توطئه‌های جدید

اشاره

انتشار اخبار فوق، معاویه را بر آن داشت که به سرعت شورایی تشکیل دهد و با یاران صمیمی و مورد اعتمادش به مشورت بنشیند و آنان را از وضعیت خطرناک آینده بیم دهد. او در برابر عمر و عاص و قیس بن اشعث و دیگر بزرگان اموی گفت: چنانچه اندیشه‌ای اساسی جهت براندازی حکومت حسن بن علی نکنید، برای همیشه با تهدید مواجه خواهیم شد. [۲۸۲] پس از سخنان معاویه شورا برگزار شد و تصمیمات زیر اتخاذ گردید:

فرستادن جاسوس جهت آشوب و اغتشاش

در آن روزها حکومت شام اولین مرحله توطئه خود را با اعزام دو جاسوس کارآزموده‌ی خود از دو قبیله حمیر و بنی‌القین و همکاری عده‌ای دیگر به اجرا گذاشت: یکی را به کوفه فرستاد و دیگری را روانه‌ی بصره نمود. همزمان افراد دیگری را در راستای اهداف شوم خود به شهرهای دیگر فرستاد تا از اوضاع داخلی عراق مطلع گردند و در زمان مناسب، دست به اغتشاش و آشوب زنند. دو جاسوس ماهر و مورد اعتماد معاویه، هر یک وارد محل مأموریت خود شدند. جاسوس حمیری در شهر کوفه وارد خانه‌ی قصابی شد و کار خود را از آن جا آغاز نمود، که نیروهای مخفی و اطلاعاتی شهر کوفه او را شناسایی و دستگیر نمودند و به حضور امام مجتبی علیه‌السلام آوردند و حضرت حکم قتل [صفحه ۱۷۸] او را صادر نمود و دستور داد گردنش را از تنش جدا کردند. آن گاه نامه‌ای به بصره نوشت و عبدالله بن عباس را از حرکات جاسوسی معاویه آگاه ساخت که به محض رسیدن نامه‌ی امام علیه‌السلام مأموران در بصره دست به کار شدند و جاسوس بنی‌القینی را نیز دستگیر نمودند؛ و بنا به دستور حکومت، او را هم در برابر مردم گردن زدند. [۲۸۳].

تطمیع و تهدید نیروهای ارشد نظامی

معاویه همواره می‌کوشید تا چهره‌هایی همچون عبیدالله بن عباس بن عبدالمطلب و قیس بن سعد بن عباد و... را به نحوی بخرد و تطمیع کند و یا بترساند. او افرادی مانند عبیدالله بن عباس را با آن که سابقه‌ی درخشانی داشت و همواره در خط مستقیم علویان بود و مکرر وفاداری خویش را به اهل بیت علیهم‌السلام اثبات کرده بود، فریب داد. عبیدالله به جهت کشته شدن دو فرزندش در یمن و

یا مکه در جلو همسرش به دست بسر بن ابی‌أرطاة عامری، فرمانده نظامی جنایتکار و سفاک معاویه، کینه‌ای شدید و عمیق نسبت به معاویه در دل داشت [۲۸۴] لیکن جنگ روانی و تبلیغاتی معاویه به حدی شدید بود که او هم تحت تأثیر قرار گرفت و با دریافت پانصد هزار درهم و وعده‌ی پانصد هزار دیگر به لشکریان معاویه پیوست و ننگ همیشگی را برای خود خرید. [۲۸۵] عبيدالله بن عباس فرار نمود و به معاویه پناهنده شد. بعد از فرار، دو سوم نیروهای تحت فرماندهی‌اش درهم ریخت و [صفحه ۱۷۹] آنان نیز گروه گروه گریختند. [۲۸۶] کار بدان جا رسید که معاویه فکر کرد، دیگر کسی نمانده است. لذا بسر بن ابی‌أرطاة را با سه هزار نفر به سراغ بقیه فرستاد. ولیکن قیس بن سعد که به همراه چهار هزار نفر باقی مانده که پیمان و میثاق اساسی بسته بودند ایستادند و مقاومت کردند. وقتی بسر و لشکریانش همراهش وضعیت را چنین دیدند به سوی شام عقب‌نشینی کردند. معاویه مجدداً به فکر فریب قیس بن سعد درآمد. قیس وفاداری خود را به امام مجتبی علیه‌السلام اعلان کرد و معاویه را «وثنی بن وثنی» (بت پرست فرزندان بت پرست) دانست که در نامه‌ی بعدی، معاویه [صفحه ۱۸۰] هم او را «فرزند یهودی!» خواند. [۲۸۷]. قیس بن سعد اخبار را طی نامه‌ای به امام مجتبی علیه‌السلام در سبابط نوشت و به هیچ وجه، فریب شایعات معاویه مبنی بر تقاضای صلح از سوی امام مجتبی علیه‌السلام را نخورد و سرانجام وقتی خبر مجروح شدن آن حضرت را در «ساباط» [۲۸۸] شنید و احساس کرد صلح برقرار خواهد شد با نیروهای خود مشورت کرد و طریق کوفه را پیش گرفت.

شایعه‌ی صلح قبل از تحقق آن

اشاره

از دیگر توطئه‌های حکومت شام اشاعه‌ی پیشنهاد صلح از سوی امام حسن مجتبی علیه‌السلام به معاویه بود. شایعه این مطلب و مطالب غیر واقعی دیگر از سوی خوارج که با انگیزه‌های دیگری شرکت در جنگ داشتند روحیه‌ی رزمندگان مسلمان را در هم می‌شکست، به خصوص آنان که پدر، برادر و یا فرزندان خود را در جنگ و مبارزه از دست داده بودند [۲۸۹] و حال آن که آغازگر صلح، معاویه پسر ابوسفیان بود. وی یک مرتبه توسط عبدالله بن نوفل و مرتبه‌ی دیگر توسط عبدالله بن عامر صلح را خدمت امام مجتبی علیه‌السلام مطرح کردند، لیکن حضرت با قاطعیت تمام آن را رد کرد و نپذیرفت. [۲۹۰]. [صفحه ۱۸۱]

پاسخهای متقابل

امام مجتبی علیه‌السلام در برابر توطئه‌های معاویه و حکومت شام ایستاد و هیچ گونه سستی از خود نشان نداد. آن بزرگوار بارها حکام شام را تهدید به جنگ کرد. اینک به چند نمونه از آن موارد اشاره می‌شود: (۱) پس از آن که جاسوسان معاویه را اعدام کرد، نامه‌ای به شرح زیر نوشت: «أما بعد، فانك دسست الى الرجال، كأنك تحب اللقاء، لا شك في ذلك، فتوقعه انشاء الله [۲۹۱]؛ اما بعد، ای معاویه! تو به وسیله‌ی بعضی از نیروهایت در میان ما به جاسوسی پرداخته‌ای، گویا فتنه‌ی جنگ را دوست داری، البته شکی در این امر وجود ندارد، پس منتظر باش با عنایت خداوندی به سراغت خواهم آمد.» (۲) گواه دیگر و بلکه بهترین گواه، حرکت امام حسن مجتبی علیه‌السلام به سبابط مداین، جهت ترغیب به مشارکت افراد در جنگ صفین است. [۲۹۲]. (۳) امام مجتبی علیه‌السلام پسر عم خود «مغیره بن نوفل بن حرث بن عبدالمطلب» را در کوفه گمارد و به او سفارش کرد که از تحریک و تشویق مردم در جهاد و جنگ غفلت ننماید که او وظیفه‌ی خود را انجام داد. امام مجتبی علیه‌السلام در میان آنان آمد و سه نوبت نماز خواند و تا دیر عبدالرحمن همراهی نمود و عبيدالله بن عباس را فرمانده و قیس بن سعد و سعید بن قیس را به عنوان دو مشاور و معاون قوی تعیین کرد. [۲۹۳]. (۴) از سوی معاویه گروهی جهت مذاکره دربارهی صلح به سبابط آمدند که حضرت تقاضای آنان را رد نمود.

[۲۹۴]. [صفحه ۱۸۲] معاویه توسط ستون پنجم خود شایع کرد که امام مجتبی علیه السلام خواهان صلح است و با کمال تأسف، این شایعه به سرعت و به طور گسترده پیچید تا آن جا که گروهی تندرو، ناآگاه و فریب خورده‌ی معاویه در ساباط مداین آن حضرت را در حالی که خطبه می‌خواند و مردم را به جهاد فرامی‌خواند مورد سوء قصد قرار داده و مجروحش کردند، بعد از این ماجرا امام مجتبی علیه السلام را به مداین منتقل کردند. [۲۹۵].

شایعات دیگر

ستون پنجم حکومت شام، هر خبری را که موجب تضعیف روحیه‌ی لشکریان عراق می‌شد، توسط وابستگان فکری خود شایع می‌کرد، از آن جمله این که: فلان مرد جنگی و رزمنده پناهنده شده و یا مجروح گردیده است و یا می‌گفتند: او شهید شده، مانند شایعه‌ی شهادت قیس بن سعد، که مناسبت با روحیه و وضعیت آن فرمانده‌ی شجاع داشت؛ زیرا نمی‌توانستند مطلب دیگری درباره‌اش شایع کنند؛ در هر صورت، انتشار شایعه‌ی شهادت قیس بن سعد به گونه‌ای بود که بعضی از نیروهای تازه نفس از میان راه بازگشتند [۲۹۶] و این خود سبب از هم گسیختگی بیش تر شد؛ وضع بدان جا کشید که راهی غیر از مصالحه نبود و قرارداد صلح که از هر زهری کشنده تر بود امام ناگزیر بدان تن داد. شاعر وضعیت حضرت مجتبی علیه السلام را در رباعی خود چنین می‌سراید: در صلح حسن نهال دین نارس بود می‌کرد همین به جای او هر کس بود [صفحه ۱۸۳] او خواست مجال تا شود وقت قیام این صلح نبود بلکه آتش بس بود

قضات‌های نادرست

آن‌گاه که صلح تحمیل گشت و حوادث ناگوار یکی پس از دیگری به وجود می‌آمد، بسیاری از یاران نزدیک و دور و دیگر افراد، آن حضرت را سرزنش می‌کردند. ابوسعید عقیصی گوید: آن بزرگوار در جواب آنان با صبر و تحمل می‌فرمود: «و یحکم ما تدرن ما عملت، و الله للذی عملت لشیعتی خیر مما طلعت علیه الشمس أو غربت، أما تعلمون أنى امامکم و مفترض الطاعة علیکم، و أحد سیدی شباب أهل الجنة بنص من رسول الله علی؟ فقالوا: بلی [۲۹۷]؛ وای بر شما! آیا می‌دانید من چه کردم، قسم به خدا آنچه را که من برای مصالح مسلمانان و حفظ شیعیان و پیروانم انجام داده‌ام بهتر است از آنچه که خورشید از حین طلوع تا زمان غروب بر آن می‌تابد. آیا توجه دارید که من امام شمایم و اطاعت من بر شما واجب است و من یکی از دو سرور و آقای جوانان بهشتم، طبق آنچه رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره‌ی من تصریح کرده است؟ همگی در جواب گفتند: آری.»

پیشنهاد صلح از سوی چه کسی بود؟

از آنچه گذشت، روشن شد که داستان صلح (مصالحه) ابتدا از سوی معاویه پسر ابوسفیان به جهت رسیدن به اهداف شیطانی - که بعدا در بخش پیمان شکنی‌های معاویه خواهد آمد - مطرح شد و با کمال تأسف، بعضی از مورخان قرن سوم و چهارم در آن راستا قلم زده‌اند و از روی جهل و غفلت و یا [صفحه ۱۸۴] دست نشانده‌گی از ناحیه‌ی حکومت‌ها هیزم کش معرکه‌ی باطل علیه حق گردیده‌اند و آن را نسبت به حسن بن علی علیه السلام داده‌اند.

اشتباه بزرگ طبری و ابن قتیبه

ابن جریر طبری (متوفای ۳۱۰ ه. ق.) می‌نویسد: «و استخلف أهل العراق الحسن بن علی علیهما السلام علی الخلافة و كان الحسن لا یری القتال و لکنه یرید أن يأخذ لنفسه ما استطاع من معاویة، ثم یدخل فی الجماعة و عرف الحسن أن قیس بن سعد لا یوافق علی

رایه فترعه و امر عییدالله بن عباس، فلما علم عییدالله بن عباس بالذی یرید الحسن علیه السلام أن یأخذ لنفسه کتب الی معاویه یسأله الأمان یشترط لنفسه علی الأموال الی أصابها فشرط ذلك له معاویه [۲۹۸]؛ مردم عراق بعد از شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام حسن بن علی را جهت خلافت و حکومت برگزیدند و حال آن که او هیچ گونه تمایلی به جنگ نداشت و می خواست در حد توان، امکاناتی را از معاویه دریافت کند و سپس در میان مردم به طور معمول زندگی نماید. حسن بن علی می دانست که قیس بن سعد با عقیده و فکر او (صلح با معاویه) موافقت نمی کند، از این رو او را برکنار کرد و عییدالله بن عباس را امیر لشکر معاویه نوشت و در آن، درخواست پناهندگی سیاسی کرد و همچنین شرط کرد، مقدار پولی را دریافت نماید که معاویه آن را پذیرفت. «ابن قتیبه (متوفی ۲۷۶ ه ق) می نویسد: «فلما تمت البیعة له و أخذ عهودهم و موایقهم علی ذلك کاتب معاویه فأتاه [صفحه ۱۸۵] فخلا به فاصطلح معه علی أن لمعاویه الامامة ما کان حیا فاذا مات فالأمر للحسن علیه السلام [۲۹۹]؛ آن گاه که مردم با امام مجتبی علیه السلام بیعت کردند و بر پیمان و عهد خود قرار بستند، حضرت مکاتبه‌ی خود را با معاویه آغاز کرد و به معاویه اعلام آمادگی برای صلح کرد و اظهار امیدواری نمود و سپس چنین توافق نمود: حکومت در اختیار معاویه باشد، مادامی که معاویه زنده است و آن گاه که او مرد، امامت و زعامت به دست حسن بن علی برگردد.» سپس قرارداد صلح را امضا نمود و بر فراز منبر رفت و آن را بر همگان اعلام کرد.

حقیقت چیست؟

امام حسن مجتبی علیه السلام به این توطئه‌ی بزرگ که باور بسیاری از ارباب قلم را جلب نموده، پاسخ روشن و دندان‌شکنی می دهد. سلیم بن قیس می گوید: مردم کوفه در مسجد با معاویه اجتماع کرده بودند که امام حسن از منبر بالا رفت و با توجه به این حیل‌ی معاویه که «آغازگر قرارداد صلح، حسن بن علی است» پس از حمد و ثنای پروردگار فرمود: «ایها الناس ان معاویه زعم أنى رأیتم للخلافة أهلا- و لم أرنفسی لها أهلا و کذب معاویه أنا أولى الناس بالناس فی کتاب الله و علی لسان نبی الله فأقسم بالله لو أن الناس بایعونی و أطاعونی و نصرونی، لأعظتهم السماء قطرها و الأرض برکتها و لما طمعتم فیها یا معاویه و لقد قال رسول الله صلی الله علیه و آله: ما ولت أمة أمرها رجلا قط و فیهم من هو أعلم منه الا لم یزل أمرهم یذهب سفلا حتی یرجعوا الی مله عبدة العجل... و لو وجدت أنا أعوانا ما بایعتک [صفحه ۱۸۶] یا معاویه [۳۰۰]؛ ای مردم! معاویه بر این باور است که من او را لایق و شایسته‌ی خلافت و زعامت دانسته و خود را سزاوار آن نمی دانم، او دروغ می گوید. معاویه! بنا بر آنچه در کتاب خدا آمده و بر زبان نبی مکرمش جاری گشته است، من برای حکومت، سزاوارترین و شایسته‌ترینم. پس سوگند به خدا! اگر مردم با من بیعت حقیقی می کردند و از من اطاعت می نمودند و نصرت و یاری‌ام می دادند، برکات الهی از آسمان و زمین بر آنان نازل می گشت و معاویه در حکومت شما به شما طمع نمی کرد. همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هیچ امت و ملتی امامت و ولایت خویش را به فردی واگذار نخواهد کرد، در حالی که داناتر و لایق‌تر از او در میانشان وجود داشته باشد و چنانچه چنین کنند (زمام امور را به فرد غیر لایقی واگذار نمایند) به سرنوشت ملتی گرفتار خواهند شد که گوساله را معبود خود قرار می داد... [۳۰۱] ای معاویه! چنانچه من انصار و اعوانی داشتم، هرگز کار به مصالحه نمی انجامید و با تو بیعت نمی کردم.»

نقد و بررسی

باید گفت: سخن طبری و ابن قتیبه اولاً: اجتهاد در برابر نص است، زیرا امام علیه السلام آن را انکار نموده و با صراحت، موضع خود را از ابتدا تا انتها بیان می کند. اینان آن حضرت را متهم به تماس‌های سری جهت آماده نمودن معاویه برای صلح می کنند. ثانیاً: قیس بن سعد تا آخرین لحظات در سبابط فرماندهی حدود یک تیپ را به عهده داشت. پس این که آنان می گویند: امام علیه السلام

او را برکنار کرد تا بتواند با [صفحه ۱۸۷] معاویه قرار داد صلح امضا کند، مطلب درستی نیست. ثالثاً: مورخان دیگر همچون ابی حنیفه دینوری (متوفای ۲۲۷ ه. ق) می‌نویسد: آن گاه که از هم گسیختگی نظامیان حسن بن علی علیه‌السلام در معرکه سبابط بر همگان روشن شد، شرایط صلح توسط عبدالله بن عامر مطرح گردید و چنین نیست که امام حسن علیه‌السلام فکر بیعت و مصالحه با معاویه را از همان روزهای اول در سر داشت. [۳۰۲]. ابن جوزی نیز پیشنهاد مصالحه را از سوی معاویه دانسته و می‌نویسد: «و لما رأى الحسن تفرق الناس عنه و اختلاف أهل العراق علیه و غدر أهل الكوفة به رغب فى الصلح و كان معاوية قد كتب اليه فى السر يدعوه الى الصلح فلم يجبه ثم أجابه [۳۰۳]؛ امام مجتبی علیه‌السلام آن گاه که دید، مردم پراکندگی اختیار کرده و هر کدام سازی می‌زنند و کوفیان نیز با او به مکر و حيله رفتار می‌کنند طرح مصالحه با معاویه را عنوان کرد، لیکن این تمایل به مصالحه، بعد از نوشتن نامه‌های سری و پنهانی معاویه به حسن بن علی [علیه‌السلام] بود که حضرت بدان نامه‌ها جوابی نداده بود، ولی سرانجام ناگزیر به پذیرش صلح گردید.» در هر صورت، آنان که می‌خواهند پیشنهاد صلح را از سوی امام علیه‌السلام به جهت ضعف و یا دنیاطلبی! وانمود سازند، باید بدانند که چنین نیست و این باوری است نادرست. از دیدگاه ما که امام را معصوم می‌دانیم و با توجه به مطالبی که از پیش مطرح نمودیم، امام مصالح امت اسلامی را در نظر داشت، در این صورت دیگر مهم نیست که پیشنهاد صلح ابتدا از سوی معاویه باشد یا امام حسن مجتبی علیه‌السلام، گر چه روایات و مطالب تاریخی و سیره‌ی آن بزرگوار و اهل بیت همان است که پیش از این گفتیم و ابن جوزی نیز بدان تصریح نمود. [صفحه ۱۸۸] در پایان این بحث به گفتار دو تن از چهره‌های درخشان شیعه بسنده می‌کنیم، همان طوری که عالم ژرف‌اندیش، مرحوم آیه ... العظمی میلانی بر گفتار آن دو بزرگ مرد اعتماد نموده است:

سخن سید مرتضی مشهور به علم الهدی

مرحوم سید مرتضی (ره) مطلب را به صورت پرسش و پاسخ طرح نموده و چنین می‌نویسد: با این که فساد و رذالت معاویه بر همه روشن بود، چرا امام علیه‌السلام قدرت و حکومت را به او واگذار نمود و خود گوشه‌نشینی را برگزید؟! در حالی که کسانی حاضر بودند جان و مال خود را برایش فدا کنند، پس چرا به اعتبار اجتماعی خود ضربه زد، تا آن جا که بعضی نام «خوار کننده مؤمنان» بر او نهادند؟ وی آن گاه در پاسخ آورده است: عصمت امام مجتبی علیه‌السلام از امور قطعی و مسلم است و ادله و برهان مؤید این امر است. ما ناگزیریم در برابر گفتار و کردار امام علیه‌السلام تسلیم باشیم، هر چند دلیل و علت کار آن حضرت به طور گسترده بر ما روشن نباشد و گروهی از اقدامات آن حضرت خرسند نبوده و آن را نپسندند. [۳۰۴].

کلام سید بن طاووس

سید بن طاووس، همان عارف و عالم بزرگ، علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن احمد بن محمد بن احمد بن محمد بن محمد بن طاووس الحسینی (ره) است و در سال‌های ۵۸۹ تا ۶۶۴ ه. ق. می‌زیسته است. وی در عمر پر برکت خویش کتاب‌های بسیاری همچون: «الاقبال بالأعمال الحسنه»، «الملهوف علی قتلی الطفوف»، «التمات و المهمات»، «مضمار السبق» و... را نوشته است و مورد توجه بزرگان می‌باشد. او در سن ۶۱ سالگی به هنگام وصیت، درباره‌ی مظلومیت جدش، امام حسن علیه‌السلام [صفحه ۱۸۹] به فرزند هفت ساله‌اش (سید محمد) چنین می‌گوید: (فرزندم!) شگفت آور نیست که گروهی جدت امام حسن علیه‌السلام را درباره‌ی صلح با معاویه مورد اعتراض قرار دهند، ولی این کار به فرمان جدش پیامبر صلی الله علیه و آله صورت گرفت و ما می‌بینیم که پیامبر صلی الله علیه و آله با کافران صلح کرد، پس عذر امام در این مورد کاملاً-روشن است و آن گاه که برادرش حسین علیه‌السلام به یاری مردم عراق برخاست و دعوت آن‌ها را پذیرفت و با یزید تبه‌کار مصالحه نکرد، همین مردم عراق یا به جنگش

رفتند و یا به گوشه‌ای خزیدند و به ذلت پناه بردند و پس از حادثه‌ی جانگداز کربلا هم شنیده نشد که این مردم از کشته شدن فجیع آن حضرت ناراحت شوند و بر یزید بشورند و یزید را از مقام خلافت به زیر آورند، لیکن همین مردم به نفع عبدالله بن زبیر قیام کردند و او را در گمراهی‌اش یاری دادند و در این امر، مفتضح گردیدند و در انتخاب این راه زشت، سوء نیت آن‌ها روشن گردید. آیا از چنین مردمی انحراف از حق و حقیقت بعید است؟! آن‌ها سرانجام به آن وضعیت نادرستی که انتخاب کرده بودند گرفتار شدند. سید بن طاووس (ره) سپس چنین ادامه می‌دهد: مولای ما حسن بن علی و ائمه‌ی اطهار علیهم السلام حکومت و خلافت را به آن شیوه و راهی که خداوند تعیین نموده است می‌خواستند تا مجری اوامر الهی باشند، لیکن معاویه و زیاد حکومت را جهت زورگویی و ستم می‌خواستند و برای به دست آوردن آن به هر کاری و ستمی دست یازیدند. [۳۰۵].

قاطعیت امام در مبارزه با طاغوت شام

معاویه با لطائف الحیل می‌کوشید، چنین وانمود کند که حسن بن علی از روی [صفحه ۱۹۰] صفای دل و خشنودی کامل صلح را پذیرفته است و بعد از این مطیع و فرمانبر معاویه خواهد بود [۳۰۶] و در اصل معاویه را لایق خلافت و زعامت بر مسلمانان می‌دانسته است. به دنبال این حيله گری، وقتی شنید که خوارج به سرکردگی فروه بن نوفل [۳۰۷] تمام قوای خود را علیه وی گرد آورده‌اند و می‌خواهند بر پایگاه حکومتی‌اش هجوم آورند، نامه‌ای نوشت و توسط مأمور ویژه‌اش برای آن حضرت که در بین راه مدینه و کوفه در نزدیکی «قادسیه» بود فرستاد و از آن بزرگوار خواست که شورش خوارج را سرکوب کند پس از آن به سفرش ادامه دهد. امام مجتبی علیه‌السلام در پاسخ پیام معاویه نوشت: «لو آثرت أن أقاتل أحدا من أهل القبلة لبدأت بقتالک، فانی ترکتک لصلاح الأمة و حقن دمائها [۳۰۸]؛ اگر بنا داشتم با کسی از اهل قبله (افراد به ظاهر مسلمان و در واقع دشمن اسلام) به جنگ برخیزم، پیش از هر کسی با تو می‌جنگیدم، من به جهت ملاحظه‌ی مصالح امت اسلامی و حفظ جان مسلمانان از جنگ با تو دست برداشتم و این موجب نمی‌شود که به نفع تو با دیگران بجنگم.» از این حدیث چنین برمی‌آید که امام علیه‌السلام جنگ با معاویه را افضل و برتر از جنگ با خوارج می‌داند. در گفتار فوق امام علیه‌السلام معاویه را تحقیر می‌کند و می‌فرماید: «فانی [صفحه ۱۹۱] ترکتک...؛ تو را رها ساختم و دست از سرت برداشتم» همانند عقابی که گنجشک را رها کرده باشد. پس در نظر امام علیه‌السلام جنگ با معاویه یک اصل است و مصالحه، تاکتیک و بهترین روشی است که آن روز می‌توانست برای حفظ مسلمانان به کار ببرد. او خود در جواب بعضی از افراد معترض نسبت به صلح فرمود: «لیلة القدر خیر من ألف شهر» [۳۰۹] صلحی را که انجام دادم، همانند فضیلت شب قدر بهتر از هزار ماه است. برخوردار زیبا و پرشکوه امام مجتبی علیه‌السلام صلابت و پابرجایی آن بزرگوار را می‌رساند و انسان را به یاد پیشگویی‌های رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌اندازد آن گاه که فرمود: «ان ابنی هذا سید ولعل الله أن یصلح به بین فتنین عظیمین من المسلمین [۳۱۰]؛ همانا پسر من پیشوای مسلمانان است و امید است خداوند به دست او بین دو گروه بزرگ از مسلمانان، صلح برقرار کند.» [صفحه ۱۹۵]

انگیزه‌های صلح (مصالح امت اسلامی)

اشاره

طولانی شدن معرکه‌ی صفین به مدت هیجده ماه و کشته شدن حدود هفتاد هزار نفر در لیلة الهیر [۳۱۱] و فقدان نیروهای ارزشمند و صحابه‌ی بزرگ پیامبر صلی الله علیه و آله همانند عمار یاسر، هاشم مرقال، ثابت بن قیس، ذوالشهادتین و... که سابقه‌ای بس درخشان داشتند و وجود هریک، سبب امیدواری صدها تن دیگر می‌گشت که به گفته‌ی مورخان ۳۶ تن از رزمندگان غزوه‌ی بدر

که آخرین ستارگان افق تابناک ایمان و عقیده از زمان پیامبر صلی الله علیه و آله بودند و از مشهورترین صحابه‌ی بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله به حساب می‌آمدند، در نبردهای جمل، نهروان، و صفین به شهادت رسیدند. شهادت این گروه و جایگزین شدن افراد ناتوان و احیانا منافق، ضربه‌ای کوبنده بر روحیه‌ی پر توان لشکریان عراق بود و از همه بالاتر ترور و به شهادت رسیدن مولی الموحدین، امیرالمؤمنین علیه‌السلام در مسجد کوفه آن هم در حساس‌ترین زمان‌های جنگ. همه این‌ها از یک سو و از سوی دیگر، تبلیغات پر فریب حکومت شام، [صفحه ۱۹۶] تطمیع و تهدید فرماندهان، ضعف و سستی و از هم گسیختگی نظام و چینش نیروهای مسلح و شایعات بی‌اساس در میان سربازان، موجب یأس و ناامیدی حسن بن علی علیه‌السلام گردید و دانست که با وضعیت موجود نمی‌توان به اهداف نظامی درستی دست یافت. ابن‌اثیر گوید: فرزند پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در برابر نیروهای مسلح خود ایستاد و فرمود: «ألا أن معاویة دعانا لأمر لیس فیہ عز و لا نصفه، فان أردتم الموت ردناه علیہ و حاکمناہ علی الله - عزوجل - بظبی السیوف و ان اردتم الحیاء قبلناہ و أخذنا لكم الرضی. فناداه الناس من کل جانب: البقیة، البقیة [۳۱۲]؛ بدانید معاویة مرا به امری فراخوانده که در آن نه عزت است و نه انصاف، حال اگر شما برای کشته شدن و مرگ شرافتمندانه آماده‌اید، دعوتش را رد می‌کنم و اگر دنیای خود را دوست دارید و زندگی با ذلت را ترجیح می‌دهید دعوت او را می‌پذیرم و خشنودی شما را به دست می‌آورم. در آن هنگام همگی فریاد برآوردند: زندگی، زندگی (باقی ماندن در دنیا).» و شیخ طبرسی (ره) در احتجاج آورده است که فرمود: «والله ما سلمت الأمر الیه الا أنى لم أجد أنصارا، ولو وجدت أنصارا لقاتلته لیلی و نهاری حتی یحکم الله بینی و بینہ، و لکنی عرفت أهل الکوفه و بلوتهم، و لا یصلح لی منهم من کان فاسدا، انهم لا وفاء لهم و لا ذمه فی قول و لا فعل انهم لمختلفون و یقولون لنا: ان قلوبهم معنا، و ان سیوفهم لمشهور علینا [۳۱۳]؛ سوگند به خدا! من حکومت و خلافت را تسلیم معاویة نکردم، جز این که یارانی برای نبرد با او پیدا نکردم، چنانچه همراهانی می‌داشتم، شب و روزم را به جنگ با او می‌پرداختم و نبرد علیه او را ادامه می‌دادم تا خداوند بین من و او [صفحه ۱۹۷] حکم کند، لیکن من مردم کوفه را شناختم و آنان را آزمایش و تجربه کردم؛ افراد فاسد آن‌ها اصلاح نمی‌شوند. آنان را هیچ گونه وفایی نیست، به گفتار و کردار و تعهدات آنان اعتمادی نخواهد بود. آنان در میان خود اختلاف و چندگانگی دارند، می‌گویند: دل‌های ما با شماست، در حالی که شمشیرهایشان را بر روی ما کشیده‌اند و جهت کشتن ما آمادگی دارند.» بالاتر این که امام علیه‌السلام می‌دید، اگر جنگ روع شود و ادامه یابد، منتهی به شکست نظامی لشکریان عراق خواهد شد و آن گاه معاویة بدین بهانه، هر کسی را که از موالیان و دوستان اهل بیت است خواهد کشت و یک نفر از آنان را باقی نخواهد گذارد. در این زمینه فرموده است: انی خشیت أن یحتث المسلمون عن وجه الأرض فأردت أن یکون للمدین ناعی [۳۱۴]؛ من ترسیدم که ریشه‌ی مسلمانان از روی زمین کنده شود، خواستم برای پاسداری و حفاظت از دین نگاهبانی باقی بماند.» و بنابر نقل دیگر فرمود: «فصالحت بقیا علی شیعتنا خاصه من القتل، فرأیت دفع هذه الحروب الی یوم ما فان الله کل یوم هو فی شأن [۳۱۵]؛ نگهداری و حفاظت شیعه مرا ناگزیر به مصالحه نمود، پس مناسب دیدم، جنگ به روزی دیگر محول گردد. تکلیف انسان بر اساس اوامر الهی، هر روزی به گونه‌ای است و باید آن را انجام داد.» اهمیت حفظ شریعت و مسلمانان از انگیزه‌های بسیار قوی در موضع‌گیری امام علیه‌السلام بود. از آن جا که تشیع، همواره هسته‌ی اصلی اسلام بوده و شیعیان و موالیان اهل بیت علیهم‌السلام پاسداران حقیقی آن بوده‌اند، امام علیه‌السلام برای حفاظت این دو، دوران‌دیشی ویژه‌ای را به کار می‌برد که بعدها امامان معصوم ما تاکتیک و ابتکار آن [صفحه ۱۹۸] حضرت را مورد تأیید صددرصد خویش قرار می‌دهند. پس با توجه به مطالبی که گذشت، ضعف و سستی مردم کوفه و تأثیرپذیری آن‌ها در برابر جنگ‌های روانی معاویة و حکام شام موجب شد که امام حسن علیه‌السلام در آن موقعیت تنها بماند و اگر می‌خواست علیه معاویة جنگ را راه بیندازد غیر از کشته شدن نیروهای خویش به ویژه افراد متعهد، سابقه‌دار و باوفا و از هم پاشیدن شیرازه‌ی جبهه حق اثری نداشت و در آن وضعیت دشوار، بهترین اقدام، همان عقب‌نشینی تاکتیکی بود که آن حضرت انجام داد و در سایه‌ی آن، نیروهای خویش را حفظ کرد و در عقد صلح و

قرارداد، مطالبی را پیش‌بینی کرد که هر انسان منصفی آن را تحسین می‌کند.

پیش

ممکن است گفته شود: بعد از انعقاد صلح و تسلط معاویه و حکام شام بر امور مسلمین باز هم نیروهای ارزشمندی، همچون حجر بن عدی، عمرو بن حمق، کدام بن حیان و قبیصه [۳۱۶] و... به شهادت رسیدند و خون پاکشان بر زمین ریخته شد و بنی‌امیه به ویژه معاویه آن همه ستم و استبداد را بر مردم مظلوم عراق و... روا داشتند و کردند آنچه را که نباید انجام می‌شد.

پاسخ

شهادت هر یک از یاران اهل‌بیت بعد از قرارداد صلح، بیداری امت را موجب گشت و حرکتی ایجاد کرد و لحظه به لحظه پایگاه بنی‌امیه را سست نمود و افکار انحرافی آنان در برابر اسلام و اهل بیت علیهم‌السلام برای همیشه دفن شد و شهادتشان باعث بقای آنان و مکتب اسلام و اهل بیت گردید و نیز پیمان شکنی‌های مختلف از [صفحه ۱۹۹] سوی معاویه، چهره‌ی مزور و حيله‌گر وی را افشا کرد. [۳۱۷] اینک نگاهی به قرارداد و عقد صلح‌نامه:

قرارداد صلح و شرطهای اساسی آن

گروهی از مورخان نوشته‌اند: در سال ۴۱ ه. ق. در یکی از ماه‌های ربیع الاول و یا ربیع الثانی و یا جمادی الأولى، معاویه نامه‌ای را به عنوان قرار صلح برای حسن بن علی علیه‌السلام توسط عبدالله بن عامر و عبدالرحمن بن سمره فرستاد. این نامه کاملاً سفید بود و فقط در بالای آن یک سطر نوشته شده بود: «أن اشترط فی هذه الصحيفة التي ختمت أسفلها ما شئت فهو لك [۳۱۸]؛ این نامه‌ای است که در رابطه با عقد صلح فرستادم و من آن را امضا کرده‌ام، هر شرطی را که شما می‌خواهید و صلاح می‌دانید در آن بنویسید، مورد قبول من است.» و بنا به نقلی دیگر: معاویه در پایان نامه، جهت اطمینان بیش‌تر، سوگندهای بزرگی یاد کرد و به امضای همه‌ی اعضای هیأت حاکمه‌ی خود رساند که بدین مضمون آمده است: «و علی معاویة بن ابی سفیان بذلک عهد الله و میثاقه و ما أخذ الله علی أحد من خلقه بالوفاء و بما أعطی الله من نفسه [۳۱۹]؛ معاویة بن ابی سفیان متعهد می‌شود، به مضمون قرارداد همانند محکم‌ترین پیمان و میثاق که خداوند از بندگانش می‌گیرد، وفادار باشد و به آن عمل کند.» [صفحه ۲۰۰] شرایط و بندهایی که در نامه آمده، مختلف نقل شده و درباره‌ی آن، احادیث و روایات گوناگونی وارد شده است، ولی آنچه مسلم است این که شخصیتی همانند حسن بن علی علیه‌السلام که از دوران طفولیت خویش در گیر و دار مسائل حکومتی و سیاسی بوده، در نامه‌ی خویش، جوانب احتیاط را به دقت مراعات می‌کند، به ویژه آن که این نامه را آیندگان خواهند دید و بر آن قضاوت خواهند کرد، گرچه بدانند بسیاری از شرایط از سوی معاویه عمل نمی‌شود. لازم بیادآوری است که بین امام علیه‌السلام و معاویه نامه‌های بسیاری رد و بدل شد و اما نامه‌ای که شرایط مصالحه را در بر دارد، این نامه است: بسم الله الرحمن الرحیم «هذا ما صالح علیه الحسن بن علی بن ابی طالب معاویة بن ابی سفیان: صالحه علی أن یسلم الیه ولایة أمر المسلمین علی أن یعمل فیهم بکتاب الله و سنه رسول الله صلی الله علیه و آله و سیره الخلفاء الصالحین و لیس لمعاویة بن ابی سفیان أن یعهد الی أحد من بعده عهدا بل یكون الأمر من بعده شوری بین المسلمین و علی أن الناس آمنون حیث کانوا من أرض الله فی شامهم و عراقهم و حجازهم و یمنهم و علی أن أصحاب علی و شیعتهم آمنون علی أنفسهم و أموالهم و نسائهم و أولادهم، و علی معاویة بن ابی سفیان بذلک عهد الله و میثاقه و ما أخذ الله علی أحد من خلقه بالوفاء و بما أعطی الله من نفسه و علی أن لا یبغی للحسن بن علی و لا لأخیه الحسین و لا لأحد من أهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله غائلة سرا و لا- جهرا، و لا- یخیف أحدا منهم فی أفق من الآفاق. شهد علیه فلان و فلان بذلک و کفی بالله شهیدا.

والسلام [۳۲۰]؛ این قرارداد صلحی است بین حسن بن علی [علیه السلام] با معاویه بن ابی سفیان. مقرر گشت در صورتی، حکومت مسلمانان به معاویه واگذار شود که طبق فرمان خداوند و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله [صفحه ۲۰۱] و روش خلفای شایسته عمل کند، پس از خود کسی را به جانشینی و خلافت انتخاب نکند و تعیین خلیفه را به شورای مسلمانان واگذارد. مردم در هر جا که هستند (شام، عراق، حجاز، یمن و...) در امنیت کامل باشند و شیعیان علی بن ابی طالب و اموال و زنان و فرزندانشان در امنیت باشند. معاویه باید در این پیمان در گرو وعده‌ی الهی باشد، پیمانی که خداوند هر یک از بندگان را بر اجرای آن ملزم می‌کند و هرگز نباید نسبت به حسن و برادرش حسین علیهما السلام و هیچ کدام از فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله در پنهان و آشکار، آزاری را روا دارد و توطئه‌ای کند و هیچ کس را در میهن اسلامی به وحشت و ترس نیندازد. جمعی بر این پیمان، گواهی و شهادت دادند و خداوند بهترین گواه و شاهد است. مورخان درباره‌ی قرارداد صلح امام علیه السلام با معاویه گاهی همه‌ی آن را به صورت جمعی نقل کرده‌اند، همان طور که گذشت و گاهی به نقل یک یا چند ماده پرداخته و آن را مورد تأکید قرار داده‌اند.

بندهای قرارداد صلح

المادة الاولى: «تسليم الأمر الى معاوية على أن يعمل بكتاب الله و بسنة رسوله صلى الله عليه و آله و بسيرة خلفاء الصالحين [۳۲۱]؛ واگذار نمودن حکومت به معاویه به شرط آن که بر اساس کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سیره و روش خلفای شایسته عمل کند.» المادة الثانية: «أن يكون الأمر للحسن من بعده فان حدث به حدث فلاخيه الحسين، و ليس لمعاوية أن يعهد به الى أحد [۳۲۲]؛ خلافت بعد از معاویه از آن حسن بن علی علیه السلام است و چنانچه حادثه‌ای برای او پیش آمد و او موفق نشد، حکومت از آن [صفحه ۲۰۲] حسین علیه السلام است و معاویه حق ندارد، پس از خود جانشینی تعیین کند.» المادة الثالثة: «أن يترك سب أمير المؤمنين و القنوت عليه بالصلاة و أن لا يذكر عليا الا بالخير [۳۲۳]؛ دشنام و نفرین به امیرالمؤمنین علیه السلام در قنوت نماز ترک شود و کسی از آن حضرت جز به نیکی یاد نکند.» المادة الرابعة: «على أن الناس آمنون حيث كانوا من أرض الله، في شامهم و عراقهم و حجازهم و يمنهم و أن يؤمن الأسود و الأحمر و أن يحتمل معاوية ما يكون من هفواتهم و ان لا يتبع أحدا بما مضى و أن لا يأخذ أهل العراق باحنة [۳۲۴]؛ همه‌ی مردم از هر رنگ و نژادی که هستند و در هر جا زندگی می‌کنند، باید از امنیت کامل برخوردار باشند و از آنچه در گذشته انجام داده‌اند درگذرد و به بهانه‌های واهی، افراد را تعقیب نکند و با مردم عراق به خشونت رفتار نشود.» المادة الخامسة: «على أمان أصحاب علي حيث كانوا، و أن لا ينال أحدا من شيعة علي بمكروه، و أن أصحاب علي و شيعة آمنون على أنفسهم و أموالهم و نساءهم و أولادهم، و أن لا يتعقب عليهم شيئا و لا يتعرض لأحد منهم بسوء و يوصل الى كل ذي حق حقه و على ما أصاب أصحاب علي حيث كانوا... [۳۲۵]؛ یاران و شیعیان علی علیه السلام در هر جا هستند در امان باشند و به آن‌ها تعرضی نشود و جان و مال و ناموس و فرزندانشان از امنیت کامل برخوردار باشد، معاویه باید اینان را مورد تعقیب و سوء قصد قرار ندهد، حقوق هر صاحب حقی را به خودش برساند و هر آنچه در دست یاران علی علیه السلام است باز پس گرفته نشود.» المادة السادسة: «على ألا يبغي للحسن بن علي - ع - و لأخيه الحسين و لا لأحد من [صفحة ۲۰۳] أهل بيت رسول الله صلى الله عليه و آله غائلة سرا و لا- جهرا و لا- يخيف أحدا منهم في اقل من الآفاق [۳۲۶]؛ هرگز نسبت به امام حسن و برادرش امام حسین علیهما السلام و هیچ یک از خاندان أهل بیت در آشکار و نهان توطئه‌ای نکند. [ستمی و آزاری نرساند] و در هیچ نقطه‌ای از روی زمین برای آنان وحشتی ایجاد نکند.» المادة السابعة: «و أن لا يقيم عنده الشهادة و أن لا يسميه أمير المؤمنين [۳۲۷]؛ در حضور معاویه اقامه‌ی شهادت نشود و معاویه حق ندارد خود را امیرالمؤمنین بنامد.» المادة الثامنة: «أن يستثنى من بيت المال الكوفة خمسة آلاف الف فلا يشمل تسليم الأمر و يقضى عنه ديونه و على معاوية أن يحمل الى الحسين عليه السلام كل عام الفی درهم، و أن يفضل بني هاشم في العطاء و الصلوات على بني عبد شمس و أن يفرق في اولاد من قتل مع أمير المؤمنين يوم الجمل و اولاد من قتل معه

بصفتن الف الف درهم و آن يجعل ذلك من خراج دارابجرد [۳۲۸]؛ از بیت المال کوفه، مبلغ پنج میلیون درهم مستثنی است، آن مبلغ ربطی به قرارداد صلح ندارد معاویه باید بدهی‌های بیت المال را بپردازد و بر اوست هر سال مبلغ دو میلیون درهم به برادرش حسین بدهد. بنی‌هاشم را در بخشش‌ها و عطاها بر بنی عبد شمس ترجیح دهد و هر سال یک میلیون درهم جهت فرزندان شهدای جنگ‌های جمل و صفین، آنانی که در رکاب امیرالمؤمنین علیه‌السلام به شهادت رسیدند، داده شود و این مبلغ باید از مالیات مربوط به دارابجرد [۳۲۹] باشد. [صفحه ۲۰۴] شروط فوق در نامه‌های رسمی امضا شده ردوبدل گردید. معاویه از شام به مسکن آمد و در آن جا به صورت علنی و رسمی در حضور افراد زیادی خوانده شد و اعلان گردید. بعضی از مورخان گفته‌اند: عقد صلح در «بیت المقدس» [۳۳۰] و یا «أذرح» [۳۳۱] اجرا گردیده که این دو قول قوت چندانی ندارد، زیرا در مسکن [۳۳۲] محل تجمع نیروهای نظامی دو طرف بود و فرماندهان عالی‌رتبه نیز حضور داشتند. [صفحه ۲۰۵]

توضیحی پیرامون مواد صلحنامه

بندهای قرارداد مصالحه که از سوی سبط اکبر پیامبر صلی الله علیه و آله مطرح شده، دارای امتیازات بسیار و برتری‌های ویژه‌ای است که در هر زمان، جایگاه والای سیاسی - الهی خود را باز می‌کند و منشور اصلاح و انقلاب تدریجی را پی‌ریزی می‌نماید. امام علیه‌السلام در این قرارداد سعی نموده است پرده از چهره‌ی معاویه بردارد و تبلیغات دروغین را که جهت تثبیت موقعیت اجتماعی او انجام گرفته، خنثی نماید. در بند اول، اعمال و کردار وی را مخالف قرآن و سیره‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله و خلفای صالح دانسته و از او خواسته است تا بعد از واگذاری حکومت، برنامه‌های آینده‌ی خویش را بر آن اساس و روش قرار دهد. بند دوم، اشاره به موقت بودن حاکمیت معاویه است و این که او نمی‌تواند سرنوشت آینده‌ی مسلمانان را بر عهده گیرد، بلکه آینده از آن خود و یا برادرش حسین علیه‌السلام است و یا شورایی از مسلمانان که خط و مشی را تعیین می‌کنند. بند سوم، بیانگر کینه‌ای است که معاویه نسبت به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله دارد و این که او آغازگر سب و نفرین بر ضد شخصیتی همچون علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام بوده است. در بند چهارم، بر بی‌تقوایی، ستمگری و نژادپرستی معاویه اشاره رفته و از او تعهد گرفته شده که برای مردم امنیت برقرار کند و متعرض آنان به ویژه مردم عراق و علاقه‌مندان به اهل بیت علیهم‌السلام نگردد، زیرا بسیاری از آنان حامی و یاور پدرش علی علیه‌السلام بوده‌اند. بند پنجم، خواستار حفاظت و امنیت ویژه‌ای برای یاران پدرش علی علیه‌السلام شده است و سپس فرموده: بر معاویه است بر پاکبختگانی چون حجر بن عدی، میثم تمار، عمرو بن حمق و... ارج نهد و حقشان را ادا کند، نه این که به خاطر [صفحه ۲۰۶] حق‌گوئی، آنان را تعقیب کند و ترس و وحشت را حاکم نماید. بند ششم، تأکید است بر دو بند پیشین و هشدار است بر ترک توطئه‌ی آشکار و پنهانی حاکمان شام علیه خود و برادرش حسین علیه‌السلام و همچنین اهل بیت علیهم‌السلام زیرا که آنان مشعل و مناره‌های هدایت این امتند و معلوم بود که معاویه و بنی‌امیه برای رسیدن به اهداف شوم خود نخست سراغ آنان را خواهند گرفت و سپس دیگران. امام مجتبی علیه‌السلام در بند هفتم، بالاترین ضربه‌ی روحی را بر پیکر معاویه و بنی‌امیه وارد کرده است، زیرا: اولاً: اقامه‌ی شهادت باید در نزد افراد عادل، مطمئن و مورد وثوق انجام گیرد و معاویه از این گونه خصال نیک به دور است. مرحوم مجلسی در این باره می‌نویسد: شهادت باید نزد حاکم عادل و قاضی فصل (تمیز دهنده بین حق و باطل) اقامه شود و درباره‌ی او اطمینان حاصل شود که حق را احیا می‌کند و با باطل مبارزه می‌نماید. [۳۳۳]. امام علیه‌السلام با آوردن این قیدها خواسته است، معاویه را فاقد صفات و خصال مذکور معرفی کند. ثانیاً: اگر معاویه خود را امیرالمؤمنین نداند، مسلم امام علیه‌السلام که خود یکی از افراد مؤمن است، تحت ولایت و سرپرستی او نخواهد بود، به همین ترتیب، دیگر افراد متدین، متعهد و دلسوز شیعه، پس در آن صورت او حقی بر گردن هیچ مؤمنی پیدا نخواهد کرد. [۳۳۴]. اما بند هشتم، که دربرگیرنده‌ی مسائل مالی، بیت المال و پرداخت سالانه به حسین بن علی و پرداخت بدهی‌های حضرت و رسیدگی به بازماندگان شهدای [صفحه

[۲۰۷] صفین و جمل است، از اساسی‌ترین شروط قرارداد صلح به شمار می‌آید.

نقد و بررسی

بعضی از نویسندگان توانمند همچون علامه‌ی باقر شریف قرشی، آن را قبول ندارد و بعضی دیگر آن را از شروط غیر واقعی می‌دانند، زیرا طبق استدلال آن‌ها اموال بیت المال در اختیار امام مجتبی علیه‌السلام بوده و دیگر درخواست معنا ندارد و بالاتر این که این بند با سیره‌ی آنان که بیت المال را هر شب جاروب می‌نمودند و به فقرا می‌دادند، سازگار نیست. [۳۳۵]. در پاسخ باید گفت: اولاً: امام علیه‌السلام با این حرکت، صداقت خویش را ثابت کرد و برای همیشه از اتهام اختلاس بیت المال رهایی یافت و هیچ کس نتوانست آن حضرت و برادرش و دیگر دست‌اندرکاران حکومتش را متهم نماید. ثانیاً: مملکتی که گرفتار جنگ‌های پر هزینه‌ای همچون صفین و جمل و... بوده و پیوسته نیازمند تدارک اسب، شتر، لباس و تسلیحاتی همچون شمشیر، سپر و نیزه بود، مگر می‌شود پشتوانه‌ای در بیت المال نداشته باشد، آن هم جنگی که بیش از هشتاد هزار نیرو و جنگجو در آن شرکت جسته است. ثالثاً: سیره‌ی علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام افزودن و زیاد کردن بیت المال است (توفیر فیئکم علیکم) [۳۳۶] به طوری که پشتوانه‌ای قوی برای مسلمان‌ها باشد و فیء شامل غنایم، مالیات و زکوات می‌شود. رابعاً: صدقات و حق فقرا که علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام آن را نگه نمی‌داشت و به فقرا می‌رساند و سعی می‌کرد چیزی از آن را نگه ندارد [۳۳۷]، جزئی از بیت‌المال [صفحه ۲۰۸] عمومی یک کشور است نه همه‌ی آن. و اما در مورد درخواست دو میلیون درهم سالانه برای حسین علیه‌السلام باید توجه داشت که این مبلغ، برای مصرف شخصی خود و یا امام حسین علیه‌السلام نبوده، بلکه جهت فقرا و درماندگان بوده است، زیرا خانواده‌های فقیر آبرومندی در کوفه بودند که غیر از امام علیه‌السلام و برادرش کسی آن‌ها را نمی‌شناخت. شیبۀ بن نعامه در این زمینه چنین می‌گوید: بعد از آن که علی بن الحسین، زین‌العابدین علیه‌السلام از دنیا رفت، متوجه شدیم که وی چهارصد خانواده‌ی فقیر را سرپرستی نموده و کمک مالی می‌رسانده است و حال آن که احدی غیر از آن حضرت از وضعیت آنان مطلع نبوده است. [۳۳۸]. نکته‌ی قابل ذکر دیگر این که چون دین و بدهکاری امام مجتبی علیه‌السلام مربوط به بیت المال بوده، از این رو پرداختش را به معاویه محول می‌کند. بنابراین روشن شد که شرایط و مواد صلح‌نامه بسیار دقیق و اساسی بوده و با درایت و پیش‌بینی امام مجتبی علیه‌السلام انجام گرفته است؛ بیش‌تر مورخان شیعه و اهل سنت آن را در نوشته‌های خود آورده‌اند، پس شک و تردید در آن جای ندارد. قرارداد مصالحه و اعلان آن، چنانچه در پانزدهم جمادی‌الاولی سال ۴۱ هجری انجام گرفته باشد، مدت خلافت و حاکمیت آن حضرت، پنج ماه و ۲۴ روز به طول انجامیده است و اگر در ۲۵ ربیع‌الاول واقع شده باشد، حکومت ظاهری آن بزرگوار شش ماه و چهار روز طول کشیده است و بالأخره اگر [صفحه ۲۰۹] ۲۵ ربیع‌الآخر باشد، هفت ماه و چهار روز بوده است. [۳۳۹].

شعار صلح از سوی معاویه

«صلح» از جمله واژه‌هایی است که زیبایی ویژه‌ای دارد و برای هر انسانی آرام‌بخش و جاذب است، به خصوص هنگامی که زمینه‌ی برتری حق بر باطل را فراهم آورد. حال اگر گروه منحرف و باطل پیشه چنین واژه‌ای را شعار خود ساخته باشند، به فرموده‌ی امیرمؤمنان علیه‌السلام (کلمه حق یراد بها الباطل) [۳۴۰] می‌خواهند در سایه‌ی آرامش به اهداف شیطانی خود برسند و از مشکلاتی که جبهه‌ی حق برای آنان فراهم آورده بگریزند. شیوه‌ای که معاویه در صفین پیش گرفت و با بلند نمودن قرآن بر فراز نیزه از فشارهای کمرشکن لیلۀ الهیریر گریخت، اینک نیز در برابر حسن بن علی علیه‌السلام واژه‌ی صلح را شعار خود قرار داده و دلسوزی امین گردیده است!! همان طور که در نوشته‌هایش آمده: «فانا مناصحون لک... یابن عم لا تقطع الرحم الذی بینک و بینی فان الناس قد غدروا بک و بأبیک من قبلک [۳۴۱]؛ ما پنددهنده‌ی تویم... ای پسر عمو! خویشاوندی بین من و خود را قطع نکن. مردم به تو

مکر و حيله نمودند، همان طوری که پیش از این با پدرت چنین کردند.» سپس ادامه می‌دهد: اگر می‌دانستم که تو برای مردم مناسب‌تر و جامع‌تری و دارای برنامه‌ی سیاسی و مالی بهتری هستی و در برخورد با دشمن از مکر و حيله‌ی بیش‌تری استفاده می‌کنی، من به دعوت تو پاسخ مثبت می‌دادم، لیکن مدت حکومت من از تو بیش‌تر بوده و تجربه و سن بیش‌تری دارم، پس ت حاکمیت مرا بپذیر و بعد از من خلیفه و حاکم باش! [۳۴۲]. مژدگانا که گربه عابد شد عابد و زاهد مسلمانا [صفحه ۲۱۰] امام مجتبی علیه‌السلام پیش از پذیرش صلح برای معاویه نوشت: «... فالیوم فلیتتعجب المتعجب من توثبک یا معاویة علی أمر لست من أهله و لا بفضل فی الدین معروف و لا أثر فی الاسلام محمود و أنت ابن حزب من الأحزاب و ابن أعدی قریش لرسول الله صلی الله علیه و آله و لکن الله حسیبک فسترد فتعلم لمن عقبی الدار» [۳۴۳]. امروز شگفتی از تصرف غاصبانه‌ی تو است، رهبری (و حکومت مسلمین) را که هرگز صلاحیت آن را نداری، زیرا زشتی عملکرد تو در دین و سوء سابقه‌ات در اسلام بر همگان روشن است. تو که نوچه‌ی یکی از گروه‌های جنگ احزاب (خندق) هستی و فرزند دشمن‌ترین فرد قریش نسبت به پیامبر خدایی، امروز خیرخواه این امت گشته‌ای! بدان حسابرس حقیقی خداست، به زودی در صحنه‌ی قیامت، عاقبت زشتت را خواهی دید و خواهی دانست، خانه‌ی جاوید از چه کسی است. معاویه بر حکومت سلطه یافت و تمام وعده‌هایش را فراموش کرد و اهداف شیطانی خویش را دنبال نمود. اولین مطلب، نابود کردن شخصیت حسن بن علی علیه‌السلام و رسیدن به سلطه و قدرت مطلق و ایجاد یأس و ناامیدی کامل در موالیان اهل بیت علیهم‌السلام و به وجود آوردن جنگ روانی بزرگ‌تر از سوی دشمن و دوست علیه خاندان عصمت و طهارت و انزوای محض آنان است و بلکه بالاتر در صدد نابود ساختن اهداف پیامبر و قرآن و عترت رسول خدا صلی الله علیه و آله است.

اهداف شوم معاویه از انعقاد صلح

شکست روحی و معنوی در موالیان اهل بیت

بنا به نقل عالم ارزشمند، مرحوم شیخ مفید (ره) معاویه ابی‌سفیان بعد از [صفحه ۲۱۱] امضای قرارداد صلح، بی‌درنگ از شام بیرون آمد و خود را به نخیله، مرکز تجمع نیروها رساند. ظهر روز جمعه بود، نماز جمعه برپا شد، او برای مردم خطبه خواند و مطالبش را چنین آغاز کرد: من با شما جنگیدم تا نماز به پا دارید و روزه بگیرید و حج به جا آورید و یا زکات دهید، زیرا شما خود اهل نماز و روزه و حج و زکات بودید و آن‌ها را به جا می‌آوردید. من با شما می‌جنگیدم تا سلطه‌ی خود را بر شما ثابت کنم و این را خدا به من داد و شما ناراضی و ناخرسند بودید. توجه داشته باشید، همانا من در حضور حسن بن علی تعهدهایی داده‌ام، بدانید که همه را زیر پا می‌نهم و به هیچ یک وفا نخواهم کرد. [۳۴۴]. وی آن گاه به سوی کوفه حرکت کرد و چند روزی در آن شهر اقامت گزید و مهره‌های خود را در پست‌های مختلف جایگزین کرد [۳۴۵] و روزی در حضور مردم بر فراز منبر رفت و خطبه‌ای خواند و نام امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام را به زبان جاری کرد و آنچه ناصواب و نامناسب بود، نسبت به آن حضرت گفت و سپس در مورد امام مجتبی علیه‌السلام سخنانی گفت که سزایش نبود. امام حسن مجتبی و برادرش حسین علیهما‌السلام هر دو در آن اجتماع حضور داشتند. امام حسین علیه‌السلام به پاخواست تا جواب آن مکار خدعه‌گر را بدهد، لیکن امام مجتبی علیه‌السلام آن حضرت را نشانند و خود ایستاد و به یاوه‌های معاویه پاسخ داد و بر او و اصحابش لعن و نفرین فرستاد. در آن هنگام گروهی از حسن بن علی علیه‌السلام حمایت کردند، اما دیگر دیر شده بود و معاویه بر خر مرادش سوار گردیده بود. [صفحه ۲۱۲]

ایجاد جنگ روانی

در پی اعلان نقض پیمان و شکستن تعهدها از سوی معاویه بن ابی سفیان، تهاجم تبلیغاتی گسترده‌ای علیه امام مجتبی علیه السلام از سوی دشمن و دوست نادان آغاز گردید. دشمن به خاطر شکستن روح مقاومت و صبر و ایستادگی در یاران سلاله‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله و دوستان نادان به جهت دلسوزی و ترس از سلطه و سیطره‌ی معاویه، هریک زبان به اعتراض گشودند. سخنان بعضی از آنان را می‌آوریم: (در این جا باید سه نکته‌ی اساسی مورد توجه قرار گیرد: اول. چگونگی انتقاد و اعتراض دو گروه (دشمن و دوست). دوم. چگونگی پاسخ امام مجتبی علیه السلام در برابر آنان. سوم. بردباری و صبر و برخورد حکیمانه و پربلاست آن بزرگوار که تأثیرپذیری خاص و آموزندگی بسیار عمیقی داشت)

معترضان وابسته به دشمن

سفیان بن ابی لیلی

او که فردی خبیث و پلید بود و از سوی خوارج تغذیه فکری می‌شد، و در زمان حکومت عدل علی علیه السلام نیز به مخالفت برخاسته بود، خدمت آن حضرت آمد و با کلماتی که نشان از روح پلیدش داشت به امام مجتبی علیه السلام گفت: «السلام علیک یا مدل المؤمنین [۳۴۶]؛ سلام بر تو ای خوار کننده‌ی مؤمنان.» امام علیه السلام که وی را می‌شناخت با چهره‌ای برافروخته فرمود: «وای بر تو! ای خارجی با من به خشونت سخن مگوی، زیرا آن چیزی که [صفحه ۲۱۳] باعث صلح شد، رفتار و کردار ناپسند و ناهنجار شما بود. شما پدرم را کشتید و سپس بر من خنجر کشیدید و اردوگاهم را غارت کردید. شما آن گاه که به جنگ صفین می‌رفتید، دینتان در جلو دنیایتان بود و امروز که دیگر دنیایتان مقدم بر دینتان می‌باشد [چنین برخورد ناسالمی داری]. وای بر تو! من دیدم که به مردم کوفه نمی‌شود اعتماد کرد، هر کس بخواهد به کمک آنان پیروز شود شکست خواهد خورد. دو نفر از اینان با یکدیگر توافق ندارند. پدرم از ناحیه‌ی آنان سختی‌ها کشید و زجرهای زیادی را تحمل کرد. این کوفه به زودی خراب می‌شود، چرا که مردمش در دین خدا تفرقه ایجاد کردند و گروه گروه گشتند.» [۳۴۷].

عبدالله بن زبیر

عبدالله بن زبیر نیز از افراد فرومایه‌ای بود که دشمنی‌اش با اهل بیت علیهم السلام زبانزد و مشهور بود. او در مورد صلح به امام مجتبی علیه السلام اعتراض کرد و قرار صلح را ناشی از ترس و زبونی آن حضرت دانست. امام حسن علیه السلام خطاب به وی فرمود: گمان می‌کنی من از روی ترس و زبونی با معاویه صلح کردم؟! وای بر تو! وای بر تو! چه می‌گویی؟ مگر ممکن است؟! من فرزند شجاع‌ترین مردان عربم، فاطمه سرور زنان عالم مرا به دنیا آورده. وای بر تو! هرگز ترس و ناتوانی در من راه ندارد، علت صلح من، وجود یارانی همچون تو بود که ادعای دوستی با من داشتید و در دل نابودی مرا آرزو می‌کنید، چگونه به نصرت و یاری شما می‌شود اعتماد کرد؟! [۳۴۸]. [صفحه ۲۱۴] امام مجتبی علیه السلام ضمن جواب صریح به چنین افرادی افشاگری می‌نمود و ماهیت خبیث و پلید آنان را روشن می‌کرد. بدیهی و روشن بود که اینان از اعتراض خود، هدفی جز شکست روحیه و سرکوبی فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام نداشتند. امثال این افراد فراوان بود که ما برای نمونه تنها به دو تن از آنان اکتفا کردیم.

معترضان دلسوز و علاقمند

امام حسن علیه‌السلام از جانب گروهی دلسوز و حامی ناآگاه، نسبت به صلح، مورد اعتراض قرار گرفت. آنان چون ماهیت معاویه و دست‌اندرکاران حکومت شام را (با توجه به هیجده ماه درگیری در صفین و خباثت آنان در تعرض به کودکان و نوامیس و عرض و آبروی بسیاری از صحابه و...) می‌شناختند، احساس خطر نسبت به خود و کیان اسلام می‌کردند و وحشت و اضطراب فوق‌العاده‌ای داشتند. امام مجتبی علیه‌السلام که بر نیت پاک آنان آگاه بود، در پاسخشان خطر ادامه‌ی درگیری و نبود یارانی باوفا و... را مطرح می‌ساخت و گوشزد می‌کرد که باید نهضت را به گونه‌ای دیگر آغاز نمود تا در نسل‌های آینده نام پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سیره‌ی پر برکت اهل بیت علیهم‌السلام به صورت جاوید و مستمر همچون خورشید تابان، در برابر همه‌ی ظلمت‌ها و تاریکی‌ها جلوه‌گر شود. سخنان امام حسن مجتبی علیه‌السلام با «مالک بن ضمره»، «حجر بن عدی»، «عدی بن حاتم»، «بشر همدانی» و ابوسعید عقیصاتی می‌و... گواه صادقی است بر مطالب فوق:

مالک بن ضمره

مالک از اصحاب و یاران امیرالمؤمنین علیه‌السلام و از ملازمان صحابی بزرگ پیامبر صلی الله علیه و آله ابوذر غفاری بوده است. وی به حالت ناراحتی و اعتراض بر [صفحه ۲۱۵] امام مجتبی علیه‌السلام وارد شد و درباره‌ی صلح پرسید؟ امام علیه‌السلام در پاسخ فرمودند: ترسیدم ریشه‌ی مسلمانان از زمین کنده شود و کسی از آنان باقی نماند، از این رو خواستم با مصالحه‌ای که صورت گرفت، حافظ و نگهداری برای دین باقی بماند. [۳۴۹]. پس امام حسن علیه‌السلام برای حفظ جان مسلمانان و بقای اسلام تن به مصالحه داد و حاضر شد آن همه سرزنش و شماتت را از دوست و دشمن بشنود.

حجر بن عدی

حجر بن عدی (ره) یار فداکار و باوفای امیرمؤمنان علیه‌السلام بود. او امتحان خوبی در نهروان و جمل و صفین داده بود. روزی مولای موحدان علی علیه‌السلام از وی پرسید: کیف لی بک اذا دعیت البرائه منی فما عساک أن تقول؟ «چه بر تو خواهد گذشت آن گاه که از تو بخواهند نسبت به مولایت، علی بن ابی طالب علیه‌السلام برائت و بی‌زاری بجویی؟» حجر در جواب گفت: والله یا امیرالمؤمنین لو قطعت بالسيف اربا اربا و اضرم لی النار و القیت فیها لآثرت ذلک علی البرائه منک. سوگند به خداوند بزرگ ای امیرمؤمنان! چنانچه با شمشیر قطعه قطعه‌ام کنند و سپس آتش برایم افروخته شود و بدنم را در میان آن بیندازند، آن را ترجیح خواهم داد بر این که نسبت به شما بی‌زاری و برائت جویم.» علی بن ابی طالب علیه‌السلام سخنانش را تصدیق کرد و فرمود: وفقت لكل خیر یا حجر جزاک الله خیرا عن أهل بیت نبیک. «توفیق هر کار خیری نصیبت گردد. ای حجر، خداوند از ناحیه‌ی اهل بیت پیامبر جزا و پاداش خیر بر تو عنایت فرماید.» (شیخ عباس قمی، سفینه البحار، ج ۲، ص ۹۸). در مورد حجر بن عدی گفته‌اند که وی در شبانه روز هزار رکعت نماز می‌گزارد. سلطه‌ی معاویه به گونه‌ای بر یاران امام سخت و وحشتناک بود که حجر این اسوه‌ی مقاومت و قهرمان عقیده و ایمان نیز با دلی اندوهگین خدمت حضرت رسید و [صفحه ۲۱۶] معترضانه چنین گفت: «به خدا قسم دوست داشتم که می‌مردم و همگی با تو جان می‌دادیم و چنین ماجرای را نمی‌دیدیم. اکنون ما شکست خورده و غمزده به خانه‌های خود باز می‌گردیم و دشمنان ما شاد و پیروز به شام برمی‌گردند.» [۳۵۰]. امام علیه‌السلام دست حجر را گرفت و او را به گوشه‌ای خلوت برد و فرمود: «ای حجر! سختت را در مجلس معاویه شنیدم، ولی هر انسانی مجبور نیست هر آنچه را که تو دوست داری دوست بدارد و رأی و نظرش همانند افکار تو باشد، به خدا قسم! من صلح را نپذیرفتم، مگر به خاطر بقای شما و اراده‌ی خداوند متعال در هر روز به گونه‌ای است.» [۳۵۱].

عدی بن حاتم

او نیز اعتراضی همانند حجر بن عدی کرد. امام علیه السلام در پاسخش فرمود: من دیدم مردم اشتیاق فراوانی به صلح دارند و از جنگ بیزارند، بنابراین، نخواستم جنگ را به آن‌ها تحمیل کنم و بهتر دانستم به روزی که موعد آن خواهد رسید موکول نمایم، زیرا اراده‌ی خداوند هر روز به گونه‌ای است.» [۳۵۲]. [صفحه ۲۱۷]

بشر همدانی

بشر با امام حسن مجتبی علیه السلام در مدینه ملاقات کرد و رو در روی امام ایستاد و گفت: «السلام علیک یا مذل المؤمنین؛ سلام بر تو ای خوارکننده مؤمنان» امام علیه السلام جواب سلامش را داد و فرمود: بنشین و او نشست. در جواب او فرمود: من مؤمنان را خوار نکردم، بلکه به آن‌ها عزت بخشیدم؛ قصدم از صلح این بود که شما را از مرگ برهانم، زیرا دیدم یارانم آماده جنگ نیستند. [۳۵۳].

ابوسعید عقیصائمی

ابوسعید نیز برخوردی همانند بقیه داشت. وقتی خدمت حضرت رسید و در مورد پذیرش صلح انتقاد نمود، چنین گفت: ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله! چرا در برابر معاویه سستی کردی و صلح با او را پذیرفتی؟ تو خود میدانستی که حق با تو است و معاویه فردی گمراه و سرکش است. امام علیه السلام در پاسخش فرمود: مگر من حجت خدا بر بندگانش نیستم و بعد از پدرم پیشوای مسلمانان نمی‌باشم؟ ابوسعید گفت: چنین است. حضرت فرمود: مگر رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره‌ی من و برادرم نفرمود: «حسن و حسین هر دو امام و پیشوای شمایند، قیام کنند یا ساکت باشند.» گفت: آری. حضرت فرمود: پس من امام و پیشوای شمایم، با آنان به جنگ برخیزم و یا مصالحه نمایم. ابوسعید! من به همان جهت با معاویه صلح کردم که [صفحه ۲۱۸] پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با قبیله‌ی بنی‌ضمیره و قبیله‌ی بنی‌اشجع و مردم مکه در حدیبیه صلح کرد. آنان کافران به نزول قرآن بودند و معاویه و یارانش کافران به تأویل و تفسیر صحیحند. وقتی من از جانب خدای متعال امام مسلمانانم، نباید در جنگ یا صلح مرا متهم به نادانی کنید، اگر چه حکمت و علت آن را ندانید و امر بر شما مشتبه گردیده باشد. ای ابوسعید! آن گاه که خضر علیه السلام کشتی را سوراخ کرد و پسری را کشت و دیواری را تعمیر و بازسازی نمود، موسی علیه السلام که بر اثر آگاه نبودن به حکمت و علت آن کارها خشمگین شده بود، آیا وقتی خضر علیه السلام حکمت آن‌ها را بیان کرد، آرام و خشنود نگردید؟ و اکنون شما هم در مورد کاری که حکمت آن را نمی‌دانید و بر من می‌شورید، اگر من این کار را نمی‌کردم، حتی یک نفر از یاران و شیعیانم در روی زمین زنده نمی‌ماند و همگی را می‌کشتند. [۳۵۴]. امام حسن مجتبی علیه السلام در این گفتگو عملکرد خود را همانند کارهای رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌داند و برخوردهای این چنینی را پشتوانه‌ای برای مصالح عمومی امت اسلامی می‌شمارد، گر چه مردم از آن آگاهی نداشته باشند و پیش داوری‌های امت خود را به ماجرای خضر و موسی علیه السلام تشبیه می‌کند و می‌فرماید: همان گونه که موسی بعد از اطلاع بر مصالح کارهای خضر اظهار خشنودی کرد و سر تسلیم فرود آورد، شما هم باید چنین باشید. برخوردهایی نظیر گذشته از سوی دیگر یاران امام مجتبی علیه السلام همچون: سلیمان بن صرد خزاعی، و مسیب بن نجبه‌ی فزاری [۳۵۵]... نیز رخ داد که مشعل آسمان امامت و ولایت با حلم و بردباری‌اش همه آن شبهات و تخیلات را از [صفحه ۲۱۹] اذهان آنان زدود و بار دیگر بر گرداگرد خود جمعشان کرد و در مسجدالنبی، همچون جد بزرگوارش به نشر فرهنگ اسلامی پرداخت و سیره‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیرمؤمنان علیه السلام را بازگو نمود.

تحلیل گران ناآشنا

عده‌ای از روشنفکران قلم به دست با اندیشه‌هایی نادرست و از پیش تعیین شده به بررسی و تحلیل افکار و عملکرد امامان معصوم علیه‌السلام پرداخته‌اند؛ اینان همان مادیکرایان و اسلام‌شناسان غیر اصلیند که قبل از آشنایی درست با معارف ارزشمند اسلامی، مغز و فکرشان شکل گرفته و بعد هم با وجود مطالعه و آشنایی با عقاید، اقتصاد، سیاست و حاکمیت اسلام، نتوانستند اسلام اصیل و ناب را از چشمه‌ی زلال اهل بیت علیهم‌السلام فراگیرند و با اساتید و اندیشمندان شناخته شده‌ی اسلامی آشنا گردند و از محضر پرفیض آنان نورانیت کسب کنند و اندیشه‌های نادرست خویش را اصلاح نمایند. این گونه افرادی در هر بخشی از مسائل اسلامی اظهار نظر کرده‌اند، گرفتار کج‌اندیشی و ناصوابی مطالب خویش گشته‌اند و یا در نتیجه‌گیری، لغزش و اشتباهات فاحشی را مرتکب گردیده‌اند. بعضی از این افراد در بینش تاریخی و شناخت شخصیت‌های اسلامی چنین گمان برده‌اند که رهبران اسلامی بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله به دو جناح چپ و راست تقسیم شده‌اند؛ گروه چپ، جناح انقلابی و همساز با فقر و مخالفت سرمایه‌داری و حامی طبقه‌ی کارگر و پروتالیا و گروه راست، طرفدار سرمایه‌داری، رفاه، استراحت‌طلبی، خودخواهی (و نه غیرخواهی) بوده‌اند. [۳۵۶]. [صفحه ۲۲۰] اینان این اندیشه‌ی نادرست و غلط خویش را در قالب «الیمین و الیسار فی الاسلام» (راست‌گرایی و چپ‌گرایی در اسلام، یعنی میانه‌روها و طرفداران اصلاح روبنایی (لیبرال) [۳۵۷] و تندروها و طرفداران اصلاح اساسی (رادیکال) [۳۵۸] ریخته‌اند. اینان در تحلیل‌های خود، نسبت‌های ناروایی به جانشینان به حق پیامبر صلی الله علیه و آله داده‌اند؛ علی علیه‌السلام را از جناح چپ دانسته و سپس یاران آن بزرگوار را با همین طرز تفکر بر دو دسته تقسیم کرده‌اند و بعد حسین بن علی علیه‌السلام و یارانش را از این جناح دانسته‌اند و از سوی دیگر، حسن بن علی علیهما‌السلام و کسانی که او را همراهی کرده‌اند جناح راست معرفی می‌نمایند و این را به دیگر امامان معصوم سرایت می‌دهند. با همین بینش غلط به بررسی صلح و شروط قطع‌نامه‌ی آنان پرداخته‌اند و در پایان، گفتار غلط لامنس و دیگر نویسندگان غربی را نشخوار کرده‌اند و جهت تأیید گفتار غلط خود، مطالبی را از «طه حسین» آورده‌اند که می‌گوید: «ان الحسن کان عثمانیا [۳۵۹]؛ حسن بن علی طرفدار عثمان بوده است» و در آخر نتیجه می‌گیرد که همه‌ی این‌ها بیانگر آن است که حسن بن علی علیهما‌السلام از جناح راست و سردمداران راستگرا و با سیره‌ی پدرش امیرالمؤمنین و برادرش حسین بن علی علیهما‌السلام مخالف بوده است. [۳۶۰]. در پاسخ به چگونگی تحلیل و بررسی این افراد باید گفت: اینان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و ائمه‌ی اهل بیت را درست نشناخته‌اند و نمی‌دانند که حقایق امور برای آنان همانند آفتاب روشن است و هیچگونه حجاب و مانعی وجود ندارد؛ عملکرد آنان بر اساس مصالح امت اسلامی است. پیامبر صلی الله علیه و آله برای برخورد با مشرکان و [صفحه ۲۲۱] اصلاحات اساسی جامعه هجرت می‌کند و در جنگ‌های گوناگونی به دفاع می‌پردازد و یا هجوم می‌برد و باز همان پیامبر صلی الله علیه و آله جهت مصالح اسلامی صلح حدیبیه را انجام می‌دهد و برای دسترسی به کعبه، تمام شرایط هر چند ناگوار آنان را می‌پذیرد و همچنین وصی و جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله با این که در بسیاری از غزوات و جنگ‌های صدر اسلام شرکت کرده، و لکن بعد از رحلت آن حضرت، ۲۵ سال گوشه‌نشینی را اختیار می‌کند و در برابر هیأت حاکمه (خلفای سه‌گانه) به کوچک‌ترین درگیری مسلحانه و غیر مسلحانه دست نمی‌زند و خود می‌فرماید: «فرأیت أن الصبر علی هاتا أحجی، فصبرت و فی العین قذی و فی الحلق شجا، أری تراثی نهیا حتی مضی الأول لسیله فأدلی بها الی ابن الخطاب بعده فمنی الناس لعمر الله بخیط و شماس، و تلون و اعتراض فصبرت علی طول المدة و شدة المحنة حتی اذا مضی لسیله، جعلها فی سته زعم أنى أحدهم فی الله و للشوری [۳۶۱]؛ پس دیدم بردباری و صبر به عقل و خرد نزدیک‌تر است، از این رو شکیبایی نمودم، و لکن همانند کسی بودم که خاشاک، چشمش را پر کرده و استخوان، راه گلویش را گرفته و با چشم خود می‌دیدم، میراثم را به غارت می‌برند تا این که اولی به راه خود رفت (مرگ دامنش را فراگرفت) و بعد از خودش خلافت را به پسر خطاب سپرد و... سوگند به خدا مردم در ناراحتی و رنج عجیبی گرفتار بودند و من در این مدت طولانی با محنت و عذاب، چاره‌ای

جز صبر و شکیبایی نداشتیم، سرانجام روزگار عمر او نیز به پایان رسید. او خلافت را در میان گروه شش نفره به شورا گذاشت، به پندارش مرا نیز از آن‌ها محسوب داشته است؛ پناه به خدا از این شورا! امیرمؤمنان علیه‌السلام روزی هم بر کرسی حاکمیت الهی تکیه می‌زند و با همه [صفحه ۲۲۲] مخالفان (ناکثین، قاسطین و...) برخوردی قاطع می‌نماید. فرزندش حسن بن علی علیه‌السلام هم، چنین بود، برخوردش و عملکردش بر اساس مصالح امت اسلامی بود نه غیر. این امام مجتبی علیه‌السلام همان شخصیت زمان پدر خویش با پنج سال فاصله است نه بیش تر. او فرزند همان علی و فاطمه و پیامبر - صلوات الله علیهم - است، پس وضعیت دیگری پیش آمده و مسلم تا کتیک دیگری لازم است، که امام علیه‌السلام آگاهانه آن را به کار گرفت. پس طرح چپ‌گرایی و راست‌گرایی نتیجه‌ی عدم آگاهی و عدم شناخت اهل بیت علیهم‌السلام است. لازم است جهت باور بیش تر، در پاسخ‌های امام علیه‌السلام به معترضان دلسوز تأمل و اندیشه نمود.

واپسین روزها در کوفه

پس از تصرف غاصبانه‌ی حکومت عراق و حجاز و نقض عهدنامه از سوی معاویه، امام مجتبی علیه‌السلام چند روزی در کوفه حضور داشت و شخصیت‌های مختلف از راه‌های دور و نزدیک، خدمت آن حضرت می‌رسیدند و کسب فیض می‌نمودند. حساسیت اطرافیان معاویه، مانند عمرو بن عاص، ولید بن عقبه، مغیره بن شعبه و عتبۀ بن ابوسفیان نسبت به آن رفت و آمدها، باعث شد که آنان گزارشی به معاویه بنویسند و احساس خطر خود را از محبوبیت و جلوه شخصیت آن حضرت اعلان نمایند. اینان جهت خاموش نمودن نور الهی و مبارزه‌ی با اهل بیت علیهم‌السلام به معاویه پیشنهاد کرده و گفتند: ای معاویه! تو مجلسی ترتیب بده و سران قبایل را به آن مجلس دعوت کن و نیز حسن بن علی را در آن جا حاضر کن تا ما با وی گفتگو و بحثی را آغاز کنیم، ما با این کار، او و پدرش را قاتل عثمان معرفی می‌کنیم، در نتیجه از موقعیت سیاسی و اجتماعی او خواهیم کاست. معاویه در پاسخ و درخواست آنان گفت: حسن بن علی زبان گویایی دارد. [صفحه ۲۲۳] شما در مقابله با او مغلوب خواهید شد، سپس اضافه کرد: اگر من او را فراخوانم، میدانم خواهم داد تا هر چه را سزاوار آید بگویم. عمرو عاص پرسید: آیا می‌ترسی باطل او را بر حق ما غالب شود؟! معاویه گفت: بدانید که کسی نمی‌تواند اهل بیت پیامبر را سرزنش کند و ننگی را به آنان نسبت دهد. شما سعی کنید کشته شدن عثمان را به پدرش علی بن ابی‌طالب نسبت دهید و این مطلب را جا بیندازید که وی از سه خلیفه‌ی قبل از خود خشنود نبوده است. همراهان معاویه بر تشکیل مجلس، قبل از خروج حسن بن علی علیهما‌السلام از کوفه و رفتن به مدینه، تأکید زیادی کردند و معاویه به دنبال اصرار آنان، مجلس را تشکیل داد و بسیاری از رجال کوفه را دعوت نمود، شخصی را نیز به دنبال امام حسن علیه‌السلام فرستاد. آن حضرت از چگونگی جلسه و افراد حاضر در آن پرسش نمود، آن گاه فرمود: «ما لهم خر علیهم السقف من فوقهم و أتاهم العذاب من حیث لا یشعرون؟ اینان چه هدفی را دنبال می‌کنند؟ خراب شود بر سرشان سقف و گرفتار عذاب الهی گردند از جایی که هیچ گونه توجهی به آن ندارند.» لباس‌هایش را پوشید و این دعا را به هنگام حرکت زمزمه کرد: «اللهم انی أدرأ بک فی نحورهم و أعود بک من شرورهم و أستعین بک علیهم فاکفنیهم بما شئت و أنى شئت من حولک و قوتک یا أرحم الراحمین؛ بار خدایا! از تو کمک می‌خواهم تا با نیروی تو بر آنان غالب شوم، از شر آنان به تو پناه می‌برم و از تو یاری می‌خواهم، پس نگه دار مرا در برابر آنان، هر گونه که خود صلاح می‌دانی، به قدرت و توان خود، ای مهربان‌ترین مهربانان.»

مناظره‌ی طولانی

در لحظه‌ی ورود امام علیه‌السلام به مجلس، معاویه از جای خویش به پا خاست و با آن [صفحه ۲۲۴] حضرت مصافحه کرد و خوش آمد گفت. امام علیه‌السلام بدون تأمل فرمود خوش آمد گفتن و مصافحه نمودن علامت امنیت و سلامت برای مهمان است.

سپس معاویه به آن حضرت گفت: آمدنت بدین جا به خواست این جماعت است، اینان می‌خواهند از تو اقرار بگیرند که عثمان به دست پدرت کشته شد و او مظلوم بود، مطالب اینان را گوش کن و پاسخشان را بده و از این جهت تا من در جلسه حضور دارم، نگران مباش. امام علیه‌السلام فرمود: سبحان الله! ای معاویه، خانه‌ی تو است و اجازه‌ی هر کاری در این جا مربوط به تو است. حال اگر تو خواسته‌ی آنان را اجابت کرده‌ای، من از عمل زشتی که مرتکب شده‌ای شرم دارم و از ناسزا گفتن به تو نیز خجلم و اگر آنان بر تو غلبه کرده‌اند و تو وادار شده‌ای، از ناتوانی و بیچارگی‌ات شرم می‌کنم، حال بر کدام یک اعتراف می‌کنی؟! البته اگر من می‌دانستم که چنین کسانی با تو همراهند، من نیز افرادی در ردیف و رتبه‌ی آنان از بنی‌عبدالمطلب می‌آوردم، من هرگز از تو و این افراد هراسی به دل راه نمی‌دهم، بلکه اینان وحشت زده‌اند، چرا که ولی من خداوند یکتاست، آن که قرآن را فرو فرستاده و اختیاردار نیکوکاران است.

اتهامات و برچسب‌های ناروا

پس از گفتگوی آغازین امام علیه‌السلام با معاویه، صحنه گردانان معرکه؛ از قبیل عمرو بن عثمان، عمرو بن عاص، ولید بن عقبه، عتبۀ بن ابی‌سفیان و مغیره بن شعبه وارد صحنه شدند و هر کدام با حرارت در برابر دیگران مطالبی غیر منصفانه و غیر حقیقی را نسبت دادند که شنونده منصف و علاقه‌مند به اهل بیت علیهم‌السلام از آن رنج می‌برد و ما از آن جهت که پاسخ‌های امام علیه‌السلام ناظر بر گفته‌های آنان بوده، اتهامات و مطالب ناروای آنان را به صورت فهرست می‌آوریم: الف) بنی‌امیه در جنگ بدر هفده کشته داده‌اند که باید از بنی‌هاشم انتقام [صفحه ۲۲۵] گرفت، آن هم بعد از آن که پدر تو در کشته شدن عثمان شرکت داشته است. ب) تو ای حسن بن علی، ادعا کرده‌ای که خلافت به تو می‌رسد، در حالی که خرد و توان آن را نداری؟ پ) پدرت علی علیه‌السلام به خاطر دوستی دنیا و سلطنت بر عثمان عیب‌جویی کرد و سپس در قتل او مشارکت نمود. ت) ما تو را به این جا دعوت کرده‌ایم تا تو و پدرت را دشنام دهیم، اما پدرت را خدا به تنهایی سزایش را داد و ما را بی‌نیاز از پرداختن به وی نمود، اما اگر تو به دست ما کشته شوی، هرگز بر ما گناهی نیست و مردم نیز ما را سرزنش نخواهند کرد. ث) پدرت علی علیه‌السلام ابوبکر را مسموم کرد و در توطئه‌ی قتل عمر بن خطاب دست داشت. ج) شما مدعیان چیزهایی بوده‌اید که حقیقت ندارد. چ) پدرت با رسول خدا صلی الله علیه و آله دشمنی داشت. او شمشیری بلند و زبانی گویا داشت، زنده‌ها را می‌کشت و مردگان را متهم و معیوب می‌ساخت. ح) تو و پدرت در قتل خلفای قبلی شرکت داشتید، با ابوبکر درست بیعت نکردید، در حکومت عمر کارشکنی می‌کردید و عثمان را کشتید. او مظلوم شد و امروز معاویه ولی مقتول مظلوم است. ای حسن علیه‌السلام سلطنت و نبوت در خاندان شما جمع نخواهد شد. [۳۶۲].

افشاگری و رفع اتهام

بعد از آن که مهره‌های ناپاک حکومت شام، مطالب دیکته شده‌ی خود را یکی [صفحه ۲۲۶] پس از دیگری مطرح کردند و با گمان باطل خود، اهل‌بیت علیهم‌السلام را متهم و چهره‌ی نورانی آنان را لکه‌دار کردند، آنگاه زبان گویای حق حسن بن علی علیه‌السلام به پا خاست و نقاب از چهره‌ی بنی‌امیه باز کرد و جنایات هر یک را برشمرد، به طوری که آبرویی برای آن‌ها باقی نماند و تمام اتهامات بی‌اساس آن‌ها را پاسخ گفت. امام مجتبی علیه‌السلام ابتدا رو به مجرم اصلی (معاویه) کرد و مطالبش را چنین آغاز نمود: «الحمد لله الذی هدی اولکم بأولنا و آخرکم بآخرنا و صلی الله علی سیدنا محمد النبی و آله و سلم - ثم قال اسمعوا منی مقالتی و أعیرونی فهمکم و بک أبدأ یا معاویه» سپاس خدای را که هدایت و ارشاد اولین و آخرین شما را بر عهده‌ی اولین و آخرین ما گذاشت و درود و رحمت خداوند بر پیامبرش محمد صلی الله علیه و آله، سپس رو به معاویه کرده و فرمود: ای معاویه

بشنو و شما ای یاران معاویه بشنوید: این گروه به من ناسزا نگفتند: بلکه تو به ناسزا گفتی، زیرا تو با زشتی اُنس گرفته‌ای و اخلاق ناپسند در جانت ریشه دوانده، با محمد و خاندان او دشمنی می‌ورزی، سوگند به خدا! ای معاویه! اگر من و این جماعت در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله درگیر می‌شدیم و مهاجرین و انصار در اطراف ما بودند، جرأت چنین جسارت‌هایی نسبت به ما نداشتید و چنین برخورد نمی‌کردید. شما که در این جا علیه ما گرد آمده‌اید، مطالب حقی را که می‌دانید کتمان نکنید و مطالب باطل را گواهی ننمایید، سپس فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا می‌دانید آن کسی را که دشنام دادید به سوی هر دو قبله نماز گزارده است، در حالی که تو ای معاویه، نسبت به هر دو قبله کافر بوده‌ای و «لایت» و «عزی» را عبادت می‌کردی؟ او در دو بیعت رضوان و فتح شرکت داشت، اما تو نسبت به بیعت رضوان کفر ورزیدی و در بیعت فتح، عهد و پیمان شکستی. [صفحه ۲۲۷]

بیان مناقب علی در برابر هیأت حاکمه‌ی شام

شما را قسم می‌دهم به خدا، آیا علی بن ابی‌طالب نخستین کسی نبود که در جنگ بدر پرچم اسلام را بر دوش گرفت و تو ای معاویه همان نیستی که پرچم کفر را بر دوش داشتی و جنگ با پیامبر صلی الله علیه و آله را بر خود فرض می‌دانستی؟! علی علیه‌السلام در جنگ احد و احزاب همراه پیامبر صلی الله علیه و آله بود و پرچم پیامبر صلی الله علیه و آله را بر دوش داشت، لیکن تو همانی که در جبهه‌ی کفر پرچم کفر را بر دوش گرفته بودی. خداوند در هر سه جنگ حجتش را آشکار ساخت و دین خود را یاری کرد و گفتار پیامبرش را در مورد پیروزی گواهی نمود. پیامبر صلی الله علیه و آله در همه‌ی این جنگ‌ها از پدرم خشنود بود و از تو و پدرت خشمگین. [۳۶۳]. علی بن ابی‌طالب کسی بود که شب را در بستر پیامبر آرمید تا حضرتش را از چنگال مشرکین به سلامت رهایی دهد و دربار‌ه‌اش این آیه نازل گردید: «و من الناس من یشتری نفسه ابتغاء مرضات الله [۳۶۴]؛ بعضی از مردم [همچون علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام در لیلۃ المبیت به هنگام خفتن در جایگاه پیامبر] جان خود را به خاطر خشنودی خداوند می‌فروشند.» شما را به خدا، به یاد می‌آورید هنگامی را که لشکر اسلام به فرماندهی پیامبر صلی الله علیه و آله بنی‌قریظه و بنی‌نضیر را محاصره کرد و پرچم مهاجرین را به عمر و پرچم انصار را به سعد بن معاذ (ره) سپرد و سعد مجروح گردید که بدن او را به پشت جبهه منتقل کردند، لیکن عمر که خود ترسیده بود، دیگران را نیز ترسانید در آن هنگام رسول خدا صلی الله علیه و آله فرود: «لأعطين الراية غدا رجلا يحب الله و رسوله و يحبه الله و رسوله کرارا غیر فرار لا يرجع [صفحه ۲۲۸] حق یفتح الله علی یدیه؛ فردا پرچم را به دست مردی می‌دهم که دوست دارد خدا و پیامبرش را و خدا و پیامبر نیز او را دوست می‌دارند، جنگجویی است که هرگز هزیمت نمی‌کند و از جنگ باز نمی‌گردد تا این که خداوند به دست او پیروزی نصیب کند.» در آن هنگام ابوبکر و عمر و دیگر مهاجرین و انصار نگران بودند که این مرد چه کسی است، زیرا پدرم علی بن ابی‌طالب گرفتار چشم‌درد سختی بود. ناگهان دیدند که پیامبر صلی الله علیه و آله پدرم را خواست و مقداری از آب دهان مبارکش را به چشم او مالید که بلافاصله بهبود یافت. رسول خدا صلی الله علیه و آله پرچم اسلام را به وی داد، آن حضرت به سوی بنی‌قریظه و بنی‌نضیر رفت و با لطف و یاری خداوند با پیروزی و سربلندی بازگشت. ای معاویه، تو آن روز در مکه بر دشمنی با خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله اصرار می‌ورزیدی. آیا مردی همانند علی علیه‌السلام که عمرش را به پند و اندرز برای خدا و در راستای اطاعت رسول خدا صلی الله علیه و آله گذراند، با تویی که دشمن خدا و پیامبرش بودی، مساوی هستی؟! سوگند به خدا که هنوز ایمان در دل تو جای نگرفته است و تو از ترس جان خویش، چیزهایی را بر زبان می‌رانی که در قلبت وجود ندارد. سپس رو به مردم کرده، فرمود: شما را به خدا سوگند! به یاد نمی‌آورید که در غزوه‌ی تبوک، رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه‌السلام را در مدینه به جای خویش گمارد تا اداره‌ی مدینه را عهده‌دار شود؟! در آن روزها مناقین مطالب بسیاری علیه او گفتند تا مدینه از وی خالی شود. علی علیه‌السلام به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: من در هیچ غزوه‌ای از شما دور نبوده‌ام، من را نیز شرکت دهید. رسول خدا - ص - فرمود: «أنت وصیی و

خلیفتی فی اهلی بمنزلۀ هارون من موسی، ثم أخذ بید علی علیه السلام فقال: ایها الناس من تولانی فقد تولی الله و من تولی علیا فقد تولانی و من اطاعنی فقد اطاع الله و من اطاع علیا فقد اطاعنی و من أحبنی فقد أحب الله و من أحب علیا فقد [صفحه ۲۲۹] أحبنی؛ تو وصی و جانشین منی از میان اهل بیتم. تو نسبت به من همانند هارونی نسبت به موسی بن عمران. پیامبر صلی الله علیه و آله دست پدرم علی را گرفت و فرمود: هان ای مردم! هر کس مرا ولی خود بداند خدا را ولی خود دانسته و کسی که علی علیه السلام را ولی خود بداند مرا ولی و سرپرست خود دانسته است. و هر کس از من پیروی و اطاعت کند از خدا پیروی و اطاعت نموده است و کسی از علی اطاعت کند از من اطاعت کرده است. و کسی که مرا دوست دارد، خدای را دوست داشته و کسی که علی علیه السلام را دوست بدارد مرا دوست داشته است.» دگر بار، شما را به خدا سوگند! نمی دانید و به یاد نمی آورید، مطالبی را که پیامبر صلی الله علیه و آله در حجة الوداع مردم را مخاطب خویش ساخت و فرمود: «ایها الناس انی قد ترکت فیکم ما لم تضلوا بعده کتاب الله فأحلوا حلاله و حرموا حرامه و اعملوا بمحکمه، و آمنوا بمتشابهه و قولوا آمنا بما أنزل الله من الکتاب و أحبوا اهل بیتی و عترتی و والوا من والاهم و انصروهم علی من عاداه و انهما لم یزالا فیکم حتی یردا علی الحوض یوم القیامه ثم دعا - و هو علی المنبر - علیا فاجتذبه بیده فقال: اللهم وال من والاه و عاد من عاداه، اللهم من عادی علیا فلا تجعل له فی الأرض مقعدا و لا فی السماء مصعدا و اجعله فی أسفل درک من النار...؛ ای مردم! باقی گذاردم در میان شما کتاب خدا را تا به گمراهی نیفتید، پس حلال بدانید حلال آن را و حرام بدانید محرمات آن را، به محکمت آن عمل کنید و به متشابهات آن ایمان آورید و تصریح کنید، ایمان آوردم بدانچه قرآن آورده است و دوست بدارید اهل بیت و عترت مرا و نیز دوست بدارید دوستان ایشان را و یاری کنید آن‌ها را در راه غلبه یافتن بر دشمنانشان. قرآن و اهل بیتم در میان شما باقی خواهند ماند تا روز قیامت، آنگاه در کنار حوض کوثر به من ملحق می شوند. پیامبر صلی الله علیه و آله در حالی که بر روی منبر بود، علی علیه السلام را صدا زد و با دستش او را به [صفحه ۲۳۰] سوی خود کشید و فرمود: «پروردگارا! دوست بدار هر کس علی را دوست دارد و دشمن بدار هر کس او را دشمن دارد. پروردگارا! هر کس با علی دشمنی می کند، برای او در روی زمین جایگاهی قرار مده و در آسمان نیز بر او جای مده، بلکه او را در پست‌ترین جایگاه آتش قرار ده...» شما را به خدا سوگند: به یاد نمی آورید زمانی را که پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: «أنت الذائد عن حوضی یوم القیامه تذود عنه کما یدود أحدکم الغریبه من وسط ابله؛ تو دور کننده‌ی بیگانگانی از حوض من در روز قیامت، طرد می کنی از کنار آن، بیگانه را، همانند کسی که شتر بیگانه‌ای را از میان شتران خود می راند و بیرون می کند.» شما را به خدا سوگند! آیا نمی دانید و به یاد نمی آورید که علی علیه السلام به هنگام مریضی پیامبر صلی الله علیه و آله (همان مریضی که در آن رحلت نمود) بر آن حضرت وارد شد و دید که پیامبر صلی الله علیه و آله می گرید و اشک می ریزد. پدرم علی بن ابی طالب علیه السلام پرسید: ای پیامبر خدا! گریهات برای چیست؟ فرمود: گریه‌ام به خاطر تو است، چون می دانم عده‌ای از امت، کینه‌ی تو را به دل گرفته و آن گاه که به قدرت برسند در صدد تلافی و ستم بر خواهند آمد و عقده‌های خویش را خالی می کنند.

اهمیت اهل بیت پیامبر

شما را به خدا سوگند، آیا به یاد دارید که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به هنگام احتضار و مرگ در حالی که اهل بیتش همگی جمع بودند، فرمود: «الله هؤلاء اهل بیتی و عترتی اللهم وال من والاهم و انصرهم علی من عاداهم و قال: انما مثل اهل بیتی فیکم کسفینه نوح من دخل فیها نجی و من تخلف عنها غرق؛ پروردگارا! این‌ها اهل بیت و عترت من هستند. خدایا! دوست بدار کسی را که [صفحه ۲۳۱] دوست دار این‌هاست و یاری کن اینان را بر دشمنانشان و فرمود: اهل بیت من در میان شما همانند کشتی نوح هستند، هر کس بر آن وارد شد نجات پیدا کرد و هر کس سر بر تافت غرق و نابود گردید.» شما را به خدا سوگند، آیا به یاد می آورید که اصحاب و یاران پیامبر صلی الله علیه و آله در زمان حیات آن حضرت، خلافت و جانشینی علی علیه السلام را تبریک

گفتند؟ و باز فرمود: شما را به خدا: آیا می‌دانید که در میان یاران پیامبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام اولین کسی بود که خواسته‌های نفسانی خویش را بر خود حرام کرد و سپس آیات مبارکه‌ی ذیل نازل گشت: «یا ایها الذین آمنوا لا تحرموا طیبات ما أحل الله لکم و لا تعتدوا ان الله لا یحب المعتدین و کلووا مما رزقکم الله حلالا طیبیا و اتقوا الله الذی أنتم به مؤمنون [۳۶۵]؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! چیزهای پاکی را که خداوند بر شما حلال کرده است حرام نکنید و از حد تجاوز ننمایید، زیرا خداوند متجاوزان را دوست نمی‌دارد. از نعمت‌های حلال و پاکیزه‌ای که خداوند بر شما روزی کرده است بخورید و از پروردگاری که به او ایمان آورده‌اید بپرهیزید.» علی بن ابی طالب علیه السلام کسی بود که نسبت به زمان مرگ مردم آگاهی داشت، حقیقت احکام و قضایا را می‌دانست و تمیز دهنده‌ی حق و باطل بود، آگاهی به تنزیل و تأویل قرآن داشت و از تعداد انگشت شماری بود که خداوند سبحان آنان را مؤمن نامیده است که تعدادشان به ده نفر یا کمتر می‌رسید. تو ای معاویه و شما ای هواداران معاویه، کسانی هستید که رسول خدا صلی الله علیه و آله لعن و نفرینتان نمود و من گواهی می‌دهم که شما ملعونان (نفرین شدگان) پیامبر صلی الله علیه و آله هستید. [صفحه ۲۳۲]

سوابق ننگین معاویه و خاندان ابی سفیان

شما را به خدا سوگند! آیا نمی‌دانید که پیامبر صلی الله علیه و آله کسی را سراغ معاویه فرستاد تا او نامه‌ای را برای قبیله بنی خزیمه بنویسد، آن گاه که خالد بن ولید آسیبی بر بنی خزیمه وارد کرده بود، وقتی آن شخص محضر پیامبر بازگشت، گفت او مشغول خوردن است و این رفت و بازگشت سه بار تکرار شد - [تأخیر معاویه بی توجهی به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بود] که پیامبر صلی الله علیه و آله به خشم آمد و فرمود: «اللهم لا تشعب بطنه؛ پروردگارا! شکم معاویه را هرگز سیر مگردان.» سوگند به خدا! ای معاویه دعای پیامبر صلی الله علیه و آله درباره‌ی تو مستجاب گردید و تو به این شکم پرستی و پرخوری تا روز قیامت مبتلا خواهی بود، بدانید آنچه را می‌گویم حق است. آن گاه طرف سخن خود را معاویه قرار داد و چنین ادامه سخن داد: اما تو ای معاویه! پدرت در روز نبرد احزاب بر اشتری قرمز رنگ سوار بود و مردم را به جنگ علیه مسلمانان تشویق می‌نمود، در حالی که تو شتر را می‌رانندی و برادرت عتبه که اینک در این مجلس حاضر است، مهار شتر را می‌کشید، چون رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین دید، بر هر سه شما نفرین نمود که: «خدایا! سواره، راننده و مهار گیرنده را از رحمت خود دور گردان!» معاویه! آیا فراموش کرده‌ای که چون پدرت تصمیم گرفت اسلام بیاورد، تو در حالی که او را مخاطب خویش قرار داده بودی، اشعاری را خواندی و او را از اسلام آوردن باز داشتی؟ [۳۶۶]. [صفحه ۲۳۳] و اما شما ای گروه (حامیان معاویه) به خداوند سوگندتان می‌دهم: آیا به یاد نمی‌آورید روزی را که رسول خدا صلی الله علیه و آله در هفت جا بر ابوسفیان لعنت کرد؛ کسی از شما می‌تواند آن را انکار کند؟! آن‌ها عبارتند از: الف) روزی که در خارج مکه نزدیکی طائف در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله قبیله‌ی بنی ثقیف را به اسلام دعوت می‌کرد، پدرت پیش آمد و به پیامبر صلی الله علیه و آله ناسزا گفت. آن حضرت را دیوانه و دروغگو خواند و حتی می‌خواست بر آن حضرت حمله کند که در آن روز خدا و پیامبرش بر ابوسفیان لعنت فرستادند. ب) آن هنگام که کاروان قریش از شام می‌آمد و پیامبر صلی الله علیه و آله می‌خواست آنان را در برابر اموالی که از مسلمانان گرفته بودند، توقیف کند، ولی ابوسفیان کاروان را از بیراهه به سوی مکه برد و جنگ بدر را به راه انداخت و رسول گرامی صلی الله علیه و آله او را لعن و نفرین نمود. پ) در روز جنگ احد آن گاه که پیامبر صلی الله علیه و آله بر فراز کوه بودند و فریاد می‌زدند: «الله مولانا و لا مولی لکم؛ خداوند ولی ماست و شما را ولی و سرپرستی نیست.» ابوسفیان نعره می‌زد: «اعل هبل، ان لنا العزی و لا عزی لکم؛ برافراشته باد بت هبل، ما بت عزی داریم و شما چنین بت عظیمی ندارید.» در آن جا خداوند و فرشتگان و انبیا و مؤمنان بر او لعن و نفرین فرستادند. ت) در جنگ احزاب نیز پیامبر صلی الله علیه و آله بر او لعن کرد. [صفحه ۲۳۴] ث) در روز صلح حدیبیه که ابوسفیان به همراه قریش راه

را بر مسلمانان بست و آنان را از انجام فریضه‌ی حج محروم نمود، پیامبر صلی الله علیه و آله بر رهبر مشرکین و پیروانش لعنت کرد. به آن حضرت گفتند: آیا امید اسلام به هیچ یک از آنان را نداری؟ فرمود: این لعنت بر مؤمنان از فرزندان آن‌ها نمی‌رسد و اما زمامداران شان هرگز روی رستگاری را نخواهند دید. (ج) در جنگ حنین ابوسفیان کفار قریش و هوازن را جمع کرد و عینه، قبیله‌ی غطفان و عده‌ای از یهود را گرد آورد، خداوند شر ایشان را دفع کرد. ای معاویه! تو مشرک بودی، پدرت را یاری می‌کردی و علی علیه‌السلام بر دین پیامبر صلی الله علیه و آله ثابت قدم بود. (چ) روز ثنیه که یازده نفر به همراهی ابوسفیان کمر به قتل پیامبر صلی الله علیه و آله بسته بودند (شش نفر از بنی‌امیه و پنج نفر از دیگر افراد قریش)، آن حضرت آنان را لعن و نفرین نمود. امام حسن علیه‌السلام بار دیگر رو به شرکت کنندگان در مجلس نمود و فرمود: شما را به خدا سوگند، آیا می‌دانید که ابوسفیان بعد از بیعت مردم با عثمان به خانه‌ی وی رفت و گفت: برادرزاده! آیا غیر از بنی‌امیه، کس دیگری در این جا هست؟ عثمان جواب داد: نه. گفت: ای جوانان بنی‌امیه! خلافت را مالک شوید و همه‌ی پست‌های اساسی آن را به دست گیرید، سوگند به کسی که جانم در دست اوست، نه بهشتی وجود دارد و نه جهنمی! ای مردم! آیا نمی‌دانید بعد از بیعت مردم با عثمان، ابوسفیان دست برادرم حسین علیه‌السلام را گرفت و به سوی قبرستان بقیع غرقد [۳۶۷] برد و در آن جا به آواز بلند فریاد برآورد: ای اهل قبرستان! شما با ما بر سر حکومت و خلافت جنگیدید و [صفحه ۲۳۵] امروز بدنتان در زیر خاک پوسیده است و کار حکومت در دست ماست. حسین علیه‌السلام خطاب به او فرمود: ابوسفیان! عمری بر تو گذشته، صورتت زشت باد، سپس دست خود را کشید و به سوی مدینه آمد. اگر نبود نعمان بن بشیر، چه بسا ابوسفیان حسین علیه‌السلام را نابود کرده بود. ای معاویه! این است کارنامه‌ی ننگین زندگی تو و پدرت، آیا جوابی داری؟ عمر بن خطاب تو را والی شام نمود و تو خیانت کردی، در پی او عثمان آن حکم را تنفیذ کرد، باز تو او را در دهان مرگ انداختی. از این هر دو بالاتر و عظیم‌تر این که به خود جرأت دادی و با جسارت و پرویی در برابر خدا ایستادی و با علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام مخالفت کردی! تو خوب می‌شناختی فضایل و کمالات و سابقه علی علیه‌السلام را در اسلام و می‌دانستی او بر تو و امثال تو برتری دارد. تو مردم نادان را برانگیختی و آنان را به معرکه‌ی جنگ آوردی و با مکر و حيله خونشان را بر زمین ریختی و این‌ها ثمره‌ی تلخ ایمان نداشتن تو به معاد و نترسیدن از عقاب الهی است. ای معاویه! آن گاه که تو در قیامت پرونده‌ی عملت را به دست گیری و به سوی دوزخ سرازیر گردی، علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام روانه‌ی بهشت خواهد شد.

پاسخ به عمرو بن عثمان بن عفان

ای پسر عثمان! با آن حماقت و نادانی که در ذات تو است، قدرت فهم و کشف امور سیاسی را در تو نمی‌بینم. تو به همراه این جماعت حيله گر، همانند پشه‌ای می‌مانی که بر روی نخل خرما نشست و گفت: محکم بایست که می‌خواهم از روی تو فرود آیم. نخل در پاسخ گفت: من هرگز ورود و نشست تو را متوجه نشدم تا فرود آمدنت بر من گران آید. ای پسر عثمان! هم‌اکنون من توجه نداشتم که تو با ما دشمنی، تا موضع گیری‌ات بر ما سخت آید و اینک بشنو پاسخ آنچه را که مطرح نمودی. آیا دشنام و سب تو نسبت به علی علیه‌السلام از جهت [صفحه ۲۳۶] نقصان و کمبودی است که در حسب و نسب علی علیه‌السلام بود یا از ناحیه‌ی جدایی او با پیامبر صلی الله علیه و آله است و آیا به خاطر ضرری است که وی بر اسلام وارد کرد یا به جور و ستم حکمی نمود و یا به خاطر تمایل آن حضرت به دنیا بوده است؟! هر کدام را که مطرح کنی، چیزی غیر از کذب و دروغ نگفته‌ای. و اما آنچه را که درباره‌ی کشتگان بنی‌امیه در جنگ بدر مطرح کردی که نوزده نفر از آن کشته‌ها بر ذمه و عهده‌ی ماست، ادعایی دروغ است، زیرا آنان را خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله کشت و به حکم خداوند نابود شدند.

سپس از شهدای بنی‌هاشم و کشته‌های آینده‌ی بنی‌امیه خیرداد و فرمود: قسم به جان خودم، به شهادت می‌رسند از بنی‌هاشم نوزده نفر و سپس سه نفر دیگر و از بنی‌امیه کشته می‌شوند نوزده نفر و نیز نوزده نفر دیگر، همگی در جایگاه واحدی خواهند بود. بعد از آن، مقدار زیادی از بنی‌امیه کشته می‌شوند که تعداد آن‌ها را خدا می‌داند، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «إذا بلغ ولد الوزغ ثلاثین رجلاً- أخذوا مال الله بینهم دولا و عبادہ خولا و کتابہ دغلا فاذا بلغوا ثلاثمائه و عسرا حقت علیهم اللعنه و لهم سوء الدار، و اذا بلغوا أربعمائه و خمسہ و سبعین کان هلاکهم أسرع من لوک تمره؛ آن گاه که تعداد فرزندان وزغ (بنی‌امیه) [۳۶۸] به سی تن مرد برسد، اموال الهی را در سلطه‌ی خود درمی‌آورند و هر کدام مقداری را حیف و میل کنند و بندگان خدا - صاحبان حقیقی آن‌ها - را ارزشی قائل نباشند و هر گاه تعدادشان به ۳۱۰ نفر برسد باید آنان را لعن و [صفحه ۲۳۷] نفرین نمود - لعن و نفرینشان واجب است - و وقتی شمارشان به ۴۷۵ نفر برسد، به سرعت به نابودی خواهند گرایید، همچون جویده شدن خرما، بلکه سریع‌تر». امام مجتبی علیه‌السلام سخنان خود را چنین ادامه داد: پیامبر صلی الله علیه و آله مطالب فوق را در مورد وزغ (بنی‌امیه) می‌فرمود که حکم بن ابی‌العاص وارد شد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آهسته سخن بگوئید تا مطالب شما را وزغ (حکم بن ابی‌العاص) نشنود.

پاسخ امام به عمرو بن عاص

آن گاه امام علیه‌السلام رو به او کرده فرمود: اما تو ای عمرو بن عاص که پست‌ترین و فرومایه‌ترین آنانی، تو سگی هستی که پنج نفر از مردان قریش ادعای پدری تو را دارند [۳۶۹] و در میان آن پنج نفر، کسی که نژادش از همه پست‌تر و جایگاه اجتماعی‌اش از همه فرومایه‌تر بود، بر سایرین غلبه یافت و تو را به خود نسبت داد و بدین گونه تو بر بستری مشترک به دنیا آمدی. پدر تو (عاص) همان کسی است که با صراحت خود را دشمن پیامبر صلی الله علیه و آله خواند و آن حضرت را «أبتر» نامید، آن گاه این آیه نازل گردید که: «ان شائکک هو الأبتر [۳۷۰]؛ همانا دشمن و بدخواه تو ای پیامبر، بی‌دودمان است.» تو خود در تمام جنگ‌ها رویاروی پیامبر صلی الله علیه و آله جنگیدی، در مکه او را آزردی و به وی سخنان زشت گفتی و بر او مکر و حیل نمودی. تو از سرسخت‌ترین مردمی بودی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را در مکه‌ی معظمه دروغگو خواندند و با وی دشمنی ورزیدند. تو همان کسی هستی که برای بازگرداندن جعفر طیار و همراهانش از [صفحه ۲۳۸] حبشه به نزد نجاشی رفتی و چون نجاشی خواسته‌ی تو را برنیورد و خدای یگانه تو را ناامید بازگرداند، از دوست و همراه خویش - عماره بن ولید - نزد نجاشی بدگویی کردی و رابطه پنهانی وی را با کنیز حبشی برملا ساختی، ولی نجاشی هر دو شما را رسوا نمود. تو در زمان جاهلیت و در دوره‌ی اسلام با بنی‌هاشم دشمنی داشتی و رسول خدا صلی الله علیه و آله را در شعری هفتاد بیتی هجو کردی که پیامبر صلی الله علیه و آله در این مورد فرمود: «اللهم انی لا أحسن الشعر و لا ینبغی لی أن أقوله فالعن عمرو بن العاص بکل بیت [ألف] لعنه؛ پرودگارا! من زیبا شعر نمی‌گویم و سزاوار نیست که شعر بگویم، پس لعنت فرست عمرو بن عاص را در مقابل هر بیتی هزار مرتبه [که در آن قصیده‌ای که علیه من سروده است.]». اما آنچه را که درباره‌ی عثمان گفتی، تو کسی هستی که برای عثمان در این دنیا آتشی بر افروختی و خود به فلسطین گریختی، آن گاه که خبر کشته شدنش را دریافتی، گفتی من ابو عبدالله هستم که چون زخمی را بیابم با انگشتم آن را می‌شکافم و به خون می‌آورم، سپس به معاویه پیوستی و دینت را به دنیایت فروختی. آری، ما تو را، نه درباره‌ی کینه‌توزی‌ات سرزنش می‌کنیم و نه درباره‌ی دوستی‌ات مؤاخذه؛ به خدا سوگند! تو نه عثمان را از روی دوستی یاری کردی و نه هنگامی که کشته شد به خاطر مظلومیتش خشمگین گشتی. تو دشمن بنی‌هاشم در دوره‌ی جاهلیت و اسلام بودی و هستی. وای بر تو ای عمرو عاص! آیا فراموش کرده‌ای شعری را که به هنگام حرکت به سوی نجاشی سرودی؟ فراموش کرده‌ای، همان شعری را که در بدگویی از بنی‌هاشم در آن چیزی را فروگذار نکردی؟ این سخن تو است که: دخترم پیوسته می‌پرسد به کجا می‌روی و چرا

مقصودت معلوم نیست؟ به او می‌گوییم: مرا واگذار که من می‌خواهم برای بدگویی [صفحه ۲۳۹] از جعفر بن ابی‌طالب به حبشه نزد نجاشی روم و در حضور وی به جعفر و همراهانش بدگویی کنم... و در آخر آن اشعار گفتی: و لا اثنی عن بنی‌هاشم بما اسطعت فی الغیب و المحضر و عن عایب اللات لا اثنی [۳۷۱] و لولا رضی اللات لم تمطر [۳۷۲]. «من هرگز از بنی‌هاشم دست‌بردار نیستم و تا بتوانم در پنهان و آشکارا ستیز و دشمنی می‌نمایم. زشتی‌ها و معایب بت‌لات در سخنان او مرا از خود دور نمی‌کند، زیرا اگر نبود خشنودی لات باران نمی‌بارید.»

پاسخ امام به ولید بن عقبه

سوگند به خدا ای ولید [۳۷۳] تو را بر دشمنی با پدرم علی علیه‌السلام ملامت و سرزنش نمی‌کنم، زیرا پدرم تو را به جهت شرب خمر هشتاد تازیانه زد، آن‌گاه که در نماز صبح با حالت مستی حاضر شدی و نماز جماعت گزاردی و گفتی آیا می‌خواهید زیادتر بخوانم؟! حطیئه شاعر عرب درباره‌ات گفت: [صفحه ۲۴۰] «بامدادان حطیئه به هنگام نماز صبح دید ولید را که بعد از نماز در حالت مستی عذرخواهی می‌کند و می‌گوید: نماز فجر را خواندم، آیا زیادتر بخوانم برای شما؟ در حالی که نمی‌داند، چرا می‌خواهد نماز زیادتر بخواند و اگر مردم می‌پذیرفتند، نماز صبح او از ده رکعت تجاوز می‌کرد...» [۳۷۴]. ای ولید! پدرم علی عقبه را در پیشگاه پیامبر، در جنگ بدر به منظور اجرای فرمان خداوند کشت، چرا تو سب نکنی؟! خدای متعال در ده جای قرآن علی را مؤمن خطاب کرده و تو را فاسق نامیده است آن‌جا که فرمود: «أفمن كان مؤمنا كمن كان فاسقا لا يستون [۳۷۵]؛ آیا آن کس که مؤمن است، مانند کسی است که فاسق است؟ هرگز آن‌ها برابر نیستند.» و نیز فرمود: «ان جاءكم فاسق بنبأ فتبينوا أن تصيبوا قوما بجهالة فتصبحوا علی ما فعلتم نادمین [۳۷۶]؛ چنانچه فاسقی برای شما خبری نقل کرد، بررسی کنید، زیرا در صورت اعتماد به او با نادانی و جهل روبه‌رو خواهید گشت و همگی بر این اعتماد، نادم و پشیمان خواهید شد.» حسان بن ثابت درباره‌ی تو و پدرم علی علیه‌السلام چنین سروده است: [صفحه ۲۴۱] «خداوند بزرگ در قرآن علی علیه‌السلام را در کفه ایمان و ولید را در کفه کفر قرار داده و فرموده: هرگز مؤمنی که خدایش را عبادت کرده، به مانند فاسق جنایتکار نیست. ولید به زودی در قیامت احضار خواهد شد و در برابر کارهای کفرآمیزش قرار خواهد گرفت و علی علیه‌السلام که مجسمه ایمان است برای پاداش نیک خواهد آمد، به علی بهشت واگذار می‌گردد، لیکن ولید به جزای کردارش خوار و ذلیل خواهد شد» [۳۷۷]. ای ولید! تو را به قریش چه کار؟! تو مردی درشت و شکم‌گنده‌ای از قبیله‌ی صفوریه، به خدا سوگند! عمرت از آن کسی که می‌گویند پدر تو است زیادتر است.

پاسخ به عتبه بن ابی سفیان

امام علیه‌السلام رو به عتبه کرد و فرمود: ای عتبه! سوگند به خدا تو نه مرد صاحب رأی و نظری که پاسخ حرف‌هایت را بگویم و نه از اهل خردی که با تو گفتگو کنم و سرزنش نمایم و نه خیری در پیش تو است که بتوان بدان امید داشت و نه شری از تو سر می‌زند که دوری از آن لازم آید، عقل تو و کنیزت به یک اندازه است - تو فرد بی‌خاصیتی هستی - اگر تو در حضور همه‌ی مردم علی علیه‌السلام را دشنام دهی، به او زیانی نخواهد رسید و بر تو خشم نمی‌کنم، زیرا تو توانایی برابری با یکی از [صفحه ۲۴۲] غلامان او را نداری، تو فرزند و برادر آن کسانی هستی که خداوند در قرآن به تو و بدان‌ها وعده‌ی جهنم داده است، آن‌جا که فرمود: «عاملة ناصبة، تصلى نارا حامية، تسقى من عين آنية، ليس لهم طعام الا من ضريع لا یسمن و لا یغنی من جوع [۳۷۸]؛ آن‌هایی که پیوسته عمل کرده‌اند - و شرور را دنبال نموده‌اند - در آتش سوزان وارد می‌گردند، از چشمه‌های بسیار داغ به آنان می‌نوشانند، غذایی جز ضریع (خار خشک تلخ و بدبو) ندارند، غذایی که نه آن‌ها را فربه می‌کند و نه از گرسنگی نجات می‌دهد.» راستی ای عتبه! تو مرا به کشتن تهدید می‌کنی و از قتل می‌ترسانی؟! بهتر آن است که آن مرد لحيانی را که در بستر تو با همسرت خوابیده بود

و ساز مشارکت نواخت، می‌کشتی، زیرا آن قدر کوس رسوایی‌اش بلند بود که نصر بن حجاج در بی‌آبرویی او شعر سرود. ای عتبه! تو را بر سب علی علیه‌السلام سرزنش نمی‌کنم، زیرا علی کسی است که برادرت (حظله) را در یک آن از پای درآورد و در کشتن جدت عتبه با حمزه (ره) مشارکت نمود تا به وسیله‌ی آن دو به جهنم فرستاده شد و عذاب الهی را چشید و نیز پدرم عموی تو را با فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله تبعید نمود. و اما این که گفتی در طلب خلافت، باید بگویم من خواستار خلافت نبودم، بلکه اجابت کننده‌ی درخواست مؤمنان بودم و در هر صورت تو همانند برادرانت نیستی، زیرا آنان در نافرمانی خداوند جسوتر و در خونریزی مسلمانان حریص‌تر و در به دست آوردن آنچه که اهلش نبودند مکارتر و حيله‌گرتر بودند که با خدا و مردم خدعه نمودند و بدانید که خداوند بهترین چاره‌اندیش است و اما این که گفتی: «علی شر قریش برای قریش است»، سوگند به خدا! حقیر و کوچک‌نشمرد انسانی را که سزاوار رحمت بود و هرگز نکشت آن را که مظلوم و ستم‌دیده بود. [صفحه ۲۴۳]

پاسخ به مغیره بن شعبه

در آخر رو به مغیره بن شعبه کرد و فرمود: تو (مغیره) با خدا دشمنی کردی و با کتابش مخالفت نمودی و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را تکذیب کردی. تو کسی هستی که به جرم ارتکاب زنا سنگ‌سار گردنت واجب گشت و انسان‌های متقی و عادل جنایت تو را تصدیق کردند و بر آن گواهی دادند، لیکن عمر سنگ‌سار شدنت را به تأخیر انداخت و با مغالطه، حق را به واسطه‌ی باطل از بین برد. خداوند تو را در دنیا و آخرت به خواری و ذلت گرفتار می‌کند و کيفرت خواهند نمود. مغیره! تو کسی هستی که فاطمه علیها‌السلام دختر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را آزدی و مجروحش نمودی، به طوری که فرزند داخل رحمش سقط شد. این کار تو اهانت به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و مخالفت با او و شکستن حریم قدس نبوتش بود. پیامبر درباره‌ی فاطمه علیها‌السلام فرمود: «أنت سیده نساء أهل الجنة؛ دخترم! تو سرور همه‌ی زنان بهشتی» سوگند به خدا به دوزخ افکنده خواهی شد و جزای کارهای زشتت به تو خواهد رسید. تو به کدام یک از این صفات سه‌گانه‌ی علی علیه‌السلام او را سب و نفرین کردی؟ در حسب و نسب نقصان داشت؟ با پیامبر صلی الله علیه و آله بیگانه بود؟ معضله و گرفتاری برای اسلام ایجاد کرده بود یا برخلاف اسلام حکمی به ستم اجرا کرده بود؟ هر کدام را ادعا کنی دروغ گفته‌ای و مردم هم تو را تکذیب می‌کنند. گمان می‌کنی که علی علیه‌السلام عثمان را کشته است؟! سوگند به خدا علی از کسانی که او را سرزنش می‌کنند پرهیزگارتر و پاک‌تر است. چرا تو عثمان را در زمان زندگی‌اش هرگز کمک نکردی و بر مرگش محزون نگشتی؟ در طائف در منزل خویش به خیانت و جنایت پرداختی، به احیای مجدد قوانین جاهلیت پرداختی و برای نابودی اسلام و محو آن از هیچ توطئه‌ای کوتاهی نکردی. اما این که از بنی‌هاشم و بنی‌امیه سخن می‌گویی، چیزی جز خواخواهی معاویه نیست و در مورد سخنان درباره‌ی حکومت و فخر به سلطنت باید گفت: [صفحه ۲۴۴] فرعون بر مصر چهارصد سال حکومت کرد و در آن وقت، موسی و هارون علیه‌السلام دو پیامبر بزرگوار الهی همواره در غم و اندوه و زحمت بودند، پس سلطنت و حکومت از خداست، گاهی آن را به رسم آزمایش و امتحان به انسان‌های نیکوکار می‌دهد و گاهی به جنایتکار (همانند شماها). خداوند منان فرمود: «و ان أدری لعله فتنة لكم و متاع الی حین [۳۷۹]؛ من نمی‌دانم، شاید این آزمایشی برای شماست و مایه‌ی بهره‌گیری تا مدتی معین». و نیز فرمود: و اذا أردنا أن نهلك قرية أمرنا مترفيها ففسقوا فيها فحق عليها القول فدمرنا تدميرا [۳۸۰]؛ هنگامی که بخواهیم شهر و دیاری را به هلاکت برسانیم، نخست به تبهکاران و مترفین (ثروتمندان مست شهوت) قدرت می‌دهیم، آنان به فسق و فجور می‌پردازند و استحقاق مجازات پیدا می‌کنند و بعد ما آن‌ها را به شدت درهم می‌کوبیم». در این جا بود که امام مجتبی علیه‌السلام به سخنان خویش پایان داد و از جا برخاست تا به منزل رود، رو به معاویه و آن جمع نمود و آیه‌ی کریمه ذیل را تلاوت فرمود: «الخبیثات للخبیثین و الخبیثون للخبیثات [۳۸۱]؛ زنان زشت سیرت، مردان خبیث را درمی‌یابند و مردان زشت سیرت زنان خبیث را» ای معاویه! سوگند به خدا، ناپاکان در آیه‌ی شریفه، تو و یاران

همراهت هستید» سپس دنباله‌ی آیه‌ی کریمه را قرائت نمود: «و الطیبات للطیبین و الطیبون للطیبات أولئک میرءون مما یقولون، لهم مغفرة و رزق کریم [۳۸۲]؛ زنان پاک از آن مردان پانده و مردان پاک از آنان زنان پاک. اینان از نسبت‌های ناروایی که ناپاکان به آن‌ها می‌دهند مبرا هستند و بر ایشان آمرزش الهی و روزی پرارزشی است.» [صفحه ۲۴۵] و در آخر فرمود: پاکان در آیه‌ی شریفه، علی بن ابی طالب علیه‌السلام و یاران و شیعیان آن بزرگوار هستند. سپس از مجلس خارج گردید، در حالی که رسوایی عجیبی برای آنان به بار آورده بود، به طوری که هریک دیگری را مورد سرزنش قرار می‌داد و نهایتاً تشکیل آن مجلس را به ضرر خود دانستند. در این هنگام معاویه همه‌ی آنان را نکوهش کرد و گفت: من از اول اخطار کردم که شما توان معارضه با حسن بن علی را ندارید، برخیزید و از من دور شوید. [۳۸۳]. [صفحه ۲۴۹]

بازگشت به مدینه منوره

اشاره

چند روز پس از قرارداد امضای صلح و رفت و آمدهای مکرر از سوی دوستان و دشمنان، امام مجتبی علیه‌السلام مصلحت را در آن دید که به همراه بعضی از یاران به مدینه‌ی جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله هجرت نمایند. انتشار این خبر بازتابی گسترده برای دوستان و دشمنان داشت. غم و اندوه مردم را فراگرفت. مسیب بن نجبه‌ی فزاری به همراه ظبیان بن عماره‌ی تمیمی خدمت امام رسیدند و اصرار و پافشاری زیادی جهت ماندن آن حضرت در کوفه نمودند، لیکن امام علیه‌السلام پیشنهاد آنان را نپذیرفت و فرمود: «لیس الی ذلک سیل [۳۸۴]؛ چاره‌ای جز این نداریم.» فردای آن روز به همراه برادرش حسین بن علی علیهماالسلام و خانواده و اطرافیان، راهی مدینه شدند. مردم کوفه با اندوه بسیار به مشایعت آن حضرت شتافتند، در حالی که اشک، چشمان بسیاری را فراگرفته بود، با آنان وداع نمود. [۳۸۵] مشایعت کنندگان با نگاه‌های طولانی خود حسرت خود را اظهار می‌داشتند و با زبان حال بر سرنوشت تیره‌ی خود - که با هجوم و سلطه‌ی چکمه‌پوشان معاویه گره می‌خورد سرود اندوه می‌سرودند - امام علیه‌السلام و همراهان چون به دیر هند [صفحه ۲۵۰] رسیدند، آن بزرگوار نگاهی به شهر کوفه کرد و چنین سرود: و لا عن قلی فارت دار معاشری هم المانعون حوزتی و زماری [۳۸۶]. «من خانه‌ی دوستانم را از روی دشمنی ترک نمی‌کنم، چون آن‌ها از پیمان من و تعهدهایم دفاع می‌کردند.» کاروان جهت بازگشت به مدینه راه خود را ادامه دادند تا در آن جا اقامت گزیدند. سبط اکبر پیامبر، این ناخدای بردبار تصمیم گرفت با فروبردن خشم خود و صبر و تحمل، کشتی اسلام را از غرقاب حتمی حکومت معاویه نجات بخشد و نگذارد حکام بنی‌امیه با احادیث جعلی و نسبت‌های ناروا به پیامبر عظیم الشان صلی الله علیه و آله و پدرش امیر مؤمنان علیه‌السلام و صحابه بزرگ، چهره‌ی واقعی اسلام را عوض کنند و به اسم «حکومت اسلامی» بعد از پیامبر، اهداف شیطانی خود را بر امت اسلامی تحمیل نمایند و بدعت‌ها و سنت‌های جاهلیت را دوباره همانند اجدادشان احیا کنند، از این رو در دوران اقامتش در مدینه این اهداف را خوب پیگیری کرد.

دورنمایی از کارنامه‌ی ده ساله‌ی امام حسن در مدینه منوره

بازگشت و حضور حضرت مجتبی علیه‌السلام به همراه برادرش حسین بن علی علیهماالسلام و دیگر ستارگان آسمان عصمت و طهارت در مدینه، این شهر را فروغ و عظمتی دیگر بخشید، گویی مردم مدینه بار دیگر به استقبال رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده بودند، جمعیت مشتاق و دل‌باخته‌ی اهل بیت علیهم‌السلام در دروازه‌ی مدینه به انتظار قافله نشسته بودند. زنگ شترهای قافله به گوش رسید، پس از لحظاتی زن و مرد مدینه، خاندان نبوت و امامت را در آغوش گرفتند و با اشک شوق خود از آنان [صفحه

[۲۵۱] استقبال نمودند [۳۸۷] و به انتظار شنیدن حوادث و وقایع کوفه از زبان حضرت مجتبی علیه السلام بودند. امام علیه السلام سستی و ضعف و پراکندگی و خیانت سپاهش را بازگو کرد [۳۸۸] و فرمود: خیر و صلاح امت در همان چیزی بود که من انجام دادم و سپس مردم را به صبر و بردباری سفارش کرد، آن گونه که در موارد دیگر توصیه نموده بود. [۳۸۹]. آری سعادت و رحمت به مدینه روی آورد و محرومیت بزرگی که از زمان عزیمت امیرمؤمنان علیه السلام بر مدینه منوره تحمیل شده بود زدوده گردید. مردم از وجود پرفیض آن امام همام بهره‌مند گردیدند. حضرت ده سال در مدینه اقامت گزید که در این مدت همچون پدر و جد بزرگوارش، طیب و معلمی دلسوز و پناهگاهی مطمئن برای مردم مدینه و مظلومان عالم بود و خورشیدگونه بر همه‌ی زوایای تاریک عالم اسلام می‌تابید و با سخنان زیبای علی‌گونه‌اش و رفتار حلیمانه‌ی محمدی‌اش و حجب و تقوای فاطمه‌گونه‌اش مسلمین جهان را رهبری می‌کرد و در مقابل جبهه‌ی کفر تأویلی [۳۹۰] و همه‌ی اندیشه‌های شیطانی آنان در راستای مبارزه با باطل، راست قامتانه ایستادگی کرد و بر نور الهی درخششی دیگر داد. اینک دورنمایی از آنچه در آن مدت کوتاه - با توجه به جنگ‌های گوناگون روانی معاویه و بنی‌امیه - توسط سبط اکبر رسول خدا صلی الله علیه و آله انجام گفت به ترتیب ذیل می‌آوریم:

تربیت و آموزش نیروهای کارآمد

اشاره

پس از حضور آن حضرت در مدینه، محدثان، راویان و دانشمندان بزرگ [صفحه ۲۵۲] سوی آن شهر شتافتند و جهت کسب فیض بیش‌تر بر گرد آن حضرت جمع شدند. پس از چند صبحی مدینه با فروغ ستارگان درخشان درخشش یافت و گویا مکتب سازنده‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله بار دیگر افتتاح گردید. مکارم اخلاق و کردارهای پسندیده‌ی آن بزرگوار، در روح افراد لایق جلوه می‌کرد و هر روز بر مشعلداران نهضت فرهنگی و سیاسی اسلام افزوده می‌شد. یاران باقی‌مانده‌ی علی بن ابی‌طالب علیه السلام و موالیان اهل بیت علیهم السلام در خود سازماندهی جدیدی را سامان می‌دادند و نیروهای کارآمد را شناسایی کرده و جنگ سردی را علیه نظام حاکم آغاز نمودند. در این مدت، بسیاری از افراد که در خواب غفلت و گمراهی به سر می‌بردند، با روشنگری آن حضرت بیدار گشتند و مبانی اصیل اسلام را از آن سلاله‌ی پاک پیامبر آموختند. مورخان مسلمان همچون ابن‌عساکر و مرحوم علامه مجلسی [۳۹۱] و میرزا محمد تقی سپهر، ابن‌شهر آشوب و... شاگردان نامدار و راویان اخبار آن حضرت را به تفصیل آورده‌اند. باید گفت: این ستارگان فروزان که از مشعل تابناک امام دوم حسن بن علی علیه السلام کسب فضیلت و معنویت می‌نمودند، از دو گروه تشکیل شده بودند: - بعضی از صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله و یاران با سابقه‌ی علی بن ابی‌طالب علیه السلام. - تابعین و دیگر، اشخاصی که در خدمت آن بزرگوار تلمذ می‌کردند. ما بر اساس همین دو طبقه، نام آن‌ها را در ذیل می‌آوریم:

گروه ۱

۱) احنف بن قیس: شیخ طوسی او را از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیرمؤمنان [صفحه ۲۵۳] و حسن بن علی علیهما السلام می‌داند. ۲) اصبح بن نباته: از راویان اصحاب خاص علی بن ابی‌طالب و امام حسن علیهما السلام بوده و حدود ۵۶ روایت نقل کرده است. ۳) جابر بن عبدالله انصاری: از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی بن ابی‌طالب علیه السلام و حسنین و زین‌العابدین و امام باقر علیهم السلام که در غزوه بدر و هزده غزوه دیگر شرکت نمود، هفده روایت از وی نقل شده است و در سال ۷۸ ه. ق. از دنیا رفت. ۴) جعید همدانی: اهل کوفه و از اصحاب امیرالمؤمنین و امام مجتبی بوده است و امام حسین

و زین العابدین علیهم السلام را نیز درک کرده است. ۵) حبه بن جویین عرفی: اهل یمن و از اصحاب امیرمؤمنان و امام حسن علیهما السلام بوده است. ۶) حبیب بن مظاهر: او از یاران علی بن ابی‌طاب و امام مجتبی علیهما السلام بوده و نامش از زمهری «شرطه الخمیس» [۳۹۲] است و در کربلا به شهادت رسیده است. ۷) حجر بن عدی بن حاتم کندی کوفی: شرح حالش مفصل خواهد آمد. ۸) رشید هجری: از اصحاب خاص امیرمؤمنان و اما حسن علیهما السلام بوده و در مسیر دوستی علی بن ابی‌طالب علیه السلام به شهادت رسید و در رجال کشی از وی روایات زیادی نقل شده است. ۹) رفاعه بن شداد: از اصحاب امام اول و دوم بوده است. ۱۰) زید بن ارقم: وی نابینا بوده و و به محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله و امام اول و دوم و سوم رسیده است و روایاتی را از آنان نقل کرده است. ۱۱) سلیمان بن سرد خزاعی: بنا بر نقل شیخ طوسی، وی به محضر [صفحه ۲۵۴] رسول خدا صلی الله علیه و آله و امام اول و دوم رسیده و از اصحاب آنان می‌باشد. ۱۲) سلیم بن قیس هلالی: او از یاران علی بن ابی‌طالب علیه السلام بود و از محضر امام مجتبی علیه السلام فیض می‌برد، لکن حجاج او را تعقیب کرد تا او را بکشد. سلیم بن قیس فرار کرد و به «ابان بن ابی‌عیاش» پناه برد، مدتی بدین وضع بود که مرگش نزدیک شد، به هنگام مرگ کتابی را به رسم امانت به وی داد که هم‌اش احادیث و روایات بود. کسی غیر از «ابان بن ابی‌عیاش» از سلیم بن قیس هلالی روایتی نقل نکرده است. ابان درباره‌ی او می‌گوید: پیرمردی متعبد و خداپرست بود که نور از چهره‌اش درخشش می‌نمود. [۳۹۳]. ۱۳) عامر بن وائله بن أسقع: کنیه وی «اباالطفیل» بوده و روایاتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و امام اول و دوم نقل کرده است. ۱۴) عبایه بن عمرو بن ربیع: عبایه بن ربیع نیز گفته شده و از یاران امام اول و دوم می‌باشد. ۱۵) عمرو بن حمق خزاعی: وی از نیروهای شرطه الخمیس بود و در جنگ جمل و صفین به همراهی علی بن ابی‌طالب علیه السلام جنگید و با امام مجتبی علیه السلام بود تا به دست معاویه به شهادت رسید. ۱۶) قیس بن عباد: او نیز از یاران علی بن ابی‌طالب علیه السلام بوده است. ۱۷) کمیل بن زیاد نخعی: او از اهل یمن بوده که از افراد مورد اطمینان علی بن ابی‌طالب و حسن بن علی علیهما السلام به شمار می‌رفت. ۱۸) حارث اعور بن بنان منقری: از افراد ثقه و مورد اطمینان امام اول و دوم می‌باشد که در آن مدت کسب فیض نمود. ۱۹) مسیب بن نجبه فزاری: وی زاهد زمان و از یاران امام اول و دوم بوده و به کتابت در خدمت امام حسین علیه السلام نیز مشغول بوده است. [صفحه ۲۵۵] ۲۰) میثم بن یحیی تمار معروف به «میثم تمار» [۳۹۴]: از بزرگان صحابه‌ی علی علیه السلام و در شمار شرطه الخمیس بوده و خود شرحی مفصل دارد.

گروه ۲

و اما راویان و کسانی که در نزد آن حضرت تلمذ نموده و روایاتی را نقل کرده‌اند: ۱) أبوالاسود دوئلی. ۲) ابواسحاق بن کلب سیعی. ۳) ابوجوزی. ۴) ابوصادق «کسان بن کلب» ۵) ابومخنف (لوط بن یحیی ازدی). ۶) ابویحیی (عمیر بن سعد نخعی). ۷) اسحاق بن یسار. ۸) اشعث بن سوار. ۹) جابر بن خلد. ۱۰) جارود بن منذر. ۱۱) حبابه بنت جعفر والیه [صفحه ۲۵۶] ۱۲) حذیفه بن أسید غفاری. ۱۳) سفیان بن ابی‌لیلا همدانی. ۱۴) سفین بن لیل. ۱۵) سوید بن غفله. ۱۶) شعبی. ۱۷) طحرب عجلی. ۱۸) عبدالله بن جعفر طیار. ۱۹) عبدالله بن عباس. ۲۰) عبدالرحمان بن عوف. ۲۱) علاء بن عبدالرحمان. ۲۲) عمر بن قیس مشرفی. ۲۳) عیس بن مأمون زراره. ۲۴) فاطمه بنت حبابه‌ی والیه. ۲۵) محمد بن اسحاق. ۲۶) مسلم بن عقیل. ۲۷) مسلم بظین. ۲۸) مولی ابی‌وائل (ابورزین بن مسعود). [صفحه ۲۵۷] ۲۹) نفاله بن مأمون. ۳۰) هبیره بن مریم. ۳۱) هلال بن نساف. اینان برخی از شاگردان و یاران امام حسن مجتبی علیه السلام بودند که از شهرها و کشورهای مختلف مانند کوفه، یمن، همدان و... جمع شده بودند و بسیاری دیگر هم بودند که ذکر نام آنان در این مختصر نمی‌گنجد. آنان همگی در محضر آن بزرگوار کسب فیض نمودند و تربیت یافتند و در برابر هجوم فرهنگی معاویه‌ی بدعت‌گذار ایستادند، برخی از آنان بعد از شهادت حسن بن علی علیهما السلام به دست معاویه‌ی جنایتکار به شهادت رسیدند و برخی دیگر در سال ۶۱ هجری قمری در رکاب اباعبدالله الحسین علیه السلام در برابر یزید بن معاویه،

طاغوت دیگر عصر ایستادند و با خون خود اسلام و قرآن را آبیاری کردند. [۳۹۶]. گذشته از شاگردان معروف آن حضرت، فرزندان برومند آن بزرگوار همچون: حسن بن حسن معروف به حسن مثنی (ره) و زید بن حسن (ره) و عمرو بن حسن و عبدالله بن حسن و قاسم بن حسن [۳۹۷]... که همگی در مدرس پر فیض پدر از دریای نورانیت آن پدر بزرگوار بهره می‌بردند و هر کدام در تاریخ به نوعی درخشش داشتند.

نشر فرهنگ اصیل اسلام

اشاره

از امور اساسی دیگر که امام مجتبی علیه السلام آن را به بهترین وجه انجام داد و بدان [صفحه ۲۵۸] اهمیت فراوان می‌داد، نشر فرهنگ اصیل اسلام در برابر تحریفات و تهاجم فرهنگی حاکمان اموی به ویژه معاویه بن ابی سفیان بود، زیرا این خاندان بیش‌ترین و بالاترین دشمنی‌ها را در حق اسلام و رسول خدا صلی الله علیه و آله رواداشتند. ابوسفیان با تحریک قریش و تهیه سلاح، جنگ بدر و احد و احزاب و... را علیه رسول خدا صلی الله علیه و آله و مسلمانان به راه انداخت، پسرش معاویه نیز جنگ صفین را علیه خاندان اهل بیت علیه السلام رهبری کرد و در نهروان و جمل و تحریکات داخلی دیگر هیچ‌گونه جنایتی را فروگذار نکرد. معاویه پس از پیروزی نظامی علیه حکومت عراق و اهل بیت عصمت و طهارت علیه السلام، تهاجمی را برای نابودی فرهنگ رسالت و امامت امامان راستین شیعه آغاز کرد و از ایجاد هرگونه بدعتی علیه اسلام و قوانین مترقی آن کوتاهی ننمود، به عنوان نمونه:

بدعت‌ها توسط معاویه

۱) در ایام خلافتش چهل روز در نماز جمعه، صلوات و درود بر رسول خدا صلی الله علیه و آله را ترک کرد، وقتی از او پرسیدند: چرا چنین کردی؟! گفت: نام پیامبر را بر زبان جاری نمی‌کنم تا اهل بیت او بزرگ نشوند. [۳۹۸]. ۲) معاملات ربوی را تجویز کرد، به طوری که ابودرداء در برابرش ایستاد و گفت: «سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله ینهی عن مثل هذا الا مثلا بمثل؛ شنیدم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نهی می‌کرد مردم را از معاملات ربوی، مگر آن که وزن دو جنس با یکدیگر برابر باشد.» معاویه اعتنایی نکرد و به کار خود ادامه داد. ابودرداء از گستاخی معاویه نسبت به دین خدا به خشم آمد و با این که [صفحه ۲۵۹] قاضی دمشق بود، راهی مدینه گردید و گفت: هیچ‌گونه عذری برای همکاری با معاویه برای من باقی نمانده است، زیرا او در برابر فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله به رأی خود عمل می‌کند. [۳۹۹]. ۳) حدود الهی را تعطیل کرد، زیرا دزدی را که سارق بودنش ثابت شده بود به طوری که بر نه نفر همراه و شریک وی حد جاری کرده بودند، معاویه برای او (دهمین نفر) وساطت کرد و جلو اجرای حدود الهی را گرفت. [۴۰۰]. صاحب‌البدایه و النهایه می‌نویسد: این اولین حدی بود در اسلام که از اجرای آن جلوگیری شد [۴۰۱] و درباره‌ی شخص دیگری حد جاری کرد، در حالی که استحقاق حدود را نداشت و جرمی مرتکب نشده بود. [۴۰۲]. ۴) بعضی از احکام حج را عملاً تغییر داد. او در هنگام احرام بر خود عطر زد و بوی خوش استعمال نمود. [۴۰۳]. ۵) نسبت به دیگر احکام الهی بی‌اعتنا بود و هرگونه که می‌خواست عمل می‌کرد، مثلاً در نماز عید فطر و قربان اذان و اقامه اضافه کرد، با این که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: «لیس فی العیدین اذان و لا اقامه» [۴۰۴]؛ در نماز عید فطر و قربان اذان و اقامه مشروعیت ندارد. ۶) خطبه‌های نماز عید فطر را قبل از نماز خواند و این عمل را بنی‌امیه بر خلاف سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله ادامه دادند. [۴۰۵]. [صفحه ۲۶۰] ۷) آب را در ظرف طلا و نقره می‌نوشید و در آن‌ها غذا می‌خورد، در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را نهی کرده بود. [۴۰۶]. ۸) لباس حریر (که بر مردان حرام است) بر تن می‌کرد و اعتنایی به محرّمات الهی نمی‌کرد. [۴۰۷]. ۹)

بنی‌امیه به پیروی از حکام خود، همچون معاویه در یکی از دو خطبه‌ی نماز جمعه و عید - به هنگام گوش دادن خطبه‌ها - می‌نشستند و در دیگری می‌ایستادند. [۴۰۸].

تشویق جاعلان حدیث

معاویه برای کاستن از عظمت اهل بیت و زدودن محبت آن‌ها از دل مردم، دست به توطئه دیگری زد و آن این که دستور داد، جاعلان حدیث در مدح و منقبت او و عثمان و... احادیثی بسازند تا بدین وسیله زمینه‌ی کم رنگ شدن جلوه‌ی احادیث نبوی در مورد اهل بیت، به ویژه علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام ایجاد گردد، لذا معاویه در چند مرحله به عمال خود نوشت: مرحله اول: با کمال دقت راویانی را که طرفدار عثمانند و در فضایل و بزرگواری‌های او سخن می‌گویند، شناسایی کنید و آن‌ها را گرامی بدارید، در مجامعشان شرکت کنید و بزرگشان بدارید و نام آنان را به همراه روایات و احادیثی که درباره‌ی عثمان و پدرش نقل می‌کنند برای من بفرستید. [۴۰۹]. گویندگان و نویسندگان پس از مدتی که احادیث گوناگون درباره‌ی او و [صفحه ۲۶۱] عثمان نوشتند به اموال فراوانی از سوی معاویه دست یافتند و در پی این امر، احادیث جعلی همه جا فراگیر شد. معاویه این سیاست را تا مدت‌ها دنبال کرد: مرحله دوم: معاویه نوشت: روایات درباره‌ی عثمان زیاد شده و همه جا را فرا گرفته است، از این پس به گویندگان و نویسندگان بگویید درباره‌ی ابوبکر و عمر و دیگر صحابه حدیث بسازند؛ هر حدیثی را که درباره‌ی ابوتراب شنیدید آن را رها نکنید مگر این که حدیثی از صحابه در رد آن برای من نقل کنید؛ چنین روایاتی چشم مرا روشن و ادله و احادیث مربوط به ابوتراب (علی بن ابی‌طالب) را کم رنگ‌تر می‌کند و حجتشان را باطل می‌نماید. [۴۱۰]. عمال و دست‌اندرکاران معاویه دست به جعل و ساختن حدیث زدند. ابوبهره‌ها و عمروعاص‌ها و کعب بن‌أحبارها و... میدان‌دار این معرکه‌ی ننگین گردیدند و معاویه محور اصلی و اساسی این خیانت بزرگ بود. اسرائیلیات - خرافاتی که منافقان از یهود، مانند کعب احبار و دیگران ساختند و نسبت به اسلام و فرهنگ اسلامی دادند - سراسر کتب اهل سنت را فراگرفت و حتی کتب صحاح آنان نیز از این مسأله مستثنی نشد. کار بدان جا رسید که هر کسی حدیثی را از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کرد، با دیده‌ی شک و تردید به او نگاه می‌کردند. امام باقر علیه‌السلام در مجلسی جهت آگاهی مردم از این گونه احادیث بر اساس درخواست بعضی از یارانش، بیش از صد مورد خواند و سپس فرمود: مردم گمان می‌کنند این گونه احادیث صحیح است! آن‌گاه فرمود: «هی و الله کله‌ها کذب [صفحه ۲۶۲] و زور؛ سوگند به خدا! همه‌ی این احادیث دروغ و بهتان است.» [۴۱۱]. و در جای دیگر فرمود: «و پروون عن علی - علیه‌السلام - أشياء قبیحة، و عن الحسن و الحسين علیهما السلام ما یعلم الله أنهم قد رووا فی ذلك الباطل و الکذب و الزور [۴۱۲]؛ روایات و مطالب زشت و ناپسندی درباره‌ی علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام و حسنین علیهما السلام جعل کردند. خدا می‌داند که همه‌ی آن‌ها باطل، دروغ و بهتان است.»

علنی نمودن منکرات

بعضی از کارهای معاویه به قدری زشت و بی‌اساس بود که زبانزد مردم شد. او زیاد بن عبید (أبیه) را به پدر خود ابوسفیان نسبت داد و او را برادر خود خواند! در نامه‌ای رسمی می‌نویسد: «من أمير المؤمنين معاویه بن ابی‌سفیان الی زیاد بن ابی‌سفیان...؛ این نامه‌ای از معاویه پسر ابوسفیان به زیاد پسر ابوسفیان است» مادر زیاد بن أبیه از زن‌های بدکار و شناخته شده‌ی مکه بود. بر سر در خانه‌ی خود پرچم داشت و افراد لالابالی و هرزه به آن جا رفت و آمد می‌کردند...! معاویه زیاد را به پدر خود نسبت داد، همین حرکت زشت سیاسی معاویه [صفحه ۲۶۳] باعث شد که صحابه‌ی گرام به او اعتراض کنند و هر کدام به نوعی انزجار و تنفر خود را از وی و روشی که در پیش گرفته اعلان نمایند. [۴۱۳]. حسن بن علی و حسین بن علی علیهما السلام و یونس بن عبید، و عبدالرحمان بن

حکم و ابووریان و ابوبکره و حسن بصره و... از کسانی بودند که معترض شدند و نوشتند رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «الولد للفراش و للعاهر الحجر...»؛ [۴۱۴] فرزند متعلق به مادر است و زناکار باید سنگسار گردد. پس باید او را زیاد بن سمیه نامید نه زیاد بن ابی سفیان، زیرا به شهادت ابی مریم سلولی ابوسفیان از جمله کسانی بود که با سمیه رابطه‌ی نامشروع داشت و این انتساب معاویه خلاف صریح فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله است. لذا امام مجتبی علیه السلام به زیاد بن سمیه نامه‌ای نوشت و برای معاویه فرستاد: «أما بعد فان رسول الله صلی الله علیه و آله قال: «الولد للفراش و للعاهر الحجر. والسلام.» [۴۱۵]. و حسین بن علی علیه السلام خطاب به معاویه به صورت مشروح نوشت: «أولست المدعی زیاد بن سمیه المولود علی فراش عبید ثقیف فزعمت انه ابن ابيك و قد قال رسول الله صلی الله علیه و آله: الولد للفراش و للمعاهر الحجر فترکت سنه رسول الله صلی الله علیه و آله تعمدا و اتبعت هواك بغير [صفحه ۲۶۴] هدی من الله، ثم سلطته علی العراقيين [۴۱۶]؛ آیا تو نیستی که ادعای برادری با زیاد بن سمیه را داری. زیاد پسر سمیه که بر بستر غلامان و بندگان ثقیف (از زنا) به دنیا آمد و تو گمان می کنی که او پسر پدر تو است، در صورتی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: فرزند بر بستر زناشویی متعلق است و زناکار باید سنگسار شود. تو سنت پیامبر صلی الله علیه و آله را کنار گذاشتی و از هوا و هوس خود پیروی کردی و زیاد را بر سر مردم مسلمان بصره و کوفه مسلط گرداندی.» باید گفت: معاویه با همه‌ی سعی و کوششی که در از بین بردن سیره‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله و منزوی کردن اهل بیت علیهما السلام داشت، موفقیت چندانی به دست نیاورد، زیرا امام مجتبی علیه السلام شیوه‌ای را که در تربیت مردان صالح و فدایی برای اسلام و معرفی فرهنگ اصیل و صحیح امامت راستین در مدینه‌ی جدش رسول خدا انتخاب کرده بود، اثری ژرف در دل‌های مردم و مسلمانان گذاشت، آنان دانستند که احکام شرعی و مسائل روزمره خود را باید از مدینه دریافت کنند. امام مجتبی علیه السلام نامه‌هایی را به بعضی از افراد مؤثر و ناآگاه به صورت کاملاً پنهانی ارسال می‌داشت و در آن، انحرافات هیأت حاکم را از سیره‌ی جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله بیان می‌نمود و نیز مردانی را آموزش و تعلیم می‌داد و به شهرهای مختلف می‌فرستاد. و لحظه‌ای آرام نمی‌گفت به طوری که معاویه از فعالیت‌هایش وحشت داشت، کمتر کسی را از مدینه می‌دید که از کارهای حضرت سؤال نکند. روزی معاویه از افرادی که از مدینه به شام رفته بودند پرسید: حسن بن علی علیه السلام چه می‌کند؟ [صفحه ۲۶۵] مردی از قریش که ساکن مدینه بود گفت: نماز صبح را در مسجد جدش برگزار می‌کند تا طلوع آفتاب می‌نشیند و سپس تا به نزدیک ظهر به بیان احکام الهی و تعلیم و آموزش مردان مشغول است سپس نماز می‌خواند و به همین گونه زنان از احادیث و روایات و گفته‌هایش بعد از ظهر استفاده می‌کنند و این برنامه کار هر روز اوست. [۴۱۷]. ابن صباغ مالکی (متوفای سال ۸۵۵ ه. ق.) درباره‌ی فعالیت‌های فرهنگی و تدریس امام مجتبی علیه السلام می‌نویسد: «و كان اذا صلى الغداة في مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله جلس في مجلسه، يذکر الله حتى ترتفع الشمس و يحبس اليه من يجلس من سادات الناس يحدّثهم... و يجتمع الناس حوله، فيتكلم بما يشفي غليل السائلين و يقطع حجج المجادلين.» [۴۱۸]. نماز صبح را در مسجد النبی برگزار می‌نمود و تا طلوع آفتاب می‌نشست و به ذکر خدا مشغول بود. روزها مردم گرداگردش حلقه می‌زدند و او برایشان معارف و احکام الهی را بازگو می‌نمود... مردم بر اطراف آن بزرگوار گرد می‌آمدند تا سخنانش را بشنوند که دل‌های شنوندگان را شفا می‌بخشید و تشنگان معارف الهی را سیراب می‌نمود. بیانش حجت قاطع بود، به طوری که جای احتجاج و مجادله و استیضاح باقی نمی‌گذاشت. پس نشر فرهنگ اصیل اسلام توسط حسن بن علی علیهما السلام در دوره‌ی ده ساله، احیای مجدد اسلام و یادآور گفتار و کردار و نظریات پیامبر عظیم الشان بود. و اگر نبود نرزش قهرمانانه‌ی سبط اکبر رسول خدا صلی الله علیه و آله آن هم از پایگاه وحی و حرم پیامبر صلی الله علیه و آله، معاویه و عمالش اثری از اسلام و اهل بیت علیهم السلام باقی نمی‌گذاشتند. [صفحه ۲۶۶]

محبت و عطابخشی اهل بیت علیهم السلام به ویژه امام حسن مجتبی علیه السلام زبانزد عام و خاص گردیده بود. او که دارای قلبی پاک و رؤوف و پر مهر نسبت به دردمندان و تیره‌بختان جامعه داشت، همانند پدرش علی بن ابی طالب علیه السلام با خرابه‌نشینان دردمند و اقشار مستضعف و کم درآمد همراه و همنشین می‌شد، درد دل آنان را با جان و دل می‌شنید و به آن، ترتیب اثر می‌داد و در این حرکت انسان دوستانه جز خدا را نمی‌دید و اجرش را جز از او نمی‌طلبید و او بارزترین مصداق آیه‌ی شریفه ذیل بود: «الذین ینفقون أموالهم باللیل و النار سرا و علانیة فلهم أجرهم عند ربهم و لا خوف علیهم و لا هم یحزنون [۴۱۹]؛ آنانی که اموال خود را شب و روز، پنهانی و آشکار انفاق می‌کنند، مزدشان در نزد پروردگارشان خواهد بود، نه ترسی و نه غم و اندوهی بر دل آن‌ها راه پیدا خواهد کرد.» از این روی هر ناتوان و ضعیف و درمانده‌ای در خانه‌ی آن حضرت را می‌کوبید. چه بسا افرادی از شهر و دیارهای دیگر به امید دستگیری امام مجتبی علیه السلام به مدینه‌ی منوره می‌آمدند و از آن دریای جود و کرم بهره می‌جستند. در میان مستمندان سادات و غیر سادات و در راه ماندگان و از راه رسیدگان و... دیده می‌شد. گاه براساس خواسته‌ی آنان، هزینه سفر، ازدواج و زندگی، هزینه مداوای مریض و دیگر نیازمندی‌های آنان را پرداخت می‌نمود و گاه بدون هیچ گونه پرسش بر آنان ترحم می‌کرد. کمک و دستگیری از مستمندان، سالخورده‌گان و فقرا از سوی آن حضرت، در دوران حاکمیت امیرالمؤمنین علیه السلام و حکومت خود در کوفه و مدینه و بعد از آن [صفحه ۲۶۷] به دو صورت انجام می‌گرفت: الف) کمک‌های مستمر و همیشگی که شامل سالمندان، ایتام، خانواده‌های شهدا، اصحاب صفا و... می‌شد و در چهارچوب منظمی به صورت ماهیانه انجام می‌گرفت. گویا آنان حقوق‌بگیران دایمی از خاندان اهل بیت علیهم السلام بودند که بخش عمده‌ای از موقوفات و صدقات رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیرمؤمنان علیه السلام و فاطمه‌ی اطهر علیها السلام و اموال شخصی حضرت مجتبی علیه السلام به این امر اختصاص می‌یافت. امام حسن علیه السلام پیش از آن از سوی پدر بر این کار بزرگ انتخاب و منصوب شده بود و بعد همچنان ادامه یافت. حکم تاریخی علی بن ابی طالب علیه السلام که در بخش «وظایف امام مجتبی علیه السلام در زمان حکومت پدرش» آورده‌ایم، گواه این مطلب است. سیاست و برنامه بر این بوده که اصل موقوفات حفظ گردد و از درآمد آن، فقرا و کسانی که مال بر آنان وقف شده بود (موقوف علیهم) را تأمین نمایند. ب) کمک‌های مقطعی آن حضرت به فقرا، بیچارگان و مساکین در همه‌ی فراز و نشیب‌های زندگی. این کمک‌ها به طوری زیاد بود که بخشش و دستگیری آن‌ها زبانزد عموم مردم شده بود. از امام مجتبی علیه السلام پرسیدند: چگونه است هر سائلی که بر در خانه‌ی شما می‌آید، ناامیدش برنمی‌گردانید؟ حضرت فرمود: من هم نیازمند و محتاجی هستم به درگاه خداوند متعالی که دوست ندارم او مرا دست خالی برگرداند، خداوندی که نعمت‌هایش را بر ما ارزانی داشته، هرگز نمی‌خواهد بندگانش را محروم کند، می‌ترسم اگر سائلی را رد کنم، او هم مرا دست خالی برگرداند و سپس فرمود: اذا ما أتانی سائل قلت مرحبا بمن فضله فرض علی معجل و من فضله فضل علی کل فاضل و أفضل ایام الفتی حین یسأل [۴۲۰]. [صفحه ۲۶۸] «آن گاه که محتاجی به من روی آورد به او خوش آمد و آفرین می‌گویم که بخشش به او بر من به سرعت واجب گردیده؛ او با اظهار نیازمندی‌اش بر من و امثال من تفضلی کرده و بهترین روزهای افراد جوانمرد هنگامی است که مورد سؤال واقع شوند.» بیت‌های دیگری از شعر درباره جود و سخا به آن حضرت نسبت داده‌اند مانند: ان السخاء علی العباد فریضة لله یقرأ فی کتاب محکم وعد العباد الأسخياء جنانه و أعد للبخلاء نار جهنم من کان لا تندی یداه بنائل فللراغبین فلیس ذاک بمسلم [۴۲۱]. «بخشندگی بر بندگان فریضه‌ای از جانب خداوند است، همان طوری که در قرآن کریم آمده؛ خداوند بندگان بخشنده‌اش را بهشت وعده نموده و برای بخیلان جهنم را آماده کرده است؛ آن کس که دست بخشندگی به محتاج و نیازمند نداشته باشد، مسلمان نیست.» دستگیری‌های امام مجتبی از فقرا و درماندگان بسیار است و کتب تاریخی آن را نوشته‌اند که در این جا به سه نمونه از آن اکتفا می‌کنیم: الف) کنیزی از کنیزان آن حضرت، دسته گلی را به عنوان هدیه خدمتش آورد و آن حضرت هدیه را گرفت و فرمود: «أنت حرّة لوجه الله؛ تو در راه خدا آزادی.» «أنس» بر این کار خرده گرفت و امام علیه السلام در پاسخ به اشکال و انتقاد او فرمود:

أدبنا الله فقال تعالى: و إذا حیتم بتحیة فحیوا بأحسن منها [۴۲۲]، و كان أحسن منها اعتاقها [۴۲۳]؛ خداوند اخلاق و آداب اجتماعی را به ما آموخته و فرموده است: آن گاه [صفحه ۲۶۹] که بر شما تحنیت و تحیتی نواختند و اعطایی بخشیدند، سعی کنید به بهترین شیوه جبران کنید» و پاداش بهتر هدیه‌ی این خانم، آزادی او بود. (ب) روزی به هنگام ظهر از کوچه‌های مدینه می‌گذشت، دید که مردی برای رفع گرفتاری‌هایش ده هزار درهم از خداوند طلب می‌کند. آن حضرت به فریاد استغاثه‌اش پاسخ گفت و در همان حال مبلغ ده هزار درهم برایش فرستاد. [۴۲۴]. (پ) امام حسن علیه‌السلام گاهی به همراه برآوردن حاجت اشخاص، مسائلی را به آنها می‌آموخت. نوشته‌اند که روزی مردی از امام مجتبی علیه‌السلام کمک خواست. حضرت در پاسخش فرمود: «ان المسألة لا تصلح الا فی غرم فادح أو فقر مدقع أو حمالة مقطعة» همانا اظهار حاجت و درخواست شایسته نیست، مگر در سه مورد: (۱) چنانچه بدهی سنگین و ناگواری به وجود آید، مانند پرداخت دیه؛ (۲) فقری که انسان را زمین گیر و تیره‌بخت نماید، مانند قرض‌های فراوان و زیاد؛ (۳) فشار وحشتناک و شکننده‌ای بر انسان وارد شود، مثلا اتفاقات ناخوشایندی پشت سر هم برایش اتفاق بیفتد. آن مرد عرض کرد: سؤالم به خاطر یکی از این سه امر است. امام علیه‌السلام صد دینار به او بخشید. مرد سائل خواسته‌اش را نزد امام حسین علیه‌السلام نیز مطرح نمود. آن حضرت ۹۹ دینار به وی داد (یک دینار کم‌تر از برادرش تا احترامی به برادر بزرگ‌تر خود گذاشته باشد). سپس نزد عبدالله بن عمر آمد و درخواست خود را پیش او نیز مطرح نمود. عبدالله بن عمر هفت دینار به وی داد. [صفحه ۲۷۰] مرد فقیر رو به عبدالله کرده، گفت: حسنین علیه‌السلام کمک زیادی به من کردند، تو چرا به این مقدار؟ عبدالله بن عمر جواب داد: تو مرا با آن دو بزرگوار مقایسه می‌کنی؟! آنان از چهره‌های درخشان دانش‌اند، و بذل و بخشش زیادی دارند. [۴۲۵]. از این برخورد زیبای امام مجتبی علیه‌السلام با آن مرد فقیر چند نکته و مطلب اساسی به دست می‌آید: الف) سفارش امام حسن علیه‌السلام به سائل که باید توجه به نیازمندی خود داشته باشد و بی جهت دست به سوی این و آن دراز نکند. (ب) احترام امام حسین علیه‌السلام به برادر بزرگ‌تر در اعطای یک درهم کم‌تر از برادر بزرگ‌تر. (پ) اعتراف عبدالله بن عمر بر بزرگواری و بخشندگی دو سبط گرامی رسول خدا صلی الله علیه و آله. (ت) توجه دادن امام مجتبی علیه‌السلام در برخورد با آن کنیز به درس اخلاقی و اجتماعی قرآن کریم (و إذا حیتم بتحیة فحیوا بأحسن منها)؛ [۴۲۶] چون به شما درود و تحیتی گفته شد شما به [صورتی] بهتر از آن پاسخ گوئید. (ث) اعطا و بخشش بر اساس نیازمندی سائل همان طوری که در داستان دوم مشاهده گردید.

حمایت‌های سیاسی و اقتصادی از موالیان

با تسلط یافتن معاویه بر عراق آن روز، آمار جنایت و خیانت وی بر مسلمانان به ویژه موالیان اهل بیت علیهم‌السلام بیش‌تر می‌گردید و هر روز بر فراریان از مظالم ستمگر [صفحه ۲۷۱] شام که راهی مدینه می‌شدند افزون می‌گشت، همانند آنچه بر سر ابودرداء [۴۲۷]، عویمر بن مالک بن زید بن قیس بن أمیهی خزرجی (صحابی و قاضی معروف دمشق) آمد. حسن بن علی علیه‌السلام پشتوانه‌ای محکم و استوار برای پناهندگان سیاسی بود که در دوران اقامت در مدینه‌ی جدش از هیچ گونه کوشش و حمایتی از آنان کوتاهی نکرد. سعید بن ابی‌سرح کوفی که از دوستان و موالیان اهل بیت علیهم‌السلام بود، مورد خشم و غضب استاندار کوفه (زیاد بن ابیه) قرار گرفت و سپس مورد تعقیب سیاسی واقع شد. زیاد او را احضار نمود، و لیکن او از کوفه فرار کرد و راهی مدینه‌ی منوره گردید و به امام مجتبی علیه‌السلام پناه برد. حاکم کوفه خانواده‌ی (زن و فرزندان) سعید را زندان کرد و اموالشان را مصادره نمود و خانه‌اش را با خاک یکسان ساخت تا وحشتی در دل موالیان اهل بیت به وجود آید و سعید بن ابی‌سرح خود را تسلیم کند. سعید در محضر امام مجتبی علیه‌السلام در مدینه نشسته بود که خبر مصادره و تخریب خانه‌اش را آوردند. امام علیه‌السلام به شدت ناراحت شد و جهت جلوگیری از مظالم زیاد بن ابیه و گرفتن امان برای سعید بن ابی‌سرح، نامه‌ای خطاب به زیاد، بدین شرح نوشت: [صفحه ۲۷۲] «أما بعد فانك عمدت الی رجل من المسلمین له ما لهم و علیه ما علیهم فهدمت داره و

أخذت ماله و حبست أهله و عیاله فان أتاك كتابی هذا فابن له داره، و اردد علیه ماله، و شفعنی فیہ فقد أجزته. والسلام [۴۲۸]؛ اما بعد، تو یکی از مسلمانان را مورد غضب و خشم خویش قرار دادی، در حالی که سود او سود مسلمانان و ضرر به وی ضرر به مسلمانان است. خانه‌اش را ویران کردی و مالش را گرفتی و خاندانش را به زندان افکندی. تا نامه به تو رسید، خانه‌اش را درست کن و مالش را بر گردان و وساطت مرا درباره‌ی او بپذیر تا پاداش و اجر نیک بر تو رسد.» نامه‌ی امام علیه‌السلام دربرگیرنده‌ی امر به معروف و نهی از منکر و حمایت صریح از سعید بن ابی‌سرح است و دارای متنی قوی و استوار می‌باشد و در این نامه خواسته شده که به سعید و خاندانش آسیب و گزند نرسد و تمام ضررهای مالی که بر وی زده شده جبران گردد و از همه مهم‌تر این که امام علیه‌السلام سعید را بی‌گناه دانسته و مستحق عقوبت نمی‌داند. وقتی نامه‌ی سبط اکبر رسول خدا صلی الله علیه و آله به زیاد بن ائیه رسید و آن را خواند، از حمایت سیاسی امام علیه‌السلام و امر و نهی آن حضرت به خشم آمد و پلیدی ذات خود را نشان داد و تمام الطاف و مهربانی خاندان اهل بیت علیهم‌السلام در زمان حاکمیت امیرمؤمنان علیه‌السلام را از یاد برد و جوابیه‌ای بدین شرح برای حضرت ارسال داشت: از زیاد بن ابی‌سفیان به حسن بن فاطمه علیهاالسلام: «اما بعد، نامه‌ات به من رسید، چرا نام خود را قبل از نام من نوشته بودی، در حالی که تو نیازمندی و من قدرتمند؟! تو که از مردم عادی هستی، چگونه است که همانند یک فرمانروای قدرتمند فرمان می‌دهی و از فرد بداندیشی که به تو پناه آورده و تو هم با کمال رضایت پناهش داده‌ای، حمایت می‌کنی؟ به خدا سوگند اگر او را بین پوست و گوشت هم قرار دهی، نمی‌توانی از او [صفحه ۲۷۳] نگهداری کنی و من چنانچه به تو دسترسی پیدا کنم هیچ مراعات نخواهم کرد و لذیذترین گوشت را برای خوردن، گوشت تو می‌دانم! سعید را به دیگری واگذار کن، اگر او را بخشیدم به خاطر وساطت تو نیست و چنانچه او را کشتم به جرم محبت او با پدر... تو است، والسلام.» خباث و بی‌شرمی زیاد بن ائیه در این نامه به وضوح روشن شده است. او زنازاده‌ای است که در سفاکیت و تکبر و بی‌باکی نظیر نداشت و چنانچه امام علیه‌السلام به وی نامه می‌نویسد و امر و نهی می‌کند، در حقیقت به او به چشم ذلت می‌نگرد و شخصیت پوشالی او را خرد می‌نماید و این، قدرت و شجاعت حسن بن علی علیه‌السلام را می‌رساند. امام علیه‌السلام با این تهدیدات و جوابیه‌ی توهین‌آمیز زیاد، دست از حمایت سیاسی سعید بن ابی‌سرح برنداشت و نامه‌ای به همراه نامه‌ی سراسر هتاک و فحش زیاد برای معاویه فرستاد و از او خواست تا جلو تجاوزات زیاد بن ائیه را بگیرد و امنیت را برای سعید بن ابی‌سرح ایجاد نماید. به دنبال این نامه معاویه که موقعیت امام مجتبی علیه‌السلام را خوب درک می‌کرد و می‌دانست موضع‌گیری صریح حسن بن علی علیه‌السلام برایش ارزان تمام نخواهد شد، نامه‌ای برای زیاد بن ائیه به مضمون ذیل نوشت: «اما بعد، حسن بن علی [علیه‌السلام] نامه‌ای به همراه نامه‌ی تو که در پاسخ نامه‌اش درباره‌ی سعید بن ابی‌سرح نوشته بودی، برایم فرستاد. من از کار تو بسیار درشگفتم. البته می‌دانم که تو دارای دو خصوصیتی: یکی بردباری و نیک‌اندیشی است که از ابوسفیان به ارث برده‌ای و دیگر از مادرت سمیه گرفته‌ای که دومی سبب گردیده، برای حسن [علیه‌السلام] نام نوشته‌ای و در آن پدرش را دشنام داده و فاسق نامیده‌ای، در صورتی که به جان خودم سوگند تو به فسق و گناه سزاوارتری. معاویه در ادامه‌ی نامه‌اش تمام نکات ذکر شده‌ی نامه زیاد را جواب گفت و نوشت: [صفحه ۲۷۴] اما این که نامش را پیش از نام تو نوشته است، حق با اوست، زیرا دارای مقام والا و بلندی است و این امر هیچ از مقام و شأن تو نمی‌کاهد، اگر تفکر و اندیشه کنی و این که در نامه‌اش به تو فرمان داده، او چنین حقی را دارد و اگر وساطت و شفاعتش را نمی‌پذیری، افتخار بزرگی را از دست می‌دهی، چرا که او از هر جهت از تو بالاتر است. به مجرد این که نامه‌ام به دست رسید، خاندان سعید بن ابی‌سرح را آزاد کن، خانه‌اش را بساز، اموالش را برگردان و دیگر مزاحم او نباش. من نامه‌ای برای سعید نوشته‌ام و در آن نامه او را آزاد گذاشته‌ام، خواست در مدینه بماند و یا به شهرش بازگردد. زیاد! بدان از این که حسین [علیه‌السلام] را به مادرش نسبت داده‌ای و قصد جسارت داشته‌ای، وای بر تو! مگر او را به کدام مادر نسبت می‌دهی، اگر تو آگاه بودی و فکری داشتی، این بزرگ‌ترین افتخار و عزت برای او بود. ماد او فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله است. سپس در پایان نامه‌اش این اشعار را در منقبت حسن بن

علی علیه السلام نگاشت: «اما حسن فابن الذی کان قبله اذا سار سار الموت حیث یسیر و هل یلد الرئبال الا نظیره و ذا حسن شبه له و نظیر و لکنه لو یوزن الحلم و الحجا بامر لقالوا ینذل و ینیر [۴۲۹]». «حسن فرزند کسی است که پیش از آن به هر کجا حمله می‌برد مرگ هم سراغ دشمنانش می‌رفت؛ و آیا شیر به جز همانند خود به دنیا می‌آورد؟ حسن در همه جهات همانند پدر خویش است. اگر بخواهیم بردباری و دانایی او را بسنجیم، باید با وزن کوه‌های بلند آن را سنجش نماییم.» از خلال نامه‌ها، اعتراف معاویه و دشمنان اهل بیت نسبت به شخصیت و موقعیت امام مجتبی علیه السلام روشن می‌گردد و از طرف دیگر، حمایت سیاسی و اجتماعی و اقتصادی حسن بن علی علیه السلام نسبت به [صفحه ۲۷۵] موالیان اهل بیت علیهم السلام چقدر دقیق و حساب شده بود که حضرت هیچ گاه حاضر نشد دست از حمایت آنان بردارد.

اظهار انزجار و افشاکری بر ضد معاویه

اشاره

از دیگر برنامه‌های امام مجتبی علیه السلام آن گاه که به مدینه‌ی منوره بازگشت، اظهار تنفر و انزجار از حکومت بنی‌امیه بود. در هر زمان و مکان مناسبی که فرصت می‌یافت مشروعیت حکومت معاویه را زیر سؤال می‌برد و نمی‌گذاشت تبلیغات مسموم آن‌ها که وانمود می‌کردند با خاندان رسالت رابطه‌ی حسنه دارند و آنان نیز از بنی‌امیه راضی و خشنود بودند، به ثمر بنشینند. روزی امام حسن مجتبی علیه السلام در میان مسجد الحرام طواف می‌کرد که ناگاه چشمش به «حییب بن مسلمه‌ی فهری» [۴۳۰] افتاد. رو به وی کرد و فرمود: «یا حییب رب مسیر لک فی غیر طاعة الله؛ حییب بن مسلمه! راه و مسیری را که انتخاب کرده‌ای راه خدا نیست.» آن فاسق فریب خورده در جواب امام مجتبی علیه السلام از روی تمسخر و استهزا گفت: «روزی که خط و مشی پدرت علی علیه السلام را انتخاب کرده بوم در مسیر طاعت خدا بود؟!» حضرت به مطالب بی‌اساسش پاسخ داد و فرمود: «بلی و الله لکنک اطعت معاویه علی دنیا قلیله زائله، فلئن قام بک فی دنیاک لقد قعد بک فی آخرتک و لو کنت اذ فعلت خیرا کان ذلک کما قال الله تعالی: و آخرون [صفحه ۲۷۶] اعترفوا بذنوبهم خلطوا عملا صالحا و آخر سیئا و لکنک کما قال الله - سبحانه - : کلا بل ران علی قلوبهم ما کانوا یکسبون.» آری، سوگند به خداوند که تو برای رسیدن به اندکی از مال دنیا قلاده‌ی عبودیت و بندگی معاویه را بر گردن نهاده‌ای. اگر معاویه زندگی دنیایت را تأمین کرده، به جایش آخرت را از تو گرفته است و چنانچه تو کاری به گمان خود، نیک انجام دهی، مصداق این آیه‌ی شریف گشته‌ای که فرمود: و آخرون اعترفوا بذنوبهم خلطوا عملا صالحا و آخر سیئا [۴۳۱]؛ و گروهی دیگر به گناهان خود اعتراف نموده و اعمال زشت و زیبا را به هم مخلوط کرده‌اند، و سپس ادامه داد: اما خدای سبحان در جای دیگر فرماید: «کلا بل ران علی قلوبهم ما کانوا یکسبون. [۴۳۲]» «نه چنین است، دل‌های آنان بر اثر گناه و تبهکاری سیاه گشته و خود را تیره‌بخت نموده‌اند.» آن گاه امام علیه السلام از حییب بن مسلمه روی گردانید و به راه خود ادامه داد. [۴۳۳].

نمونه‌ی دیگر

ولید بن عقبه: او از چهره‌های منفور زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و طرفداران معاویه در صفین و غیره بود و آیه شریفه «ان جاء کم فاسق نبیا فتبینوا...» [۴۳۴] در شأن او نازل گردید و خداوند او را برای همیشه معصیت کار و فاسق معرفی کرد. [۴۳۵]. ولدی بن عقبه روزی در مدینه پیش روی امام مجتبی علیه السلام مطالبی ناروا درباره‌ی امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام گفت. [صفحه ۲۷۷] سبط اکبر رسول خدا صلی الله علیه و آله با کمال شجاعت رسوایش نمود و نفرت خود را نسبت به معاویه اعلان کرد.

ممانعت از پیوند ازدواج با بنی‌امیه

تلاش معاویة بن ابی سفیان در برخورد های اجتماعی بر آن بود تا کاری کند که مردم فکر کنند رابطه اش با حسن بن علی علیه السلام خوب است و از نفوذ اهل بیت علیهم السلام به نفع خود استفاده کند و نیز در همین راستا سعی فراوان کرد تا قرابت و خویشاوندی با بنی هاشم برقرار کند، از این رو مروان بن حکم، فرماندار مدینه را فرستاد تا از زینب دختر عبدالله بن جعفر برای پسر خود یزدی خواستگاری نماید. او به مروان گفت: چون ما بر این قرابت اصرار داریم، تو از جهت مهریه محدودیتی نداری، تضمین کن که بدهی های عبدالله جعفر پرداخت شود. مروان بن حکم مطالبش را با عبدالله بن جعفر در میان گذاشت. عبدالله در جواب گفت: در این امر باید با بزرگ خویش حسن بن علی علیه السلام به مشورت بنشینیم و هر چه او صلاح دانست عمل کنیم. مروان به همین هدف، مجلسی ترتیب داد و بزرگان بنی هاشم و بنی امیه را دعوت کرد و جای حسن بن علی علیه السلام را بالای مجلس قرار داد و با اطمینان خاطر خواسته ی معاویة مبنی بر خواستگاری از زینب دختر عبدالله بن جعفر برای یزید را مطرح کرد و گفت: «پدرش مهریه را هر مقدار که می خواهد تعیین کند و نیز همه ی قرض های عبدالله را خواهیم پرداخت و بین بنی هاشم و بنی امیه صلحی همیشگی برقرار خواهد شد.» آن گاه ادامه داد: «یزید جوانی است که هرگز همتایی ندارد. ابرها به برکت وجود او می بارند! باید بدانید در این ازدواج افتخاری که نصیب بنی هاشم می شود، بیش از آن است که نصیب بنی امیه خواهد شد!» سخنان مروان که به این جا رسید امام مجتبی علیه السلام به پا خاست و نقشه های [صفحه ۲۷۸] معاویة بن ابی سفیان را در این خواستگاری سیاسی فاش و خنثی ساخت و در چند جمله، مطالب بی اساس مروان بن حکم را پاسخ داد: الف) این که گفתי مهریه ی زینب را هر چه پدرش تعیین کند خواهیم پرداخت، توجه داشته باشید ما در ازدواج فرزندانمان از سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله تجاوز نخواهیم کرد، بلکه به مهر السنه [۴۳۶] پای بند هستیم. ب) سابقه ندارد ما با مهریه ی دختران خود قرض هایمان را ادا کنیم. پ) اگر بین بنی هاشم و بنی امیه دشمنی وجود دارد، برای خداست، پس به خاطر دنیا صلح و آشتی نخواهد شد. ت) همانا یزید از دودمان بت پرستان جاهلیت است و چیزی بر آن افزون نگردیده است. ث) این که گفתי افتخار بنی هاشم به این ازدواج بیش تر است تا بنی امیه، باید گفت اگر خلافت بر نبوت برتری داشت، در این امر افتخاری نصیب ما می شد، اما نبوت اولی و اشرف از خلافت است، پس شما به افتخار و عزت می رسید نه ما. ج) بارش باران به خاطر اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله است نه شما. و در پایان فرمود: ما بهتر دیدیم که زینب را به عقد پسرعمویش قاسم بن محمد بن جعفر در آوریم و مهریه اش را یکی از زمین های زراعی خود در مدینه قرار داده ام که این مزرعه را معاویة به ده هزار دینار از من می خواست و ندادم و مسلم این مزرعه آنان را بی نیاز می کند و جواب گوی گرفتاری شان خواهد بود. [۴۳۷]. [صفحه ۲۷۹] بدین ترتیب، اساس این ازدواج سیاسی درهم ریخت و معاویة نتوانست به آرمان های شیطانی خود برسد و عده ای ساده اندیش را گول بزند. و همچنین معاویة بن خدیج می گوید: معاویة بن ابی سفیان مرا نزد امام حسن مجتبی علیه السلام فرستاد تا یکی از دختران و یا خواهرانش را برای یزید خواستگاری کنم. ابن خدیج می گوید: برای این امر به مدینه خدمت امام مجتبی علیه السلام رسیدم و پیغام معاویة را رساندم. حضرت فرمود: «انا قوم لا نزوج نسا ئنا حتی نستأمرهن؛ ما دختران خود را در انتخاب شوهر آزاد می گذاریم.» ابن خدیج می گوید: من به همراه یکی از بانوان بیت نزد دختر آن حضرت رفتم، لیکن در جواب گفت: به خدا قسم! این کار محال است، زیرا معاویة در میان ما مسلمانان همانند فرعون است و از او پیروی می کند. او مردان را می کشد و زنان را بخود وامی گذارد. من برگشتم و عرض کردم یابن رسول الله دخترت معاویة را تشبیه به فرعون کرد و به این امر راضی نگردید. امام علیه السلام فرمود: «یا معاویة ایاک و بغضنا؛ ای معاویة، از دشمنی با ما بپرهیز» و سپس گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده: «لا یبغضنا و لا یحسدنا أحد الا یزید یوم القیامه عن الحوض بسیاط من نار؛ هر کس نسبت به خاندان ما کینه و حسد ورزد، خداوند در روز قیامت او را از حوض کوثر با تازیانه های آتشین دور خواهد کرد.» در برخورد فوق، امام مجتبی علیه السلام از حیلہ گری و سیاست های شیطانی معاویة [صفحه ۲۸۰] پرده برداشت و فرستاده اش معاویة بن خدیج با نومیدی برگشت و بر این ارتباط و پیوند سیاسی دست نیافت. [۴۳۸].

جنايات ديگر معاويه

برکناری هواداران اهل بیت از پست‌های مدیریت

معاویه پس از اعلان نقض عهدنامه، دستوری صدر کرد مبنی بر حذف و برکناری یاران و محبان اهل بیت از کارهای کلیدی و غیر کلیدی کشور پهناور اسلامی که شامل حجاز، عراق، ایران و شامات می‌شد، در بخشنامه‌اش نوشت: «انظروا الی من أقامت علیه الینه أنه یحب علیا و أهل بیته فامحوه من الدیوان و أسقطوا عطاءه و رزقه» و در نسخه دیگری آمده است: «من اتهمته بموالاة هؤلاء القوم فنكلوا به و اهدموا داره...» [۴۳۹]. «درباره‌ی هر کسی دلیلی اقامه شد که او علی بن ابی‌طالب و خاندانش را دوست دارد، اسمش را از لیست اداری کشور حذف کنید و به او حقوق و مزایا پرداخت ننمایید.» و باز آمده است: «هر کسی را که متهم کردید به این که او دوستدار و هوادار اهل بیت است، کار را بر او سخت بگیرید و خانه‌اش را بر سرش خراب کنید.» معاویه تصمیم گرفت با این شیوه دست دوستان خاندان عصمت و طهارت را از حکومتی که حقشان بود، کوتاه کند و کارهای اجرایی مملکت را در اختیار افراد خود بگذارد و همچنین می‌خواست با برکناری آنان، فشار اقتصادی برایشان و خانواده‌هایشان وارد شود و به تدریج طرفداران و موالیان [صفحه ۲۸۱] اهل بیت علیهم‌السلام را تضعیف گرداند و... تا بدین وسیله به همه‌ی اهداف شیطانی خود برسد.

کشتن شخصیت‌های نامدار شیعه

معاویه سعی کرد با توطئه‌های گوناگون، چهره‌های معروف و مشهوری را که گفتار و کردار آنان یادآور و مروج فرهنگ اهل بیت علیهم‌السلام بود از میان بردارد؛ از این رو به طور مستقیم به دار آویخته شدن و اعدام یاران امیرمؤمنان علیه‌السلام نظارت می‌کرد و در مواردی خود فرمان کشتن آن‌ها را می‌داد، مانند حجر بن عدی به همراه فرزندان‌ش در مرج عذراء، رشید هجری، کمیل بن زیاد، میثم تمار، محمد بن اکتف، خالد بن مسعود، جویریة، عمرو بن حمق، قنبر، مزرع [۴۴۰] و... این‌ها همه جنایات شومی است که معاویه به دست خود و به طور مستقیم برای اجرای توطئه‌ها و منویات پلیدش انجام می‌داد و می‌خواست با این اعمال ترس و وحشت بیش‌تری ایجاد کند. معاویه با این گونه اعمال یکی دیگر از مواد قطعنامه‌ی معاهده‌ی صلح با امام مجتبی علیه‌السلام را زیر پا گذارد و گامی دیگر در جهت مبارزه با حق و حقیقت برداشت. این حرکات خطیر و خشن معاویه موجب می‌شد که گروهی از حامیان اهل بیت علیهم‌السلام، همچون ابواسحاق سبعی [۴۴۱] (از بزرگان تابعین) فریاد برآورند و بر [صفحه ۲۸۲] ضد معاویه افشاگری کنند. ابواسحاق قسم یاد می‌کند و در آن روز تمام افکار و اعمال معاویه را محکوم می‌نماید و پس از نقل خطبه‌ی معاویه در نخیله و کوفه می‌گوید: «و کان و الله غدارا؛ قسم به خدا کار معاویه خیانت و حيله و پیمان‌شکنی است.» و نیز عبدالرحمن بن شریک [۴۴۲] گفت: «هذا و الله هو التهتك [۴۴۳]؛ قسم به خدا آنچه را معاویه انجام داد رسوایی و پیمان‌شکنی محض بود.»

تغییر حکومت اسلامی به استبدادی و موروثی کردن آن

بیعت گرفتن از مردم برای فرزندش یزید (لعه‌الله علیه) و موروثی نمودن آن از آرزوهای دیرینه‌ی معاویه بود. از این رو بعد از گذشت پانزده سال که موانع سر راه خود را برداشت تصمیم گرفت یک همه‌پرسی عمومی به راه اندازد و برای فرزندش یزید از عموم مردم مکه و مدینه و شامات و عراق و... بیعت بگیرد، او به همه‌ی مراکز حکومتی خود بخشنامه نمود و هر کجا مخالفی دیده می‌شد سرکوب می‌کرد.

بزرگ‌ترین مانع ولایت عهدی یزید

آنگاه که از طرح گرفتن بیعت عمومی مدتی گذشت، از خلال برخوردها و جلسات مشورتی خود متوجه شد که از دو جهت بالاترین مانع برای گرفتن بیعت، حسن بن علی علیه السلام است، زیرا: [صفحه ۲۸۳] اولاً: بسیاری از مخالفان منتظرند ببینند سلاله‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله چه می‌کند، چرا که در صلح‌نامه شرط کرده بود برای معاویه خلیفه و جانشین تعیین نشود. ثانیاً: امام مجتبی علیه السلام در میان مردم مسلمان از پایگاه بسیار قوی برخوردار است و شایستگی، عظمت و لیاقت آن حضرت برای تصدی خلافت و زمامداری جامعه‌ی اسلامی، زبانزد خاص و عام شده و از همگی برتر است. چنانچه این امر بعد از معاویه به مردم واگذار می‌شد، هیچ کس کم‌ترین توجهی به یزید - چهره‌ی منفور و فاقد هر گونه صلاحیت - نمی‌کرد. از این رو معاویه مانده بود که چه کند؛ لذا جهت بیعت گرفتن برای یزید و ادامه‌ی راه شیطانی خود، نامه‌هایی خصوصی برای حسین بن علی علیهما السلام و عبدالله بن عباس و عبدالله بن زبیر و عبدالله بن جعفر و... نوشت، که هر کدام از اینان به معاویه پاسخ دادند، در این جا پاسخ نامه‌ی حسین بن علی علیهما السلام را می‌آوریم: «ای معاویه! در مورد جانشینی فرزندت یزید و اصرار بر آن از خدا بترس، بدان که برای خداوند منان صحیفه و کتابی است که تمام اعمال و کردار ریز و درشت را ثبت و ضبط می‌کند و هیچ عملی از آن مخفی نخواهد ماند. معاویه بدان خداوند همانند مردم نیست که بخشی از آنان را با کم‌ترین سوء ظنی بکشی و عده‌ای دیگر را متهم نمایی و دستگیر کنی، فرزندت یزید که آرمان تو است شراب می‌آشامد و به سگ‌بازی مشغول است. معاویه! تو با این کار (گرفتن بیعت برای پسر یزید) حکومت را استوار نمی‌بخشی، بلکه نابود می‌کنی دینت را و از بین می‌بری مردم را.» [۴۴۴]. [صفحه ۲۸۷]

مسمومیت امام مجتبی علیه السلام

جنون‌آمیزترین جنایت

معاویه راه‌های مختلفی را جهت مبارزه با شخصیت اجتماعی و سیاسی امام مجتبی علیه السلام برگزید و آن را طی کرد. او هر چه سعی کرد شخصیت والا- و پر نفوذ سبط اکبر پیامبر صلی الله علیه و آله را از قلب دوستانش بزداید، به هدفش نرسید. به هر جنایتی که دست می‌یازید نتیجه‌ی عکس می‌گرفت. و هر روز تعداد علاقه‌مندان آن حضرت و تشنگان دین و حقیقت‌زیادتر می‌شد و بر سرعت و قدرت محوریت امام مجتبی علیه السلام افزون می‌گردید. مدینه و اهل بیت خطری جدی برای بنی‌امیه محسوب می‌شدند. معاویه دید که مبارزه با شخصیت سبط پیامبر صلی الله علیه و آله با هر چهره و رنگی محکوم به شکست و رسوایی است، از این جهت تصمیم گرفت شخص آن بزرگوار را از بین ببرد تا شاید دیگر افراد خاندان اهل بیت علیهم السلام و ساداتی که در صدد مبارزه با رژیم وی هستند ناامید گردند. معاویه بارها تصمیم بر مسموم کردن امام حسن علیه السلام گرفت و به واسطه‌های پنهان زیادی متوسل گردید. حاکم نیشابوری با سند محکم از ام‌بکر بنت مسور نقل می‌کند که گفت: [صفحه ۲۸۸] «کان الحسن بن علی [علیه السلام] سم مرارا کل ذلك یغلت حتی کانت مرةً الأخریة التي مات فیها فانه کان یختلف کبده، فلم یلبث بعد ذلك الا ثلاثا حتی توفی [۴۴۵]؛ حسن بن علی [علیهما السلام] را بارها مسموم کردند، لیکن اثر چندانی نگذاشت ولی در آخرین مرتبه‌ی زهر کبدش را پاره پاره کرد، که بعد از آن دو یا سه روز بیش‌تر زنده نماند. ابن‌ابی‌الحدید می‌نویسد: «چون معاویه خواست برای پسرش یزید بیعت بگیرد، اقدام به مسموم نمودن امام مجتبی علیه السلام کرد، زیرا معاویه برای گرفتن بیعت به نفع پسرش و موروثی کردن حکومتش مانعی بزرگ‌تر و قوی‌تر از حسن بن علی علیه السلام نمی‌دید، پس معاویه توطئه کرد، آن حضرت را مسموم نمود و سبب مرگش شد.» [۴۴۶]. در این توطئه، بیش‌ترین نقش را مروان بن حکم [۴۴۷] که فرماندار مدینه بود ایفا کرد. وقتی معاویه تصمیم بر این جنایت هولناک گرفت، آخرین مرتبه، طی نامه‌ای کاملاً سری از مروان فرماندار خویش خواست تا در مسمومیت حسن بن علی علیه السلام سرعت گیرد و آن را در اولویت قرار دهد. مروان جهت اجرای این توطئه مأمور شد با جعه‌د دختر أشعث

همسر امام مجتبی علیه السلام تماس برقرار کند. معاویه در نامه‌اش نوشته بود که جعده یک عنصر ناراضی و ناراحت است و از جهت روحی می‌تواند با ما همکاری [صفحه ۲۸۹] داشته باشد و سفارش کرده بود که به جعده [۴۴۸] وعده دهد بعد از انجام مأموریتش او را به همسری پسرش یزید در خواهد آورد و نیز توصیه کرده بود صد هزار درهم به او بدهد. بنا به گفته‌ی شعبی: چون جعده امام مجتبی علیه السلام را مسموم کرد، معاویه صد هزار درهم را به او داد، لیکن از ازدواج با پسرش یزید سر باز زد و در پیامی برایش نوشت، «چون علاقه به حیات و زندگی فرزندم یزید دارم، نمی‌گذارم با تو ازدواج کند.» [۴۴۹]. امام صادق علیه السلام فرمود: جعده - لعنه الله علیها - زهر را گرفت و به منزل آورد. آن روزها امام مجتبی علیه السلام روزه داشت و روزهای بسیار گرمی بود، به هنگام افطار [صفحه ۲۹۰] خواست مقداری شیر بنوشد، آن ملعون زهر را در میان آن شیر ریخته بود، به مجرد این که شیر را آشامید، پس از چند دقیقه امام علیه السلام فریاد برآورد: «عدوه الله! قتلتینی قتلك الله و الله لا تصیین منی خلفا و لقد غرک و سخر منک و الله یخزیک و یخزیه؛ دشمن خدا! تو مرا کشتی، خداوند تو را نابود کند. سوگند به خدا! بعد از من بهره و سودی (خوشحالی) برای تو نخواهد بود. تو را گول زدند و مفت و رایگان در راستای اهدافشان به کار گرفتند. سوگند به خدا! (معاویه) بیچاره و بدبخت نمود تو را و خود را خوار و ذلیل کرد.» امام صادق علیه السلام در ادامه‌ی سخنان خود فرمودند: «امام مجتبی علیه السلام بعد از این که جعده او را مسموم کرد، دو روز بیش تر باقی نماند و از دنیا رفت و معاویه هم بدانچه وعده کرده بود وفا نمود.» [۴۵۰].

تطهیر جنایتکار

بعضی از مورخان همانند لامنس [۴۵۱] و ابن خلدون خواسته‌اند دامن معاویه را از این جنایت هولناک تطهیر کنند و بگویند، این هم از اخبار ساختگی است. ابن خلدون می‌نویسد: «و ما ینقل من أن معاویة دس الیه السم من زوجة جعده بنت الأشعث فهو من أحادیث الشیعة و حاشا لمعاویة من ذلك...» [۴۵۲]؛ نسبت مسمومیت حسن بن علی علیه السلام به معاویة بن ابی سفیان که به دست همسرش جعده دختر اشعث انجام شد، ساخته و پرداخته‌ی شیعه است و دامن معاویه از چنین نسبت‌هایی به دور است.» [صفحه ۲۹۱] سخنان لامنس در فصل یازدهم: (تهاجم فرهنگی امویان و عباسیان) خواهد آمد.

دیگر گفتار نادرست

عده‌ی دیگری از قلم به داستان ناآگاه و یا مزدور خواسته‌اند شهادت آن بزرگوار را به گونه‌ای دیگر نقل کنند که نتیجه‌اش تبرئه‌ی معاویه و بنی‌امیه است. لامنس می‌نویسد: «و توفی الحسن فی المدینة بذات الرثة... و ربما کان وفاته عام ۴۹ هـ. بالغا من العمر الخامسة و الأربعین [۴۵۳]؛ حسن بن علی در مدینه به مرض سل وفات کرد و چه بسا مرگ او در سن ۴۵ سالگی در سال ۴۹ هـ. ق. اتفاق افتاده باشد.» مطالب فوق همانند دیگر گفته‌های لامنس غیر تحقیقی و دروغ است و هیچ مورخی گفته‌ی او را تأیید نمی‌کند. دکتر حسن ابراهیم به نقل از بعضی مورخان می‌نویسد: «حسن بن علی چهل روز بعد از بازگشت از عراق به مدینه به اجل عادی از دنیا رفته است.» [۴۵۴]. محمد اسعد طیس نیز گفتار این چنینی را تأیید می‌کند می‌گوید: «حسن بن علی پس از صلح به مدینه بازگشت. از این سفر دو ماه بیش تر نگذشته بود که از دنیا رفت.» [۴۵۵]. این گروه از نویسندگان به این نکته توجه نکرده‌اند که امام مجتبی علیه السلام چند سال بعد از واقعه‌ی صلح در مدینه زندگی کرد و نیز نمی‌دانند که مسمومیت آن حضرت توسط معاویه مورد اتفاق ده‌ها مورخ است (در فصل‌های بعد، پیرامون آن خواهیم نوشت). [صفحه ۲۹۲] برخی از مورخان نیز هستند که مسمومیت را به دیگران نسبت می‌دهند، مانند: الف) احمد بن سهل بلخی می‌نویسد: «حسن بن علی در حال طواف بود که شخصی نیزه‌ی زهر آلودی را به پای آن حضرت فرو برد و او را مسموم کرد و بعد بر اثر آن رحلت کرد.» [۴۵۶]. ب) صاحب کتاب روضه الشهداء

نوشته است: «امام حسن برای معالجه از مدینه به طرف موصل رفت، زیرا در بین راه فقیر نایبایی به بهانه‌ی صدقه گرفتن به سویش آمد که ناگهان عصای مسمومش را به پای آن بزرگوار فرو کرد و سبب مسمومیتش گشت، لیکن آن روز پزشکان معالج هم نتوانستند کاری انجام دهند.» [۴۵۷]. مطالب فوق دروغ قطعی است و به نظر می‌رسد که اینان نیز خواسته‌اند معاویه و بنی‌امیه را با نقل چنین مطالبی تبرئه کنند و دامن امویان را از این ننگ و جرم نابخشدنی پاک نمایند.

اعتراف مورخان

توطئه معاویه جهت مسموم نمودن امام مجتبی علیه‌السلام به قدری روشن و آشکار است که فرصت هرگونه انکار را از مورخان و دانشمندان گرفته است و از این روست که دانشمندان و مورخان بدون اختلاف - جز در موارد اندک - آن را نگاهشته‌اند، از جمله‌ی آن‌هاست: ابن حجر عسقلانی، [۴۵۸]، ابوالحسن علی بن حسین بن علی مسعودی [۴۵۹]، ابوالفرج اصفهانی [۴۶۰]، [صفحه ۲۹۳] شیخ مفید [۴۶۱]، احمد بن یحیی بن جابر بلاذری [۴۶۲]، ابن عبدالبر [۴۶۳]، محمد بن علی ابن شهر آشوب [۴۶۴]، ابن صباغ مالکی [۴۶۵]، سبط ابن جوزی [۴۶۶]، سیوطی [۴۶۷]، حاکم نیشابوری [۴۶۸]، أحمد بن اعثم کوفی [۴۶۹]، و جمال الدین ابی‌الحجاج یوسف المزنی. [۴۷۰] به جهت اختصار به مطالب محمد بن جریر طبری بسنده می‌کنیم که می‌نویسد: «و کان سبب وفاته أن معاویة سمه سبعین مرة فلم يعمل فيه السم فأرسل الی امرأته جعدة بنت الأشعث ابن قیس الکندی و بذل لها عشرين الف دینار و اقطاع عشر ضیاع من شعب السواد، سواد الکوفة، و ضمن لها أن یزوجها یزید ابنه، فسقت الحسن السم فی برادة من الذهب فی السویق المقند [۴۷۱]؛ علت وفات و رحلت امام مجتبی علیه‌السلام این بود که معاویه هفتاد مرتبه آن حضرت را مسموم کرد و لیکن اثر فوری و اساسی نگذاشت تا این که زهری را جهت مسموم نمودن آن حضرت برای جعده دختر محمد بن اشعث بن قیس کندی فرستاد و به همراه آن زهر، بیست هزار دینار فرستاد و ده قطعه باغ از باغ‌های کوفه را به نام او کرد و همچنین وعده داد بعد از انجام مأموریت، او را به ازدواج پسرش یزید بن معاویه درآورد. پس او در فرصتی خاص آن زهر را به خورد حسن بن علی داد و مسمومش کرد» [صفحه ۲۹۴] مورخ توانا، علامه‌ی بزرگوار باقر شریف قرشی می‌نویسد: جعده دختر اشعث بن قیس از خانواده‌های فرومایه، بسیار پست و فرصت‌طلبی بود. او نسبت به امام مجتبی علیه‌السلام عقده داشت، شاید بدان جهت که نتوانسته بود از آن حضرت فرزندی داشته باشد؛ از این رو وقتی زهر از سوی مروان رسید و وعده‌ها را شنید و پول‌ها را مشاهده کرد، ارتکاب آن جرم بزرگ را پذیرفت و در روزی گرم و سوزان که امام مجتبی علیه‌السلام روزه‌دار بود، به هنگام افطار زهر را در کاسه‌ی شیر ریخت و به آن حضرت خوراند. زهر بلافاصله روده‌هایش را پاره کرد و امام از درد شدید به خود پیچید و فرمود: انا لله و انا الیه راجعون. [۴۷۲].

روزهای واپسین و کلمات گهربار

آخرین روزهای حیات آن حضرت، جناده بن امیه [۴۷۳] برای عیادت خدمتش آمد. او می‌گوید: حال امام منقلب بود و از شدت درد می‌نالید، تشتی را در برابر حضرت قرار داده بودند. هرچند گاه، لخته‌های خون از راه دهان خارج می‌شد [۴۷۴]، این جا بود که به وحشت افتادم و سخت ناراحت شدم. [صفحه ۲۹۵] عرض کردم: چرا خود را معالجه نمی‌کنید؟ فرمود: چگونه می‌توانم مرگ را معالجه کنم؟! گفتم: «انا لله و انا الیه راجعون». در آن حال نگاهی به من کرد و فرمود: قسم به خدا! پیامبر خدا صلی الله علیه و آله امامت را برای ما - دوازده جانشین خود - تعهد نموده، سپس فرمود: هیچ کدام از ما از دنیا نخواهیم رفت مگر این که مسموم و یا مقتول خواهیم گشت. آن گاه تشت را برداشتند در حالی که حضرت اشک می‌ریخت. جناده می‌گوید: عرض کردم: فرزند رسول خدا! مرا موعظه کن و پند و اندرز ده. فرمود: «نعم، استعد لسفرک و حصل زادک قبل حلول أجلک. و اعلم أنك تطلب الدنيا و

الموت یطلبک، و لا تحمل هم یومک الذی لم یأت علی یومک الذی أنت فیه. و اعلم أنك لا تکسب من المال شیئا فوق قوتک الا کنت فیه خازنا لغيرک. و اعلم أن فی حلالها حساب و فی حرامها عقاب و فی الشبهات عتاب فأنزل الدنیا بمنزلۃ المیتة، خذ منها ما یکفیک فان کان ذلك حلالا کنت قد زهدت فیها و ان کان حراما لم یکن فیه وزر، فأخذت کما أخذت من المیتة و ان کان العتاب فان العتاب یسیر. و اعمل لدنیاک كأنک تعيش أبدا و اعمل لآخرتک کانک تموت غدا. و اذا أردت عزا بلا عشیره و هیبة بلا سلطان، فأخرج من ذل معصیة الله الی عز طاعة الله - عزوجل - [صفحه ۲۹۶] و اذا نازعتک الی صحبة الرجال حاجه فاصحب من اذا صحبتہ زانک، و اذا خدمته صانک، و اذا أردت منه معونة أعانک و ان قلت صدق قولک و ان صلت شد صولک و ان مددت یدک بفضل مدها، و ان بدت عنک ثلمة سدها و ان رأی منک حسنة عدها و ان سألته أعطاک و ان سکت عنه ابتدأك و ان نزلت احدی الملمات به ساءک، من لا تأتیک منه البوائق و لا یختلف علیک من الطرائق و لا یخذ لک عند الحقائق، و ان تنازعتما منقسما آثرک [۴۷۵]؛ ای جناده، برای سفر آخرت آماده شو و توشهات را پیش از آمدن اجلت مهیا نما. بدان که تو در جستجوی دنیایی در حالی که مرگ به دنبال تو است. هیچ گاه اندیشه و اندوه روز آیندهات را بر اندیشهی امروزت ترجیح مده. بدان اگر تو هر چیزی از دارایی دنیا را بیش از قوت (خوراک) لازمت گرد آوری و نگه داری، تنها خزانه‌دار دیگران خواهی بود. بدان، آنچه از دارایی و مال دنیا به دست می‌آوری، اگر در راه حلال مصرف شود، حسابرسی خواهد داشت و اگر در راه حرام خرج شود کفر و عذاب به دنبال دارد و اگر در جایی که شبهه‌ناک است به کار برده شود، سرزنش و توبیخ در پی خواهد داشت، بنابراین تو دنیا را همانند مرده‌ای پندار و از آن در حد نیازت بهره‌برداری کن. حال آنچه را مصرف کرده‌ای اگر حلال باشد، تو از بی‌رغبتی به آن، زیان و ضرری ندیده‌ای و اگر حرام باشد از کار زشت دوری گزیده‌ای و به اندازه‌ی نیاز از مردار استفاده کرده‌ای و اگر سرزنشی به دنبال داشته باشد آسان و زودگذر و قابل تحمل است. برای کارهای دنیایی خود چنان اقدام کن که گویی سالیان دراز در جهان خواهی بود و خواهی زیست و در کارها و امور آخرتی آن گونه باش که گویی فردا از جهان رخت برمی‌بندی و می‌میری. [صفحه ۲۹۷]

اگر عزت و سربلندی بدون وابستگی خانوادگی و بزرگی بدون سلطنت را خواستاری، از ذلت و خواری گناه دور شو و لباس عزت و فرمانبرداری خدا را بر تن کن. هرگاه به همنشی و مصاحبت با مردم نیازمند شدی، این گونه رفیق و همنشین را برگزین و انتخاب کن: کسی که چون با او نشست و برخاست کنی بر وقار و عزت تو بیفزاید و چون به او خدمت کنی از تو حفاظت و نگاهبانی کند و چنانچه نیاز مالی داشته باشی به یاریات بشتابد و آن گاه که سخن می‌گویی به تو خوشبین باشد و تو را تصدیق کند و اگر در مورد کاری شدت و سختی به خرج می‌دهی با تو همسو و همنوا شود و چون برای کار ارزشمندی دست خود را دراز می‌کنی او نیز دست خود را جلو آورد و اگر از تو خطا و اشتباهی سرزند آن را جبران کند و اگر از تو عمل نیکی ببیند آن را فراموش نکند و یادآور شود و چنانچه از او خواسته‌ای داشته‌ای برآورده کند و اگر از او جدا شدی او به تو ببیند و اگر بر تو مصیبتی وارد شد با تو همدردی نماید. همنشین تو باید کسی باشد که از او به تو زبانی نرسد، دشواری‌ها از ناحیه‌ی او برای تو پیش نیاید - برای تو مصیبت درست نکند - در مسائل اساسی تو را خوار و ذلیل نکند و اگر مالی را بین خود تقسیم می‌کند او را بر خویشتن ترجیح دهد. پند و اندرزهای حکیمانه‌ی امام مجتبی علیه‌السلام چون بدین جا رسید، نفس مبارکش قطع شد و زردی چهره‌اش به قدری زیاد شد که ترسیدم امامم از دنیا برود، بعد از چند لحظه دوباره بهتر شد و به حالت قبلی بازگشت. [۴۷۶].

وصایای امام مجتبی

ائمه علیهم‌السلام در طول زندگی خود وصایای مختلفی داشته‌اند که شامل نصیحت و [صفحه ۲۹۸] پند و اندرزهای بسیار مفید بوده و هست. اما از آن جا که وصیت، اطلاق بر سفارشات لازم برای بعد از مرگ می‌شود، در این جا به وصیت امام حسن مجتبی علیه‌السلام که در روزهای واپسین حیات (در حالی که زهر بدن آن حضرت را می‌آزرد و از شدت درد درهم می‌پیچید) فرمود

است می آوریم: شیخ طوسی (ره) از ابن عباس نقل می کند: در واپسین ایام عمر امام مجتبی علیه السلام برادرش حسین علیه السلام وارد خانه آن حضرت شد، در حالی که افراد دیگری از یاران امام مجتبی علیه السلام در کنار بسترش بودند. امام حسین پرسید: برادر! حالت چگونه است؟ حضرت جواب داد: در آخرین روز از عمر دنیایی ام و اولین روز از جهان آخرت به سر می برم و از جهت این که بین من و شما و دیگر برادرانم جدایی می افتد، ناراحتم. سپس فرمود: از خدا طلب مغفرت و رحمت می کنم، چون امری دوست داشتی، همچون ملاقات رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیر مؤمنان و فاطمه و جعفر و حمزه علیهم السلام را در پیش دارم. آن گاه اسم اعظم و آنچه را از انبیای گذشته از پدرش امیرالمؤمنین علیه السلام به ارث داشت تسلیم امام حسین علیه السلام نمود. [۴۷۷] در آن لحظه فرمود بنویس: «هذا ما أوصی به الحسن بن علی الی أخیه الحسین أوصی أنه یشهد أن لا اله الا الله وحده لا شریک له و أنه یعبد حق عبادته لا شریک له فی الملک و لا ولی له من الذل و أنه خلق کل شیء فقدره تقدیرا و أنه ولی من عبد و أحق من حمد، من أطاعه رشد و من عصاه غوی و من تاب الیه اهتدی، فانی اوصیک یا حسین بمن خلقت من أهلی و ولدی و أهل بیتک أن تصفح عن مسیئهم و تقبل من محسنهم و تكون لهم خلفا و والداء، و أن تدفنی مع رسول الله صلی الله علیه و آله فانی أحق به و بیته فان أبوا علیک فأئشدهک الله بالقرباءة الی قریب الله - عزوجل - منک و الرحم الماسة من رسول الله صلی الله علیه و آله أن لا تهریق فی امری محجمة من دم [صفحه ۲۹۹] حتی نلقى رسول الله صلی الله علیه و آله فنختصم الیه و نخبره بما کان من الناس الینا [۴۷۸]؛ این وصیتی است که حسن بن علی به برادرش حسین نموده است. وصیت او این است: به یگانگی خدای یکتا شهادت می دهد و همان طوری که او سزاوار بندگی است عبادتش می کند، در فرمانروایی اش شریک و همتایی وجود ندارد و هرگز ولایتی که نشانگر ذلت او باشد بر او نیست. او آفریدگار همه ی موجودات است و هر چیزی را به اندازه و حساب شده آفریده. او برای بندگی و ستایش سزاوارترین معبود است. هر کس فرمانبرداری او کند راه رشد و ترقی را پیش گرفته و هر کس معصیت و نافرمانی او کند گمراه شده است و هر کس به سوی او باز گردد - توبه کند - از گمراهی رسته است. ای حسین، تو را سفارش می کنم که در میان بازندگان و فرزندان و اهل بیتم که خطاکاران آنان را با بزرگواری خود بیخشی و نیکوکاران آنها را بپذیری و بعد از من جانشین و پدر مهربانی برای آنان باشی. مرا در کنار قبر جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله دفن نما، زیرا من سزاوارترین فرد برای دفن در کنار پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و خانه او هستم، چنانچه از این کار تو را مانع شدند سوگند می دهم تو را به خدا و مقامی که در نزد او داری و به پیوند و خویشاوندی نزدیکت با رسول خدا صلی الله علیه و آله که مبادا به خاطر من حتی به اندازه ی خون حجامتی، خون ریخته شود تا آن که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله را ملاقات کنم و در نزد او نسبت به رفتاری که با ما کردند شکایت نمایم.» و در روایتی دیگر وصیت آن حضرت چنین نقل شده: «ثم قال: یا أخی اذا [أنا] مت فغسلنی و حطنی و کفنی و احملی الی جدی صلی الله علیه و آله حتی تلحدنی الی جانبه فأن منعت من ذلك فبحق جدک رسول الله صلی الله علیه و آله و أییک امیرالمؤمنین و امک فاطمة الزهراء علیها السلام أن لا تخاصم أحدا، و اردد جنازتی من فورک الی البقیع حتی تدفنی [صفحه ۳۰۰] مع امی علیها السلام. برادرم، آن گاه که از دنیا رفتم، بدنم را غسل بده و حنوط کن و کفن نما و جنازه ام را به سوی حرم جدم ببر و در آن جا دفن کن، چنانچه از دفن جنازه ی من در کنار قبر جدم مانع شدند، تو را به حق جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و پدرت امیر مؤمنان و مادرت فاطمه ی زهرا علیها السلام با هیچ کس در گیر مشو و به سرعت جنازه ی مرا به بقیع برگردان و در کنار آرامگاه مادرم دفن نما.» [صفحه ۳۰۳]

شهادت مظلومانه امام مجتبی علیه السلام

مشهور میان مورخان و علمای مسلمان این است که امام مجتبی علیه السلام بر اثر زهری که از سوی معاویه بن ابی سفیان توسط جعده به آن حضرت خورانیده شد، در روز پنجشنبه ۲۸ صفر سال پنجاهم هجرت در سن ۴۸ سالگی به شهادت رسید. همان طوری که شیخ مفید (ره) متوفای قرن پنجم، سال ۴۱۳ هجری [۴۷۹]، و مفسر ادیب و توانمند شیخ طبرسی (ره) در قرن ششم سال ۵۴۸ هجری در دو کتاب خود [۴۸۰] و علامه بزرگوار حلی [۴۸۱] در قرن هشتم سال ۷۲۶ هجری بر آن تصریح کرده‌اند. مرحوم شیخ طبرسی - روایتی را از طبرانی نقل می‌کند و می‌گوید: «ایشان در کتاب «معجمه» نوشته است: امام مجتبی علیه السلام در ماه ربیع الأول سال ۴۹ هجری به وسیله‌ی زهر به شهادت رسیده است.» [۴۸۲]. و در این جا قول سومی وجود دارد و آن این که: «امام حسن علیه السلام در روز [صفحه ۳۰۴] پنجشنبه، هفتم ماه صفر سال پنجاه هجری رحلت نموده است.» مرحوم علامه مجلسی این قول را به شیخ ابراهیم کفعمی صاحب مصابح و بلد الامین نسبت داده است. [۴۸۳].

عکس العمل معاویه نسبت به جنایت خود

فضل بن عباس می‌گوید: قسم به خدا! من در داخل مسجد اموی نشسته بودم، در آن هنگام عبدالله بن عباس که در شام به سر می‌برد و خبر شهادت امام مجتبی علیه السلام را دریافته بود داخل شد. معاویه در میان عده‌ای از سران قبایل و طوایف ایستاده بود که به نشانه‌ی خوشحالی تکبیر گفت آنگاه فاخته (همسر معاویه) از او پرسید برای چه تکبیر گفتی و چرا خوشحال شدی؟ معاویه پاسخ داد: حسن بن علی مرد! فاخته گفت: «انا لله و انا الیه راجعون» [۴۸۴] سپس بر حسن بن علی [علیهما السلام] گریست. [۴۸۵]. ابن قتیبه دینوری می‌گوید: چیزی از رحلت امام مجتبی علیه السلام نگذشت که معاویه اقدام به گرفتن بیعت از مردم شام برای پسرش یزید کرد و این را طی بخشنامه‌ای به همه‌ی جهان اسلام اعلام نمود. [۴۸۶].

مراسم کفن و دفن سبط اکبر پیامبر

آن گاه که امام حسن علیه السلام دار فانی را وداع گفت، عباس بن علی، عبدالرحمن بن جعفر و محمد بن عبدالله بن عباس به کمک امام حسین علیه السلام شتافتند و آن حضرت با کمک آنان جنازه‌ی برادرش را غسل داد، حنوط کرد و کفن نمود، آن گاه [صفحه ۳۰۵] به مصلا (جایگاه خاص، جهت نماز گزاردن بر مردگان) که در نزدیکی مسجد النبی بود منتقل نمودند، که آن مصلا را «بلاطه» می‌نامیدند [۴۸۷]. در آن جا بر جنازه‌ی آن حضرت نماز گزاردند [۴۸۸]، سپس جنازه را جهت تجدید عهد و دفن، نزدیک مزار رسول خدا صلی الله علیه و آله بردند.

ممانعت از دفن در حرم پیامبر

فرماندار مدینه، مروان بن حکم به همراه آشوبگران جلو آمدند و فریاد برآوردند: شما می‌خواهید حسن بن علی را در کنار پیامبر دفن کنید؟ از طرف دیگر عایشه سوار بر استر به جمعشان پیوست و فریاد زد: چگونه می‌شود کسی را که من هرگز او را دوست ندارم به میان خانه‌ی من داخل کنید. مروان گفت: آیا سزاوار است عثمان در دورترین نقطه‌ی مدینه در قبرستان دفن شود و حسن بن علی در جوار پیامبر خدا صلی الله علیه و آله! هرگز نمی‌شود، من شمشیر به دست می‌گیرم و حمله می‌کنم و ممانعت خواهم نمود. [۴۸۹]. عده‌ای از امویان و آشوبگران به دنبال بهانه بودند و می‌خواستند فتنه‌ای به پا کنند که امام حسین علیه السلام با بردباری جنازه‌ی برادرش را به سوی بقیع برگرداند و بنی‌هاشم را آرام نمود و در جوار جدش فاطمه بنت اسد در بقیع دفن نمود و از خون‌ریزی و فتنه به همان وضعی که امام مجتبی علیه السلام وصیت نموده بود جلوگیری کرد. امام حسین علیه السلام رو به مروان کرد و فرمود: اگر برادرم وصیت کرده بود که در کنار جدش پیامبر صلی الله علیه و آله دفن شود، می‌فهمیدی تو کوچک‌تر از آنی

که بتوانی ما را [صفحه ۳۰۶] برگردانی و جلو دفن جنازه‌ی او را در میان حرم پیامبر صلی الله علیه و آله بگیری. [۴۹۰]. این شهر آشوب می‌افزاید: به هنگام بردن جنازه‌ی امام مجتبی علیه‌السلام به سوی بقیع غرقه، افراد شرور و پست به پشتیبانی امویان به جنازه‌ی آن بزرگوار تیراندازی کردند [۴۹۱]، به طوری که هنگام دفن هفتاد تیر از بدن آن حضرت جدا نمودند. [۴۹۲].

عایشه به هنگام دفن جنازه‌ی امام مجتبی

ابن عباس (ره) خطاب به عایشه (در حالی که چهل سواره در اطرافش بودند) گفت: «واسوأناه فیوما علی بغل و یوما علی جمل، تریدین أن تطفئی نور الله و تقاتلی اولیاء الله ارجعی فقد کفیت الذی تخافین و بلغت ما تحببین و الله منتصر لأهل البیت و لو بعد حین [۴۹۳]؛ چه بیچارگی و بدبختی! امروز سوار بر استر شدی و یک روز سوار بر شتر گشتی (اشاره به جنگ جمل). تو می‌خواهی نور خدا را خاموش کنی و با اولیای خدا بجنگی. برگرد، آنچه دیگران می‌خواستند انجام دادی و مأموریت خویش را به پایان رساندی، خداوند اهل بیت علیهم‌السلام را یاری خواهد کرد، گر چه زمانی بگذرد...» و بعضی سخن ابن عباس را چنین نقل کرده‌اند: «جملت و بغلت و لو عشت لفیلت!» [۴۹۴] آن روز سوار بر شتر گشتی و امروز بر استر سواری، و اگر زنده بمانی [صفحه ۳۰۷] [برای مبارزه با نور خدا و اهل بیت] بر فیل نیز سوار خواهی گشت. و در قسمت‌هایی از زیارات جامعه، خطاب به امامان معصوم علیهم‌السلام ماجرای شهادت آن بزرگوار را از زبان امام باقر علیه‌السلام چنین نقل می‌کند: «یا موالی... أنتم بین صریح فی المحراب قد فلق السیف هامته و شهید فوق الجنازه قد شکت بالسهم اکفانه [اکفانه بالسهم]... [۴۹۵]؛ ای سروران من!... شما کسانی هستید که بعضی جسدتان در میان محراب عبادت در حالی که فرقتان شکافته بود، به شهادت رسیدید و بعضی از شما شهیدی هستید که دشمنان اسلام بر جنازه‌ی شما تیراندازی کردند، به طوری که کفتتان سوراخ سوراخ گردید...» در روایت فوق، ابتدا اشاره به نحوه‌ی شهادت علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام شده است و سپس ماجرای تیرباران شدن جنازه‌ی امام مجتبی علیه‌السلام را بیان می‌کند و در ادامه‌ی آن، [صفحه ۳۰۸] ماجرای شهادت امام حسین علیه‌السلام و دیگر ائمه را بیان می‌دارد.

انعکاس شهادت امام مجتبی

اشاره

شهادت مظلومانه‌ی سبط اکبر رسول خدا صلی الله علیه و آله پرده‌ی نفاق را از چهره‌ی کریه معاویه کنار زد؛ پرده‌ی نفاقی که ذوالفقار امیرمؤمنان علیه‌السلام در صحرای صفین قادر بر دریدن آن نگردید. شهادت امام مجتبی علیه‌السلام کاری کرد که عمرو بن نعجه گفت: «رحلت حسن بن علی [علیه‌السلام] اولین خاک ذلت و خواری بود که بر سر عرب پاشید و سیاه‌بختش گردانید.» [۴۹۶].

واکنش مردم

امام باقر علیه‌السلام نسبت به انعکاس شهادت آن بزرگوار فرمود: «مکث الناس بیكون علی الحسن بن علی و عطلت الأسواق [۴۹۷]؛ به هنگام شهادت امام مجتبی علیه‌السلام مردم گریه و زاری داشتند، حزن آنان را فراگرفت و عزاداری نمودند و بازارها را تعطیل کردند.»

حضور همگانی

جهم بن ابی جهم می گوید: چون امام حسن مجتبی علیه السلام رحلت نمود، قبیله‌ی بنی‌هاشم همگی بسیج گردیدند و به تمام شهرها و روستاهای اطراف مدینه که در آن‌ها، انصار زندگی می‌کردند و رفتند و خبر شهادت آن حضرت را با حزن و اندوه اعلان داشتند، به مجرد شنیدن خبر رحلت آن بزرگوار، زن و مرد، کوچک و [صفحه ۳۰۹] بزرگ همگی در تشییع جنازه شرکت نمودند، به طوری که بر اثر کثرت جمعیت در میان بقیع اگر سوزن به روی زمین می‌افتاد بر زمین نمی‌رسید. [۴۹۸].

مردم مکه و مدینه

ابن ابی نجیح می گوید: «در مکه‌ی معظمه و مدینه‌ی منوره یک هفته عزای عمومی بود و همه‌ی مردم اعم از زنان، مردان و فرزندان خردسال، در فقدان آن حضرت اشک می‌ریختند.» [۴۹۹].

مردم بصره

ابوالحسن مدائنی می‌نویسد: عبدالله بن سلمه جهت رساندن خبر رحلت جانگداز امام مجتبی علیه السلام برای زیاد بن ابیه [۵۰۰] وارد بصره شد، که به محض پخش خبر شهادت آن حضرت، آه و ناله مردم بلند شد. ابوبکره برادر زیاد مریض بود، چون صدای گریه مردم را شنید از همسرش میسۀ بنت شحام پرسید: چه خبر شده؟ با بی‌پروایی گفت: «حسن بن علی در گشت و مردم از دست او آسوده شدند!» ابوبکره با خشم و ناراحتی گفت: «ساکت باش! وای بر تو! خدای سبحان او را از شر بسیاری آسوده کرد، و لیکن مردم با فقدان او خیر بسیاری را از دست دادند، خداوند حسن بن علی را رحمت کند.» [۵۰۱].

همسر معاویه

ابن قتیبه نیز می‌نویسد: خبر رحلت امام مجتبی علیه السلام چون به معاویه رسید، او [صفحه ۳۱۰] و بعضی از همراهانش سجده‌ی شکر به جا آوردند و تکبیر گفتند، و لیکن فاخته همسر معاویه سخت ناراحت گردید و معاویه را بر شادمانی‌اش نکوهش نمود و فریادش به «انا لله و انا الیه راجعون» بلند شد. [۵۰۲].

معاویه و یارانش

در آن زمان عبدالله بن عباس در شام به سر می‌برد، چون خبر خوشحالی معاویه را در رحلت امام مجتبی علیه السلام شنید بر او داخل شد و چون بر زمین نشست، معاویه گفت: حسن بن علی مرد و هلاک گردید! عبدالله گفت: بلی، آن گاه چند مرتبه تکرار کرد: «انا لله و انا الیه راجعون» [۵۰۳] سپس گفت: معاویه! شنیدم اظهار خوشحالی و شادمانی کرده‌ای! آگاه باش! قسم به خدا با مرگ حسن بن علی هرگز قبر تو پر نمی‌گردد و کوتاهی عمر با برکت او بر عمر تو نمی‌افزاید. او رحلت نمود و حال آن که وجودش بهتر از تو بود. اگر امروز ما گرفتار فقدان آن وجود مبارک شده‌ایم، قبلاً به چنین مصیبتی در رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله مبتلا گشته بودیم، و لیکن خداوند سبحان با تعیین جانشین نیکو، آن را جبران نمود. در این هنگام عبدالله فریادی برآورد و گریه‌ی زیادی کرد به طوری که هر کس در آنجا بود تحت تأثیر قرار گرفت و اشکش جاری گشت، حتی معاویه‌ی خبیث هم گریان شد. راوی گفت: «هرگز مانند آن روز، مجلسی را چنان متأثر و گریان ندیدم.» [۵۰۴].

بنی‌هاشم در مدینه منوره

حاکم در مستدرک می‌نویسد: [صفحه ۳۱۱] «چون امام حسن مجتبی علیه السلام درگذشت، زنان بنی‌هاشم یک ماه در سوگ آن

حضرت عزاداری و نوحه‌سرایی نمودند.» [۵۰۵]. عبیده بنت نائل از عایشه بنت سعد نقل می‌کند: «زنان بنی‌هاشم به مدت یک سال برای حسن بن علی عزاداری کردند.» [۵۰۶].

ابوهریره

سعد بن بکر گفت: «در روز رحلت حسن بن علی علیهما السلام ابوهریره جلو در مسجد النبی صلی الله علیه و آله ایستاده بود، گریه می‌کرد و با صدای بلند می‌گفت: و ای مردم! امروز محبوب‌ترین کس به رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفته است، بر او گریه کنید.» [۵۰۷]. [صفحه ۳۱۵]

اوج استبداد و ستم امویان

اشاره

بعد از شهادت امام حسن مجتبی علیه‌السلام در سال پنجاه هجری معاویه بن ابی‌سفیان سخت‌گیری و فشار گسترده‌ای را بر پیروان اهل بیت علیهم‌السلام آغاز کرد تا آنان تسلیم گردند و بعد از شهادت حسن بن علی علیه‌السلام به فکر سازماندهی مجدد و تشکلی دیگر نیفتند، مبادا خطر جدی او را تهدید کند. از این رو در سال ۵۱ هجری طی حکم جدیدی برای مغیره بن شعبه فرماندار سابق کوفه نوشت: از امروز باید روش دیگری را در پیش گیری، که زمان تحمل و بردباری گذشت. تو را به چند نکته اساسی توصیه و سفارش می‌کنم: الف) هرگز اهانت بر علی بن ابی‌طالب [علیه‌السلام] را فراموش نکنید و این را در سرلوحه‌ی کارهای خود قرار دهید و متقابلاً برای عثمان استغفار کنید و طلب رحمت نمایید. ب) یاران علی بن ابی‌طالب [علیه‌السلام] را متهم کنید و از خود دور نمایید و در مقابل، طرفداران عثمان را به خود نزدیک کنید و به آن‌ها شخصیت اجتماعی و سیاسی دهید و در هر جا یک نفر منصوب کنید.

مبارزات حجر بن عدی و...

دستورالعمل فوق باعث شد یاران وفادار اهل بیت علیهم‌السلام همچون حجر بن عدی و [صفحه ۳۱۶] عمرو بن حمق و یارانشان نتوانند جسارت‌های آنان را تحمل کنند و در مقابل حاکمان زورگو و بی‌اراده‌ی اموی ایستادند و نهی از منکر نمودند که همین باعث شد مغیره بن شعبه نتواند اهداف معاویه را جامه‌ی عمل بپوشاند. معاویه با مشورت، زیاد بن ابیه، عمرو بن حرث را به فرمانداری کوفه برگزید [۵۰۸] که عمرو نیز نتوانست در برابر یاران علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام ایستادگی کند و مجری خوبی برای اهداف معاویه باشد، از این جهت عمرو بن حرث نامه‌ی خطاب به زیاد بن سمیه نوشت که: اگر نیاز به کوفه داری، خود را هر چه سریع‌تر به کوفه برسان. زیاد با عجله‌ی تمام از بصره بازگشت و خود زمام کوفه را به دست گرفت. او همه نیروهای پلیسی و امنیتی خود را بسیج کرد و با درگیری‌های مختلف و جستجوهای فراوان به دستگیری حجر بن عدی و عمرو بن حمق و یارانش پرداخت. عاقبت حجر بن عدی طایبی را به همراه دوازده نفر دیگر دستگیر نمود و روانه‌ی زندان کرد، در حالی که حجر بن عدی را به زنجیرهای آهنین بسته بودند شبانه آنان را روانه‌ی شام نمودند. عده‌ای از مردم با حزن و اندوه نظاره‌گر ماجرا بودند، در این جا دخترش [۵۰۹] که تنها فرزند وی بود، در وداع آخرین با اندوه تمام به آسمان می‌نگریست و می‌گفت: ترفع أیها القمر المنیر لعلک أن تری حجرا یسیر یسیر الی معاویة بن حرب لیقتله کما زعم الأُمیر و یصلبه علی بابی دمشق و تأکل من محاسنه الطیور تجبرت الجبابر بعد حجر و طاب له الخورتنق [۵۱۰] و السدیر [۵۱۱]. [صفحه ۳۱۷] ألا یا حجر حجر بن عدی تلقتک السلامه و السرور أخاف

علیک ما اُردی علیا و شیخا فی دمشق له زئیر ألا یا حجرا مات موتا و لم ینحر کما نحر البعیر فان تهلک فکل عمید قوم الی هلک من الدنیا یسیر [۵۱۲]. «ای ماه تابنده، اوج بگیر شاید حجر را به هنگام رفتن ببینی؛ او به سوی معاویه پسر حرب می‌رود تا کسی که خود را امیر می‌پندارد او را بکشد؛ او را بر دروازه‌ی دمشق به دار زند و مرغان، محاسن و چانه او را بخورند؛ بعد از شهادت حجر همه‌ی سلاطین ستم خواهند کرد و گوارا می‌شود ظلم در کاخ‌های خورتق و سدیر؛ ای حجر و ای حجر بن عدی تو را سلامتی و شادمانی همراه باد! ولی می‌ترسم تو هم مانند علی [علیه‌السلام] کشته شوی و آن پیرمرد شامی همانند شیر بنالد؛ ای کاش! حجر همانند دیگران می‌مُرد و او را همچون شتران ذبح نمی‌کردند؛ و اما اگر هم کشته شوی همانند رئیس هر قومی است که کشته می‌شود و از این دنیا می‌رود.» کاروان آزادگان در بند را از کوفه خارج کردند و در نزدیکی شهر شام در مرج عذرا همه را نگاه داشتند، حجر بن عدی تا به مرج عذرا [۵۱۳] رسید گفت: به خدا قسم من نخستین مسلمانی بودم که در این سرزمین سگ‌هایش بر روی من پارس کردند و من در این جا فریاد الله اکبر بر آوردم. آن گاه با دو نفر دیگر که به یاران حجر پیوستند، مجموع قهرمانان عقیده و جهاد به چهارده نفر رسیدند که در مروج عذرا زندانی شدند. در آن جا با [صفحه ۳۱۸] وساطت‌های گوناگون هفت نفر آزاد شدند و شش نفر دیگر [۵۱۴] به همراه حجر بن عدی (ره) مظلومانه به شهادت رسیدند. شهادت حجر بن عدی و اصحابش به قدری بر مردم کوفه، بصره و مدینه گران آمد که همگی بر این امر تأسف خوردند و بر گذشته و آینده‌ی خویش بر خود لرزیدند. حسن بصری وقتی از شهادت حجر بن عدی و همراهانش باخبر شد پرسید: آیا بر آنان نماز خواندند و کفن نمودند و رو به قبله دفن کردند؟ جواب دادند: آری. سپس گفت: شما را به پروردگار کعبه برای آنان حج به جا آورید. [۵۱۵]. ابومخنف می‌گوید: در آن سال، معاویه پس از انجام حج به مدینه‌ی منوره آمد، وقتی به خانه عایشه داخل شد. اولین سخن عایشه این بود: «آیا از خدا نترسیدی که حجر بن عدی و یارانش را کشتی؟!» عایشه همیشه از شهادت حجر سخن می‌گفت و متأثر بود. از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره‌ی فضائل حجر چنین نقل می‌کرد که فرمود: «به زودی در مرج عذراء کسانی کشته می‌شوند که خدا و اهل آسمان‌ها از کشته شدن آن‌ها خشمگین خواهند شد.» [۵۱۶].

یاران حجر بن عدی

اشاره

صالحان پارسا و مجاهدان عقیده و ایمان در جو خفقان بنی‌امیه تشکلی پولادین - گرچه محدود و مخفی - داشتند، به همین جهت وحشتی در حکام شام و مزدوران‌شان در کوفه ایجاد شده بود. آنان دارای شهرتی نیکو و موقعیتی حساس [صفحه ۳۱۹] بودند. اینک به توضیحی کوتاه درباره‌ی آنان می‌پردازیم:

شریک بن شداد حصرمی

نام دیگر او ثداد حصرمی و عریک بن شداد است. او از مردان وفادار و مؤمن به خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و خود را فدایی علی بن ابی‌طالب و اهل بیت علیهم‌السلام می‌دانست. در سال ۵۶ ه. ق. به دست معاویه به شهادت رسید. مأموران خون‌آشام معاویه قبل از به شهادت رساندن او و همراهانش گفتند: «انا أمرنا أن نعرض علیکم البرائة من علی و اللعن له فان فعلتم ترکناکم و ان أبتیم قتلناکم؛ ما مأموریم تا بر شما اعلان بی‌زاری و براءت از علی [علیه‌السلام] را پیشنهاد کنیم، چنانچه انجام دادید رهایتان می‌کنیم و اگر رد کردید شما را خواهیم کشت.» یاران علی جواب دادند: «لسنا فاعلی ذلک، فقتلوا؛ ما هرگز لعن نخواهیم کرد و براءت نخواهیم جست.» که پس از آن آنان را گردن زدند و همگی به خیل شهیدان عقیده و ایمان پیوستند. [۵۱۷].

صیفی بن فسیل شیبانی

محدثان او را از چهره‌های معروف و مخالف معاویه دانسته‌اند، صیفی از یاران خاص و فداکار امیر مؤمنان علیه السلام بود و مدت‌ها توفیق خدمتگزاری آن حضرت را داشت. وی دارای شجاعتی قلبی بود، به طوری که در عقاید خود استوار و پابرجا ماند. [۵۱۸] آن روز که او را به همراه حجر بن عدی دستگیر کردند، زیاد رو به [صفحه ۳۲۰] صیفی شیبانی کرد و گفت: درباره‌ی ابوتراب چه می‌گویی؟ پاسخ داد: من ابوتراب را نمی‌شناسم. با خشونت فریاد زد: علی بن ابی‌طالب را نمی‌شناسی؟! جواب داد: خوب می‌شناسم. زیاد گفت: همان است ابوتراب. صیفی گفت: من او را ابوالحسن پدر امام حسن و امام حسین علیهما السلام می‌شناسم. رئیس پلیس زیاد گفت: امیر می‌گوید ابوتراب، تو می‌گویی نمی‌شناسم؟! صیفی رو به وی کرد و گفت: تو می‌خواهی اگر زیاد دروغ بگوید و شهادت باطل دهد، من گواهی کنم؟ در این هنگام، زیاد با عصانیت با عصایی که در دست داشت بر گردن صیفی کوبید و گفت: درباره‌ی او (علی بن ابی‌طالب) چه می‌گویی؟ صیفی با تمام شجاعت و ایمان گفت: من او را از بندگان مقرب خدا می‌شناسم و بهترین سخن را درباره‌ی او می‌گویم و هر آنچه رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت به آن حضرت داده و فرموده قبول دارم و عقیده من است. بعد از آن سخن او را بسیار شکنجه‌اش دادند و به زندانش انداختند و بر گردنش زنجیر زدند و بعد هم به همراه حجر بن عدی به شام فرستادند و در مرج عذرا به شهادتشان رساندند. [۵۱۹].

عبدالرحمان بن حسان عنزی

وی از جمله یران مقاوم و پایداری بود که در برابر زیاد و معاویه هرگز سر فرود نیاورد و از ایمان و عقیده‌ی خود دفاع کرد. زیاد او را با غل و زنجیر به مرج عذرا فرستاد. عبدالرحمن در مرج عذرا می‌انگاشت که معاویه بهتر از زیاد است و [صفحه ۳۲۱] شاید هم می‌خواست هدف خود را به طاغوت شام ابلاغ دارد، گفت: مرا پیش امیر بفرستید. وقتی نزد معاویه رسید، معاویه رو به او کرد و گفت: برادر ربیع! درباره‌ی علی [علیه السلام] چه می‌گویی؟ عبدالرحمن گفت: این پرسش را نکن و یقین بدان که او از تو بهتر است. معاویه گفت: تو را رها نمی‌کنم تا پاسخ دهی؟ جواب داد: نزد خداوند شهادت‌ش خواهم داد که علی بن ابی‌طالب علیه السلام همیشه به یاد خدا بود، امر به معروف و نهی از منکر می‌کرد، همیشه برپا دارنده‌ی عدل و قسط بود و مردم را مورد عفو و بخشش قرار می‌داد. معاویه راهی جهت اعدام وی نیافت و پرسید: در مورد عثمان چه می‌گویی؟ عبدالرحمن پاسخ داد: او اولین کسی بود که راه ستم را گشود و درهای حق را به روی مردم بست. معاویه گفت: ابن حسان! خودت را به کشتن دادی. ابن حسان در پاسخ معاویه گفت: این تویی که خود را به کشتن دادی، همانا قبیله‌ی ربیعه در بیابانند! وقتی معاویه وضع را چنین دید، او را به کوفه بازگرداند و به همراهش نامه‌ای ارسال داشت که در آن نوشته بود: «این بدترین کسی است که فرستاده‌اید! او را با بدترین شکل به قتل برسانید.» [۵۲۰]. وقتی عبدالرحمان بن حسان به همراه نامه به کوفه بازگردانده شد، در قس الناطف (ناحیه‌ای در اطراف کوفه، نزدیکی دجله) ناحیه شرقی فرات زنده به گورش کردند و به شهادت‌ش رساندند. [صفحه ۳۲۲]

قیصه بن ربیع العبسی

نیروهای پلیس زیاد، با مکر و حيله او را امان دادند و سپس دستگیرش نمودند، زیرا عهدشکنی از عادات بنی‌امیه بود. زیاد بن ابیه گفت: تو مردی آشوبگر و فتنه‌انگیزی. او منکر شد و گفت: چنین نیست، اگر امان نداده بودی هرگز نزد تو نمی‌آمدم. سرانجام او را روانه‌ی زندان کردند و به هنگام رفتن به زندان که جمعی پلیس در اطرافشان بودند، زنان قبیله‌ی ربیعه بر او می‌گریستند. قیصه خطاب به آنان گفت: ساکت باشید و صبر کنید و پرهیزکاری پیشه کنید، من از پروردگارم خواستار دو چیز بودم: الف) شهادت که

سعادت عظیم است؛ ب) سربلندی و سلامتی که با آن به خانه برگردم. شما به خانه برگردید، خداوند رزاق است، زیرا او شما را آفریده است. قیصه را به زندان انداختند و شدیدترین شکنجه‌ها را به وی دادند. ابوشریف بدوی - بزی - مسؤول زندان، گفت: تو برائت و بیزاری از علی بجوی، من تو را آزاد می‌کنم و دیگری را به جای تو و به نام تو خواهم کشت! پاسخ داد: ممکن نیست برای آزادی خود، خون دیگری را بریزم و از یک حقیقت آسمانی که قرآن بدان امر کرده، روی گردانم. قیصه نیز به همراه دیگر یاران حجر شربت شهادت نوشید و در زمره‌ی شهیدان راه ولایت و امامت قرار گرفت. [۵۲۱].

کدام بن حیان عنزی

او همانند دیگر فداییان اهل بیت در برابر نفاق و کفر تأویلی بنی‌امیه مقاومت کرد و از دین و عقیده‌ی خود دفاع نمود و با به شهادت رسیدن خود، معاویه [صفحه ۳۲۳] و حکام شام را که مظهر رذالت و پستی و ناجوانمردی بودند، معرفی نمود و برای همیشه نام خود و اهل بیت علیهم‌السلام را درخشش داد.

محرز بن شهاب بن بجیر بن سفیان بن خالد بن منقر تمیمی

او از بزرگان شیعه و اشراف قبایل عرب بود. در سال ۴۳ ه. ق. در مبارزه با خوارج، همراه معقل بن قیس بود. وی بر سه هزار نفر از لشکریان فرماندهی می‌نمود. مورخان به نام، همچون طبری و ابن‌اثیر از او با عظمت یاد کرده‌اند. این قهرمان شجاع و بزرگ شیعه را به جرم دوستی و محبت و مودت امیرالمؤمنین و اهل بیت علیهم‌السلام کشتند. [۵۲۲].

عمرو بن حمق خزاعی

عمرو خزاعی در سال حدیبیه قبل از فتح مکه اسلام آورد و از یاران باوفای رسول خدا صلی الله علیه و آله گردید و عمرو خزاعی روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله را دعوت نمود و با کاسه‌ی شیری پذیرایی کرد، آن گاه حضرت درباره‌ی او دعا کرد و فرمود: «اللهم متعه بشبابه»؛ «خداوندا، به جوانی‌اش برکت ده» [او هشتاد سال عمر کرد و یک دانه موی سفید در سر و صورتش پیدا نشد]. پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله از پیروان مخلص امیرالمؤمنین علیه‌السلام شد، به طوری که بارها حضرت می‌فرمود: «لیت فی جندی مائه مثلک؛ کاش! در میان لشکریانم صد نفر همانند تو می‌داشتم». عمرو در رکاب علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام در جنگ جمل، نهروان و صفین قهرمانی‌ها آفرید. [۵۲۳] امیرالمؤمنین علیه‌السلام همیشه از او تجلیل می‌نمود، آن حضرت خبر از شهادت وی می‌داد و می‌فرمود: [صفحه ۳۲۴] «یا عمرو انک لمقتول بعدی و ان رأسک لمنقول و هو أول رأس ینقل فی الاسلام و الولیل لقاتلک [۵۲۴]؛ ای عمرو! پس از من کشته خواهی شد و سر بریده‌ی تو را از شهری به شهر دیگر منتقل خواهند کرد و سر تو اول سر شهیدی است که از جایی به جای منتقل می‌شود؛ نفرین بر قاتل و کشنده تو!» [۵۲۵] و در جای دیگر علی علیه‌السلام درباره‌اش دعا کرد و فرمود: «اللهم نور قلبه بالتقی و اهده الی صراطک المستقیم؛ بارالها! دل عمرو را به نور ایمان روشن گردان و راه راست را به او بنمایان» عمرو خزاعی در کوفه و مصر زندگی کرد و مدتی نیز در شام بوده است. وی به اتهام دوستی و محبت امیرمؤمنان علیه‌السلام و مخالفت بر ضد معاویه، همراه حجر بن عدی مورد تعقیب قرار گرفت و دستگیر شد و در سال پنجاه ه. ق. شربت شهادت نوشید. همه‌ی یاران حجر بن عدی دارای سوابق درخشان و حرکت در خط ولایت و امامت پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند که شرح حال هر یک از آنان میدان گسترده‌تری را می‌طلبد.

جنايات بنی امیه

با شناختی که زیاد بن سمیه از طرفداران اهل بیت علیهم السلام داشت، بعد از شهادت امام مجتبی علیه السلام نگذاشت احدی از شخصیت‌های معروف شیعه در عراق باقی بماند. او که هر سال شش ماه در کوفه و شش ماه دیگر را در بصره حکومت می‌کرد، سمره بن جندب را قائم مقام خود در بصره قرار داده بود تا در نبود او آن شهر را اداره کند [۵۲۶]، اما آن سفاک از خدا بی‌خبر در غیاب زیاد، هشتاد هزار نفر را به قتل رسانید. زیاد ای وی پرسید: آیا نمی‌ترسی انسان بی‌گناهی را کشته باشی؟! جواب گفت: اگر دو برابر این مقدار را هم کشته بودم از چنین [صفحه ۳۲۵] احتمالی، هیچ‌گونه وحشتی به خود راه نمی‌دادم. ابوسوار عدوی می‌گوید: سمره در یک بامداد ۴۷ نفر از اقوام ما را کشت، در حالی که همگی حافظ قرآن بودند. [۵۲۷]. و نیز معاویه بعد از شهادت امام مجتبی علیه السلام در سال پنجاه ه. ق. فرمان داد، منبر رسول خدا صلی الله علیه و آله را از مدینه منوره به شام منتقل کنند که بر اثر گرفتگی خورشید و به حرکت درآمدن خود منبر، مردم او را از تصمیمش منصرف کردند. [۵۲۸]. از سوی دیگر مروان بن حکم که مجری دستورات معاویه بود بر یاران اهل بیت علیهم السلام سخت‌گیری نمود و همه‌ی فدک را به تصرف خود درآورد. ابن‌ابی‌الحدید می‌نویسد: شیعیان و طرفداران علی بن ابی‌طالب علیه السلام در هر کجا بودند، به دست عمال معاویه به قتل رسیدند. کارگزاران بنی‌امیه دست و پاهای اشخاص را به احتمال این که از شیعیان هستند قطع کردند. هر کس را به عنوان طرفدار اهل بیت علیهم السلام می‌شناختند یا زندان می‌کردند و یا مالش را به غارت می‌بردند و یا خانه‌اش را ویران می‌کردند و چنانچه درجه‌ی علاقه‌اش بیش‌تر بود، مجازات بیش‌تری روا می‌داشتند. امام باقر علیه السلام فرمودند: «... و کان عظم ذلک و کبره زمن معاویه بد موت الحسن علیه السلام فقتلت شیعتنا بكل بلدة و قطعت الأیدی و الأرجل علی الظنء... حتی ان الرجل ليقال له: زندیق او کافر، أحب الیه من أن یقال: شیعة علی؛ شدت فشار و تزییقات در زمان معاویه بعد از شهادت امام حسن علیه السلام به حدی رسیده بود که اتهام به دوستی علی بن ابی‌طالب علیه السلام از اتهام به کفر و بی‌دینی بدتر به حساب می‌آمد و مجازات شدیدتری را به دنبال داشت.» [۵۲۹]. [صفحه ۳۲۶]

سازماندهی حق پرستان برای مبارزه با بنی‌امیه

فشار و تزییقات بیش از حد در کوفه، بصره، مدینه و... باعث گردید که مردم بر گذشته‌ی خود بیندیشند و بر سستی‌ها و کج‌اندیشی‌های خود در زمان امام مجتبی علیه السلام تأسف بخورند و خود را سرزنش نمایند؛ هرگاه به یکدیگر می‌رسیدند، درباره‌ی کم‌کاری‌ها و سستی‌هایی که منجر به صلح با شام گردیده بود سخن می‌گفتند و انگشت ندامت به دندان می‌گرفتند و نسبت به آینده‌ی خود که چه می‌تواند بکنند به فکر و اندیشه فرو می‌رفتند.

آغاز مبارزه

مدت زیادی از شهادت امام حسن مجتبی علیه السلام نگذشته بود که گروه‌های مختلفی از عراقیان خدمت امام حسن علیه السلام آمده، از آن حضرت تقاضای رهبری قیام و حرکت بر ضد معاویه را نمودند [۵۳۰]، به ویژه هنگامی که در سال ۵۶ هجری معاویه اقدام به گرفتن بیعت برای فرزندش یزید نمود که این امر با مخالفت حسین بن علی علیهما السلام و دیگر افرادی همچون عبدالله بن عمر و عبدالله بن زبیر و... روبه‌رو گردید [۵۳۱]، زیرا همگی از استبداد معاویه به ستوه آمده بودند و می‌ترسیدند این حلقه‌ی بردگی برای همیشه بر گردنشان آویز گردد. در این راستا مبارزاتی متشکل علیه بنی‌امیه آغاز گردید، به چند نمونه اشاره می‌گردد: الف) در سال ۵۲ هجری زیاد بن خراش عجلی به همراه سیصد نفر نیروی سواره بر سرزمین مسکن وارد شدند و می‌خواستند بر نیروهای معاویه حمله کنند که با نیروهای سعد بن حدیفه روبه‌رو شدند و مغلوب گشتند. [صفحه ۳۲۷] ب) و همچنین معاذ طائی با گروهی از نیروهای نظامی خود تشکیلی پیدا کردند و حمله‌ای آغازیدند، لیکن آن‌ها نیز مغلوب شدند. [۵۳۲]. پ) در سال ۵۳

هجری ربیع بن زیاد که خود فرماندار منصوب خراسان از سوی معاویه بود از جنایات معاویه به ستوه آمد و آن گاه که از کشتار مظلومانه‌ی حجر بن عدی (ره) و یارانش باخبر شدند، سخت متأثر گردید، در حضور مردم در نماز جمعه و غیره اظهار ناخشنودی نمود. او می‌گفت: از این پس مرگ به سراغ عرب خواهد آمد، چنانچه مردم کوفه به پشتیبانی حجر برمی‌خاستند او هرگز کشته نمی‌شد. اگر مردم کوفه در برابر قوای بنی‌امیه ایستادگی می‌کردند این رادمردان آزاد و نیکوکار را نمی‌کشتند، اما آن‌ها از جهاد خودداری کردند پس به ذلت و بدبختی و خواری خواهند افتاد و خوار شده‌اند. ربیع در روز جمعه همان ایام به هنگام خطبه‌های نماز جمعه دست به آسمان بلند کرد و گفت: «ای مردم! من از زندگی خسته شدم، دعا می‌کنم شما آمین بگویید، سپس گفت: بار خدایا! اگر ربیع در درگاه تو عمل خیری دارد جاننش را بگیر و اجلش را برسان.» همان روزها دعایش مستجاب شد و چیزی نگذشت که وی از دنیا رفت. [۵۳۳]. (ت) در سال ۵۸ هجری عده‌ی زیادی از خوارج به سرپرستی حیان بن ظبیان سلمی بر معاویه خروج کردند که حرکت آنان به جایی نرسید و شکست خوردند. [۵۳۴]. نظیر این حرکت‌های منظم و سازمان یافته، فراوان علیه اموی‌ها پیش آمد، زیرا در سایه‌ی صلح و فرصت پیدا شده، بنی‌امیه ماهیت خبیث و پست خود را نشان دادند و در نزد همگان برای همیشه منفور گردیدند. [صفحه ۳۲۸] در سال شصت هجری به دنباله‌ی فرارسیدن مرگ معاویه و جانشینی فرزندش یزید، نهضت اباعبدالله الحسین علیه‌السلام آغاز گردید، در آن سال از بیش‌تر بقاع اسلامی نامه‌ها به سوی آن حضرت سرازیر گردید. مردم کوفه و بصره و مدینه و مکه و شامات که تلخی حکومت استبدادی نوزده سال و سه ماهه‌ی معاویه را دیده بودند [۵۳۵] به هر نحو که شده می‌خواستند از آن استبداد شوم بگریزند، تا این که در سال ۶۱ هجری افراد زیادی بیعت نمودند و نهضت عاشورا را ترتیب دادند. حزب حاکم بنی‌امیه که خود را در شرف نابودی همیشگی می‌دید، جنایت، کشتار، تخریب و زندانی نمودن انسان‌های آزاد را در همه جا گسترش دادند و یزید بن معاویه در مدت سه سال بعد از پدر فجایعی انجام داد که روی شادها و ضحاک‌ها را سفید نمود و حادثه خونین و دلخراش کربلا را بوجود آورد و لعن و نفرین همیشگی را برای خود و خاندانش خرید و منفور همیشه تاریخ گردید. [صفحه ۳۳۱]

تهاجم فرهنگی امویان و عباسیان

اشاره

زامداران باطل جهت استثمار و استعمار جامعه و استحکام حاکمیت عنکبوتی خود، امامان به حق شیعه را بزرگ‌ترین مانع و مزاحم سر راه خود می‌دیدند، از این رو در برخورد با آنان سعی می‌کردند اضافه بر کشتن و به شهادت رساندن آن‌ها، پایگاه فکری و شخصیتی آنان را نیز خدشه‌دار نمایند. داستان بیعت و اتهام این مطلب که آغازگر صلح امام مجتبی علیه‌السلام بوده است، نه معاویه بن ابی سفیان از همین قبیل بود که توضیح آن گذشت. تاریخ، مملو از نسبت دادن این گونه اتهام‌ها و بهتان‌ها به ائمه اطهار علیهم‌السلام به ویژه حسن بن علی علیه‌السلام است که در صفحات بعد به نمونه‌ای از آن اشاره می‌کنیم:

اتهام ازدواج‌ها و طلاق‌های مکرر به امام مجتبی

اشاره

یکی از موضوعات بی اساس و جعلی که قرن‌ها مورخان و نویسندگان مسلمان (بیش‌تر ناآگاه) به آن می‌پرداختند و بالاتر آن که بدان تفاخر می‌کردند، بدون این که جویای صحت و سقم آن شوند و درست بررسی نمایند، داستان ازدواج و طلاق‌های متعدد امام حسن مجتبی علیه‌السلام بوده است و همین باعث گردیده که دشمنان اسلام جهت انتقام گرفتن و ضربه زدن به شخصیت اهل بیت

علیهم السلام بر [صفحه ۳۳۲] همین نوشته‌ها تکیه کنند و سبط اکبر رسول خدا صلی الله علیه و آله را فردی شهوت‌ران و غیر متعهد به جهان معرفی نمایند [۵۳۶] و تعجب از بزرگانی همچون ابن‌شهر آشوب [صفحه ۳۳۳] است که احادیثی را درباره‌ی اهل بیت علیهم السلام به عنوان «مناقب» ذکر می‌کنند، بدون این که توضیحی دهد و یا ردی کند همانند: «قال أبو طالب المکی: انه (الحسن) تزوج مأتین و خمسين امرأة». [۵۳۷] و قد قیل ثلاثمائة» بعضی دیگر با عینک خوش‌بینی تا چهار صد عدد را هم نوشته‌اند - که به صورت مفصل خواهد آمد - و به آن‌ها پاسخ خواهیم داد: اما با کمال تأسف، نویسندگان مغرض و مریضی، امثال گفتارهای فوق را مستمسک خویش قرار داده‌اند و به شخصیت سبط اکبر رسول خدا صلی الله علیه و آله هر چه توانسته‌اند نسبت‌های ناروا داده‌اند. پرسش: چرا نسبت ازدواج‌های زیاد و طلاق‌های مکرر در زمان امیرالمؤمنین علیه‌السلام و خود امام مجتبی [۵۳۸] و امام حسین علیهما السلام بلکه بالاتر تا بعد از قرن یکم، مطرح نبوده و در کتب تاریخی اثری از این تهمت‌های ناجوانمردانه دیده نمی‌شود؟! پاسخ: در سال ۱۳۷ هجری قمری منصور دوانیقی (عبداله بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس) در میان خلفای عباسی روی کار آمد، او سیاست‌های ضد اسلامی و ضد مردمی عجیبی داشت، وی جهت خاموش کردن نهضت‌های علویان و سادت حسنی از هیچ گونه تهمتی پرهیز نداشت، لذا اتهام زننده‌ی اصلی منصور دوانیقی، خلیفه‌ی عباسی است، گر چه مجعولات به گونه‌ای است که به [صفحه ۳۳۴] محض خواندن آن به ذهن می‌گذرد که راویان آن اخبار قبل او می‌زیسته‌اند، و لکن با اندکی دقت روشن می‌گردد که چنین نیست. بعد از قیام سادات حسنی به زعامت محمد بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی ابی‌طالب علیه‌السلام در سال ۱۴۵ هجری که تا مرز نابودی خلافت منصور پیش رفتند، این خلیفه‌ی بی‌رحم فرمان داد عبدالله بن حسن، پدر محمد و بسیاری از یاران او را دستگیر نموده و در شهر «هاشمیه» [۵۳۹] روانه‌ی زندان کردند. [۵۴۰] آن گاه منصور خطابه‌ای در برابر عده‌ای از اهل خراسان ایراد نمود که خود گواه مطالب فوق است، در بخشی از سخنان او آمده است: «ثم قال یا اهل خراسان أنتم شیعتنا و أنصارنا و اهل دعوتنا و لو بایعتم غیرنا لم تابعوا خیرا منا ان ولد ابن‌ابی‌طالب و ترکناهم و الذی لا اله الا هو و الخلافة فلم نعرض لهم لا بقلیل و لا بکثیر فقام فیها علی بن ابی‌طالب - رضی الله عنه - فما أفلح و حکم الحکمین فاختلفت علیه الأمة و افرقت الکلمة ثم و ثب علیه شیعتنا و انصاره و ثقاته فقتلوه ثم قام بعده الحسن بن علی - رضی الله عنه - فو الله ما کان برجل عرضت علیه الأموال فقبلها، و دس الیه معاویة: انی أجعلک ولی عهدی فخلعه و انسلخ له مما کان فیہ، و سلمه الیه، و أقبل علی النساء یتزوج الیوم واحدة و یطلق غدا آخری، فلم یزل کذلک حتی مات علی فراشه...» [۵۴۱]؛ ای اهل خراسان! شما پیروان و انصار ما هستید که به دعوت ما پاسخ گفته‌اید، اگر با غیر ما بیعت می‌کردید بهره‌ای بیش از این نمی‌بردید و بهتر از ما را نمی‌یابید، همانا ما نوادگان فرزند ابی‌طالب را رها نمودیم، زیرا سوگند به خدای واحد، ما در [صفحه ۳۳۵] راستای حاکمیت خویش به فرزندان ابی‌طالب هیچ گونه تعرضی نداشته‌ایم - آنان در امر خلافت بهره‌ای ندارند - پدرشان علی بن ابی‌طالب [علیه‌السلام] برای خلافت به پا خاست و لکن پیروز نشد، وقتی حکمین (ابوموسی اشعری، عمروعاص) کار خود را انجام دادند، پس اختلاف در میان امت پیش آمد و متفرق شدند، سپس شیعیان و یارانش بر او حمله کردند و او را کشتند، آن گاه فرزندش حسن بعد از او به پاخاست. به خدا سوگند! پول‌هایی را که به وی عرضه شده بود پذیرفت و معاویه او را فریب داد و وعده کرد که تو را جانشین خودم خواهم نمود، لیکن او را برکنار کرد و از موقعیتی که داشت به زیر کشید، او آن گاه به شهر خود (مدینه) بازگشت و روی به زنان آورد، امروز با یکی ازدواج می‌کرد و فردای آن روز، یکی را طلاق می‌داد و با این شیوه به سر برد تا در بستر خویش بمرد...» حرکت شیطنانی منصور و تبلیغات مسموم بنی‌امیه سبب شد که مزدوران قلم به دست و دوستان ناآگاه و غیر ملتفت به مصالح امت اسلامی از گاه کوهی ساختند و از موی مناره‌ای تا آن جا که تعداد همسران امام حسن مجتبی علیه‌السلام را از هشت تا چهارصد شمردند، اما هنگامی که سخن از نام و نشان آنان به میان می‌آید در می‌مانند و بعد تعداد انگشت شماری را معرفی می‌کنند که خود دلیل آشکار بر سستی سخن و بی‌پایگی این اتهام است. اینک احادیث و اقوال کثرت ازدواج آن حضرت، و ارقامی را که دربر دارد می‌آوریم و سپس اسامی

همسران آن حضرت و همچنین تعداد فرزندان و دامادهای آن بزرگوار را متذکر می‌شویم تا خود قضاوت کنید. روایات و احادیث این باب را می‌توان بر دو بخش تقسیم کرد:

اتهام ازدواج‌های متعدد

اشاره

الف) ابوالحسن مدائنی گوید: «كان الحسن كثير التزويج... و قال أحصى [صفحه ۳۳۶] زوجات الحسن فكن سبعين امرأة [۵۴۲]؛ حسن بن علی زیاد ازدواج می‌نمود، وقتی همسرانش را شمردند به هفتاد تن رسید!» ب) تزوج الحسن سبعین حره و ملک مائه و ستین أمه فی سائر عمره... [۵۴۳]؛ حسن بن علی با هفتاد زن آزاد ازدواج کرد و ۱۶۰ کنیز را در بقیه‌ی عمرش گرفت.» پ) شبلنجی می‌گوید: «أحصن الحسن بن علی تسعين امرأة [۵۴۴]؛ امام حسن بن علی با نود زن ازدواج نمود!» ت) کفعمی گوید: «همسران امام مجتبی علیه‌السلام ۶۴ عدد بودند!» [۵۴۵]. ث) بلخی می‌گوید: «و كان أرخی ستره علی مأتین حره [۵۴۶]؛ حسن بن علی با دویست زن آزاده ازدواج نمود و آن‌ها را به همسری خود درآورد.» ج) ابوطالب مکی گفته است: «انه تزوج مأتین و خمسين امرأة و قيل ثلاثمائة و كان علی یضجر من ذلك [۵۴۷]... و كان الحسن ربما عقد علی أربعة و ربما طلق أربعة.» [۵۴۸]. ابوطالب مکی گفته است: «حسن بن علی ۲۵۰ زن را به همسری خود درآورد و گفته شده، بلکه با سیصد زن ازدواج نمود و پدرش علی بن ابی‌طالب از این امر رنج می‌برد [سپس اضافه می‌کند] عادت حسن بن علی چنین بود که گاهی چهار زن را با هم طلاق می‌داد و همزمان با چهار زن دیگر ازدواج می‌نمود.» چ) «او با چهار صد زن ازدواج کرده است.» [۵۴۹]. [صفحه ۳۳۷ ح] «تعداد همسران امام مجتبی علیه‌السلام با توجه به فرزندان او از هشت تا ده نفر تجاوز نمی‌کند.» [۵۵۰].

تحقیق و بررسی این گروه از روایات

چند نکته‌ی اساسی در روایات فوق وجود دارد که لازم است آن‌ها را مورد توجه قرار دهیم و ببینیم که عده‌ای با بی‌توجهی خود چگونه آب به آسیاب دشمن می‌ریزند. الف) در تعداد زنانی که به عنوان همسر امام مجتبی علیه‌السلام معرفی شده است، تضاد فاحش وجود دارد، یعنی هشت تا چهارصد را نوشته‌اند و این خود بیانگر آن است که این‌ها همه کذب محض است و یک حرکت سیاسی بوده جهت از بین بردن شخصیت امام مجتبی علیه‌السلام و منقرض نمودن حکومت اهل بیت برای همیشه و تحت الشعاع قرار گرفتن همه‌ی کارها و برنامه‌های اساسی آن‌ها در تحول جامعه و... ب) مقایسه‌ی همسران ادعایی با تعداد فرزندان ذکر شده: کم‌ترین عددی که برای فرزندان آن حضرت نوشته‌اند هفت [۵۵۱] و بالاترین آن ۲۳ نفر است که قائلش واقدی و هشام [۵۵۲] هستند و مرحوم سپهر ۳۱ تن را نقل کرده است. [۵۵۳] حال باید گفت که در صورت آمار همسران امام مجتبی علیه‌السلام لازم است آن حضرت دارای فرزندان بسیار باشد، آن هم با توجه به اهمیت کثرت اولاد در آن روز و با توجه به روایاتی مانند: «تناكحوا تكثروا انی أباهی بكم الأمم یوم [صفحه ۳۳۸] القیامه و لو بالسقط [۵۵۴]؛ ازدواج کنید تا نسل و فرزندان شما زیاد گردد، من (پیامبر) افتخار می‌کنم روز قیامت بر زیادی اتمم گرچه از کسانی باشند که در رحم مرده باشند.» بعضی ممکن است تصور کنند که آن حضرت زنان نازا می‌گرفته است و یا به اقتضای عوامل صحیح و یا غلط امروز از حاملگی جلوگیری می‌نموده و یا فرزندان زیادی به دنیا آمده‌اند و سپس مرده‌اند، در حالی که در کتب تاریخی، خبری در این خصوص دیده نمی‌شود و تصور آن از عقل به دور است. پ) آیا نباید حداقل وضع نیمی از آمار ادعایی همسران آن حضرت و یا یک سوم آنان از جهت پدر، مادر، قبیله و طایفه مشخص باشد؟

همسران امام حسن مجتبی

مورخان آن روز (چه شیعه و چه سنی) با همه‌ی تفحصی که در زندگی ائمه‌ی معصوم علیهم السلام داشتند و جزئیات زندگی آنان را زیر ذره‌بین قرار داده بودند، بیش از هیجده همسر با نام و نشان برای آن بزرگوار ذکر نموده‌اند که از این تعداد، نام پنج نفر مشخص نیست، بلکه فقط نام قبیله‌شان وجود دارد و چند نفر هم کنیز (أمولد) بوده‌اند؛ که در آن روزگار ازدواج با آنان به صورت ملک یمین معمول بوده است، بقیه آنان به ترتیب ذیل عبارتند از: ۱) حفصه دختر عبدالرحمن بن ابی‌بکر. ۲) زنی از خاندان بنی‌ثقیف. ۳) هند دختر سهیل بن عمرو. ۴) زنی از خاندان علقمه بن زراره. ۵) زنی از قبیله‌ی عمرو بن ابراهیم منقری. [صفحه ۳۳۹] ۶) زنی از قبیله‌ی بنی‌کلب «بنی‌کلاب». ۷) زنی از قبیله‌ی بنی‌شبیان از خاندان همام بن مره که امام علیه‌السلام بعد از ازدواج با این زن خیر یافت، وی هم عقیده با خوارج است، آنانی که جنگ نهروان را به راه انداختند، از این رو طلاقش داد و می‌فرمود: «برای من ناخوشایند بود که پاره‌ای از آتش دوزخ را به بدن خود نزدیک کنم.» [۵۵۵]. ۸) خوله دختر منظور بن زیاد فزاری. ۹) أم‌اسحاق دختر طلحه بن عبیدالله تیمی. ۱۰) أم‌بشر دختر ابومسعود عقبه بن عمر انصاری خزرجی که أم‌بشیر هم نامیده شده. [۵۵۶]. ۱۱) جعه دختر اشعث بن قیس کندی همان زنی که به امام علیه‌السلام زهر خوراندید. برخی نام او را «سکینه» و بعضی «شعثا» و برخی دیگر «عایشه» دانسته‌اند، لیکن صحیح‌ترین و مشهورترین نام «جعه» است، همان گونه که بیش‌تر چنین نوشته‌اند. [۵۵۷]. ۱۲) ام‌کلثوم دختر فضل بن عباس بن عبدالمطلب. وی طلاق داده شد و با ابوموسی اشعری ازدواج کرد. [۵۵۸]. ۱۳) نفیله (أمولد) و یا رمله. او مادر قاسم بن حسن است. ۱۴) زینب دختر سبیب بن عبدالله (برادر جریر بن عبدالله). ۱۵) عایشه‌ی خثعمیه. امام مجتبی علیه‌السلام او را در زمان زندگی پدرش علی بن [صفحه ۳۴۰] ابی‌طالب علیه‌السلام به همسری گرفت، چون امیرمؤمنان علیه‌السلام به شهادت رسید، آن زن به شماتت و زخم زبان رو به امام حسین علیه‌السلام گفت: گوارا باد تو را خلافت. امام حسن علیه‌السلام فرمود: به خاطر شهادت پدرم شماتت می‌کنی؟ سپس او را طلاق داد و باقی مانده‌ی مهر وی را با ده هزار درهم دیگر به جهت مخارج زندگی‌اش برای او فرستاد، وی چون نظر به پول‌ها افکند گفت: متاعی اندک از دوستی که از ما جدا شد و ما را گرفتار فراق خود نمود. [۵۵۹]. ۱۶) ام‌رباب دختر امرء‌القیس بن عدی تیم. ۱۷) صافیه «أمولد». [۵۶۰]. ۱۸) شهربانو. [۵۶۱]. با جمع‌بندی و نقل‌های مختلف پیرامون تعداد همسران آن حضرت، شمار آنان به هیجده نفر می‌رسد، اینک جای این پرسش است که ۳۸۲ تن دیگر را برای چه بدان‌ها افزوده‌اند؟!

دامادهای امام مجتبی

برای امام مجتبی علیه‌السلام سه داماد بیش‌تر معرفی نشده است و آن‌ها عبارتند از: ۱. امام علی بن الحسین زین العابدین علیه‌السلام شوهر ام‌عبدالله. ۲. عبدالله به زبیر، شوهر ام‌الحسن. ۳. عمرو بن منذر، همسر ام‌سلمه. آیا معقول و پذیرفتنی است که از چهار صد زن فقط سه دختر داشته باشد و یا حداکثر شش دختر و فقط سه تن را ازدواج دهد و از بقیه نام و نشانی نباشد؟ اگر [صفحه ۳۴۱] مطالبی که ادعا شد درست بود باید هم فرزند بیش‌تری می‌داشت و هم دارای داماد زیادتری می‌بود. [۵۶۲]. گرفتاری‌های اجتماعی، سیاسی و عبادی امام مجتبی علیه‌السلام اجازه‌ی چنین سرگرمی‌های مبتذل و خوشگذرانی‌های مسأله‌ساز و لغو را به وی نمی‌داد. مگر نه این است که حل و فصل امور مردم مدینه و کوفه و نبردهای گوناگون و تعلیم و تربیت [۵۶۳] و تدبیر شئون جامعه‌ی اسلامی بر دوش امام بوده است - که در بخش مسؤولیت‌های امام مجتبی در زمان پدر گشت. مدائنی گفته است: امام مجتبی علیه‌السلام هر روز بعد از نماز صبح تا طلوع آفتاب در محراب عبادت می‌نشست، لیکن از طلوع آفتاب تا ظهر جوابگوی گرفتاری‌های مردم بود. [۵۶۴]. استفاده از غرایز جنسی آن هم به صورتی مبتذل برای کسی که علاقه‌ی فراوانی به عبادت داشت و

تهجدهای شبانه‌اش زبازرد همه بود و سفرهای حجش از مدینه‌ی منوره به مکه معظمه (حدود ۴۵ کیلومتر فاصله است) آن هم با پای پیاده به ۲۵ بار می‌رسید [۵۶۵]؛ و نیز اموال خویش را سه مرتبه در راه خدا تقسیم کرد، به طوری که چیزی برایش باقی نماند! آیا داستان کوسه و ریش پهن نیست؟! انسان منصف و حقیقت‌جو اطمینان به وجود توطئه‌ای عظیم از سوی دشمنان اسلام و اهل بیت علیهم‌السلام پیدا نمی‌کند؟ و آمار ادعایی را کذب و دروغ محض نمی‌بیند؟! [صفحه ۳۴۲] برای روشن‌تر شدن داستان بخش دوم روایات را می‌آوریم:

اتهام کثرت طلاق از سوی روایات و مورخان

اشاره

۱. عبدالله بن سنان از امام صادق علیه‌السلام نقل می‌کند که فرمود: «علی بن ابی طالب علیه‌السلام بر روی منبر بود که فرود: «ازدواج ندهید فرزندانم حسن را، زیرا او مردی است که زنان را زیاد طلاق می‌دهد! در آن هنگام مردی از اهل همدان به پا خواست و گفت: سوگند به خدا ما به او ازدواج خواهیم داد، او فرزند پیامبر خدا - ص - و امیر مؤمنان (شما) علیهما‌السلام است، پس چنانچه او را خواست نگه می‌دارد و اگر نخواست طلاق می‌دهد.» [۵۶۶]. ۲. مرحوم کلینی حدیث دیگری را از یحیی بن ابی‌العلا نقل می‌کند که دارای همان مضامین فوق است، فقط در ابتدا به نقل از امام صادق علیه‌السلام اضافه می‌کند که آن حضرت فرمود: «همانا حسن بن علی علیهما‌السلام پنجاه زن را طلاق داد و امیر مؤمنان فرمود: ای مردم کوفه! به حسن زن ندهید، زیرا او مردی است که زنان را طلاق می‌دهد. در آن هنگام، مردی به پا خاست و گفت: سوگند به خدا دختران خود را به ازدواج او در خواهیم آورد، همانا او فرزند پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و فاطمه علیها‌السلام است، چنانچه او را خوش آمد نگه می‌دارد و زندگی می‌کند و گرنه طلاق می‌دهد.» [۵۶۷]. [صفحه ۳۴۳] ۳. محاسن برقی از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که مردی خدمت امیر مؤمنان علیه‌السلام رسید، عرض کرد: آمده‌ام با شما مشورتی کنم، زیرا حسن و حسین و عبدالله بن جعفر جهت خواستگاری دختر من آمده‌اند. حضرت فرمود: کسی که مورد مشورت قرار می‌گیرد باید امین باشد؛ راجع به فرزندانم حسن، همانا او زنان را طلاق می‌دهد و اما حسین برای دخترت بهتر است، پس دخترت را به ازدواج حسین در آور.» [۵۶۸]. این بود عمده‌ترین احادیث و روایات در مورد طلاق دادن زنان توسط امام حسن بن علی علیهما‌السلام که بعضی از محدثان بزرگ شیعه (برای خدمت به فرهنگ ارزشمند و غنی آن با دیدگاهی مثبت و خوشبینانه آن‌ها را جهت تأکید و تأیید بیش‌تر در باب‌های خاصی آورده‌اند) مانند مرحوم کلینی دو روایت را در کنار شش روایت دیگر در باب «تطریق المرأة غیر الموافقه» [۵۶۹]؛ طلاق دادن همسر ناسازگار» و مرحوم محمد بن خالد برقی یک روایت در کنار پانزده روایت دیگر در باب «الاستشارة» [۵۷۰]؛ طلب مشورت نمودن» و حاجی نوری (ره) در باب: «جواز رد الرجل المطلق اذا خطب و ان كان كفوا فی نهایة الشرف». [۵۷۱] پس باید گفت سعی آنان مشکور باد، لیکن جهت جلوگیری از سوء استفاده‌ی دشمنان اسلام و پاسخ‌گویی به افراد مغرض و مزدور به بحث و بررسی روایات در حد توان و وسع [صفحه ۳۴۴] ناچیز خود می‌پردازیم تا چهره‌ی پر درخشش امامان معصوم ما از غبار اتهامات دشمنان اسلام - اعم از امویان و عباسیان و ... تطهیر گردد و نتوانند به این گونه احادیث و گفتار تمسک جویند و اعتماد نمایند.

بررسی روایات شیعه

روایاتی که بدان اشاره رفت از جهت «سند» و «مفهوم» مورد بررسی قرار می‌دهیم تا روشن شود چگونه شد که به امام علیه‌السلام عنوان «مطلق!» دادند و بعد هم به روایات نقل شده از سوی اهل سنت خواهیم پرداخت.

نقد بر سند احادیث

۱. در سلسله راویان حدیث اول (روایت عبدالله بن سنان) دو نفر به نامهای «حمید بن زیاد» و «حسن بن محمد بن سماعه» [۵۷۲] قرار گرفته‌اند که هر دو آنان واقفی مذهب هستند و قولشان در صورتی حجت و قابل اعتماد است که معارض قطعی نداشته باشد. علامه نجاشی درباره‌ی «حمید بن زیاد» [۵۷۳] گفته است: «فالوجه عندی أن روايته مقبوله إذا خلت عن المعارض [۵۷۴]؛ به نظر من احادیث و روایات حمید بن زیاد پذیرفتنی و مقبول است، به شرط آن که دلیل دیگری با او معاوضه نکند.» و روایات متعددی که دلالت بر مبعوضیت طلاق می‌کند (و به زودی [صفحه ۳۴۵] خواهد آمد) تضاد و تعارض با روایت عبدالله بن سنان داد، بنابراین اگر این روایت در سلسله سند خود حمید بن زیاد را هم نمی‌داشت، معارضه با روایات متعدد مبعوضیت طلاق می‌کرد. ۲. درباره‌ی روایت یحیی بن ابی‌العلای رازی که از امام صادق علیه‌السلام نقل کرد، باید گفت: این راوی غیر از یحیی بن ابی‌العلای است که نجاشی (ره) آن را توثیق کرده، گرچه هر دو آن‌ها اهل کوفه بوده‌اند، اما یحیی بن ابی‌العلای رازی توثیق نشده و چگونگی و وضعیت حال وی مجهول است. [۵۷۵]. با کمی دقت روشن می‌شود که این دو روایت یکی است و مرد به پا خاسته در روایت دوم، همان مرد همدانی در روایت اول است و مردم هم (بر فرض صحت) مردم کوفه‌اند. ۳. در مورد روایت محاسن برقی نجاشی (ره) می‌گوید: احمد بن محمد بن خالد بن عبدالرحمن بن محمد بن علی برقی اهل کوفه و صددرصد قابل اعتماد و اطمینان بود، لیکن او در نقل روایات بر افراد ضعیفی اعتماد کرده است و دارای روایات و احادیث مرسله‌ی فراوانی است، از این رو اعتماد به روایات وی (با توجه به تعارض و تضادی که موجود است) مشکل می‌باشد. [۵۷۶].

نقد بر مضمون و مفاهیم روایات گذشته

در سه روایت گذشته و روایات عامه (خواهد آمد) امام مجتبی علیه‌السلام با کلمه‌ی مطلق توصیف شده که چند نکته‌ی بسیار اساسی باید مورد توجه قرار گیرد: [صفحه ۳۴۶] ۱. به طور مسلم، اقدام به طلاق‌های مکرر، مستلزم ازدواج‌های متعدد و فراوان است که پیش از این درباره‌ی اتهام کثرت ازدواج آن حضرت به تفصیل مطالبی ذکر شد. ۲. واژه‌ی «طلاق» یا «مطلق» در دنباله‌ی نکاح و ازدواج‌های دائمی است - نه ازدواج موقت [۵۷۷] و ملک یمین [۵۷۸] - که باید در طهر غیر مواقعه [۵۷۹] (و مقصود از آن این که زنی که می‌خواهد طلاق داده شود، باید بعد از نزدیکی با همسرش یک مرتبه حیض شده باشد، آن گاه که مدت حیض به پایان رسید و زن پاک شد، طهر غیر واقعه نامیده می‌شود) طلاق انجام گیرد. چند پرسش از کسانی که کثرت ازدواج و طلاق را به آن حضرت نسبت می‌دهند: الف) چرا امام مجتبی علیه‌السلام بدون مطالعه و شناخت و با سرعت همسر انتخاب می‌کرد که بعد از مدت کوتاهی مجبور به طلاق و جدایی شود؟ ب) زنان مطلقه از چه خانواده‌هایی بوده‌اند و سبب جدایی چه بوده؟ پ) چه کسانی بر طلاق شهادت داده‌اند؟ ت) آن زن‌ها پس از طلاق به همسری چه کسانی درآمده‌اند؟ این‌ها همه پرسش‌هایی است که بدون جواب مانده و حال آن که افراد دیگری که شخصیت آن‌ها با امام مجتبی علیه‌السلام قابل قیاس نبوده و بسیار هم ضعیف بوده‌اند، همه‌ی این امور درباره‌ی آن‌ها پاسخ گفته شده است. [صفحه ۳۴۷]

چند پرسش درباره‌ی روایت محاسن برقی

الف) شخص مشورت کننده با علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام چه کسی بوده است؟ ب) آیا آن شخص طبق صلاحدید امیرمؤمنان علیه‌السلام عمل کرد و دختر خود را به ازدواج امام حسین علیه‌السلام درآورد تا بتوان او را شناخت یا خیر؟ پ) آیا برتری حسین بن

علی علیهما السلام بر عبدالله بن جعفر چه بوده است و چرا تنها نقطه‌ی ضعفی برای حسن بن علی علیهما السلام بیان شد و نسبت به عبدالله بن جعفر چیزی مطرح نشد؟ (چه شد که سه نفر (دو برادر و یک عموزاده) با هم به خواستگاری دختری رفته‌اند؟ آیا زیبایی و نجابت و اصالت خانوادگی و شهرت و شجاعت قبیله‌ی آن دختر سه نفر از بزرگان بنی‌هاشم را به این اقدام وادار کرده است؟ چرا به پاسخ هیچ یک از این پرسش‌ها در تاریخ اشاره‌ای نشده است؟ و آخرین پرسش این که: این مشورت قبل از سفارش علی بن ابی طالب علیه السلام نسبت به زن ندادن به حسن بن علی علیه السلام بوده است یا بعد از آن؟ گفتنی است که بی‌پاسخ بودن این پرسش‌ها در روایت محاسن برقی موجب تردید و شک بیش‌تری می‌گردد.

مبغوضیت طلاق از دیدگاه فریقین (شیعه و اهل سنت)

همه‌ی مذاهب اسلامی بر این اعتقادند که از میان احکام حلال «طلاق» منفورترین امر است و شارع مقدس هیچ گاه (بدون سبب) راضی به اجرای آن نیست. [۵۸۰]. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «أبغض الحلال الی الله الطلاق [۵۸۱]؛ منفورترین حلال‌ها در [صفحه ۳۴۸] نزد خداوند طلاق است.» و باز رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «ما أحل الله شیئا أبغض الیه من الطلاق [۵۸۲]؛ در میان احکام حلال الهی منفورتر از طلاق وجود ندارد.» این باور کردنی است که امام معصوم و مربی و معلم بزرگ جهان انسانیت و مصلحی عالیقدر هر چند روز اقدام به طلاق تازه کند و اثرهای ناگوار آن را نادیده بگیرد و کارش به جایی برسد که امام واجب‌الاطاعه‌ی مسلمانان علی بن ابی طالب علیه السلام احساس خطر کند و بر فراز منبر رفته و در برابر مردم به فریاد درآید که... زهی ساده‌اندیشی و خام باوری! قبول این روایات، مستلزم متهم ساختن امام حسن مجتبی علیه السلام به شهوترانی و بی‌اعتنایی به موازین و روایات اسلامی پیرامون ازدواج و طلاق است و نیز او را چنین می‌شناساند که بی‌توجه به نصایح و اندرزهای پدر است. در هر صورت، این گروه از روایات، افزون بر این که با شخصیت سبط اکبر پیامبر سازگاری ندارد، دارای تعارض و تضادی است با روایاتی که بیان‌کننده‌ی حکمت و فلسفه‌ی مبغوضیت طلاق است. جهت روشن‌تر شدن موضوع، بعضی از آن روایات را می‌آوریم.

۱) امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «ازدواج کنید و طلاق ندهید، زیرا عرش خداوند از طلاق به لرزه می‌آید» [۵۸۳]. (۲) و نیز امام صادق علیه السلام فرمود: «خداوند خانه‌ای را که در آن ازدواج انجام گیرد دوست دارد و خانه‌ای را که طلاق در آن رخ دهد دشمن می‌دارد و [صفحه ۳۴۹] چیزی منفورتر از طلاق در نزد خداوند نیست.» [۵۸۴]. (۳) و همچنین امام ششم علیه السلام فرمود: «همسر انتخاب کنید و از طلاق پرهیزید، زیرا خداوند مردان و زنانی را که هر بار با نکاح و طلاق تازه، تغییر ذائقه جنسی می‌دهند دوست نمی‌دارد.» [۵۸۵]. (۴) امام صادق از قول پدرش امام باقر علیهما السلام نقل فرمود: «خداوند کسی را که فراوان دست به طلاق می‌زند و هر بار به دنبال تنوعی در ذائقه جنسی خود می‌باشد، دشمن دارد.» [۵۸۶]. (۵) امام محمد باقر علیه السلام ضمن نقل داستانی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و یک نفر از یاران آن بزرگوار گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «همانا خداوند بزرگ دشمن می‌دارد و یا لعنت می‌کند هر مرد و زنی را که به طور مکرر شهوت جنسی خود را می‌چشند و کامگیری می‌کنند (هر بار ازدواجی می‌کنند)» [۵۸۷].

اتهام کثرت طلاق در روایات اهل سنت

۱. ابن شهر آشوب از کتاب قوت القلوب ابوطالب مکی نقل می‌کند: «همانا او (حسن بن علی) با ۲۵۰ زن ازدواج نمود و گفته شده سیصد زن! [صفحه ۳۵۰] علی از این ماجرا رنج می‌برد و زجر می‌کشید تا این که روزی در خطبه‌اش فرمود: حسن را زن ندهید که او زیاد طلاق می‌دهد...» [۵۸۸] ابوطالب مکی اضافه می‌کند: «و حسن چنان بود که گاهی چهار زن برای او عقد می‌شد و او قبل از

آن چهار زن را طلاق می‌داد.» [۵۸۹]. ۲. بلاذری می‌نویسد: «ازدواج کرد حسن بن علی [علیهما السلام] با نود زن، سپس علی فرمود: آن قدر حسن ازدواج کرد و طلاق داد که می‌ترسم عمل او سبب دشمنی دیگر اقوام و قبایل علیه ما گردد.» [۵۹۰]. ۳. محمد بن سعد کاتب و نویسنده‌ی محمد بن عمر واقدی به نقل علی بن الحسین علیه‌السلام آورده است: «حسن [علیه السلام] مطلق (پرطلاق) بود و هیچ زنی را طلاق نمی‌گفت جز آن که آن زن، وی را دوست داشت و شمار آنان به نود تن رسید.» [۵۹۱]. ۴. در کتاب روضه الصفا آمده است: «امیر مؤمنان حسن [علیه السلام] پیوسته زن می‌گرفت و طلاق می‌داد، از این جهت امیر مؤمنان علی [علیه السلام] می‌گفت: دختران خود را به پسر من تزویج نکنید که مذواق (کامگیر) و مطلق (زیاد [صفحه ۳۵۱] طلاق‌دهنده) است!» [۵۹۲]. با توجه به آنچه گذشت، دیگر نیازی به بحث پیرامون مضمون روایات فوق نیست و اتهامات بی‌پایه و کاذب آن‌ها برای هر فرد منصف و عاقلی روشن است، لیکن روشن شدن وضع راویان و قلم به دستان این گونه اخبار لازم است، تا عمق کینه‌ی حکام ستمگر و اهداف شوم آنان نسبت به امام مجتبی علیه‌السلام و فرزندان به پاخاسته‌ی آن بزرگوار روشن‌تر گردد. و دیدگاه جامع‌تری به ما و جامعه‌ی اسلامی در برخورد با این گونه توطئه‌ها ببخشد.

مهاجمان فرهنگی در چهره‌ی راویان و مورخان

با یک بررسی کوتاه در میان راویان و محدثان اخبار فوق معلوم می‌شود که مرجع و مصدر بیش‌تر آنان به یکی از سه راوی ذیل برمی‌گردد: ۱. ابوطالب مکی - محمد بن علی بن عطیه - متوفای سال ۳۸۰ ه. ق. [۵۹۳]. ۲. محمد بن عمر واقد، مشهور به «واقدی» مورخ معروف، متوفای سال ۲۰۷ ه. ق. [۵۹۴]. ۳. ابوالحسن مدائنی - علی بن محمد بن عبدالله بصری مشهور به «مدائنی» متوفای سال ۲۲۵ ه. ق. [۵۹۵]. راویان فوق نه تنها از نظر علمای شیعه بلکه از نظر علمای اهل سنت نیز مورد وثوق و اطمینان نبوده‌اند و چون این گونه اخبار از سوی اینان بسیار نقل شده جهت روشن‌تر شدن موضوع به بررسی وضع و حال هریک به صورت اجمال می‌پردازیم: [صفحه ۳۵۲]

ابوطالب مکی

بر نوشته‌های وی اعتماد و اطمینان نیست، به خصوص آنچه را که در کتاب «قوت القلوب» آورده، زیرا در اواخر عمرش گرفتار جنون شده بود و هذیان می‌گفت. [۵۹۶] علمای رجال گفته‌اند: او احادیثی را نقل کرده که اصل و اساس ندارد. [۵۹۷]. خطیب بغدادی گفته است: در کتاب «قوت القلوب» مطالب نا زیبا و زشتی وجود دارد که خود گواه بر دروغ بودن آن‌هاست [۵۹۸] و چنانچه کسی چیزی را از او نقل کند باید گفت از چگونگی حالش بی‌خبر بوده است. با توجه به مطالب بالا - آیا می‌شود به گفته‌های اغراق‌آمیز او اعتماد کرد؟ به طور مسلم آماری را که وی نقل می‌کند فاقد ارزش است و اعتباری ندارد.

محمد بن عمر واقدی

وی در سال ۱۳۰ ه. ق. به دنیا آمد و در دوران حکومت رشید در سال ۱۸۰ عازم بغداد شد و متصدی پست قضاوت در ناحیه‌ی شرقی بغداد گردید و در اواخر در ناحیه‌ی غربی و لشکرگاه خلیفه مهدی قاضی بود و از دنیا رفت. [۵۹۹]. واقدی کتاب‌های فراوانی داشت، لیکن بعضی از موثقین از اهل سنت گفته‌اند: بیش‌تر کتاب‌های واقدی مربوط به ابراهیم بن محمد بن ابی‌یحیی است که واقدی آن‌ها را نقل کرده و به نام خود تمام نموده است. محمد بن سعید کاتب و نویسنده‌ی واقدی می‌گوید: تعداد کتاب‌هایش بعد از مرگ ۲۸ جلد [صفحه ۳۵۳] شده بود. [۶۰۰]. شافعی گفته است: نوشته‌های واقدی کذب و دروغ است. معاویه بن صالح نیز

احادیث او را ضعیف شمرده و عبدالله بن علی مدنی از قول پدرش گفته است: نزد واقدی ۲۰۰۰۰ حدیث بود که هرگز شنیده نشده بود. واقدی در نقل حدیث جایگاه خوبی نداشته است. [۶۰۱]. آیا با آن پست بالای قضایی و اقوالی که درباره‌ی او موجود است، می‌شود به اخباری از او اعتماد کرد که تعارض و تضاد معنوی با مقام شامخ امامت دارد؟!!

ابوالحسن مدائنی

و اما نسبت به ابوالحسن مدائنی اکتفا می‌کنیم به آنچه دانشمند و مورخ پرتوان علامه باقر شریف قرشی در «حیاء الامام الحسن بن علی» نوشته است. ایشان به نقل از کتب تراجم می‌نویسد: مدائنی از ثناگویان اموی بود که در تمجید و تقدیر از حکام اموی مبالغه می‌کرد. او اخبار خود را از «عوانه بن حکم، متوفای سال ۱۵۸ ه. ق.» گرفته است که وی عثمانی بود و برای حکام بنی‌امیه خبر می‌ساخت و دیگر این که مدائنی تحت تأثیر افکار «سمره بن حبیب» که مولای او بود قرار گرفته بود و او صددرصد از دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام بوده است [۶۰۲] و در مدح و ثنای معاویه نیز اشعاری سروده است. و مسلم بن حجاج صاحب صحیح مسلم از نقل مطالب و روایات توسط مدائنی خودداری کرد و ابن عدی در کتاب «الکامل» خود گفته است: احادیث [صفحه ۳۵۴] مدائنی از قوت و اعتبار برخوردار نیست و کم‌تر روایتی را ذکر می‌کند که مسند باشد. [۶۰۳]. حال آیا کسی که مبلغ امویان است و به نفع حکومت بنی‌امیه در مقابل اهل بیت علیهم‌السلام موضع‌گیری می‌کند، دیگر جایی برای اعتماد بر نقل و سخن او می‌ماند؟ روشن است که نتیجه‌ی اخبار و روایات و نوشتار مورخانی که در راستای سیاست بنی‌عباس و بنی‌امیه قلم به دست گرفته‌اند، چیزی جز اهانت به اهل بیت علیهم‌السلام و ترور شخصیت آنان نبوده است آنان یا قلم به دست سلاطین وقت بوده‌اند و یا ناآگاهانی بوده‌اند که روایاتی مرسل و بدون سند را با توجه به خوشبینی که داشته‌اند نوشته‌اند و باید گفت توجیحات و تأویلاتی همچون «همسران افتخاری یک شبه و چند روزه» و یا «به دنبال همسر همیشه باکره» و یا «داشتن مأموریتی از سوی خداوند» و... همه‌اش تطویل بلا فائده است، زیرا بنیان این موضوع (کثرت ازدواج و طلاق امام مجتبی) اتهام و لکه‌دار نمودن چهره‌ی پر فروغ فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله حسن بن علی علیهما‌السلام و نهضت‌های آزادی‌بخش تاریخ بوده است و بس. [صفحه ۳۵۷]

فرزندان امام حسن علیه السلام

اشاره

از نکات برجسته و مورد توجه زندگی امام مجتبی علیه‌السلام تربیت فرزندان انقلابی و ظلم‌ستیز و متعهد بود که همواره یار و معین پدر خویش در کوفه و مدینه بودند و بعد از شهادت آن بزرگوار، یار باوفای امام زمان خود حسین بن علی علیهما‌السلام شدند. آنان پدر را برترین‌الگوی تربیتی خویش می‌دانستند و سعی می‌کردند آینه تمام‌نمای حسنی باشند. بسیاری از آنان مجسمه‌ی تقوا، شجاعت، صداقت، رأفت، مهربانی، سخاوت و عدالت شدند. آن‌ها پیروی مخلص و فداکار برای عمومی خود حضرت سیدالشهدا گردیدند، حضور هفت یا هشت نفر از آنان در صحنه‌ی کربلا، بالاترین گواه بر این مدعاست که مطالبی که پیرامون آن خواهد آمد، از جمله آن‌هاست: حسن بن حسن معروف به «حسن مثنی» که در زمان امام حسین علیه‌السلام مسؤول موقوفات و صدقات امیرمؤمنان علیه‌السلام شد و زید بن حسن که موقوفات و صدقات امیرمؤمنان علیه‌السلام شد و زید بن حسن که موقوفات پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را عهده‌دار گشت. در دوران حاکمیت بنی‌امیه و بنی‌عباس، بسیاری از نوادگان امام مجتبی علیه‌السلام پرچمدار نهضت‌های اسلامی علیه حکام ستمگر زمان خویش بودند و یا به صورت آشکار مخالفت می‌کردند؛ همچون محمد بن عبدالله بن حسن بن [صفحه ۳۵۸] حسن بن علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام در سال ۱۴۵ ه. ق. [۶۰۴] و حسین بن علی بن حسن بن حسن بن

حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام در سال ۱۶۹ ه. ق. [۶۰۵] و... مورخان تعداد فرزندان آن حضرت را مختلف نوشته‌اند: ابن شهر آشوب فرزندان امام مجتبی علیه السلام را سیزده پسر و یک دختر به نام فاطمه نگاشته است. او اضافه می‌کند که فاطمه دختری پاک‌دامن، زیبا، عفیفه و فاضله بود که به همسری امام چهارم زین العابدین علیه السلام درآمد، او مادر امام محمد باقر علیه السلام گردید [۶۰۶]، او را «ام عبدالله»، «ام الحسن» و «ام عبده» نیز می‌نامیده‌اند. [۶۰۷]. شیخ مفید فرزندان آن حضرت را هشت پسر و هفت دختر می‌داند و مرحوم مجلسی یک نفر دیگر به نام ابوبکر بن حسن را به آن‌ها اضافه می‌کند. [۶۰۸]. شیخ طبرسی برای آن حضرت نه پسر و هفت دختر می‌شمارد. [۶۰۹]. ابن جوزی، ابن هشام و واقدی، فرزندان آن بزرگوار را پانزده پسر و هشت دختر می‌دانند و نام‌های آنان را ذکر می‌کنند. [۶۱۰]. و محمد تقی سپهر با استقصایی که دارد، برای امام مجتبی علیه السلام بیست پسر و یازده دختر نام برده که آن‌ها را از کتاب‌های مختلفی جمع‌آوری نموده، اینک اسامی آنان: پسران عبارتند از: زید، حسن مثنی، حسین اثرم، علی اکبر، علی اصغر، [صفحه ۳۵۹] جعفر، عبدالله اکبر، عبدالله اصغر، قاسم، عبدالرحمان، احمد، عقیل، محمد اکبر، محمد اصغر، حمزه، ابوبکر، عمر و طلحه. علامه سید محسن امین (ره) بشر بن حسن را اضافه می‌کند. [۶۱۱]. ابن جوزی و ابن سعد دو نفر دیگر به نام‌های اسماعیل و یعقوب را اضافه می‌نماید و آنان را از جعده دختر اشعث می‌داند، او در این گفتار تنهاست، زیرا دیگران می‌گویند جعده از امام مجتبی علیه السلام بچه‌دار نشده است. [۶۱۲]. دختران عبارتند از: فاطمه (ام عبدالله)، سکینه، أم‌الحسین، فاطمه‌ی صغری، ام‌الحسن، ام‌الخیر، ام‌سلمه، ام‌عبدالرحمان، ام‌عبدالله، ام‌رقیه و رمله بوده است. [۶۱۳].

اینارگران حسنی در معرکه‌ی کربلا

اشاره

بررسی کتاب‌های تاریخی و واقعه‌نگاری کربلا نشان می‌دهد که از فرزندان حسن بن علی علیهما السلام هفت نفر در واقعه‌ی خونین عاشورا شرکت داشتند، پنج نفر از آنان ضمن حماسه‌آفرینی به شهادت رسیدند و یک نفر مجروح گردید و یک نفر هم که کودکی خردسال بود، به همراه زین العابدین علیه السلام با قافله‌ی کربلا به مدینه‌ی منوره بازگشت، مجموعه‌ی آنان به ترتیب ذیل خواهد آمد: حسن مثنی، عمرو بن حسن، ابوبکر بن حسن، قاسم بن حسن، عبدالله اکبر، عبدالله اصغر و بشر بن حسن.

حسن بن حسن (مجروح معرکه نینوا)

او را حسن مثنی نیز می‌نامیدند. وی پیش از حرکت به سوی کربلا- به منزل [صفحه ۳۶۰] عموی خود رفت تا یکی از دو دخترش (فاطمه یا سکینه) را خواستگاری کند. امام حسین علیه السلام فرمود: هر کدام را که بیش‌تر دوست داری انتخاب کن. حسن خجالت کشید و پاسخی نداد. امام فرمود: من فاطمه را به ازدواج تو در می‌آورم، او به مادرم فاطمه دختر پیامبر صلی الله علیه و آله شبیه‌تر است، این ازدواج همان روزها و یا در میان راه مدینه، مکه و کربلا به وقوع پیوست. [۶۱۴]. حسن مثنی با همسرش به همراه امام حسین علیه السلام کربلا رفت و در روز عاشورا شجاعانه جنگید و حماسه‌ها آفرید و هفده نفر از دشمنان اسلام را به درک واصل کرد. او سخت مجروح گردید و هیجده زخم بر بدنش وارد آمد و بر زمین افتاد و بی‌هوش شد. دشمنان خیال کردند که او کشته شده است، او را رهایش کردند. روز یازدهم محرم عمر سعد دستور داد سرهای شهیدان را از بدن جدا کنند، وقتی به او رسیدند، دیدند حسن بن حسن نیمه جان است. اسماء بن خارجه دایی وی (برادر مادر حسن مثنی) همراه آنان بود، چون چشمش به بدن نیمه جان وی افتاد از عمر سعد تقاضای مصرانه کرد، او را از میان شهدا بیرون آورد و به طرف کوفه برد تا درمانش کند. حسن بن حسن در کوفه به هوش آمد و وحشت زده از عمویش حسین علیه السلام پرسید. جواب دادند: شهید گشته است. چون حسن

مثنی بهبود یافت روانه‌ی مدینه گشت و در آن جا او را به عنوان مجروح واقعه‌ی کربلا- می‌شناختند. او مردی غیور و باهویت و رک گو بود تا آن جا که عبدالملک مروان از وی می‌ترسید و چشم می‌زد، هر کجا قدم می‌گذاشت، قضایای کربلا- را تعریف می‌کرد و آن را زنده می‌داشت. عبدالملک مروان او را عنصری مزاحم و مخالف علیه خود شناخته بود از این رو دستور داد او را در سن ۳۵ سالگی مسموم کردند [۶۱۵]، و به شهادت رساندند، که بعد [صفحه ۳۶۱] از شهادت جنازه‌ی وی در بقیع مدفون گشت.

عمرو بن حسن (آزاده‌ای کوچک)

ابن نما حلی (متوفای سال ۶۴۵ ه. ق.) او را عمر بن حسن معرفی می‌کند و می‌گوید: او کودکی خردسال بود و حدود یازده سال داشت که در سفر کربلا- عمویش را همراهی کرد. بعد از واقعه‌ی کربلا- با دیگر اسیران روانه‌ی شام شد. روزی در شام یزید بن معاویه علی بن الحسین علیه‌السلام و عمرو بن حسن را به حضور طلبید. یزید رو به عمرو کرد و گفت: حاضری با پسر خلد کشتی بگیری؟ عمرو بن حسن جواب داد: «ما فی قوة للصراع و لکن أعطینی سکینا و أعطه سکینا فاما أن یقتلنی فألحق بجدی رسول الله صلی الله علیه و آله و أبی علی بن أبی طالب علیه‌السلام و اما أن أقتله فألحقه بجده أبی سفیان و أبیه معاویه؛ نیرویی که باو کشتی بگیرم در من نیست، خنجری به من بده و کاردی به پسرت تا با هم بجنگیم یا او مرا می‌کشد، پس به جدم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و پدرم علی بن ابی طالب علیه‌السلام ملحق می‌شوم و یا این که من او را می‌کشم، پس او را به جدش ابوسفیان و پدرش معاویه ملحق می‌نمایم.» یزید نگاهی خشم‌آلود کرد و گفت: «اینان (اهل بیت نبوت) کوچک و بزرگشان دست از عداوت و دشمنی با ما برنمی‌دارند، سپس با خواندن شعر زیر اهانتی به اهل بیت علیهم‌السلام کرد: شنشنة أعرفا من أخرج من أخرج هل تلد الحیة الا حیة [۶۱۶]. [صفحه ۳۶۲] «این خوی و اخلاقی است که من از آن خرم به یاد دارم، آیا از مار جز مار پدید می‌آید؟» سپس یزید گفت: بنگرید آیا او بالغ شده یا هنوز کودک است. جواب دادند: او هنوز کودک است. یزید دست از مجازات او برداشت. [۶۱۷] سپس او را با اهل بیت علیهم‌السلام و دیگر اسرا روانه‌ی مدینه کردند. سید بن طاووس یک نفر دیگر از فرزندان امام مجتبی علیه‌السلام به نام یزید را همراه اسرا معرفی می‌کند. [۶۱۸].

ابوبکر بن الحسن (شهید نینوا)

مادر وی کنیزی بود که به همسری امام مجتبی علیه‌السلام درآمد. نامش «رمله» بود، فرزندش به همراه عموی خود به کربلا آمد. روز عاشورا در کنار امامش ایستاد و به لشکر امام علیه‌السلام زیبایی بخشید، او از عموی خود حمایت کرد. عبدالله بن عقبه‌ی غنوی که از سوی لشکر یزید تیراندازی می‌کرد، وی را نشانه گرفت و به شهادت رساند [۶۱۹] سلیمان بن قبه شعری سروده و به شهادت ابوبکر بن حسن چنین اشاره می‌کند: و عند غنی قطرة من دمانا و فی أسد آخری تعد و تذکر [۶۲۰]. [صفحه ۳۶۳] «نزد قبیله‌ی غنوی چند قطره از خون ما ریخته شده، زیرا در آن جا شیر دیگری یادآور و شمارش کننده‌ی شجاعت‌های ماست.»

قاسم بن الحسن (شهید نینوا)

مادر او نیز همان «رمله» است که بار دیگر فرزندی در راه خدا داد و افتخار دیگری را بر افتخارات پیشینش افزود. فرزندش قاسم نوجوانی است که به سن بلوغ نرسیده، لیکن عشق و علاقه به شهادت در چهره‌اش پدیدار گشته بود. شب عاشورا امام حسین علیه‌السلام رو به یاران خویش نمود و فرمود: فردا همه‌ی شما کشته خواهید شد. قاسم بن حسن چون این سخن را شنید به نزد عمو رفت و عرض کرد: عموجان! من هم فردا کشته می‌شوم؟ امام علیه‌السلام او را به سینه چسبانید و فرمود: «کیف الموت عندک؟ مرگ در نزد تو چگونه است؟» قاسم جواب داد: «الموت أحلی من العسل؛ مرگ برایم از عسل شیرین تر است» امام علیه‌السلام

فرمود: «انک فیمن یقتل بعد أن تلبو ببلاء عظیم [۶۲۱]؛ تو هم در میان شهدا خواهی بود، بعد از آن که گرفتار امتحان بزرگی شوی» (ممکن است مراد از بلا و امتحان به خون آغشته دیدن برادرهایش، همچون ابوبکر و عبدالله و... قبل از شهادت خود بوده است).

قاسم بن حسن روز عاشورا به حضور امام حسین علیه السلام آمد تا اجازه‌ی جنگیدن با دشمنان را بگیرد. امام علیه السلام او را در آغوش گرفت و مدتی گریه کرد. قاسم اصرار کرد تا امام علیه السلام اجازه داد. قاسم در حالی که اشک از چشمانش می‌ریخت و غم وجودش را فرا گرفته بود با خواندن رجزهای زیر وارد معرکه شد و توجه لشکریان دشمن را به خود جلب کرد: ان تنکرونی فأنا بن الحسن سبط النبی المصطفی المؤمن [صفحه ۳۶۴] هذا حسین کالأسیر المرتهن بین أناس لا سقوا صوب المزن [۶۲۲]. «اگر نمی‌شناسید مرا، من پسر حسن، سبط پیامبر برگزیده و امین خدا هستم؛ این حسین است که همچون اسیر در میان شما مردم گروگان گرفته شده، خداوند شما مردم را از باران رحمتش سیراب نسازد.» [۶۲۳]. حمید بن مسلم می‌گوید: این نوجوان که چهره‌اش همانند نیمه‌ی ماه می‌درخشید، شمشیری در دست داشت و پیراهنی بلند پوشیده بود در حالی که بند کفش خود را می‌بست هزاران نفر در اطراف او را محاصره داشتند، لیکن او به همه چیز بی‌اعتنا بود. در این هنگام عمر بن سعد ازدی گفت: بر این نوجوان سخت حمله می‌کنم. حمید گفت: آن‌هایی که او را محاصره کردند کفایت می‌کند، به خدا سوگند! اگر او بر من حمله کند به سوی او دست دراز نخواهم کرد. قاسم بن حسن با آن جماعت درگیر شد، دیری نپایید که عمر بن سعد ازدی کمین کرد و با شمشیر بر فرق مبارک قاسم زد به طوری که سرش شکافته شد. قاسم بن حسن به صورت بر روی زمین افتاد و فریاد برآورد: «یا عماه؛ عموجان به فریادم رس!» وقتی صدای قاسم به گوش امام حسین علیه السلام رسید، همانند شاهبازی که از بالا فرود می‌آید به نزدیکش رسید و بر دشمن حمله کرد تا به عمر بن سعد ازدی رسید، شمشیری به سویش پرتاب کرد و دستش را قطع نمود، نعره‌ای زد که لشکریان جهت نجاتش هجوم آوردند، در این میان پیکر قاسم بن حسن پایمال سم اسبان گشت. او از شدت جراحات پا بر زمین می‌کوبید تا این که روح ملکوتی‌اش به سوی خداوند پرواز نمود. در این هنگام امام حسین علیه السلام فرمود: «بعدا لقوم قتلوک خصمهم یوم القیامه جدک، عز و الله علی عمک أن تدعوه فلا یجیبک أو یجیبک فلا [صفحه ۳۶۵] ینفعک؛ از رحمت خدا دور باد قومی که تو را کشتند، جدت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دشمن آن‌ها در قیامت خواهد بود، سوگند به خدا سخت است بر عمویت این که فریاد تو را بشنود و به تو جواب ندهد یا جوابی را که می‌دهد به حال تو سودی نداشته باشد.» آن گاه جنازه‌ی قاسم را برداشت و در حالی که دو پایش بر زمین کشیده می‌شد، او را به سوی خیمه‌ها آورد و در کنار جنازه‌ی جوانش علی اکبر و دیگر شهدا گذاشت، آن گاه دستش را به سوی آسمان بلند کرد و فرمود: «اللهم احصهم عددا و لا تغادر منهم أحدا و لا تغفر لهم أبدا، صبرا یا بنی عمومتی صبرا یا أهل بیتی لا رأیتم هوانا بعد هذا الیوم أبدا [۶۲۴]؛ پروردگارا! اینان را نابود کن به طوری که یک نفرشان رها نگردد و آمرزش و مغفرت را برای همیشه از آنان بگیر. ای پسر عموهایم و ای بستگانم صبر پیشه کنید، سوگند به خدا بعد از امروز هرگز ناگواری و ناراحتی نخواهید دید.»

عبدالله بن حسن (عبدالله اکبر)

او از دیگر فرزندان شجاع و دلاور حسن بن علی علیهما السلام بود که با قدرت روحی بسیار بالا در برابر صفوف دشمنان ایستاد و جهت یاری عمویش امام حسین علیه السلام چنین خواند: ان تنکرونی فأنا بن حیدره ضرغام آجام و لیث قسوره علی الأعدی مثل ریح صرصره أکیلکم بالسیف کیل السندره [۶۲۵]. «اگر نمی‌شناسید مرا، من از فرزندان حیدرم (حیدر از القاب علی بن ابی طالب است) همانند شیران بیشه سخت هجوم می‌برم و مخالف را از پا [صفحه ۳۶۶] در می‌آورم؛ بر دشمنان همچون بادی تند (گوش خراش) می‌وزم و شما را با شمشیر به دیار عدم می‌فرستم.» عبدالله بعد از خواندن رجز و اجازه از عمویش حمله کرد، چهارده نفر را به هلاکت رساند و خساراتی وارد نمود، ناگاه از چند سوی بر او حمله بردند. هانی بن شیبب حضرمی بر او تاخت و شمشیری

بر او زد که دیگر توانش را از دست داد و به روی زمین افتاد و جان به جانان تسلیم نمود. [۶۲۶].

عبدالله اصغر بن حسن

عبدالله یازده ساله بود، امام حسین علیه السلام او را به بانوان حرم سپرد تا در خیمه‌ها نگهداری اش کنند، اما هنگامی که غربت و تنهایی عمویش را دید، برای یاری آن حضرت از خیمه‌ها به سوی میدان جنگ بیرون رفت. عمه اش زینب علیها السلام خواست او را برگرداند، اما نتوانست. عبدالله خود را به امام حسین علیه السلام رسانید و فریاد برآورد: به خدا از عمویم جدا نمی شوم. حسین علیه السلام در آغوشش گرفت و با او سخن می گفت که ناگاه ابهر بن کعب شمشیر خود را فرود آورد تا به امام حسین علیه السلام بزند که عبدالله اصغر دست خود را جلو آورد و فریاد زد: «یا بن الخیثه أقتل عمی؛ ای خبیث زاده! می خواهی عموی مرا بکشی؟» آن زشت سیرت با شمشیر دست عبدالله را قطع کرد. آن گاه صدای عبدالله بلند شد: «یا عماه یا أبتاه» عمو جان، پدر جان به فریادم برسید که دستم قطع شد. امام حسین علیه السلام در حالی که خون از دست عبدالله بر زمین می ریخت او را به سینه چسبانید و دلجویی نمود فرمود: «یا بن أخی اصبر علی ما نزل بک، و احتسب فی ذلک الخیر فان الله یلحقک بأبائک الصالحین برسول الله صلی الله علیه و آله و علی بن ابی طالب و حمزه و جعفر و الحسن بن علی علیهم السلام؛ پسر [صفحه ۳۶۷] برادرم بر این مصائب صبر کن و این‌ها را خیر و خوبی به حساب آور، خداوند تو را به پدران صالحت ملحق گرداند، به زودی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و علی بن ابی طالب و حمزه و جعفر و پدرت حسن بن علی (درود خدا بر همه آنان) را ملاقات کنی.» ابومخنف می گوید: شنیدم امام حسین علیه السلام در آن حال می فرمود: «اللهم أمسک عنهم قطر السماء و امنعهم برکات الأرض اللهم و ان متعتهم الی حین ففرقهم فرقا و اجعلهم طرائق قدرا و لا ترض عنهم الولاء أبدا فانهم دعونا لینصرونا فعدوا علینا فقتلونا [۶۲۷]؛ بار خدایا! باران رحمت را از این‌ها دریغ دار و برکات زمین را از اینان بگیر. پروردگارا! اگر تا کنون جمع این‌ها را بهره مند گردانیدی، پس از این اینان را متفرقشان گردان و اختلاف را بر این‌ها حاکم نما و هرگز حکام را از این‌ها خشنود مگردان. این مردم ما را دعوت کردند تا یاری مان کنند و لیکن ستیزه و دشمنی کردند و ما را کشتند.» ناگاه حرمه بن کاهل تیری را به سوی عبدالله بن حسن رها کرد و گلویش را نشانه گرفت که پس از چند لحظه همانند برادران دیگرش شربت شهادت نوشید و بر روی دست عمو، جان به جان آفرین تسلیم کرد. امام علیه السلام جنازه‌ی او را به نزدیک خیمه‌های آورد و در کنار دیگر اجساد شهدا قرار داد. [۶۲۸]. زینب کبری علیها السلام که از کنار خیمه‌ها بر غربت و مظلومیت آن دو می نگریست، با دلی سوخته و قلبی شکسته صدا زد: «لیت الموت أعدمنی الحیاء» [۶۲۹] ای کاش می مردم و این منظره را نمی دیدم.

بشر بن حسن

شهید دیگری از فرزندان امام مجتبی علیه السلام است که در معرکه‌ی کربلا جان خود را [صفحه ۳۶۸] در کف اخلاص گذاشت و در رکاب عمویش به فیض عظمای شهادت نائل آمد. مرحوم سید محسن امین (ره) در جمله شهدای کربلا- آن را آورده است. [۶۳۰]. [صفحه ۳۷۱]

چهل حدیث برگزیده از مجموعه سخنان در بار امام مجتبی علیه السلام

اشاره

قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «من حفظ من أمتی أربعین حدیثا مما یحتاجون الیه من أمر دینهم بعثه الله یوم القیامه عالما فقیها

[۶۳۱]؛ هر کس از امت من، چهل حدیث حفظ کند، از روایات و احادیثی که مورد نیاز روزمره‌ی آنهاست، خداوند سبحان او را در روز قیامت دانشمند و فقیه محشور خواهد نمود. بر اساس حدیث شریف فوق، سعی کردیم در این بخش چهل موضوع مهم اعتقادی، اخلاقی، اجتماعی و... را که از منطوق چهل روایت امام مجتبی علیه السلام استفاده شده، جهت خوانندگان محترم بیاوریم تا راهنما و راهگشای بسیاری از معضلات عقیدتی، اخلاقی و سیاسی و... گردد و همراه با شناخت زندگی سیاسی آن حضرت، کلمات درر بار آن بزرگوار نصب العین ما باشد و معالم پرمحتوای آن مدرسه‌ی نبوی و علوی ما را از اضطراب و سرگردانی‌ها [صفحه ۳۷۲] بیرون آورد و ذخیره‌ای برای مؤلف در «یوم لا ینفع مال و لا بنون» [۶۳۲] باشد، اینک شما و کلمات درر بار سبط اکبر رسول خدا - ص :- [صفحه ۳۷۳]

خداشناسی

قال الحسن بن علی علیهما السلام فی قول الله - عزوجل - «بسم الله الرحمن الرحیم؛ الله هو الذی یتأله الیه عند الحوائج و الشدائد کل مخلوق عند انقطاع الرجاء من کل من دونه و تقطع الأسباب من جمیع من سواه تقول بسم الله؛ ای أستعین علی کلها بالله الذی لا- تحق العبادة الا له، المغیث اذا استغیث و المجیب اذا دعی.» [۶۳۳]. امام مجتبی علیه السلام با تفسیر «بسم الله» [۶۳۴] راه فطرت (که یکی از قوی‌ترین برهان‌های خداشناسی است) را بیان می‌کند. آن حضرت فرمود: «خداوند متعال وجودی است که همه‌ی موجودات در نیازمندی‌ها و سختی‌ها به او پناه می‌برند، به ویژه هنگامی که امید از غیر او قطع گردد و همه‌ی وسایط و اسباب را ناچیز ببیند. [یعنی فطرت خداشناسی، انسان را در تنگناها به سوی واجب الوجود هدایت می‌کند]. این که می‌گویی: «بسم الله...» یعنی یاری و کمک می‌خواهم در همه کارهایم از خداوندی که عبادت (خضوع و کرنش) برای غیرش سزاوار نیست. او فریادرسی است که به هنگام دادخواهی، دستگیری می‌نماید و در هنگام مناجات و خواندنش پاسخ می‌گوید. [صفحه ۳۷۴]

توحید و یگانگی

مردی خدمت امام مجتبی علیه السلام رسید و عرض کرد: ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله پروردگارت را به گونه‌ای بر من بشناسان که گویا او را با دیده می‌بینم. در آن هنگام حضرت کمی تأمل کردند و سپس فرمودند: «الحمد لله الذی لم یکن له اول معلوم و لا- آخر متناه، و لا قبل مدرک و لا بعد محدود و لا آمد بحتی و لا شخص فیتجزأ و لا اختلاف صفه فیتناهی فلا تدرک العقول و أوهامها و لا الفکر و خطراتها و لا الألباب و أذهانها صفته فتقول: متی؟ و لا بدی مما و لا ظاهر علی ما و لا باطن فیما و لا تارک فهلا- خلق الخلق فکان بدینا بدیعا، ابتدع ما ابتدع و ابتدع ما ابتدأ و فعل ما أراد و أراد ما استزاد، ذلکم الله ربی و رب العالمین.» ستایش مخصوص خداوندی است که نقطه‌ی آغاز و پایانی ندارد و نمی‌شود برای آن قبل و بعدی تصور نمود و حدودی را معین کرد. زمانی که غایتی برای او باشد در حقیقت معنا ندارد، [زیرا زمان مخلوق است و از خصوصیات اشیای مادی است] و تشخص نیز معنا ندارد تا تجزیه گردد. او دارای صفات مختلفی نیست که حدود هر یک دیگری را محدود و متناهی کند [صفات در عین تعدد و کثرت یکی است، رحمانیت و رحیمیت، قدرت و حیات و عالمیت و... در عین کثرت، واحد است و به عبارت دیگر وحدت در عین کثرت و کثرت در عین وحدت است]. پس عقل‌ها و تخیلات عقلی و فکرها و تراوش‌های فکری و نیز عقل‌های نورانی و تصورات آن از درک صفات خداوندی عاجزند. نمی‌توانید درباره‌ی او [صفحه ۳۷۵] بگویید: در چه زمانی و از چه چیزی آغاز گردید و بر چه چیزی ظهور و بروز پیدا کرد و در چه چیزی فرو رفته است؟ (باطن چیزی قرار نگرفته) هرگز نابود نگردیده (وانهاده نشده) تا از وجود او سؤال شود. آفرید مخلوقات و پدیده‌های تازه‌ای را و ساخت اشیای نو ظهوری را و به وجود آورد موجوداتی را که نبوده‌اند، آنچه را خود اراده کرده بود انجام داد و هر چه را خواست برکت و زیادی داد. اوست خداوندی که

آفریدگار من و آفریدگار همه‌ی جهانیان است. [۶۳۵]. [صفحه ۳۷۶]

خشنودی خداوند

قيل: للحسن بن علي [عليهما السلام]: ان أباذر يقول: «الفقر أحب الي من الغنى و السقم أحب الي من الصحة». فقال عليه السلام: رحم الله أباذر، أما أنا أقول: من اتكل على حسن اختيار الله لم يتمن أنه في غير الحالة التي اختار الله له، و هذا حد الوقوف على الرضا بما تصرف به القضاء». [۶۳۶]. به امام مجتبی علیه السلام گفته شد که اباذر (ره) می گفت: من فقر و تنگدستی را از بی نیازی و بیماری را از تندرستی و سلامت، بیش تر دوست دارم. [صفحه ۳۷۷] حضرت فرمود: خداوند ابوذر را رحمت کند. اما من می گویم: آن کس که بر حسن اختیار خداوند توکل و اعتماد کند چیزی را نمی طلبد، مگر خداوند برایش انتخاب کرده باشد و این است معنای خشنودی در برابر حکم خداوند سبحان. [صفحه ۳۷۸]

حریت و آزادی (اختیار)

ابوالحسن بصری [۶۳۷] که خود از بنیانگذاران قدریه است، به امام حسن علیه السلام نامه‌ای نوشت و از آن حضرت درباره‌ی جبر و تفویض پرسید. حضرت به او و همه‌ی کسانی که در این مسأله مهم اعتقادی راه اشتباه را طی کرده بودند و اختیار (امر بین الأمرین) را که راه اصلی است فراموش نموده بودند نوشتند: «اما بعد فمن لم يؤمن بالقدر خيره و شره أن الله يعلمه فقد كفر. و من أحال المعاصی على الله فقد فجر، ان الله لم يطع مكرها و لم يعص مغلوبا و لم يهمل العباد سدى من المملكة بل هو المالك لما ملكهم و القادر على ما عليه أقدرهم بل أمرهم تخييرا و نهاهم تحذيرا، فان ائتمروا بالطاعة لم يجدوا عنها صادوا و ان انتهوا الى معصية فشاء أن يمن عليهم [صفحه ۳۷۹] بأن يحول بينهم و بينها فعل و ان لم يفعل فليس هو الذى حملهم عليها جبرا و لا ألزموها كرها بل من عليهم بأن بصرهم و عرفهم و حذرهم و أمرهم و نهاهم لا جبلا لهم على ما أمرهم به فيكونوا كالملائكة و لا جبرا لهم على ما نهاهم عنه و لله الحجة البالغة فلو شاء لهديكم أجمعين، و السلام على من اتبع الهدى». [۶۳۸] اما بعد، کسی که به مقدرات الهی، اعم از خیر و شر ایمان نیاورده باشد کافر است. هر کس گناهان را به خداوند نسبت دهد، فاجر و ستمکار است، زیرا کسی خدای را با زور اطاعت نکرده و با قهر و غلبه معصیت نموده است (نه بندگان مجبور به اطاعت هستند و نه خداوند عاجز از جلوگیری از معصیت). خداوند بندگان را بی هدف و خودسر رها نموده است. او مالک حقیقی همه‌ی چیزهای است که در اختیار بندگان قرار داده و خود از قدرت بیش تری برخوردار است، پس آنان را امر و نهی نموده در حالی که قدرت انتخاب دارند، چنانچه بخواهند اطاعت کنند و فرمان برند هیچ مانعی و سد راهی وجود ندارد، لیکن اگر بخواهند معصیت کنند ممکن است خداوند بر آنان منت نهد و مانعی برای معصیتشان ایجاد کند (در امر و نهی وعده‌ی جزای نیکو و جزای شر داده است). پس در این صورت، چنانچه گناهی را مرتکب شدند، خداوند آنان را بر ارتکاب گناه مجبور نموده، بلکه باز خداوند بر آنان منت نهاده که بصیرت و شناخت و بینایی به آن‌ها عطا کرده است و نسبت به عواقب کارها هشدار داده و امر و نهی نموده، نه همچون ملائکه و فرشتگان که گل وجودشان را به اطاعت آمیخته و نه هم بر گناه اجبارشان نموده است. خدای را حجت‌ها را برهان‌های رسایی است که اگر بخواهد همگی را به راه راست هدایت می کند. سلام و درود بر کسانی که پیروی از راه راست (هدایت) کنند. [صفحه ۳۸۰]

شناخت قرآن مجید

قال الحسن بن علي عليهما السلام في وصف القرآن المجيد: «ان هذا القرآن فيه مصابيح النور و شفاء الصدور، فليجل جال بضوئه و ليلجم الصفة قلبه، فان التفكير حياة القلب البصير، كما يمشي المستتير في الظلمات بالنور». [۶۳۹]. در این قرآن است چراغ‌های

درخشنده‌ی هدایت و شفای دل‌ها و قلب‌ها، پس باید دل‌ها را با فروغ تابناکش روشن ساخت و با گوش دادن به فرامینش قلب را که مرکز فرماندهی بدن است در اختیارش گذاشت، زیرا به وسیله‌ی اندیشیدن، قلب زندگی روشن خود را می‌یابد، همان طور که رهروان در پرتو نور از تاریکی‌ها گذر می‌کنند و می‌رهند. امام مجتبی علیه‌السلام در این کلام خود، جامعه را تشویق و ترغیب به قرآن می‌کند و آن را کتابی حیاتبخش برای فرد و جامعه می‌داند. هر جزئی از آن را نور می‌شمارد و مرض‌ها را توسط آن مداوا می‌کند و برای رهروی که تاریکی‌ها و ظلمت را در پیش دارد، قرآن را تنها وسیله‌ی نجات و رهایی و رسیدن به سعادت ابدی می‌داند. [صفحه ۳۸۱]

پیروان حقیقی قرآن

قال الحسن بن علی علیهما السلام: «ما بقى فى الدنيا بقية غير هذا القرآن فاتخذوه اماما يدلکم على هداکم، و ان أحق الناس بالقرآن من عمل به و ان لم يحفظه و أبعدهم منه من لم يعمل به و ان كان يقرأه.» [۶۴۰]. تنها چیزی که در این دنیای فانی و زوال‌پذیر باقی می‌ماند، قرآن است، پس قرآن را پیشوا و امام خود قرار دهید تا به راه راست و مستقیم هدایت شوید. همانا بیش‌ترین حق را کسی به قرآن دارد که بدان عمل کند، گرچه به ظاهر آن را حفظ نکرده باشد و دورترین افراد به قرآن کسانی هستند که به دستورات آن عمل نکنند گرچه حافظ و قاری‌اش باشند. امام مجتبی علیه‌السلام قرآن را رهبر واقعی جامعه می‌داند و دستیابی به سعادت واقعی را در سایه‌ی عمل بدان می‌بیند، پس پیروان واقعی قرآن کسانی هستند که آن را برنامه‌ی زندگی خود قرار دهند. [صفحه ۳۸۲]

قرآن در صحنه‌ی قیامت

قال الامام المجتبی علیه‌السلام: «ان هذا القرآن یجىء يوم القيامة قائدا و سائقا یقود قوما الى الجنة أحلوا حلاله و حرّموا حرامه و آمنوا بمتشابه و یسوق قوما الى النار ضیعوا حدوده و أحکامه و استحلوا حرامه.» [۶۴۱]. قرآن در صحنه‌ی قیامت به صورت رهبر و امام ظهور یافته و مردم را به دو دسته تقسیم می‌کند: الف) کسانی را که به قرآن عمل کردند، حلال و حرام آن را همان گونه که هست به جا آوردند و متشابه آن را با قلب پذیرا شدند، قرآن آنان را به سوی بهشت جاویدان هدایت می‌نماید. ب) آنان را که حدود و قوانین قرآن را ضایع نمودند و بر محرمات آن تعدی کردند و حلال شمردند قرآن آنان را به سوی آتش (جهنم) روانه می‌سازد. [صفحه ۳۸۳]

فضایل اهل بیت

قال الحسن بن علی علیهما السلام: «أیها الناس اعقلوا عن ربکم، ان الله - عزوجل - اصطفی آدم و نوحا و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین، ذریة بعضها من بعض و الله سمیع علیم، فتحن الذریة من آدم و الأسرة من نوح، و الصفوة من ابراهیم، و السلاله من اسماعیل، و آل محمد نحن فیکم کالسماء المرفوعه، و الأرض المدحوة و الشمس الضاحیه و کالشجرة الزيتون، لا شرقیه و لا غربیه التي زیتها النبی صلی الله علیه و آله و علی فرعها و نحن و الله ثمره تلك الشجرة، فمن تعلق بغصن من أغصانها نجی و من تخلف عنها فالی النار هوی.» [۶۴۲]. امام حسن علیه‌السلام فرمود: ای مردم! علم و معرفت را از پروردگار خود بیاموزید. همانا خداوند بزرگ، آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را برای جهانیان به پیامبری برگزید، آنان دودمانی بودند که [پاکی، تقوا و فضیلت را] بعضی از بعضی دیگر گرفته بودند. خداوند [از کوشش‌های آنان در راه رسالت] دانا و آگاه است. مردم! ما اهل بیت از فرزندان آدم و دودمان نوح و فرزندان برگزیده‌ی ابراهیم و تبار اسماعیلیم. ما آل محمد در میان شما همانند آسمان بلند و زمین گسترده و

خورشید پرفروغیم، همانند درخت زیتونیم که نه به شرق مایل است و نه [صفحه ۳۸۴] به غرب، درختی که ریشه‌اش رسول خدا صلی الله علیه و آله است و شاخه‌اش علی بن ابی طالب علیه السلام است. سوگند به خدا، ما اهل بیت میوه‌ی آن درختیم، پس هر کس به یکی از شاخه‌های آن چنگ زند نجات پیدا می‌کند (سعادت‌مند است) و هر کس از آن جدا شود جایگاهش آتش است. [صفحه ۳۸۵]

دستیابی به علوم پیامبر

بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله امام حسن مجتبی علیه السلام در دوران کودکی‌اش روزی بر منبر بالا رفت، حمد و ثنای الهی به جا آورد، سپس رو به مردم کرد و فرمود: «ایها الناس سمعت جدی رسول الله صلی الله علیه و آله یقول: أنا مدینه العلم و علی بابها و هل یدخل المدینه الا من بابها» [۶۴۳]. ای مردم! شنیدم از جدم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله که می‌فرمود: من شهر علم و دانش و فضیلت و علی دروازه‌ی آن شهر است و کسی که می‌خواهد به شهری داخلی شود از غیر دروازه‌ی آن شهر وارد نخواهد شد. این کلمات کوتاه و پرمحتوا را گفت و از منبر پایین آمد، پدرش علی بن ابی طالب علیه السلام او را در بغل گرفت و به سینه چسبانید و مورد تفقد قرار داد. پس دسترسی به علم و فضایل رسول خدا صلی الله علیه و آله ممکن نیست، مگر از طریق امیر مؤمنان علیه السلام که او واسطه‌ی این فیض بزرگ است. [صفحه ۳۸۶]

آرامش در پرتو ولایت

امام مجتبی علیه السلام در حضور پدر گرامی‌اش خطبه‌ای خواند و در بخشی از آن فرمود: «اما بعد، فان علیا باب من دخله آنا و من خرج منه کان کافرا، أقول قولی هذا، و استغفر الله لی و لکم.» همانا علی بن ابی طالب علیه السلام دری است که هر کس بر آن وارد شود، یعنی او را بشناسد و بر او اقتدا کند، آرامش و امنیت کامل را درمی‌یابد و هر کس به آن درب روی نیاورد و مخالفت با او کند، کفر و بدبختی و تیره‌روزی او را فرا خواهد گرفت، سپس فرمود: این گفته و مطلب اساسی من است، آن گاه برای خود و دیگران طلب رحمت و آمرزش نمود و گفت: استغفر الله لی و لکم. سپس از منبر فرود آمد. امیرالمؤمنین علیه السلام ایستاد و پیشانی و بین دو چشم فرزندش را بوسید و این آیه‌ی شریفه را تلاوت کرد: «ذریه بعضها من بعض، و الله سمیع علیم» [۶۴۴]؛ فرزندان بعضی بر بعضی دیگر برتری دارند، خدای سبحان شنوا و داناست.» این آیه درباره‌ی فرزندان ابراهیم علیه السلام است که امامت به بعضی از آنان رسید. [۶۴۵]. [صفحه ۳۸۷]

آمرزش گناه در پرتو محبت

قال الحسن بن علی علیهما السلام: «و الله لا یحبنا عبد أبدا و لو کان أسیرا فی الدیلم الا نفعه حبنا و ان حبنا لیساقط الذنوب من بنی آدم کما یساقط الريح الورق من الشجر.» [۶۴۶]. حسن بن علی علیهما السلام فرمود: سوگند به خداوند! کسی دوست نمی‌دارد ما را، گر چه در دورترین نقاط همچون دیلم [۶۴۷] اسیر باشد، مگر این که دوستی ما به حال او مفید خواهد بود. همانا ولایت و محبت ما اهل بیت گناهان فرزندان آدم را از بین می‌برد، همان طوری که باد برگ درختان را از شاخه و تنه‌ی او جدا می‌کند و می‌ریزد. [صفحه ۳۸۸]

حرمت صدقه بر آل محمد

ابوالجوزاء می‌گوید: خدمت امام مجتبی علیه السلام رسیدم، پرسیدم آیا شما از رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی را به یاد

دارید؟» قال: «أذكر أني أخذت ثمرة من تمر الصدقة فجعلتها في في. قال: فنزعها رسول الله بلعابها فجعلها في التمر، فقيل يا رسول الله ما كان عليك من هذه الثمرة لهذا الصبي؟ قال: انا آل محمد لا تحل لنا الصدقة.» [۶۴۸]. فرمود: به یاد دارم روزی در محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله بودم، مقداری خرما برداشتم و در دهانم گذاشتم تا بخورم. رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را به همراه زنجاب‌های اطرافش گرفت و در روی خرماهای دیگر گذاشت. از حضرت سؤال شد: چرا آن خرما را از این فرزند کوچک (بچه) گرفتید؟! فرمود: ما آل محمدیم و صدقه بر ما حلال نیست، یعنی حرام است. [صفحه ۳۸۹]

نزول باران با دعای امام مجتبی

گروهی از مردم کوفه خدمت امیرمؤمنان علیه‌السلام رسیدند که از خشک‌سالی و کمبود آب و باران شکوه می‌نمودند و می‌نالیدند و از آن حضرت درخواست کردند تا دعایی کند و باران بیارد. حضرت دو فرزندش حسن و حسین علیهما‌السلام را صدا زد و در حضور همه به امام مجتبی علیه‌السلام فرمود: برای ما دعا کن تا خداوند باران رحمتش را فرو فرستد. حسن مجتبی علیه‌السلام دست‌هایش را به آسمان بلند نمود و چنین گفت: اللهم هيح لنا السحاب، بفتح الأبواب بماء عباب و رباب بانصباب و انسكاب، يا وهاب واسقنا مطبقه مغدقه موقئه، افتح أغلاقها و سهل اطلاقها و عجل سيقها بالأندية في الأودية يا وهاب بصوب الماء يا فعال، اسقنا مطرا قطرا طلا مطلا طبقا مطبقا عاما معما رهما رهيما رشا، مرشا واسعا كافيا عاجلا، طيبا مرثيا، مباركا سلاطح، بلاطح يناطح الأباطح، مغدودقا مطبوبقا مغرورقا، واسق سهلنا و جبالنا و بدونا و حضرنا حتى ترخص به أسعارنا و تبارك في ضياعنا و مدننا، أرنا الرزق موجودا و الغلاء مفقودا آمين يا رب العالمين.» [۶۴۹]. بار الها! ابرهای باران‌زایت را به سود ما به حرکت درآور، با گشوده شدن [صفحه ۳۹۰] درب‌های رحمت، بارانی زیاد و دنباله‌دار و فراگیر نازل کن. بار الها! سیراب کن همگی ما را به طور کامل به نحوی که خشنود گردیم. خدایا! بگشا بر ما گره‌های بارش رحمت را و آسان گردان استفاده از آن را. ای بخشنده! سرازیر نما باران رحمت را به صحراها جهت بهره‌برداری بیش‌تر، ای بخشنده‌ی حیات و ای تلاشگر مستمر. بار الها! آبیاری کن مزارع ما را با بارانی نرم، حقیف (نم‌نم)، دنباله‌دار، فراگیر، کفایت‌کننده، دربرگیرنده، شستشو دهنده و پربرکت در همه‌ی جاها (صحراها، دشت‌ها، جلگه‌ها و مناطق مرتفع و کوهستان‌ها) بارانی بسیار و مؤثر در آب‌های زیرزمینی و نگهدارنده موجودات دیگر تا این که قیمت‌ها شکسته شود و ارزانی همه جا را فراگیرد و برکت بر باغ‌ها و مزارع و شهرها بازگردد، به طوری که در روزی همگی ما محسوس و قابل رؤیت باشد و در آن حال، گرانی رخت بریندد. پروردگار جهان! دعای ما را مستجاب گردان. [صفحه ۳۹۱]

حکومت و اهل بیت

امام مجتبی علیه‌السلام در پاسخ به نامه‌ای که معاویه برای آن حضرت فرستاده بود، چنین جواب دادند: «انما هذا الأمر لی و الخلافة لی و لأهل بیتی و انها لمحرمة عليك و علی أهل بیتك سمعته من رسول الله صلی الله علیه و آله و الله لو وجدت صابرين عارفين بحقی غیر منکرین ما سلمت لك و لا أعطيتك ما تريد.» [۶۵۰]. همانا این امر (حکومت) و جانشینی رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن من و مربوط به اهل بیت من است. تو غاصبی، خلافت بر تو و خاندانت حرام است [و] این مطلب را از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده‌ام. سوگند به خداوند، چنانچه یارانی شکبیا و آگاه به حق خویش می‌یافتم، حکومت را به تو واگذار نمی‌کردم و نمی‌دادم به تو آنچه را که می‌خواستی (حتی با شرایطی که در عقد صلح‌نامه نوشته شده). [صفحه ۳۹۲]

فرجام امامان راستین

جناده گوید: در روزهای واپسین عمر امام مجتبی علیه‌السلام خدمت آن حضرت رسیدم، سم به شدت آن بزرگوار را می‌آزرد،

عرض کردم: چرا خود را معالجه نمی‌کنید؟ فرمود: «انا لله و انا الیه راجعون» [۶۵۱]. سپس به سوی من نگاهی کرد و فرمود: «و الله لقد عهد الینا رسول الله صلی الله علیه و آله ان هذا الأمر یملکه اثنا عشر اماما من ولد علی و فاطمه علیهما السلام ما منا الا مسموم أو مقتول.» [۶۵۲]. سوگند به خداوند! رسول خدا به ما وعده نمود: امامت و وصایت بعد از او را دوازده نفر به دست می‌گیرند، یازده نفر آنان از فرزندان علی و فاطمه علیهما السلام هستند. آن گاه فرمود: همه‌ی ما در فرجام کار در راه خدا یا مسموم می‌گردیم و یا کشته می‌شویم. [صفحه ۳۹۳]

شیعیان کیستند و دوستان کدامند؟

«قال له رجل: یابن رسول الله انی من شیعتم فقال الحسن علیه السلام: یا عبدالله ان کنت لنا فی أوامرنا و زواجرنا مطیعا فقد صدقت و ان کنت بخلاف ذلك فلا- تزد فی ذنوبک بدعواک مرتباً شریفه من أهلها، لا- تقل أنا من شیعتم و لکن قل أنا من موالیکم و محبیکم و معادی أعداءکم و أنت فی خیر و الی خیر.» [۶۵۳]. مردی خطاب به امام حسن علیه السلام گفت: ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله من شیعه‌ی شما هستم. امام علیه السلام فرمود: ای بنده‌ی خدا، اگر در انجام واجبات و خودداری از محرّمات (گناهان) پیرو ما هستی و تبعیت می‌کنی که راست می‌گویی و چنانچه این گونه نیستی با این ادعای دروغ بر گناهان خود افزودی، زیرا شیعه و پیرو ما از مقام والا و بلندی برخوردار است و تو اهل آن نیستی، مگو که من شیعه‌ی تو هستم، بلکه بگو من از دوستان و هواداران و نیز از بدخواهان دشمنان شمایم، در این صورت تو در خیر و نیکی به سر می‌بری و در مسیر خیرخواهی قرار داری. و در حدیثی دیگر آمده است: مردی از امام حسن علیه السلام خواست که دوست و همنشین وی باشد. امام علیه السلام سه شرط را برایش مطرح نمود: «قال علیه السلام: ایاک أن تمدحنی فأنا أعلم بنفسی منک أو تکذبنی فانه لا رأی لمکذوب أو ۳۳ [صفحه ۳۹۴] تغتاب عندی أحدا، فقال له الرجل: ائذن لی فی الانصراف فقال - علیه السلام - نعم اذا شئت.» فرمود: (۱) آن که از من ستایش و تعریف نکنی، زیرا من نسبت به خودم از تو آگاهترم. (۲) مرا دروغگو ندانی، زیرا دروغگو رأی و عقیده‌ی درستی ندارد. (۳) مبادا در برابر من از کسی غیبت کنی. چون آن مرد شرایط دوستی با آن حضرت را دشوار دید گفت: می‌خواهم از درخواست خود منصرف شوم؟ امام علیه السلام فرمود: هر طور که می‌خواهی انجام بده. [۶۵۴]. [صفحه ۳۹۵]

سیاست از دیدگاه معصوم

مردی از امام مجتبی علیه السلام پرسید: سیاست چیست؟ امام فرمود: «هی أن ترعی حقوق الله، حقوق الأحياء، و حقوق الأموات فأما حقوق الله فأداء ما طلب و اجتناب عما نهی. و أما حقوق الأحياء: فهی أن تقوم بواجبک نحو اخوانک، و لا تتأخر عن خدمه أمتک و أن تخلص لولی الأمر ما أخلص لأمته و أن ترفع عقیرتک فی وجهه اذا ما حاد عن الطريق السوی. و أما حقوق الأموات: فهی أن تذکر خیراتهم و تتغاضی عن مساوئهم فان لهم ربا یحاسبهم.» [۶۵۵]. سیاست رعایت حقوق خدا، زندگان و اموات این مردم است، اما حق خداوند، انجام دادن فرایض (واجبات) و دوری کردن از آنچه ما را نهی کرده است (محرّمات). اما حقوق زندگان این است که وظیفه‌ی خود را نسبت به مردم انجام دهی و هرگز از خدمت به جامعه‌ی خود باز نمانی و همان طوری که زمامدار با تو با صداقت رفتار می‌کند تو هم باید با حقیقت و اخلاص رفتار نمایی و چون اقوام و بستگان از راه راست منحرف شدند، آن‌ها را به راه راست رهنمون باشی. [صفحه ۳۹۶] و اما حقوق اموات، آن است که از خوبی‌های آنان سخن گویند و از زشتی‌هایشان چشم‌پوشی کنید، زیرا برای آنان خداوندی است که حساب آن‌ها را رسیدگی خواهد کرد. [صفحه ۳۹۷]

عزت مؤمن

قال الامام المجتبی علیه السلام: «لو جعلت الدنيا كلها لقمه واحدة لقمتها من يعبد الله خالسا لرأيت أن مقصر في حقه، و لو منعت الكافر منها حتى يموت جوعا و عطشا ثم أذقته شربه من الماء لرأيت أني قد أسرفت.» [۶۵۶]. اگر همه‌ی دنیا را تبدیل به یک لقمه غذا کنم و به انسانی که خدا را از روی خلوص عبادت می‌کند بخورانم، خودم را مقصر (کوتاهی‌کننده) درباره او می‌دانم و چنانچه فرد کافری را گرسنگی دهم تا به آن اندازه که جانم از شدت گرسنگی و تشنگی به لب برسد، آن گاه مقدار کمی آب به او بدهم، خود را نسبت به او اسرافکار می‌پندارم. [صفحه ۳۹۸]

انتخاب دوست

قال علیه السلام لبعض ولده: «يا بني لا تواخ أحدا حتى تعرف موارد و مصادره فاذا استبنت الخبرة و رضيت العثرة فآخه على اقالة العثرة و المواساة في العسرة.» [۶۵۷]. امام مجتبی علیه السلام به یکی از فرزندان فرمود: پسرم با هیچ کس پیمان دوستی میند، مگر این که بدانی از کجا می‌آید و به کجا می‌رود، [یعنی خصوصیات اخلاقی‌اش را به دست آوری] چون دقیق بررسی کردی و او را انسانی شایسته یافتی بر پایه‌ی گذشت و اغماض و برادری در سختی‌ها و لغزش‌ها با او رفتار کن و دوستی‌اش را استمرار بخش. در جای دیگر دوست صالح و شایسته خویش را چنین توصیف نمود: «كان من أعظم الناس في عيني و كان رأس ما عظم به في عيني صغر الدنيا في عينه كان خارجا من سلطان الجهالة فلا يمد يدا الا على ثقة لمنفعة، كان لا يشتكى و لا يتسخط و لا يتبرم، كان أكثر دهره صامتا، فاذا قال بذالقائلين، كان ضعيفا مستضعفا فاذا جاء الجد فهو الليث عادي كان اذا جامع العلماء على أن يستمع أحرص منه على أن يقول، كان اذا غلب على الكلام لم يغلب على السكوت، كان لا يقول ما لا يفعل، و يفعل ما لا يقول، كان اذا عرض له أمران. لا يدرى أيهما أقرب الي ربه نظر أقربهما من هواه فخالفه كان لا يلوم [صفحه ۳۹۹] أحدا على ما قد يقع العذر في مثله.» [۶۵۸]. او در چشم من از همه‌ی مردم بزرگ‌تر بود. بالاترین صفتی که او را چنین بزرگ کرده بود این بود که دنیا در نزدش کوچک و از استبداد و سلطه‌ی جهالت به دور بود. او هرگز دست به سوی فرد مطمئنی دراز نمی‌کرد. مگر این که نفعی در آن نهفته بود. او شکوه و ناله نمی‌کرد و خشمگین نمی‌شد و از پای در نمی‌آمد. بیش‌تر اوقات خاموش بود و چون سخن می‌گفت سرآمد گویندگان بود، در رفتار عادی‌اش از غایت تواضع و فروتنی جلوه‌ای ناتوان داشت و چون نوبت به کار می‌رسید، همانند شیر پر قدرت کار را سریع انجام می‌داد. در محفل علما و دانشمندان به شنیدن علاقه‌مندتر بود تا گفتن. اگر کسی در سخن گفتن بر او غالب می‌شد در سکوت بر وی چیره نمی‌گشت. کاری را که انجام نمی‌داد نمی‌گفت و کارهایی را که نگفته بود انجام می‌داد. چون دو کار پیش می‌آمد که نمی‌دانست کدام یک نزدیک‌تر به رضای خداست، آن را که به هوای نفس نزدیک‌تر بود رها می‌نمود؛ بر کارهایی که سزاوار نبود و از وی سر می‌زد احدی را ملامت و سرزنش نمی‌کرد. [صفحه ۴۰۰]

توجه به حقوق دیگران و نتیجه تواضع

قال الحسن علیه السلام: «أعرف الناس بحقوق اخوانه و أشدهم قضاء لها، أعظمهم عند الله شأنا و من تواضع في الدنيا لاخوانه فهو عند الله من الصديقين و من شيعه علي بن أبي طالب علیه السلام.» [۶۵۹]. والاترین مقام در نزد خداوند از آن کسی است که آشنا به حقوق مردم باشد و سعی در اداء آن نماید. و کسی که در برابر برادران دینی خود تواضع کند خداوند او را از راست‌گویان و شیعیان علی بن ابی‌طالب علیه السلام محسوب خواهد کرد. [صفحه ۴۰۱]

مکارم اخلاق چیست؟

قال الحسن علیه السلام: مكارم الاخلاق عشرة: صدق اللسان و صدق البأس و اعطاء السائل و حسن الخلق و المكافاة بالصنائع و صلة

الرحم و التذمم علی الجار و معرفة الحق للصاحب و قرى الضعیف و رأسهن الحیاء. [۶۶۰]. مکارم اخلاق ده چیز است؛ ۱ - راستگویی؛ ۲ - صداقت در خضوع و فقر ظاهری [۶۶۱]؛ ۳ - بخشش به سائل؛ ۴ - خوش خلقی؛ ۵ - پاداش در برابر کارها؛ ۶ - پیوند و رفت و آمد با خویشاوندان؛ ۷ - حمایت از همسایه؛ ۸ - حق شناسی یاران و همراهان؛ ۹ - مهمان نوازی؛ ۱۰ - در رأس همه این‌ها شرم و حیاست. [صفحه ۴۰۲]

همسایگان را بر خویش مقدم بدارید

عن الحسن بن علی علیهما السلام قال: «رأیت أُمی فاطمة علیها السلام قامت فی محرابها لیلۃ جمعتها، فلم تزل راکعة ساجدة حتی اتضح عمود الصبح و سمعتها تدعو للمؤمنین و المؤمنات و تسمیهم و تكثر الدعاء لهم، و لا تدعو لنفسها بشیء فقلت لها یا أمه لم لا تدعین لنفسک كما تدعین لغيرک؟ فقالت یا بنی: الجار ثم الدار.» [۶۶۲]. مادرم فاطمه علیها السلام را می‌دیدم که شب‌های جمعه راست‌قامتانه در محراب عبادتش ایستاده و تا طلوع صبح به رکوع و سجود به سر می‌برد. خود می‌شنیدم که او برای مردان و زنان مؤمن دعا می‌کند و حتی آنان را نام می‌برد و [جهت برطرف شدن گرفتاری‌ها و برآورده شدن خواسته‌هایشان] بسیار دعا می‌کرد و لکن برای خویش سخنی نمی‌گفت و دعایی نمی‌کرد. عرض کردم: مادرم چرا برای خود همانند دیگران دعا نمی‌کنی؟! جواب داد، فرزندم: اول همسایه را مقدم دار و سپس خود و أهل خانه را. [صفحه ۴۰۳]

تقوا

بخشی از سخنان امام علیه السلام درباره‌ی پرهیزکاری «اتقوا الله عباد الله و جدوا فی الطلب و تجاه الهرب و بادروا العمل قبل مقطعات النعمات و هادم اللذات، فان الدنيا لا یدوم نعيمها و لا تؤمن فجیعتها و لا تتوقی مساویها، غرور حائل و سناد مائل، فانتظوا عبادالله بالعبر و اعتبروا بالأثر و ازدجروا بالنعم و انتفعوا بالمواعظ. فکفی بالله معتصما و نصیرا و کفی بالکتاب حجیجا و خصیما و کفی بالجنۃ ثوبا و کفی بالنار عقابا و وبالا.» [۶۶۳]. ای بندگان خدا از نافرمانی در برابرش بپرهیزید و برای تحقق خواسته‌های خویش کوشش نمایید و از کارهای ناروا بگریزید و قبل از این که سختی‌ها به شما رو آورد و به آغوش مرگ بیفتید به کارهای نیک مبادرت ورزید. همانا نعمت‌های دنیا زودگذر و ناپایدار است و کسی از خطرها در امان نیست و مصون از بدبختی‌ها نخواهد بود. فریب خوردن دنیا مانع خوشبختی است و تکیه کردن بر آن سست و بی اساس است. ای بندگان خدا پندپذیر باشید و عبرت بگیرید و از تاریخ گذشتگان درس زندگی بیاموزید، نعمت‌ها (خوراکی‌ها و...) شما را مشغول نکند و از آخرت باز ندارد، از پندها و موعظه‌ها بهره‌گیرید. خدا در نگهداری کردن و یاری دادن به شما کفایت می‌کند و برای راهنمایی شما و حجت [صفحه ۴۰۴] در برابر دشمنانتان قرآن نیز کافی است، بهشت أجر و مزدی تمام برای نیکوکاران است و جهنم و آتش، کیفر و عقابی مکفی برای تبه‌کاران. [صفحه ۴۰۵]

چگونگی ورود به نماز

امام حسن مجتبی علیه السلام هر گاه می‌خواست نماز به پا دارد بهترین لباس‌های خویش را می‌پوشید، بعضی از آن حضرت سبب آن را پرسیدند؟ فرمود: «ان الله جمیل یحب الجمال فأتجمل لربی و قرأ: یا بنی آدم خذوا زینتکم عند کل مسجد، [۶۶۴]» [۶۶۵]. همانا خداوند زیبا است (منیع و مجمع همه‌ی زیبایی‌هاست) و زیبایی را دوست دارد و چنانچه من در وقت اقامه‌ی نماز لباس زیبا به تن می‌کنم فقط به خاطر پروردگار و خالقم می‌باشد، در آن هنگام آیه‌ی شریفه ذیل را خواند: ای انسان‌ها به هنگام عبادت خداوند لباس‌های زیبا و زینتی خود (بهترین لباس‌هایتان) را بپوشید. امام علیه السلام به آیه‌ی شریفه استشهاد و استدلال می‌کند که هنگام

برپا کردن نماز لازم است بهترین لباس‌های فاخر و زینتی خود را بپوشید، زیرا انسان خود را در محضر خدا می‌بیند و با او سخن می‌گوید. [صفحه ۴۰۶]

دعای قنوت

ابی الجوزاء می‌گوید: خدمت امام مجتبی علیه السلام بودم که می‌فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله دعای دست را در نماز وتر [و نماز صبح] به من چنین آموزش داد: «رب اهدنی فیمن هدیت و عافنی فیمن عافیت و تولنی فیمن تولیت و بارک لی فیما أعطیت و قتی شر ما قضیت انک تقضی و لا یقضی علیک انه لا یذل من والیت تبارک ربنا و تعالیت.» [۶۶۶]. پروردگارا! مرا به راه کسانی هدایت کن که خود آن‌ها را هدایت فرمودی و سلامتی را آن‌گونه عنایت کن که به آن‌ها عنایت کردی و دوست بدار مرا همان طوری که آن‌ها را دوست داشتی و برکت ده در آنچه بر من ارزانی داشتی و نگه‌دار مرا از شر و بدی آنچه حاکم کردی (در سایه اعمال زشت، بعضی از شرور به صورت طبیعی سراغ انسان می‌آید که عکس العمل افعال و کردار شخص است)، همانا تو حاکم بر همه‌ی اشیا هستی و هیچ چیز بر تو غالب نخواهد بود. پروردگارا! خوار و ذلیل نمی‌شود کسی را که تو دوست بداری. پاک و منزّه و بلندمرتبه است پروردگار ما. [صفحه ۴۰۷]

چگونگی ورود به مسجد

امام مجتبی علیه السلام به هنگام ورود به مسجد سر را به طرف آسمان بلند می‌کرد و می‌فرمود: «الهی ضیفک ببابک یا محسن قد أتاک المسیء، فتجاوز عن قبیح ما عندی بجمیل ما عندک یا کریم.» [۶۶۷]. پروردگارا! مهمان تو جلو در خانه‌ات ایستاده است. ای نیکوکار! بنده‌ی تباهکار و بدرفتار به درگاهت شتافته، از زشتی‌هایی که مرتکب شده به خاطر زیبایی‌های که در نزد تو است درگذر و ببخش، ای بخشنده و کریم. [صفحه ۴۰۸]

فواید رفت و آمد به مسجد

قال المجتبی علیه السلام: «من أدام الاختلاف الی المسجد أصاب احدی ثمان: آیه محکمه و أخوا مستفادا و علما مستطرفا، و رحمه منتظره و کلمه تدل علی الهدی، أو ترده عن ردی، و ترک الذنوب حبا او خشیه.» [۶۶۸]. کسی که به مسجد رفت و آمد (تردد) داشته باشد، بر یکی - یا بیش تر - از نعمت‌های هشتگانه دسترسی پیدا خواهد نمود: الف) استدلال‌های استوار و محکم در امور دینی خود (اعتقادی، فقهی، سیاسی و...). ب) دستیابی به دوستان سودمندی که تردد با آن‌ها مایه بهره‌وری است. پ) معلومات و دانش تازه و شگفت‌انگیز. ت) رحمت و نعمتی که در انتظار اوست. ث) دستیابی به سخنان هدایت کننده‌ای که شخص را به راه راست رهبری می‌کند. ج) دسترسی به مطالبی که انسان را از پستی‌ها و ضد ارزش‌ها دور می‌دارد. [صفحه ۴۰۹] چ) دوری از گناهان و محرّمات یا بدان جهت که ترک گناه را دوست می‌دارد. ح) پرهیز از گناه، یا بدان جهت که می‌ترسد [گرفتار عقوبت الهی شود یا آبرو و حیثیت خود را با انجام گناه از بین ببرد]. [صفحه ۴۱۰]

توجه به قیامت

گاهی امام علیه السلام را محزون و اندوهگین می‌دیدند به طوری که اشک‌های چشم امام علیه السلام بر روی صورتش جاری بود، از آن حضرت می‌پرسیدند چرا شما محزونید و گریه می‌کنید و حال این که شما وارث پیامبر و وصی او هستید؟ فرمود: «انما أبکی لخصلتین: لهول المطلع، و فراق الأحبه» [۶۶۹]. گریه‌ی من برای دو چیز است: الف) وحشت از ورود به صحنه قیامت؛ ب) جدایی از

دوستان و عزیزانی که انسان بدان‌ها وابسته و علاقه‌مند است. [صفحه ۴۱۱]

رمضان ماه آزمایش

روزی عید فطری بود، امام مجتبی علیه‌السلام به جمعی که مشغول به بازی و خنده بودند برخورد، بالای سر آنان ایستاد و فرمود: «ان الله جعل شهر رمضان مضمرا لخلقه فيستبقون فيه بطاعته الى مرضاته، فسبق قوم ففازوا وقصر آخرون فخابوا، فالعجب كل العجب من ضاحك لا عيب في اليوم الذي يثاب فيه المحسنون و يخسر فيه المبطلون، و أيم الله لو كشف الغطاء لعلموا أن المحسن مشغول باحسانه و المسيء مشغول باسائه، ثم مضى.» [۶۷۰]. خداوند ماه رمضان را میدان مسابقه و بهره‌برداری برای مخلوق خویش قرار داده که با اطاعت و بندگی بر یکدیگر پیشی و سبقت گیرند و خشنودی خدای را به دست آورند، گروهی سبقت جستند و مسابقه را بردند و گروهی دیگر عقب ماندند و متضرر شدند. شگفت و تعجب از آنانی که در روز پاداش گرفتن نیکوکاران و زیان دیدن بی‌هدفان به خنده و لهو و لعب پرداخته‌اند. به خدا قسم اگر حجاب‌ها برکنار شود، خواهید دید نیک‌رفتار به نیک‌ی خویش مشغول است و بدکردار به رفتار بدش گرفتار است، [یعنی قیامت خویش را به چشم خود می‌بیند و نتایج رمضان را مشاهده می‌کنید] سپس آن‌ها را به حال خویش گذاشت و رفت. [صفحه ۴۱۲]

چاره اندیشی در ترک گناه

مردی خدمت امام مجتبی علیه‌السلام رسید، عرض کرد: من بنده‌ی گنه‌کاری هستم و نمی‌توانم گناه نکنم، ای فرزند پیامبر خدا! مرا پند و اندرز ده و موعظه کن. حضرت فرمود: «افعل خمسة أشياء و اذنب ما شئت، لا تأكل رزق الله و اذنب ما شئت، و اطلب موضعا لا يراك الله و اذنب ما شئت، و اخرج من ولاية الله و اذنب ما شئت، و اذا جاء ملك الموت ليقبض روحك فادفعه عن نفسك و اذنب ما شئت، و اذا دخلك مالك النار فلا تدخل في النار و اذنب ما شئت.» [۶۷۱]. چنانچه نمی‌توانی ترک گناه کنی، پس پنج کار را انجام ده و هر چه می‌خواهی گناه کن: الف) روزی خدا را نخور؛ ب) گناه را در جایی انجام ده که خداوند تو را نبیند. پ) از سرزمین خدا دور شو و برو به جایی که در زیر سلطه و قدرت خداوند نباشد. ت) آن گناه که فرشته‌ی مرگ خواست جانت را بگیرد او را از خود دور کن. [صفحه ۴۱۳] ث) هنگامی که مالک دوزخ خواست تو را داخل آتش کند، پس با قدرت ایستادگی کن و داخل نشو، این پنج عمل را انجام بده و هر چه خواستی گناه کن. [صفحه ۴۱۴]

ردایل اخلاقی (تکبر، حرص، حسد)

در جهت آثار شوم بعضی از ردایل اخلاقی امام مجتبی علیه‌السلام فرمود: «هلاک الناس فی ثلاث: الکبر و الحرص و الحسد، فالکبر هلاک الدین و به لعن ابليس، و الحرص عدو النفس و به اخرج آدم من الجنة، و الحسد رائد السوء و منه قتل قابيل هابيل.» [۶۷۲]. سه چیز مردم را به هلاکت می‌رساند: تکبر، حرص و حسد. خود بزرگ پنداشتن دین انسان را از بین می‌برد، همان طوری که شیطان تکبر کرد و دینش نابود شد و منفور گردید. حرص و آرزوی دشمن شخصیت هر فرد است، همان طوری که آدم ابوالبشر به واسطه حرصی که در وی به وجود آمد از بهشت الهی رانده شد. حسد (آرزوی زوال نعمت از دیگران) راهبر بدبختی‌ها و تیره‌روزی‌ها است، به واسطه‌ی حسد، قابیل هابیل را کشت. و در جای دیگر درباره صفت بخل فرمود: «البخل جامع للمساوی و العیوب و قاطع للمودات من القلوب؛ بخل سرآمد همه‌ی بدی‌ها و زشتی‌هاست که محبت و دوستی را از دل‌ها جدا می‌نماید.» مردی پرسید صفت بخل چیست؟ [صفحه ۴۱۵] فرمود: «هو أن یری الرجل ما أنفقه تلفا و أمسکه شرفا [۶۷۳]؛ بخل آن است که انسان آنچه را جمع می‌کند شرف بداند و هر چه را انفاق می‌کند تلف بشمارد.» [صفحه ۴۱۶]

آداب غذا خوردن

قال الامام الحسن عليه السلام في المائدة اثنتي عشر خصلة يجب على كل مسلم أن يعرفها، أربع فيها فرض، و أربع سنه، و أربع تأديب. الفرض: المعرفة، الرضا، التسمية، الشكر. السنة: الوضوء قبل الطعام، الجلوس على الجانب الأيسر، الأكل بثلاثة أصابع، و لعق الأصابع. التأديب: الأكل مما يليك، تصغير اللقمة، تجويد المضغ، قلة النظر في وجوه الناس. [۶۷۴]. امام حسن عليه السلام فرمود: سزاوار است مسلمان به هنگام غذا خوردن دوازده چیز را رعایت نماید که چهار تای آن واجب (اخلاقی) و چهار امر دیگر آن سنت (دارای ثواب) است و چهار تای باقی مانده‌ی آن از آداب و اخلاق محسوب می‌گردد. اما چهار امر لازم: الف) شناسایی غذا؛ ب) خشنود بودن بدانچه روزی‌ات گردیده؛ پ) نام خدا را بر زبان جاری کردن (بسم الله گفتن)؛ ت) شکرگزاری در برابر نعمتی که به تو داده شده. [صفحه ۴۱۷] اما چهار موضوعی که مراعات آن ثواب دارد و سنت است: الف) وضو گرفتن پیش از شروع به غذا؛ ب) نشستن بر جانب چپ بدن؛ پ) چنانچه با دست غذا می‌خورد با سه انگشت لقمه را بردارد و در میان دهان بگذارد؛ ت) انگشتان خود را بلیسد. و چهار امر باقی مانده که از اخلاق و ادب اسلامی محسوب می‌شود: الف) لقمه را از جلو خویش بگیرد؛ ب) لقمه‌های غذا را کوچک بردارد؛ پ) غذا را خوب بجود؛ ت) به صورتی دیگرانی که با او هم غذا هستند کم‌تر نگاه کند. و در جای دیگر امام حسن علیه السلام فرمود: «غسل الیدین قبل الطعام ینفی الفقر و بعده ینفی الهم» [۶۷۵]؛ شستشوی دو دست قبل از غذا فقر و بیچارگی را از بین می‌برد و بعد از غذا غم و غصه را محو می‌کند. [صفحه ۴۱۸]

چرا وحشت از مرگ؟

قال له رجل: «يا بن رسول الله صلى الله عليه و آله ما لنا نكره الموت و لا- نجه؟ فقال عليه السلام: انكم أخیرتم آخرتكم و عمرتم دنیاكم، فأنتم تکرهون النقلة من العمران الى الخراب». [۶۷۶]. مردی از امام مجتبی علیه السلام پرسید: چرا سفر مرگ برای ما ناخوش آیند است و از او استقبال نمی‌کنیم؟ حضرت فرمود: شما خانه‌ی آخرت را خراب کرده‌اید و خانه‌ی دنیای خود آباد، طبیعی است که انتقال از جایگاه آباد به جایگاه خراب برای شما (و هر کسی) ناخوشایند خواهد بود. [صفحه ۴۱۹]

هرگز نیازمند را دست خالی برنگردانید

«قيل له: لأى شيء لا تراك ترد سائلا و ان كنت على ناقة؟ فقال عليه السلام: «انى لله سائل، و فيه راغب، و أنا أستحيى أن أكون سائلا و أرد سائلا، و ان الله عودنى عادة أن يفيض نعمه على و عودته أن أفيض نعمه على الناس فأخشى ان قطعت العادة أن يمنعنى العادة». و أنشد يقول: اذا ما أتانى سائل قلت مرحبا بمن فضله فرض على معجل و من فضله فضل على كل فاضل و أفضل أيام الفتى حين يسأل» [۶۷۷]. عده‌ای در محضر امام مجتبی علیه السلام بودند، در آن جا گفته شد: چگونه است که شما هرگز سائل و نیازمندی را ناامید بر نمی‌گردانید، گر چه سوار بر اشتر - در حالت رفتن - باشید؟ فرمود: من هم به درگاه خداوند محتاج و سائل هستم و می‌خواهم که خداوند مرا محروم نگرداند و شرم دارم که با چنین امیدواری سائلان را ناامید کنم. خدایی که نعمت‌هایش را بر من ارزانی می‌دارد، می‌خواهد که من هم به مردم کمک کنم و می‌ترسم که اگر بخشش خود را از مردم دریغ دارم، خداوند هم عنایتش را از من دریغ دارد و منع نماید، آن گاه این شعر را خواند: [صفحه ۴۲۰] هر گاه سائلی به نزد من آید به او خوش آمد و آفرین می‌گویم، زیرا بخشش نمودن به او بر من واجب است؛ و از آن جهت که او سبب خیر گردیده، بر من بخشنده برتری دارد و نیکوترین روزهای جوانمردان روزی است که از آن‌ها درخواست کمک شود. [صفحه ۴۲۱]

نیکی را این گونه پاسخ دهید

قال أنس بن مالك: «حيث جارية للحسن عليه السلام بطاقة ریحان، فقال عليه السلام لها: أنت حرة لوجه الله. فقيل له في ذلك: فقال عليه السلام هكذا أدبنا الله - تعالى - قال: و إذا حييتم بتحية فحيوا بأحسن منها [۶۷۸]، و كان أحسن منها اعتاقها. و كان يقول: ان السخاء على العباد فريضة لله يقرأ في كتاب محكم وعد العباد الأسخياء جنانه و أعدد للبخلاء نار جهنم من كان لا تندى يدها بنائل للراغبين فليس ذاك بمسلم» [۶۷۹]. یکی از کنیزان امام مجتبی علیه السلام دسته گلی را به آن حضرت هدیه کرد. حضرت در پاسخ به او فرمود: تو را در راه خدا آزاد نمودم. پس از این پاسخ زیبا بعضی گفتند: در برابر یک دسته گل، آزادی او یعنی چه؟! حضرت فرمود: خداوند این گونه ما را تربیت نموده است، زیرا فرموده: آن گاه که جهت احترام به شما، هدیه‌ای دادند و یا تهنیت فرستادند، شما با وضع بهتری پاسخ گوی تهنیت آنان باشید، سپس فرمود: برتر از هدیه‌ی او آزادی و [صفحه ۴۲۲] رهایی وی بود. و اشعار زیر را خواند: بخشندگی بر بندگان فریضه‌ای از جانب خداست که در قرآن محکم آمده است؛ خداوند بندگان بخشنده‌اش را وعده‌ی بهشت و بخیلان را وعده‌ی جهنم (دوزخ) داده است؛ هر کس دست بخشندگی را به سوی نیازمندان دراز نکند او در زمره‌ی مسلمانان حقیقی نخواهد بود. [صفحه ۴۲۳]

اهمیت غذای روحی

قال الحسن بن علی علیهما السلام: عجبت لمن يتفكر في مأكوله كيف لا يتفكر في معقوله، فيجنب بطنه ما يؤذيه، و يودع صدره ما يرديه. [۶۸۰]. امام حسن علیه السلام فرمود: در شگفتم از کسی که درباره‌ی خوراکی‌های خود اندیشه و تأمل می‌کند و لیکن درباره‌ی نیازمندی‌های فکری و عقلی‌اش تأمل نمی‌کند، پرهیز می‌کند از آنچه معده‌اش را اذیت می‌نماید و لکن سینه و قلب خود را از پست‌ترین چیزها پر می‌کند. [صفحه ۴۲۴]

پند و اندرز

مردی خدمت امام مجتبی علیه السلام رسید، گفت: آقا! خانه‌ای تازه ساختم، دوست دارم در آن منزل جهت تیمن و تبرک داخل شوید و دعا کنید. امام علیه السلام به منزلش داخل شد و نگاهی به اطراف کرد و فرمود: «أخرجت دارك و عمرت دار غيرك أحبك من في الأرض و مقتك من في السماء» [۶۸۱]. ویران کردی خانه‌ی خویش را و آباد کردی خانه‌ی دیگری را که بهترین افراد برای تو در روی زمین است و دشمن تو در آسمان‌هاست. [صفحه ۴۲۵]

سه نکته‌ی اساسی

قال المجتبی علیه السلام: «حسن السؤال نصف العلم، و مداراة الناس نصف العقل، و القصد في المعيشة نصف المؤونة.» [۶۸۲]. پرسش صحیح و نیکو نیمی از دانش را به فرد مورد سؤال خواهد داد. سازش و مدارا نمودن با مردم نیمی از تدبیر و اندیشه‌ی انسانی است. میانروی و مراعات اقتصاد در زندگی، نیمی از مخارج را کاهش می‌دهد. [صفحه ۴۲۶]

ثمرات بردباری

مردی از سرزمین شام حسن بن علی علیه السلام را سوار بر مرکب دید، آن مرد حضرت را لعن و نفرین می‌نمود. امام مجتبی علیه السلام اهانت‌های او را شنید و سپس رو به او کرد و سلام نمود، در حالی که خنده‌ای بر لب داشت، فرمود: «أیها الشيخ أظنك

غریبا و لعلک شبهت و لو استعبتنا اعتناک و لو سألتنا أعطیناک و لو استرشدتنا أرشدناک و لو استحملتنا أحملناک و ان كنت جائعا أشبعناک و ان كنت عربانا کسوناک و ان كنت محتاجا أغیناک و ان كنت طریدا آویناک و ان کان لک حاجة قضیناها لک، فلو حرکت رحلک الینا و كنت ضیفنا الی وقت ارتحالک کان أعود علیک، لأن لنا موضعا رحبا و جاها عریضا و مالا کثیرا» [۶۸۳]. ای مرد! به گمانم شما در این شهر [مدینه منوره] غریبی و چه بسا امر بر تو مشتبه شده که لعن و نفرین می کنی، چنانچه نیازمند خشنودی هستی (و می خواهی عقده دل خالی کنی) تو را خشنود می کنیم، اگر نیازمند و محتاجی، نیازت را برطرف می سازیم و اگر از ما راهنمایی بخواهی تو را ارشاد می کنیم و چنانچه در جابه جایی خود مساعدت می خواهی کمکت می کنیم، اگر گرسنه ای سیرت می کنیم و اگر برهنه ای تو را جامه می پوشانیم و تو را بی نیاز می کنیم و اگر آواره و بی پناهی پناهت می دهیم و چنانچه نیازمندی دیگری داری بر می آوریم و اگر [صفحه ۴۲۷] بار سفرت را به سوی ما بسته ای تا زمان رفتنت [به مقدار دلخواه] از تو پذیرایی می کنیم، زیرا جایگاه پذیرایی و مهمانی وسیعی داریم و از جهت مال هم در مضیقه نیستیم. آن مرد پس از شنیدن این مطالب متأثر شد و گریه کرد و گفت: گواهی می دهم که تو خلیفه و جانشین واقعی خداوند در روی زمینی. خداوند خود می داند که امامت و رسالتش را در چه جایی قرار دهد، تو و پدرت منفورترین چهره در نزد من بودید، و لیکن الان [با این برخورد] شما بهترین مخلوق در نزد من هستید و شما را می ستایم. آن گاه مرکب خود را به سوی خانه ای امام مجتبی علیه السلام روانه کرد و در خانه ای آن حضرت تا زمان رفتنش میهمان بود و از معتقدان و محبان آن بزرگوار گردید. [صفحه ۴۲۸]

حضرت مهدی از زبان امام مجتبی

قال المجتبی علیه السلام: «الأئمة بعد رسول الله صلی الله علیه و آله اثنا عشر؛ تسعة من صلب أخی الحسین و منهم مهدی هذه الأمة.» [۶۸۴]. امام مجتبی علیه السلام فرمودند: امامان و پیشوایان بعد از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دوازده نفر هستند که نه نفر آن‌ها از فرزندان برادرم حسین می باشند و از جمله ای آن‌ها مهدی این امت است. و در جای دیگر فرمود: «ذالك التاسع من ولد أخی الحسین ابن سیده الاماء، یطیل الله عمره فی غیبه، ثم یظهره بقدرته فی صورة شاب دون أربعین سنة، و ذلک لیعلم أن الله علی کل شیء قدیر.» [۶۸۵]. آن نهمین نفر از فرزندان برادرم حسین، فرزند اشرف کنیزان (نرجس) [۶۸۶]. [صفحه ۴۲۹] است، در دوران غیبتش خداوند طولانی می کند عمرش را سپس آشکار می نماید او را به قدرت خویش به صورت جوانی که کم تر از چهل سال دارد. بدین وسیله خداوند ثابت می کند که بر ایجاد همه ی اشیا قادر و تواناست. [صفحه ۴۳۳]

کتابشناسی

کتابنامه امام حسن مجتبی

آشنایی با کتاب‌های گوناگون در موضوع واحد از جمله ای اموری است که به شخص محقق و خواننده بینشی باز و دیدی گسترده می بخشد، به طوری که می تواند با مراجعه به آن‌ها مسائل اختلافی را پس از بررسی کوتاه بفهمد و بهترین آن‌ها را انتخاب کند و نیز مطالب اتفاقی را راحت تر به دست آورد. با توجه به این که قلم به دستان مزدور و جاهل بنی امیه و بنی عباس در گذشته و دشمنان اسلام و به ویژه اهل بیت علیهم السلام در روزگار ما، مطالب بی اساس را نسبت به پیشوای دوم نوشته اند و بر شخصیت بزرگوار و یگانه ای بعد از امیرمؤمنان علیه السلام یعنی حسن بن علی علیه السلام ستم روا داشته اند. بحمد الله نویسندگان متعدد تألیفات مستقل و غیر مستقل فراوانی برای رفع اتهامات از امام مجتبی علیه السلام نگاشته اند که یادآوری همه آن‌ها کاری دشوار و غیر ممکن است، زیرا هر کس که در تاریخ عمومی و به ویژه اهل بیت علیهم السلام قلم زده، به طور مسلم مطالبی را در جهت

ایفای وظیفه‌ی خود نسبت به سبط اکبر رسول خدا صلی الله علیه و آله آورده است، از این رو لازم دیدیم بعضی از بزرگانی که به صورت مستقل برای رفع اتهامات و خنثی نمودن تهاجم فرهنگی دشمن قلم زده‌اند و به قدر توان خویش دومین اختر تابناک امامت و ولایت حسن بن علی علیهما السلام را معرفی کرده‌اند و نیز از تألیفاتشان یاد کنیم تا با نوشتار [صفحه ۴۳۴] آن‌ها آشنا گشته و تقدیری ناچیز از آن عمل خداپسندانه و ارزشمند آنان به عمل بیاوریم، باید توجه داشت که در صدد تأیید و تکذیب محتویات کتاب‌های معرفی شده نیستیم. [صفحه ۴۳۱]

تألیفات

تألیفات عربی

(۱) أشعة من حياة الامام الحسن بن علی علیه السلام، گروهی از نویسندگان، دارالتوحید، کویت ۱۳۵۹ ه. ش. / ۱۴۰۰ ه. ق. (۷۷ صفحه، جیبی). (۲) الامام الحسن علیه السلام، گروهی از نویسندگان، موسسه البلاغ، تهران ۱۳۶۳ ه. ش / ۱۴۰۵ ه. ق. (۹۳ صفحه، جیبی). این کتاب به فارسی هم ترجمه شده است. (۳) الامام الحسن بن علی علیه السلام، علی محمد علی دخیل، دارالتراث الاسلامی، بیروت، (۱۰۴ صفحه، جیبی). مؤلف موضوعات جالب توجهی را مطرح کرده و مطالب اندکی در تبیین آن‌ها آورده است، مانند: امام مجتبی علیه السلام در قرآن و احادیث نبوی (مجموعاً به سه آیه‌ی مربوط به اهل بیت پرداخته و دو یا سه روایت هم آورده است)، عبادات و ادعیه و استجاب دعای آن حضرت، صلح، مناظرات و... و در آخر مطالب خویش را با نقل سخنان بعضی از دانشمندان و بزرگان درباره‌ی سبط اکبر رسول خدا صلی الله علیه و آله به پایان برده است. (۴) الامام الحسن علیه السلام، شیخ محمد حسن آل یاسین، المكتب العالمی، [صفحه ۴۳۶] بیروت، (۱۹۰ صفحه، قطع رقعی). مؤلف آن به تبیین موضوعات ذیل پرداخته است: ولادت و دوره‌ی جوانی امام، بررسی نسبت‌های دروغ ازدواج‌ها و طلاق‌های مکرر، شرکت در فتوحاتی همچون طبرستان و جنگ‌های جمل و صفین، بیعت مردم با امام مجتبی علیه السلام، شهادت امیر مؤمنان علیه السلام، اصرار و پافشاری برای جنگ با معاویه و خیانت بعضی از افراد لشکر و نقل چند مناظره و گفتگوی آن حضرت در برابر معاویه و حاکمان شام. (۵) الامام الحسن بن علی، توفیق ابوعلم، مطبعة السعادة، قاهره ۱۳۹۱ ه. ق. (۱۵۳ صفحه، قطع وزیری). (۶) الامام الحسن علیه السلام قدوة و أسوة، سید محمد تقی مدرس، رابطه الاخوة الاسلامیة، قم ۱۳۶۵ ه. ش / ۱۴۰۴ ه. ق. (۹۶ صفحه، قطع رقعی). این کتاب به فارسی ترجمه شده است. (۷) الامام الحسن علیه السلام الکوثر المهدور، سلیمان کتانی، دارالکتاب الاسلامی، قم (۱۶۰ صفحه). کتانی؛ اهل لبنان و تابع آیین مسیح علیه السلام است. او با قلم شیوا و زیبایی خواننده را مسحور خویش می‌سازد، در عین حال که مطالب به صورت کلی و فشرده مطرح شده است. (۸) الامام حسن بن علی المجتبی علیه السلام، عبدالودود امین، دارالتوجيه الاسلامی، کویت ۱۳۵۹ ه. ش. / ۱۴۰۰ ه. ق. (۷۶ صفحه، قطع رقعی). محقق محترم شیخ عقیف نابلسی بر آن مقدمه‌ای نوشته و به مصادر و مراجع آن نیز مراجعه کرده‌اند. (۹) الامام المجتبی (ابومحمد الحسن بن علی علیهما السلام)، حسن مصطفوی، مکتبه المصطفوی، نشر الکتاب، قم (۲۵۰ صفحه، قطع وزیری). مؤلف سعی کرده که از کتاب‌های روایی و تاریخی و رجالی اهل سنت [صفحه ۴۳۷] استفاده کند. محورهای اصلی کتاب را موضوعات زیر تشکیل می‌دهد: ولادت، مقام و منزلت، شرکت فعال امام در امور سیاسی و اجتماعی، حالات و صفات شخصی آن حضرت، مانند عبادات، کرامات، بردباری، خلافت، مکاتبات، صلح، مسمومیت و ذکر بعضی از گفتگوها. (۱۰) بلاغة الامام الحسن علیه السلام، شیخ عبدالرضا الصافی، شکوری، ۱۳۷۳ ه. ش. (وزیری، ۱۶۰ صفحه). (۱۱) ترجمه الامام الحسن [علیه السلام] من تايخ مدينة دمشق، ابوالقاسم علی بن حسن بن وهبة الله بن عبدالله شافعی (ابن عساکر)، به تحقیق شیخ محمدباقر محمودی، مؤسسه محمودی، بیروت (رحلی، ۲۴۵ صفحه). نویسنده ابتدا ولادت امام مجتبی علیه السلام و اظهار محبت‌های رسول

خدا صلی الله علیه و اله در جاهای مختلف نسبت به آن حضرت و امام حسین علیه السلام را بیان داشته، آن گاه به امور اخلاقی، عبادی، اجتماعی و برخورد های آن حضرت با افراد، به ویژه همسران و همسایگان پرداخته و بررسی کوتاهی درباره‌ی جریان صلح و درگیری های آن حضرت با معاویه و چگونگی مسمومیت و شهادت و انعکاس شهادت آن بزرگوار دارد و در پایان، اقوال گوناگونی را در تاریخ شهادت آن حضرت ذکر می کند و صحت و برتری بعضی از اقوال را تأیید می نماید. مؤلف در همه‌ی کتاب سعی نموده است که مطالب، متکی به روایات و احادیث تاریخی باشد. (۱۲) الحسن بن علی علیه السلام، دراسته و تحلیل، کامل سلیمان، دارالفکر، ۱۳۷۳ ه. ق. (۲۲۳ صفحه، قطع رقعی). (۱۳) الحسن بن علی علیه السلام عام الجماعة، عبدالقادر احمد الیوسف سامرائی، مطبعة الهلال، بغداد ۱۹۴۸ م. (۱۶۷ صفحه، قطع رقعی). مؤلف از نویسندگان اهل سنت و ساکن عراق بوده است. (۱۴) حلیم آل بیت الامام حسن بن علی علیه السلام، موسی محمد علی، عالم الکتب، بیروت ۱۴۰۵ ه. ق. (۲۲۷ صفحه، قطع وزیری). [صفحه ۴۳۸] مؤلف از نویسندگان پرتوان اهل سنت است که توانسته بخشی از زندگی امام مجتبی علیه السلام را به خوبی ترسیم نماید. (۱۵) حیاة الامام الحسن، محمود شبلی، بیروت. (نویسنده از اهل سنت است). (۱۶) حیاة الامام الحسن بن علی، باقر شریف قرشی، ج ۲، دارالکتب العلمیه، قم. مؤلف سعی کرده است زندگی امام حسن مجتبی علیه السلام را به صورت گسترده و اساسی بحث و بررسی کند. ابتدا به صورت گذرا زندگی و ازدواج فاطمه‌ی اطهر علیها السلام و علی بن ابی طالب علیه السلام را مورد توجه قرار داده و سپس استعدادهای و نبوغ ذاتی آن حضرت را بررسی کرده است. آن گاه به بیان قضایایی پرداخته که در زمان جدش، رسول خدا صلی الله علیه و آله و دوره خلافت ابوبکر و عمر و عثمان به وجود آمده و در شکل گیری شخصیت اجتماعی و سیاسی آن حضرت مؤثر بوده است. سپس به نقش آن بزرگوار در کنار پدر خویش اشاره نموده است و در جلد دوم موضوعات زیر را مورد بررسی قرار داده است: چگونگی بیعت مردم، درگیری های آن حضرت با معاویه، داستان صلح، مواد مطرح شده در صلح نامه، خیانت ها و پیمان شکنی های معاویه، توطئه‌ی او در مسمومیت امام مجتبی علیه السلام، شهادت آن حضرت و انعکاس آن را نوشته و مطالب خود را به پایان رسانده است. (۱۷) الحیاة السیاسیة للامام الحسن علیه السلام فی عهد الرسول صلی الله علیه و آله و الخلفاء الثلاثة بعده، جعفر مرتضی عاملی، جامعه‌ی مدرسین، نشر اسلامی، قم (۱۶۶ صفحه). مؤلف زندگی سیاسی امام مجتبی علیه السلام را در دوران رسول خدا صلی الله علیه و آله و خلفای سه گانه به صورت فشرده بیان داشته است. (۱۸) الروائع المختارة من خطب الامام الحسن السبط (کتبه و رسائله و کلمات القصار)، سید مصطفی موسوی، مدرسه‌ی چهل ستون، ۱۴۰۰ ه. ق. (۱۳۰) [صفحه ۴۳۹] صفحه، قطع وزیری). (۱۹) خامس الخلفاء الراشدين الامام الحسن بن علی، حسن کامل ملطاوی، القاهرة، ۱۴۱۴ ه. ق. / ۱۹۹۴ م. (۲۰) صلح الحسن علیه السلام، عبدالرحمن بن کثیر هاشمی، (نجاشی رجال مشهور آن را با چهار واسطه روایت کرده است، به نقل از الذریعه، ج ۵، ص ۸۶). (۲۱) صلح الحسن علیه السلام، شیخ راضی آل یاسین، چاپ سوم، بیروت، ۱۳۸۹ ه. ق. (۳۷۴ صفحه قطع وزیری). مؤلف کوشیده به توضیح اسباب و علل به وجود آمدن صلح پردازد، از این رو مطالب مربوط به صلح را قبل از بیعت مردم با آن حضرت و بعد از آن بررسی کرده و مواد صلح نامه را به طور مفصل مطرح نموده است، آن گاه به پیمان شکنی های معاویه و حکام شام و نیز توطئه‌ی مسموم نمودن آن حضرت که از سوی معاویه انجام گرفت توضیح داده و در پایان، «صلح امام حسن» و نهضت امام حسین علیهما السلام را مقایسه می نماید. این کتاب به فارسی ترجمه شده است. (۲۲) صلح الامام الحسن «اسبابه و نتائج»، سید محمد جواد فضل الله، دارالغدیر، بیروت، ۱۳۹۲ ه. ق. (۲۴۰ صفحه، قطع رقعی). (۲۳) صلح الحسن [علیه السلام] و معاویه، شیخ ابی العباس احمد بن محمد بن سعید (ابن عقده زیدی جارودی)، به نقل از الذریعه، ج ۱۵، ص ۸۶. (۲۴) عوالم العلوم و المعارف و الأحوال من الآیات و المعارف و الأقوال، الامام الحسن بن علی علیه السلام، علامه شیخ عبدالله بن نورالله بحرانی اصفهانی، ج ۲، موسسه الامام المهدی (عج)، قم (۱۲۰۰ صفحه، قطع وزیری). (۲۵) کلمة الامام الحسن علیه السلام، سید حسن شیرازی، چاپ چهارم، موسسه الوفاء، بیروت (۲۵۶ صفحه، قطع وزیری). مؤلف در این نوشتار مقدار زیادی از سخنان امام را

جمع آوری نموده و این کتاب توسط آقای علیرضا میرزا محمد به فارسی ترجمه شده است. [صفحه ۴۴۰] ۲۶) مسند کلمات الامام المجتبی علیه السلام، الشیخ عزیزالله العطار، انتشارات عطار، ۱۳۷۳ ه. ش. (۸۰۰ صفحه، قطع وزیری). ۲۷) مقتل الحسن علیه السلام، ابوالفرج علی بن حسین اصفهانی - متوفای ۳۵۶ ق -، به تحقیق سید مصطفی مرتضی قزوینی (به نقل از مجله تراثنا، ش ۱۳، ص ۲۵۴). ۲۸) منیة الطالب فی مولد الامام الحسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام، ابو عزیز محمد بن عبدالله بن محمد خطی بحرانی، مطبعة الحیدریه، نجف، بی تا ۱۱۶۷ ق (۵۶ صفحه، رقعی). ۲۹) وفاة الامام الحسن بن علی علیه السلام، شیخ علی آل سیف، مکتبه الحیدریه، نجف، ۱۳۷۰ ه. ق. ۳۰) ولادة امام حسن المجتبی علیه السلام، محمد حسین طالقانی، دارالمعارف، نجف ۱۳۸۷ ه. ق. (۶۳ صفحه، قطع رقعی). ۳۱) هل تعرف الامام الحسن علیه السلام، محمد حسن نائینی. [صفحه ۴۴۱]

تالیفات فارسی

۱) آفتابی در هزاران آئینه، جواد نعمتی، سازمان تبلیغات اسلامی (۱۲۰ صفحه). ۲) از گوشه و کنار تاریخ، سید علی شفیعی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، کتابخانه صدر. (۸۷ صفحه، قطع وزیری). در این کتاب فقط موضوع اتهام کثرت ازدواج و طلاق در مورد امام مجتبی علیه السلام با توجه به روایات و مطالب تاریخی و روایان آن‌ها بحث و بررسی شده است. ۳) اسرار صلح امام حسن علیه السلام، محمدعلی انصاری اراکی، بی تا، تهران، ۱۳۸۶ ه ق (۸۰ صفحه). ۴) امام حسن [علیه السلام] پرچمدار صلح و آزادی، مهدی پیشوایی، انتشارات توحید، قم. (۱۶۰ صفحه، جیبی). کتابی است که چند محور از زندگی امام مجتبی علیه السلام، مانند روزهای نخستین زندگی، همسران، علل صلح، پیمان صلح، همسر جنایتکار و چند روایت کوتاه از آن بزرگوار را ترجمه کرده است. ۵) امام حسن علیه السلام در موضع واقع بینی و هدفگرایی، علی قائمی امیری، شفق (۱۲۴ صفحه). ۶) امام حسن کیست؟، فضل الله کمپانی، فراهانی (۳۱۵ صفحه). [صفحه ۴۴۲] ۷) امام حسن مجتبی علیه السلام، دارالتوحید، سازمان تبلیغات اسلامی (۱۰۲ صفحه). ۸) امام حسن مجتبی علیه السلام پیشوای دوم، گروهی از نویسندگان مؤسسه در راه حق (۱۲۸ صفحه). ۹) امام حسن مظلوم تاریخ، رضا محمدی، صحفی، قم ۱۳۷۰ ه. ش. (۱۴۴ صفحه، رقعی). ۱۰) بامداد روشن در اسرار و انگذاری خلافت حضرت امام حسن علیه السلام به معاویه، سید علی اکبر برقی، حافظ (۱۹۲ صفحه). ۱۱) پیشوای دوم امام حسن مجتبی علیه السلام، جمعی از نویسندگان، مکتب الحسن (۱۳۶ صفحه). ۱۲) تحلیلی از زندگی سیاسی امام حسن علیه السلام، جعفر مرتضی عاملی، ترجمه‌ی محمد سپهری، سازمان تبلیغات اسلامی (۲۴۸ صفحه). ۱۳) چهارده معصوم پاک، احمد سیاح، ج ۴، انتشارات اسلام، (۱۲۰ صفحه). ۱۴) حسن بن علی علیه السلام پرچمدار صلح، محمد روشن نفس، حجت (۲۳۸ صفحه). ۱۵) حیات حسن بن علی علیه السلام، شیخ محمد جعفر شاملی شیرازی، شیراز، بی تا، ۱۳۴۸ ش (۹۰ صفحه، رقعی). ۱۶) چشمه‌ی کوثر یا مدایح امام حسن مجتبی علیه السلام، حیدر تهرانی، انتشارات اسلامی، تهران ۱۳۵۸ ه. ش (۲۲۴ صفحه، قطع جیبی). ۱۷) الرسول و الذراری «معصوم چهارم»، احمد سیاح، انتشارات اسلام، تهران بی تا (قطع جیبی). ۱۸) زمامداری امام مجتبی علیه السلام، احمد مطهری، دارالکتاب، قم، بی تا (۲۵۴ صفحه، رقعی). [صفحه ۴۴۳] ۱۹) زندگانی امام حسن بن علی علیه السلام و اسرار صلح او با معاویه، حسین وجدانی، آستان قدس رضوی (۲۲۸ صفحه). ۲۰) زندگانی امام حسن مجتبی علیه السلام، سید هاشم رسولی محلاتی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران (۴۸۴ صفحه، وزیری). مؤلف در دوازده فصل به شرح زندگی امام مجتبی علیه السلام پرداخته؛ مانند ولادت، زمان رسول خدا، فضایل حسنین، پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله تا پایان خلافت عثمان، زمان حکومت پدر، دوران امامت، ماجرای صلح و فضایل و مکارم اخلاق و سخنانی چند از آن حضرت و... (۲۲) زندگانی امام حسن مجتبی علیه السلام، علامه مولی محمدباقر مجلسی (ره)، ترجمه‌ی محمد جواد نجفی، کتابفروشی اسلامی، تهران ۱۳۵۵ ه. ش. (۴۵۳ صفحه، ترجمه‌ی بخشی از جلد ۴۴ - ۴۳ بحارالانوار، چاپ جدید و جلد ۱۰ قدیم). (۲۳) زندگانی حسن بن علی علیه السلام، محمدعلی خلیلی، چاپخانه‌ی ملی، تهران ۱۳۱۹

ه. ش. (۳۵۵ صفحه، وزیری). (۲۴) زندگانی حسن بن علی علیه السلام، باقر شریف القرشی، ترجمه‌ی فخرالدین حجازی، ۲ جلد، موسسه انتشارات بعثت، ۱۳۵۳ ه. ش. (۱۰۰۰ صفحه، رقعی). (۲۵) زندگانی حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام، سید جعفر غصیان، ساحل (۲۶۴ صفحه). (۲۶) زندگانی حضرت مجتبی علیه السلام، حسین عمادزاده اصفهانی، چاپ دوم، آسوه، ۱۳۷۱ ه. ش. (۶۳۰ صفحه، قطع وزیری). این کتاب محورهای مهم زیر را مورد بحث و بررسی قرار داده: خلافت امام حسن علیه السلام، مکاتبات، صلح، مکارم اخلاق، توقف در کوفه و مدینه. (۲۷) ستارگان درخشان، محمدجواد نجفی، جلد ۴، چاپ پنجم، کتابفروشی [صفحه ۴۴۴] اسلامی، تهران ۱۳۶۲ ه. ش. (۲۴۰ صفحه، جیبی). (۲۸) سرچشمه‌های نور، حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام، جمعی از نویسندگان مؤسسه‌ی البلاغ، سازمان تبلیغات، تهران ۱۳۶۷ ه. ش. (۱۰۲ صفحه، جیبی). (۲۹) شخصیت حضرت مجتبی علیه السلام، سید علی اکبر قرشی، با تقریظ علامه طباطبایی، چاپخانه‌ی میهن، بی‌تا، ارومیه (۳۸۵ صفحه، وزیری). (۳۰) صلح امام حسن علیه السلام، رجبعلی مظلومی، بنیاد بعثت، تهران (۴۵ صفحه، وزیری). مؤلف سعی کرده است مطالب مربوط به صلح امام حسن علیه السلام را در دو محور جمع بندی کند: الف) صلح امام حسن علیه السلام از دیدگاه غیرشیعه؛ ب) صلح امام حسن علیه السلام از دیدگاه شیعیان. (۳۱) صلح امام حسن علیه السلام پرشکوه‌ترین نرمش قهرمانانه‌ی تاریخ، شیخ راضی آل یاسین، ترجمه‌ی حضرت آیه‌الله سید علی خامنه‌ای [دام‌ظله]، چاپ یازدهم، انتشارات آسیا، تهران ۱۳۶۶ ه. ش. (۵۴۸ صفحه، وزیری). (۳۲) فلسفه صلح دومین پیشوای شیعه، محمدتقی مقیمی، انتشارات معراجی، بی‌تا، تهران، (۴۷۰ صفحه، قطع وزیری). (۳۳) قهرمان دو میدان داستان زندگی امام حسن مجتبی علیه السلام، رضا شیرازی، انتشارات پیام آزادی، تهران ۱۳۷۰ ه. ش. (۱۵۸ صفحه، رقعی). (۳۴) کنوز الحکم و فنون الکلم، سید حسن طباطبایی میرجهانی، حسین عمادزاده، اصفهان ۱۳۷۱ ه. ش. (۲۷۳ صفحه، رحلی). کتاب فوق در بردارنده‌ی خطبه‌ها، نامه‌ها، کلمات قصار امام مجتبی علیه السلام با ترجمه‌ی فارسی می‌باشد. (۳۵) معصوم چهارم، حسن بن علی علیه السلام، جواد فاضل، انتشارات کتب ایران، تهران ۱۳۳۶ ه. ش. (۲۲۰ صفحه، رقعی). [صفحه ۴۴۵] کتاب فوق مشتمل بر مباحث ذیل است: دوران کودکی و نوجوانی، دوران ظلمت، دوران وحشت، خلافت عهد، پس از مرگ امام مجتبی علیه السلام. (۳۶) ناسخ التواریخ، میرزا محمدتقی سپهر، ۲ ج، کتابفروشی اسلامی، تهران (۸۷۶ صفحه، وزیری). حافظه‌ی نیرومند و استعداد سرشار مؤلف باعث شده، مطالب بسیار زیادی را در این باب به رشته‌ی تحریر درآورد و چه بسا همین قوت سبب گردیده که مراجع مطالب نقل شده را ذکر نکنند. چند نمونه از موضوعات مطرح شده عبارتند از: فرزندان فاطمه، فرزندان پیغمبر، امام حسن در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله، فضایل حسنین علیهما السلام، حکومت و خلافت امام، خطبه‌ها، احتجاجات، مصالحه، شاگردان، همسران، فرزندان دختر و پسر و... [صفحه ۴۴۶]

کتاب‌های چاپی اردو

درباره‌ی امام حسن مجتبی علیه السلام کتاب‌های اردو که دربرگیرنده‌ی ابعاد مختلف زندگی آن حضرت باشد، بسیار اندک است، از این رو سعی شده بعد از معرفی چند کتاب، نوشته‌های مختصری نیز که در حد یک مقاله است، در این مجموعه معرفی گردد: (۱) تاریخ حسن مجتبی علیه السلام، خواجه محمد لطیف انصاری، مکتبه امامیه، لاهور ۱۳۴۲ ه. ش. / ۱۹۶۳ م. (۶۸۳ صفحه، رقعی). (۲) حسن مجتبی علیه السلام، سید آقا حسین رضوی، مطبعه‌ی یوسفی پریس، لکهنو، ۱۹۴۵ م. (۱۶ صفحه، جیبی). (۳) حضرت امام حسن علیه السلام، موسسه‌ی در راه حق، ترجمه‌ی سید احمد علی عابدی، نور اسلام، فیض آباد ۱۴۰۵ ه. ق. / ۱۹۸۵ م. (۳۲ صفحه، رقعی). (۴) ذکر خیر جناب امام حسن علیه السلام، منشی عبدالرؤف خان هاتف، اگره کارخانه‌ی عزیزی، بی‌تا (۳۲ صفحه، رقعی). (۵) سرور چمن در سوانح امام حسن علیه السلام، سید اولاد حیدر بلگرامی هندی، چاپ هند، به نقل از الذریعه، ج ۱۲، ص ۱۷۴. (۶) صلح حسن علیه السلام، سید مظفر حسن زیدی، اداره‌ی باب مدینه العلم، کراچی، بی‌تا (۲۳ صفحه، رقعی). [صفحه ۴۴۷] (۷) ضیاء

الشهادتین فی سم الحسن و قتل الحسين علیهما السلام، سید مهدی رضوی لکهنوی، چاپ هند، به نقل از الذریعه، ج ۱۵، ص ۱۲۴. (۸) عناصر الشهادتین، مولوی محمد ناصر علی صاحب، مطبعه نشی نول شور، لکهنو ۱۹۳۲ م. (۲۹۲ صفحه، وزیری). (۹) محاسن الأبرار، تاریخ زندگی امام مجتبی علیه السلام، علامه محمدباقر مجلسی، ترجمه‌ی سید حامد حسین فیض آبادی جنغوری، چاپ هند، ۱۳۱۶ ه. ق. (۱۰) معصومین کاتعارف، معصوم چهارم، سید مهدی آیت‌اللهی، ترجمه‌ی گروه مترجمان، انتشارات انصاریان، قم ۱۳۷۱ ه. ش. [صفحه ۴۴۸]

کتاب‌های ترکی

(۱) ایلکنجی امام حسن علیه السلام، گروه نویسندگان موسسه‌ی در راه حق، ترجمه‌ی ابراهیم زال، بنیاد بعثت، تهران ۱۳۷۱ ه. ش. (۳۰ صفحه، رقعی). (۲) حلیة الحسنین الأحسنین، عبدالله بن عبدالعزیز بالی کسری رومی حنفی، به نقل از مجله‌ی تراثنا، شماره‌ی ۱۱، ص ۱۹. [صفحه ۴۴۹]

معرفی چند کتاب خطی درباره‌ی امام مجتبی

در پایان مناسب است چند نسخه از کتب خطی که درباره‌ی امام حسن مجتبی علیه السلام نوشته شده و از نظر قدمت حائز اهمیت است نام ببریم: (۱) اخبار الحسن بن علی علیه السلام مؤلف این نوشته، ابواسحاق ابراهیم بن محمد ثقفی کوفی اصفهانی متوفای ۲۸۳ ه. است. [۶۸۷] وی از نواده‌های سعید بن مسعود، عموی مختار بن ابی‌عبید بن مسعود ثقفی می‌باشد. مؤلف، در آغاز زیدی مذهب بوده و سپس با آگاهی کامل، مذهب امامیه را پذیرفته و اصلش کوفی بود که به دلایلی به اصفهان منتقل گردیده است. [۶۸۸]. امیر مؤمنان علیه السلام سعید بن مسعود را والی و فرماندار مدائن قرار داده بود که در زمان حاکمیت امام مجتبی علیه السلام نیز در منصب خود باقی ماند و حضرت بعد از مجروح شدن در سباباط جهت مداوا به منزل او رفت. [۶۸۹]. (۲) اخبار الحسن بن علی علیه السلام و وفاته. مؤلف این نوشتار ابو عبدالرحمن هیشم بن عدی بن زید بن سید بن جابر طایی [صفحه ۴۵۰] کوفی است. وی در سال ۱۱۴ ه. ق. به دنیا آمد و در قرن دوم تألیف خود را به پایان رساند و در سال ۲۰۷ ه. ق. وفات کرد. (۳) ارجوزة فی مناقب الامام أبی محمد الحسن المجتبی علیه السلام. مؤلف این کتاب شیخ هادی بن شیخ عباس کاشف الغطاء (۱۲۹۰ ه. ق. / ۱۳۶۱ ه. ق.). مؤلف در این کتاب، بخش‌هایی از زندگی امام حسن مجتبی علیه السلام را به صورت شعر درآورده و عناوینی چون: اخلاق، صفات، امامت، صلح و شهادت و... را به زبان شعر نگاشته است. (به نقل از الذریعه، ج ۱، ص ۴۹۷). (۴) زهد الحسن علیه السلام، شیخ صدوق محمد بن علی بن حسین موسی بن بابویه قمی (۳۰۶ ه. ق. / ۳۸۱ ه. ق.). (به نقل از رجال نجاشی، ج ۲، ص ۳۱۴). (۵) صلح الحسن علیه السلام. مؤلف این کتاب، عبدالرحمان بن کثیر الهاشمی است، علامه نجاشی آن را با چهار واسطه نقل می‌کند. [۶۹۰]. (۶) صلح الحسن و معاویه. مؤلف این کتاب، شیخ ابوالعباس احمد بن محمد بن سعید معروف به «ابن عقده‌ی زیدی جارودی» است. او در سال ۳۳۳ ه. ق. از دنیا رفته است. [۶۹۱]. (۷) قیام الحسن بن علی علیهما السلام. مؤلف این کتاب، هشام بن محمد بن سائب بن بشر بن زید بن عمرو بن کلبی مشهور به ابومنذر است. او از مورخان و عالمان انساب و نویسندگان مشهور بوده است. [۶۹۲]. [صفحه ۴۵۱] ابن خلکان در «وفیات الاعیان» تألیفات و تصنیفات او را بیش از ۱۵۰ کتاب می‌داند و صاحب معجم رجال الحدیث، ۴۹ کتاب از تألیفات ایشان را نام می‌برد. صاحب اعیان الشیعه نیز همین تعداد را نوشته است. [۶۹۳]. ابومنذر می‌گوید: من به بیماری سختی دچار شدم، به طوری که دانش‌های اندوخته‌ی خود را به فراموشی سپردم؛ خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم، حضرت از من پذیرایی نمود و با نوشاندن کاسه‌ی آبی تمام دانش‌های سابقم را به من بازگرداند. امام صادق علیه السلام به ابومنذر بسیار احترام می‌گذاشت، در مجالس وی را نزدیک خود می‌نشاند و با چهره‌ی باز و بشاش با او برخورد می‌کرد. ابومنذر در سال ۲۰۶ ه.

ق. از دنیا رفت، گرچه بعضی سال فوت او را ۲۰۵ و یا ۲۰۴ ه. ق. دانسته‌اند. [۶۹۴]. ۸) کتاب قیام الحسن بن علی علیه السلام مؤلف این نوشتار ابواسحاق ابراهیم ثقفی است. وی در قرن سوم می‌زیسته است که به معرفی اجمالی از وی در اولین نسخه‌ی خطی (اخبار الحسن بن علی) به عمل آمد. ابن ندیم در کتاب «الفهرست» کتاب قیام الحسن بن علی علیه السلام را نیز از کتاب‌های ابواسحاق می‌داند و در مقدمه‌ی «الغارات»، این کتاب از مؤلفات ابواسحاق معرفی شده است. مؤلف در سال ۲۸۳ ه. ق. وفات کرده است. [۶۹۵]. ۹) مقتل الحسن بن علی علیهما السلام. مؤلف این کتاب، ابو عبدالله واقدی محمد بن عمر بن واقد مدنی بغدادی، صاحب کتاب «المغازی» است. وی در سال ۱۳۰ ه. ق. در مدینه‌ی منوره به دنیا آمد و در سال ۱۸۰ ه. ق. به سوی بغداد حرکت کرد و در آن جا اقامت گزید و در [صفحه ۴۵۲] سال ۲۰۷ ه. ق. وفات کرد. نوشتار وی درباره‌ی غزوات و شهادت امام مجتبی علیه السلام از این جهت که در قرن دوم زندگی می‌کرده حائز اهمیت است. کتاب‌های خطی ارزشمند دیگری نیز به لغت‌های عربی، فارسی، اردو، و... وجود دارد که ما در این جا به همین مقدار بسنده می‌کنیم.

باورقی

[۱] شیخ طوسی، فهرست مصنفات شیعه، ۲۰۲. [۲] نجاشی، رجال، به شماره ۳۳۰. [۳] مامقانی، تنقیح المقال، ج ۳، ص ۷۹. [۴] آل عمران (۳) آیه ۶۱. [۵] احزاب (۳۳) آیه ۳۲. [۶] انسان (۷۶) آیه ۲۵ - ۷. [۷] شوری (۴۲) آیه ۲۳. [۸] مدارک احادیث در این کتاب آمده است. [۹] ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۴۶. [۱۰] بحارالانوار، ج ۲۵، ص ۲۳، ح ۳۸. [۱۱] کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۴۰۹. [۱۲] خویشان نزدیک را هشدار ده «شعراء (۲۶) آیه ۲۱۴». [۱۳] ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۶۳ - ۶۲؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۳، ص ۲۱۱ - ۲۱۰؛ مسند احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۱۱۱. [۱۴] شیخ مفید، الارشاد، ص ۷۲. [۱۵] مسند احمد بن حنبل، ج ۲، ص ۱۱؛ شیخ صدوق، امالی، ص ۱۲۲؛ دکتر محمد آیتی - ابوالقاسم گرجی، تاریخ پیامبر اسلام، ص ۵۸۶. [۱۶] مائده (۵) ۶۷. [۱۷] غدیر خم در بین راه مکه و مدینه نزدیک میقات جحفه است و حدود سه میل (۵۷۶۰ متر) با جحفه فاصله دارد. چشمه‌ای در آن جاری است که درختان انبوهی به وجود آورده است. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در بازگشت از حجه الوداع در این مکان خطبه خواند «یا قوت حموی، معجم البلدان، ج ۲، ص ۴۴۵». [۱۸] فخر رازی، التفسیر الکبیر، ج ۱۲، ص ۴۹، مطالب فوق را از ابن عباس و براء بن عازب نقل می‌کند؛ عاتق بن غیث البلادی، معجم معالم الحجاز، ج ۲، ص ۱۲۴؛ علامه امینی، الغدیر. [۱۹] حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۲۲. [۲۰] بحارالانوار، ج ۲۳، ص ۱۰۶، ص ۱۰۷ و ۱۰۸؛ مسند أحمد بن حنبل، ج ۳، ص ۱۷؛ متقی هندی، کنز العمال، ج ۱، ص ۱۷۲، ح ۸۷۰؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۴۸. [۲۱] المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۵۱. [۲۲] بحارالانوار، ج ۲۱، ص ۳۴۰، ح ۶ و ۷. [۲۳] احزاب (۳۳) آیه ۳۳. [۲۴] صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۸۸۳، ح ۲۴۲۴۴، باب فضائل أهل بیت النبى صلی الله علیه و آله؛ تفسیر طبری، ج ۲۲، ص ۶۷. [۲۵] قرطبی، الجامع لأحكام القرآن، ج ۱۴، ص ۱۸۳. [۲۶] مسند احمد بن حنبل، ج ۲، ص ۵۳۲ - ۵۳۱؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۷۱؛ بیهقی، السنن الکبری، ج ۴، ص ۲۸؛ یوسف المزی، تهذیب الکمال فی معرفة أسماء الرجال، ج ۶، ص ۲۲۸؛ بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۶۴. [۲۷] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۸۰، ح ۴۸. [۲۸] یوسف المزی، تهذیب الکمال فی معرفة أسماء الرجال، ج ۶، ص ۲۲۹؛ مسند أحمد بن حنبل، ج ۳، ص ۶۳ - ۶۲، و ج ۵، ص ۳۹۲ - ۳۹۱؛ بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۹۲. [۲۹] سنن ترمذی، ج ۱، ح ۳۷۶۸؛ کنز العمال، ج ۷، ش ۱۷۷۹۵. [۳۰] علی بن فخر الدین عیسی بن أبی الفتح أربلی، کشف الغمة عن معرفة أحوال الائمة و أهل بیت العصمة، ج ۱، ص ۵۰۶؛ عبدالله شبراوی، الاتحاف بحب الأشراف، ص ۱۲۹؛ نزهة المجالس، ج ۲، ص ۱۸۴. [۳۱] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۹۱، ح ۵۴؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۳۶۸. [۳۲] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۷۸؛ مجمع البیان، ج ۲، ص ۴۵۳ - ۴۵۲. [۳۳] هاشم معروف الحسنی، سیرة الائمة الاثنی عشر، ج ۱، ص ۴۹۸ - ۴۹۰. [۳۴] بحارالانوار، ج ۴۳،

ص ۲۶۵. [۳۵] همان، ص ۲۷۰، ح ۳۱. [۳۶] تهذیب الکمال فی معرفه اسماء الرجال، ج ۶، ص ۲۳۲؛ ابن جوزی، تذکره الخواص، ص ۱۷۷. [۳۷] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۹۳، ح ۴. حدیث فوق را مرحوم شیخ صدوق با سه سند صحیح نقل کرده و آن را به اسماء بنت عمیس نسبت داده است. [۳۸] أوحی الله - عزوجل - الی جبرئیل... أخبره یا جبرئیل أنى قد سمیته الحسین و عزه و قل له: یا محمد یقتله شرار أمتک علی شرار الدواب فویل للقاتل و ویل للقاتل و ویل للقائد، قاتل الحسین أنا منه بریء و هو منى بریء، لانه لا یأتى أحد یوم القیامه الا و قاتل الحسین أعظم جرما منه، قاتل الحسین یدخل النار یوم القیامه مع الذین یزعمون أن مع الله الها آخر و النار أشوق الی قاتل الحسین ممن أطاع الله الی الجنة. «بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۴۹». [۳۹] شیخ عبدالله بحرانی، عوالم الامام الحسن علیه السلام، ج ۱۷، ص ۱۷۹. [۴۰] بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۱۴۰، ح ۷. [۴۱] شیخ عبدالله بحرانی، العوالم، ج ۱۵، ص ۳۴، باب ۲. [۴۲] مورخان درباره‌ی زمان ولادت حسن بن علی علیه السلام اختلاف نموده‌اند که مشهورترین آن‌ها دو قول است: الف) عده‌ای بر این عقیده‌اند که آن حضرت در سال سوم هجرت در نیمه ماه رمضان به دنیا آمده، همانند: شیخ مفید، ارشاد، ص ۲۰۵؛ مسارالشیعه، ص ۴۳؛ شیخ طبرسی، تاج الموالد، ص ۱۰۰؛ علامه‌ی حلی، المستجد من کتاب الارشاد، ص ۳۸۵ (مجموعه نفیسه، مکتبه بصیرتی، قم)؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۱۶۶؛ مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۹۵؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۳۳؛ ابوالفتح اربلی، کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۴۰؛ و... ب) عده‌ای دیگر ولادت آن بزرگوار را نیمه رمضان سال دوم هجرت می‌دانند، همانند: شیخ کلینی در کافی، ج ۱، ص ۴۶۱؛ شیخ طوسی، تهذیب الأحکام، ج ۶، ص ۳۹؛ شهید، دروس، ص ۱۵۲؛ حاج میرزا حسن نوری، موالد الاثمه، به نقل از بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۱۴۴؛ و... با اندک توجهی معلوم می‌شود که این دو تاریخ با یکدیگر تغایر حقیقی ندارند، زیرا بین مبدأ تاریخ حقیقی و اصطلاحی خلط گردیده است و ما در این زمینه به بیان خلاصه‌ای از کلام علامه مجلسی در مرآة العقول، ج ۵، ص ۳۵۰، اکتفا می‌کنیم که آورده است: در حل اختلاف فوق می‌توان چنین گفت: الف) هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله در ماه ربیع الأول اتفاق افتاد و یاران آن حضرت، همان را تا سال شصت، مبدأ تاریخ هجری می‌دانستند و حدود پنج ماه رادر محاسبه نیاوردند که نتیجه‌ی آن سال دوم هجرت خواهد شد. ب) آغاز سال ولادت را محرم الحرام، قبل از ولادت به حساب آورده‌اند که روایت سال سوم بر آن منطبق می‌گردد. در این جا اقوال دیگری نیز هست که پایه و اساس محکمی ندارد، بنابراین نیازی نیست که به آن‌ها پرداخته شود. [۴۳] بحارالانوار، ج ۱۰۱، ص ۱۰۹، ح ۹. [۴۴] الهندی، کنز العمال، ج ۱۳، ص ۶۵۱، ح ۳۷۶۵۲؛ صاحب کنز العمال روایت فوق را از سوده‌ی بنت مسرح نقل کرده و قسمت اخیر روایت را این گونه آورده است: علی علیه السلام در پاسخ پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: نام او را جعفر گذارده‌ام. پیامبر فرمود: نه، نام او حسن [علیه السلام] است و بعد از او حسین [علیه السلام] خواهد بود و شما ابوالحسن و ابوالحسین خواهی شد. روایات دیگری نظیر روایت مذکور در کتب تاریخی و حدیثی است. [۴۵] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۴۱، ح ۴، ۳، ۸؛ سید محمد هادی الحسینی میلانی، قادتنا کیف نعرفهم، ج ۵، ص ۲۱۰، به نقل ذخائر العقبی، ص ۱۲۰؛ حدیث فوق از سه سند معتبر نقل شده است. [۴۶] ابن اثیر، اسد الغابه، ج ۲، ص ۱۱، ش ۱۱۶۵. [۴۷] براساس بعضی روایات، ابو محمد تنها کنیه‌ای است که رسول خدا صلی الله علیه و آله برای سبط اکبرش انتخاب کرد؛ گفتنی است که وی همچون جدش جامع صفات پسندیده و نیکو بود. [۴۸] ابوالفتح اربلی، کشف الغمه عن معرفه الاثمه، ج ۲، ص ۱۴۴. [۴۹] مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۳۳؛ شیخ عبدالله بحرانی، العوالم، ج ۱۶، ص ۲۹. [۵۰] شیخ عباس قمی، انوار البهیة فی تواریخ الحجج الالهیه، ص ۳۸. [۵۱] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۳۰۱، ح ۶۴. [۵۲] سید محسن امین، أعیان الشیعه، ج ۱، ص ۵۶۳؛ کشف الغمه عن معرفه الاثمه، ج ۲، ص ۱۵۱. [۵۳] أعیان الشیعه، ج ۱، ص ۵۶۲. [۵۴] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۵۶، ح ۳۶؛ أعیان الشیعه، ج ۱، ص ۵۶۲. [۵۵] أعیان الشیعه، ج ۱، ص ۵۶۲؛ بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۵۶، ح ۳۶. [۵۶] خلوق علی وزن رسول، ضرب من الطیب اعظم أجزاء الزعفران؛ خلوق بر وزن رسول نوعی خوشبو کننده است که بیشترین اجزای آن زعفران است و بیش‌تر با رنگ زرد و یا قرمز ارائه می‌شود المنجد، ج ۱، ص ۱۹۴؛ علامه طریحی، مجمع البحرین، ج ۵، ماده‌ی خلق. [۵۷] صحیح ترمذی، ج

۳، باب ابواب الأضحی، رقم ۱۵۵۳؛ بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۳۹، ح ۴؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۳۰؛ حدیث فوق را شیخ صدوق با سه سند صحیح به اسماء بنت عمیس نسبت می‌دهد. [۵۸] بحارالانوار، ج ۱۰۱، ص ۱۲۴، ح ۷۸؛ نظیر حدیث فوق فراوان است و در بعضی از آن‌ها بدل از کلمه «تنجس»، «لتضج الی الله» دارد، یعنی زمین ضجه و ناله می‌کند. [۵۹] تهذیب تاریخ دمشق الکبیر، ج ۴، ص ۲۰۲. [۶۰] ام الفضل همان لبابه دختر حارث هلالیه، خواهر همسر (میمونه) رسول خدا صلی الله علیه و آله بود که خود همسر عباس بن عبدالمطلب و مادر قثم بن عباس بوده است. او می‌گوید: قبل از ولادت حسن در خواب دیدم که عضوی از اعضای پیامبر صلی الله علیه و آله در خانه‌ی ماست، با تعجب و ناراحتی خواب را برای پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کردم. حضرت فرمود: خیر است، به زودی دخترم فاطمه پسر خواهد زاد و تو او را به همراه فرزندت «قثم» شیر خواهی داد که چنین شد و این افتخار نصیبم گردید و بدین ترتیب قثم با حسن برادر رضاعی شدند «مسند أحمد بن حنبل، ج ۶، ص ۳۳۹». [۶۱] ام الفضل همان لبابه دختر حارث هلالیه، خواهر همسر (میمونه) رسول خدا صلی الله علیه و آله بود که خود همسر عباس بن عبدالمطلب و مادر قثم بن عباس بوده است. او می‌گوید: قبل از ولادت حسن در خواب دیدم که عضوی از اعضای پیامبر صلی الله علیه و آله در خانه‌ی ماست، با تعجب و ناراحتی خواب را برای پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کردم. حضرت فرمود: خیر است، به زودی دخترم فاطمه پسر خواهد زاد و تو او را به همراه فرزندت «قثم» شیر خواهی داد که چنین شد و این افتخار نصیبم گردید و بدین ترتیب قثم با حسن برادر رضاعی شدند «مسند أحمد بن حنبل، ج ۶، ص ۳۳۹». [۶۲] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۸۹، ح ۶۲؛ شیخ عبدالله بحرانی، عوالم، ج ۱۶، ص ۷۰. [۶۳] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۹۵، ح ۹. [۶۴] مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۴۳۹؛ عوالم، ج ۱۶، ص ۵۸. [۶۵] مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۱. مفصل حدیث را در بخش علم امام علیه السلام آورده‌ایم و در بخش احادیث برگزیده نیز بعضی از روایات منقول از حضرت زهرا (س) نیز خواهد آمد. [۶۶] تهذیب تاریخ دمشق الکبیر، ج ۴، ص ۲۰۰؛ ابن حجر عسقلانی، الاصابة فی تمییز الصحابه، ج ۳، ص ۴۶۷. [۶۷] قندوزی، ینابیع الاموده ۷ ص ۱۷، شیخ صدوق، توحید، ب ۴۲ (حدوث العالم). [۶۸] روایت ذیل بعضی از اسامی را بازگو می‌کند. قال رسول الله صلی الله علیه و آله: و اما الحسن فانه ابني و ولدی و منی و قره عینی و ضیاء قلبی و ثمره فوادی و هو سید شباب اهل الجنة و حجة الله على الأمة، أمره أمری و قوله قولی و من تبعه فانه منی و من عصاه فليس منی، انی لما نظرت الیه تذکرت مایجری علیه...؛ اما حسن، او فرزند من است و از من است. او نور چشم و روشنایی قلب و میوه‌ی دل من است. او سید جوانان اهل بشت و حجت خدا در میان امت است. فرمان او فرمان من و گفتارش گفتار من است. هر کس از او پیروی کند از من است و هر کس نافرمانی او نماید، از من نیست، چون چشمم به او می‌افتد به یادم می‌آید، آنچه بر سر او خواهد آمد و... «بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۳۹». [۶۹] علامه امینی، الغدیر، ج ۳، ص ۱۱۱ - ۱۰۷، این حدیث را از ۳۶ نفر عالم اهل سنت نقل می‌کند و مصادر و مآخذ را نیز می‌آورد؛ علامه طباطبایی، المیزان (فی تفسیر القرآن)، ج ۲۰، ص ۱۳۲. [۷۰] انسان (۷۶) آیه‌ی ۸. [۷۱] شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۴۰۹. [۷۲] آل عمران (۳) آیه‌ی ۶۱. [۷۳] مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۴۲۰ - ۴۱۹، تفسیر أبی‌السعود، ج ۲، ص ۴۶؛ الدر المنثور، ج ۲، ص ۲۲۹؛ التفسیر الکبیر، ج ۸، ص ۸۲؛ نور الثقلین، ج ۱، ص ۳۴۷. [۷۴] جعفر مرتضی عاملی در الحیة السیاسیه للامام المجتبی علیه السلام، ص ۲۳ می‌نویسد: «و یوید ذلك ایضا: اشراکهما علیهما السلام فی بیعة الرضوان...». [۷۵] قال النبی صلی الله علیه و آله: هما ریحاتای من الدنیا «بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۷۵، ح ۴۲؛ بخاری، ج ۲، ص ۱۸۸». [۷۶] قال النبی صلی الله علیه و آله الحسن و الحسین علیهما السلام یوم القیامة عن جنبی عرش الرحمان بمنزلة الشنفین من الوجه «عوالم، ج ۱۶، ص ۳۵». [۷۷] قال النبی صلی الله علیه و آله: الحسن و الحسین سیدا شباب اهل الجنة «عوالم، ج ۱۶، ص ۴۰». [۷۸] صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۸۸۳، ح ۲۴۲۴. [۷۹] مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۱. [۸۰] طبری، مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۴۰۴؛ قرطبی، الجامع لأحكام القرآن، ج ۱۹، ص ۱۳۱. [۸۱] بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۷۶، ح ۳۴. [۸۲] قلم (۶۸) آیه‌ی ۴. (ترجمه: همانا تو دارای اخلاقی خوب و والایی هستی). [۸۳] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۹۴، ح ۵۴؛ الحیة السیاسیه للامام الحسن علیه السلام، ص ۹. [۸۴]

صحیح ترمذی، ج ۲، ص ۳۰۷؛ الاصابه فی تمییز الصحابه، ج ۲، ص ۱۳؛ شیخ طبرسی، أعلام الوری، ص ۲۱۱. [۸۵] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۶۴، ح ۱۳. [۸۶] الصواعق المحرقة، ص ۱۱۴؛ صحیح ترمذی، ص ۳۰۶. [۸۷] الاصابه فی تمییز الصحابه، ج ۲، ص ۱۲. [۸۸] مجمع البحرین، ج ۲، ص ۳۶۳. [۸۹] بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۹۳، ح ۸؛ ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۲۸۳. [۹۰] ابن قتیبه دینوری، الامامه و السیاسة، ج ۱، ص ۱۸۶؛ عزیزالله عطاردی، مسند الامام المجتبی، ص ۳۸۵. [۹۱] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۳۵۴، ح ۳۱. [۹۲] شاید اشاره به قصه خوابیدن علی بن ابی طالب علیه السلام در مسجد دارد که رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند و فرمودند: «قم یا اباتراب» سپس غبار از سر آن حضرت زدود. [۹۳] شیخ طبرسی، تفسیر مجمع البیان، ج ۹، ص ۲۸، ذیل آیه شریفه: «قل لأسألکم علیه...». [۹۴] خیرالدین زرکلی، الأعلام، ج ۶، ص ۲۹؛ شیخ راضی آل یاسین، صلح الحسن، ص ۲۸؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۰. [۹۵] کلیت این سخن نیازمند تأمل است، ولی در خصوص زمان امامت آن دو بزرگوار باشد صحیح است. [۹۶] دف (بفتح دال و تشدید فا) یکی از آلات موسیقی است که داری چنبر چرمی و پوست نازک می‌باشد که با انگشت بر آن می‌زنند، در فاسی بدان دپ، دایره و توراگ هم گفته شده است. [۹۷] احزاب (۳۳) آیه ۳۳. [۹۸] بقره (۲) آیه ۱۲۴. [۹۹] تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۲۷۶ - ۲۷۴. [۱۰۰] لطف الله صافی گلپایگانی، منتخب الاثر، ص ۹۴، ح ۳۰. [۱۰۱] ینابیع الموده، ص ۱۶۸؛ ابن تیمیه، منهاج السنه، ج ۴، ص ۲۰۹. [۱۰۲] منتخب الاثر، ص ۸۴، ح ۱۲. [۱۰۳] خواجه نصیر الدین طوسی، کشف المراد، ص ۳۸۸، المقصد الخامس. [۱۰۴] علامه حلی، باب حادی عشر، ص ۴۲. [۱۰۵] همان، ص ۴۷. [۱۰۶] احزاب (۳۳) آیه ۳۳. [۱۰۷] شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۱۳۹، ح ۱۷۴. [۱۰۸] طه (۲۰) آیه ۱۳۲. [۱۰۹] شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۴۶، ح ۶۶۷. [۱۱۰] همان، ص ۱۲۰ - ۱۱۱. [۱۱۱] سید ابوالقاسم خوئی، البیان فی تفسیر القرآن، ص ۴۳. [۱۱۲] اصول کافی، ج ۱، ص ۳۴۶، ح ۳، باب ما یفصل به بین دعوی المحق و المبطل فی أمر الأمة؛ اعلام الوری، ص ۲۰۹. [۱۱۳] سید محمد هادی میلانی، قادتنا کیف نعرفهم، ج ۵، ص ۲۳۲؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۹. [۱۱۴] اصول کافی، ج ۱، ص ۴۶۳، ح ۶. [۱۱۵] مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۰؛ قادتنا کیف نعرفهم، ج ۵، ص ۲۳۴ - ۲۳۳. [۱۱۶] در معجم رجال حدیث و کتاب رجال شیخ طوسی (ره) او را عیسی بن حسان معرفی می‌کند. [۱۱۷] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۳۲۷، ح ۶؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۲. [۱۱۸] بقره (۲) آیه ۳۱. [۱۱۹] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۳۳۸، ح ۱۱؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۱، فصل فی معجزاته. [۱۲۰] او تصمیم کشتن پیامبر صلی الله علیه و آله را داشت و فکر می‌کرد که چون فرزند پسر ندارد و عرب نیز او را دشمن دارند، دست به چنین عملی می‌زند و سپس همدستان او دیه کشتن پیامبر صلی الله علیه و آله را پرداخت می‌کنند و به اهداف ننگین خود خواهند رسید. [۱۲۱] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۳۳۶ - ۳۳۳، ح ۵. [۱۲۲] مسند الامام المجتبی، ص ۹۶، شرح روایت در بخش روایت برگزیده از امام مجتبی علیه السلام آمده است. [۱۲۳] رحبه، محله‌ای است در کوفه که به مقدار یک مرحله (۴۸ کیلومتر) از شهر کوفه به طرف خروجی قبله فاصله دارد (مجمع البحرین، ج ۲، ص ۶۹). و در زمان ما تخریب گردیده است. [۱۲۴] قوس و قزح، کمان رنگین است که در آسمان ظاهر می‌شود و آن را کمان رستم یا کمان شیطان گویند. صاحب قاموس گوید: چون شیطان از جنس دیو است و معمولاً هر چیز از مقدار خود بزرگتر است به دیو منسوب است «لغت نامه‌ی دهخدا، ج ۱۱، ص ۱۵۶۹۶». [۱۲۵] گویا امام مجتبی علیه السلام خواسته‌اند، ان معنای موهوم و خیالی - که در میان مردم آن روز شهرت داشته - باطل کند و حقیقت آن را بازگو نماید. [۱۲۶] احتجاج، ج ۱، ص ۴۰۱ - ۳۹۹؛ بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۳۲۶ - ۳۲۵، به نقل از خرائج. [۱۲۷] بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۱۰۴؛ قادتنا کیف نعرفهم، ج ۵، ص ۲۳۴، به نقل از مدینه المعاجز، بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۳۳۰، ح ۱۰. [۱۲۸] اسراء (۱۷) آیه ۷۰. [۱۲۹] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۳۳۹؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۸. [۱۳۰] مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۷. [۱۳۱] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۳۳۱. [۱۳۲] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۳۳۱. [۱۳۳] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۷۱؛ بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۳۳۲. [۱۳۵] حسن مصطفوی، الامام المجتبی، ص ۳۲. [۱۳۶] اشاره به داستان حضرت یوسف و خشکسالی ای دارد که هفت سال به طول

انجامید (ر. ک: یوسف (۱۲) آیهی ۴۷). [۱۳۷] مؤلف، رمضان ۱۴۱۴ ه. ق، زبود، لبنان. [۱۳۸] ملکوت، جهان غیب و صورت‌های ذهنی را گویند، در آن عالم هر چیزی با قدرت تخیل از یکدیگر جدا می‌شود. [۱۳۹] جبروت، مرحله‌ی وصول به حق است که آن را مرحله‌ی وحدت نامند و آن حقیقت محمدیه می‌باشد و متعلق به مرحله صفات است «علی بن محمد الشریف الجرجانی، کتاب التعریفات، ص ۲۴۶، ۲۹۷ و ۷۷». [۱۴۰] لاهوت، جایی است که فقط خداوند حاکمیت دارد و بس (لا هو الا هو) نه موجود دیگر.

[۱۴۱] استاد مهدی الهی قمشه‌ای، کلیات دیوان حکیم، ص ۳۳۲ - ۳۳۱. [۱۴۲] سید رضا مؤید، نغمه‌های ولایت، ص ۱۵۸. [۱۴۳] استاد محمد علی مجاهدی، سیری در ملکوت، ص ۱۸۱. [۱۴۴] جواد محدثی، ماه رمضان، ۱۳۹۶ ه. ق. [۱۴۵] سید رضا مؤید، نغمه‌های ولایت، ص ۱۸۰. [۱۴۶] سعد بن عباده رئیس قبیله‌ی خزرج و بزرگ انصار بود، وی در پیمان عقبه با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بیعت کرده بود و در جنگ بدر و... شرکت نمود، آن گاه که ابوبکر به خلافت نشست، هرگز با او بیعت نکرد و به حضورش نیامد؛ دست‌اندرکاران حکومت در سال پانزدهم هجری در حوران از نواحی شام او را کشتند و شایع کردند که سعد بن عباده به دست جنیان کشته شده است و این بیت را در شأن وی سرودند: نحن قتلنا سید الخزرج سعد بن عبادة و رمیناه بسهمی ن فلم تخط فؤاده «جنیان گفتند: ما کشتیم رئیس قبیله‌ی خزرج سعد بن عباده را، پس دو تیری را که به سوی او رها کردیم و قلبش را نشانه گرفتیم خطا نرفت.» (سید ابوالقاسم خویی، معجم رجال الحدیث، ج ۸، ص ۷۳، به نقل از برقی و استیعاب؛ شرح نهج البلاغه، ابن‌ابی‌الحدید، ج ۱۷، ص ۲۲۳). [۱۴۷] الامامة و السیاسة، ج ۱، ص ۲۹. [۱۴۸] الامامة و السیاسة، ج ۱، ص ۹؛ شرح نهج البلاغه، ابن‌ابی‌الحدید، ج ۶، ص ۱۲. [۱۴۹] شرح نهج البلاغه، ابن‌ابی‌الحدید، ج ۶، ص ۱۲ (چهار جلدی، ج ۲، ص ۵). [۱۵۰] ابن‌منظور، لسان العرب، ج ۱۰، ص ۴۷۳. [۱۵۱] شرح نهج البلاغه، ابن‌ابی‌الحدید، ج ۲، ص ۱۸ (چهار جلدی). [۱۵۲] احتجاج، ج ۱، ص ۱۲۳ - ۱۲۱. [۱۵۳] مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۰۴. [۱۵۴] مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۱۲. [۱۵۵] سیره‌الائمة الاثنی عشر، ج ۱، ص ۵۳۴ - ۳۱۷. [۱۵۶] ابولؤلؤ غلام مغیره بن شعبه که مردی هنرمند بود. اربابش از او بهره و مزد زیادی می‌خواست. ابولؤلؤ به ناچار جهت شکایت نزد عمر رفت و از مولایش شکایت کرد، لیکن عمر به نفع مغیره رأی داد. ابولؤلؤ کینه‌ای از عمر به دل گرفت. روزی عمر از او خواست آسیابی بادی برای او بسازد. در جواب گفت: «لأصنعن لك رحی يتحدث الناس بها؛ آسیابی بسازم که همه مردم از آن سخن گویند.» روز دوم بر او حمله کرد و با خنجرى که به همراه داشت، سه ضربه‌ی کاری زد و او را از پای درآورد «مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۲۹». [۱۵۷] مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۱۲. [۱۵۸] الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۷ و ۶۶. [۱۵۹] وصیت عمر کاملاً عملی سیاسی بود. او خواست هم محبوبیت خود را در آخرین لحظات و حتی بعد از مرگ حفظ کند و هم حاکمیت به جایگاه اصلی خویش، یعنی اهل بیت علیه‌السلام و علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام برنگردد. [۱۶۰] باقر شریف قرشی، حیاة الامام الحسن بن علی، ج ۲، ص ۲۰۶. [۱۶۱] سال ۲۴ هجری بود که تابستان آن سال، حرارتی بیش از حد معمول پدید آمد و در بلاد عرب سه ماه به طول انجامید به طوری که بسیاری از مردم به رعاف (خون دماغ) مبتلا گشتند «لغت‌نامه دهخدا، ج ۷، ص ۱۰۶۸۷». [۱۶۲] حیاة الامام الحسن بن علی علیه‌السلام، ج ۱، ص ۲۰۱؛ سیره‌الائمة الاثنی عشر، ص ۱۶؛ تاریخ ابن‌خلدون (العبر)، ج ۲، ص ۱۲۸؛ الحیاة السیاسیة للامام الحسن علیه‌السلام، ص ۱۱۵. [۱۶۳] الحیاة السیاسیة للامام الحسن، ص ۱۱۵ به نقل از ذکر اخبار اصفهان، ج ۱، ص ۴۴، ۴۳ و ۴۷. [۱۶۴] الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۱۰۹؛ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۳۲۳؛ یاقوت الحموی، معجم البلدان، ج ۴، ص ۱۷، رقم ۷۸۴۹. حموی، فتح طبرستان (مازندران) را در سال ۲۹ ه. ق. می‌داند. [۱۶۵] ر ک: الحیاة السیاسیة للامام الحسن، ص ۱۲۷ - ۱۱۵. [۱۶۶] الاصابة فی تمییز الصحابه، ج ۱، ص ۳۵۴. [۱۶۷] حیاة الامام الحسن بن علی، ج ۱، ص ۲۱۶. [۱۶۸] ربذه از روستاهای اطراف مدینه‌ی منوره است که در مسیر راه مدینه - مکه می‌باشد و حدود سه روز راه است. در سال ۳۲ ه. ق. ابوذر آن صحابی بزرگ، توسط عثمان به آنجا تبعید شد و در همان جا وفات کرد. مقبره‌ی شریف وی در ربذه واقع است. «معجم البلدان، ج ۳، ص ۲۷، شماره مسلسل ۵۳۵۲». [۱۶۹] ابن‌اثیر در الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۱۱۴، تبعید اباذر (ره) را در سال سی هجری می‌داند.

[۱۷۰] شرح نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید، ج ۸، ص ۲۵۳، ذیل خطبه‌ی ۱۳۰ (۲۰ جلدی)؛ شیخ کلینی، الروضة من الکافی، ج ۸، ص ۲۰۸. [۱۷۱] مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۴۰. [۱۷۲] تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۵۵؛ حیاة الامام الحسن بن علی، ج ۱، ص ۳۳۹ - ۳۳۷.

[۱۷۳] ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۵، ص ۱۴۶، ح ۳۴؛ ابن شبه، تاریخ المدینة المنوره، ج ۱، ص ۲۲۵، اختلاف کمی در عبارات وجود دارد؛ ترجمه و شرح فیض الاسلام، نهج البلاغه، نامه ۲۴، ص ۸۷۶؛ در بعضی نسخه‌ها «لابنی فاطمة...» آمده و در بعضی «لبنی فاطمة...» آمده است. [۱۷۴] بغیغه، نام سرزمینی است که دارای چشمه‌های پر آب و فراوانی بوده، همانند چشمه خیف الأراک، چشمه لیلی و چشمه بسطاس و... سمهودی می‌گوید: در زمان علی بن ابیطالب علیه‌السلام بغیغه شامل ۱۰۰۰ وسق زمین بوده است که در هر وسق شصت من گندمکاری می‌شده «خلیل فراهیدی، العین، ج ۳، ص ۱۹۵۱؛ سمهودی، وفاء الوفا بأخبار دارالمصطفی، ج ۲، ص ۲۶۲». [۱۷۵] ابن شبه، تاریخ المدینة المنوره، ج ۱، ص ۲۲۰؛ عاتق بن غیث البلادی، معجم معالم الحجاز، ج ۱، ص ۲۳۹. این دو پافشاری می‌کنند که واقف علی علیه‌السلام بوده و بعد هم در اختیار فرزندش حسن بن علی علیه‌السلام قرار داد.

و حسین بن علی علیه‌السلام به آن منطقه رفت و آمد داشته است. [۱۷۶] وسائل الشیعه، ج ۱۳، ص ۳۰۳؛ باب ۶ (باب عدم جواز بیع الوقف...)، ح ۲. [۱۷۷] تاریخ مدینة المنوره، ج ۱، ص ۲۲۱. افرادی که ینبع بر آن‌ها وقف شده بود، عبارتند از: حجاج بیت الله الحرام، مسافران از آن رهگذر، فقرا، مساکین، أبناء السبیل (در راه ماندگان). [۱۷۸] تاریخ المدینة المنوره، ج ۱، ص ۱۷۳. [۱۷۹] احمد بن عبدالحمید العباسی، عمدة الاخبار، ص ۴۲۵. [۱۸۰] المیشب و برقة: این دو مکان از جمله غنایمی بودند که از یهود بنی‌قریظه به دست آمد. سلمان (ره) آن جا را درختکاری نمود و جزء صدقات پیامبر صلی الله علیه و آله قرار گرفت «تاریخ المدینة المنوره، ج ۱، ص ۱۷۴؛ برقة: در مدینه واقع شده و از موقوفات و صدقات رسول خدا صلی الله علیه و آله است «معجم معالم الحجاز، ج ۱، ص ۲۰۶». [۱۸۱] وفاء الوفاء بأخبار دارالمصطفی، جزء ۳، ص ۸۲۵. [۱۸۲] تاریخ المدینة المنوره، ج ۱، ص ۱۷۵؛ و بنابر روایت «ابن شهاب» بخشی از اموال مذکور مربوط به سلمان فارسی و بلال حبشی بوده که با مساعدت رسول خدا صلی الله علیه و آله آن جا را احیا نمودند و بنابر فرمایش امام باقر علیه‌السلام سلمان در آن جا حدود سیصد نخل خرما کاشت «عمدة الاخبار، ص ۴۴۰». [۱۸۳] معجم معالم الحجاز، ج ۸، ص ۳۰۹. [۱۸۴] تاریخ المدینة المنوره، ج ۱، ص ۱۸۸ - ۱۸۶؛ ماوردی، الاحکام السلطانیة، ج ۲، ص ۲۰۰. [۱۸۵] عمدة الاخبار، ص ۲۹۸؛ معجم معالم الحجاز، ج ۲، ص ۲۶۹. [۱۸۶] تاریخ المدینة المنوره، ج ۱، ص ۲۲۵.

[۱۸۷] همان، ص ۲۲۴. [۱۸۸] مرحله، مقدار مسافتی است که شخص در یک روز به طور عادی طی می‌کند که در مجموع ۴۸ کیلومتر خواهد شد و حاصل ضرب آن (۴۸ ضرب در ۷ مساوی است با ۳۳۶) نشان دهنده‌ی مسافت و فاصله ینبع تا مدینه منوره می‌باشد «بحارالانوار، ج ۶۴، ص ۱۶۱، به نقل از نهاییه ابن اثیر». [۱۸۹] معجم معالم الحجاز، ج ۱۰، ص ۳۹ - ۳۶؛ تاریخ مدینه منوره، ج ۱، ص ۲۲۱؛ بحارالانوار، ج ۶۴، ص ۱۶۱. [۱۹۰] معجم معالم الحجاز، ج ۱۰، ص ۴۰. [۱۹۱] عمدة الاخبار، ص ۲۴۱.

[۱۹۲] تاریخ المدینة المنوره، ج ۱، ص ۲۲۱. [۱۹۳] معجم معالم الحجاز، ج ۱۰، ص ۳۷. [۱۹۴] بحارالانوار، ج ۴۱، ص ۳۲؛ ائمه علیهم‌السلام در منطقه‌ی خیبر هم موقوفاتی داشته‌اند. [۱۹۵] تاریخ المدینة المنوره، ج ۱، ص ۲۲۵. [۱۹۶] همان، ص ۲۲۳. [۱۹۷] حافظ ابن حجر گفته است: «وادی القری» شهر باستانی و قدیمی بین مدینه و شام بوده که حدود شش تا هفت روز از مدینه فاصله داشته است «سمهودی، وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۳۲۸». [۱۹۸] اهل آن چه بسا غلامانی بوده‌اند که برای احیا و نگهداری در آن مشغول به کار بوده‌اند. [۱۹۹] بحارالانوار، ج ۴۱، ص ۴۲ - ۴۰، ح ۱۹؛ الفروع من الکافی، ج ۷، ص ۵۱ - ۴۹، ح ۷. [۲۰۰] مسکن جایگاهی در شهر کوفه است. [۲۰۱] معجم معالم الحجاز، ج ۱، ص ۲۱. [۲۰۲] اعلام زرکلی، ج ۴، ص ۲۲۳. [۲۰۳] معجم معالم الحجاز، ج ۶، ص ۱۹۴. [۲۰۴] احمد بن عبد الحمید العباسی، عمدة الاخبار فی مدینة المختار، ص ۲۴۱. [۲۰۵] فروع کافی، ج ۷، ص ۴۸، ح ۵؛ بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۳۵، ح ۱؛ این وصیت‌نامه‌ای است که فاطمه‌ی زهرا دخت محمد، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بدان وصیت نموده است، در آن وصیت نمود که زمین‌ها و باغ‌های دیوار شده‌ی هفت گانه: العواف، الدلال، البرقه، المیشب،

الحسنی، الصافی و مشربه أم ابراهیم در اختیار علی بن ابی طالب علیه السلام است و چنانچه علی علیه السلام از دنیا رفت، در اختیار فرزند حسن بن علی [علیه السلام] قرار می‌گیرد و چنانچه او از دنیا رفت، در اختیار فرزند دیگرم حسین بن علی [علیه السلام] است و بعد از او در اختیار بزرگ‌ترین فرزندانم خواهد بود. [۲۰۶] معجم معالم الحجاز، ج ۷، ص ۲۳. [۲۰۷] واقدی، مغازی، ص ۷۰۶؛ ابن هشام، سیره النبویه ج ۳، ص ۳۵۲؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۲۲۴، ابن اثیر به جای نون بن یوشع، یوشع بن نون یهودی را رئیس أهالی فدک معرفی کرده است. [۲۰۸] حشر (۵۹) آیه ۷-۶. [۲۰۹] لسان العرب، ج ۱۰، ص ۴۷۳. [۲۱۰] مجمع البحرین، ج ۵، ص ۲۸۳. [۲۱۱] اسراء (۱۷) آیه ۲۶. [۲۱۲] دعا رسول الله صلی الله علیه و آله فاطمه فأعطاها فدک «جلال الدین السیوطی، الدر المنثور، ج ۴، ص ۱۷۷؛ ذهبی، میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۱۳۵». [۲۱۳] کنز العمال، ج ۳، ص ۷۶۷، ش ۸۶۹۶. [۲۱۴] مجمع البیان، ج ۶-۵، ص ۴۱۱. [۲۱۵] احتجاج، ج ۱، ص ۱۲۳-۱۱۹. [۲۱۶] نهج البلاغه، شرح و ترجمه فیض الاسلام، نامه ۴۵. [۲۱۷] برای آگاهی از مشروح گفتگوهای بانوی بزرگ اسلام با خلیفه اول و دوم و ایراد خطبه و استدلال‌های علی بن ابی طالب علیه السلام و... ر ک: احمد رحمانی همدانی، فاطمه الزهراء بهجه قلب المصطفی، ج ۲، ص ۴۳۹-۳۸۹. و نیز ر ک: عوالم (سیده النساء فاطمه الزهراء)، ص ۴۴۱-۴۱۸. [۲۱۸] معجم معالم الحجاز، ج ۷، ص ۲۳. [۲۱۹] نهج البلاغه، نامه ۴۵. [۲۲۰] شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۵۲. [۲۲۱] معجم معالم الحجاز، ج ۷، ص ۲۷-۲۶. [۲۲۲] نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۸۴. [۲۲۳] شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۱۶؛ الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۲۲۵-۲۲۴. [۲۲۴] تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۷۰. [۲۲۵] الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۲۳۰. [۲۲۶] ابن اثیر، أسد الغابه، ج ۵، ص ۳۰۹. بعد از جنگ جمل علی بن ابی طالب علیه السلام ابوموسی اشعری را عزل کرد. [۲۲۷] الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۲۳۱؛ ابوحنیفه دینوری، أخبار الطوال، ص ۱۴۵-۱۴۴. [۲۲۸] مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۲۱. [۲۲۹] بعضی به جای کلمه «الصلح»، واژه «السلم» را آورده‌اند و آن را مؤنث معنوی خوانده‌اند که در آن صورت می‌شود: «و السلم تأخذ منها». [۲۳۰] نصر بن مزاحم منقری، وقعه صفین، ص ۱۱۴-۱۱۳. [۲۳۱] عباس بن مرداس سلمی شاعری حاضر جواب و جسور بود که به همراه سیصد نفر سواره خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند و خود و همراهانش اسلام آوردند. پیامبر صلی الله علیه و آله چندین شتر از غنایم غزوه‌ی حنین را جهت جذب آنان داد (از باب مؤلفه قلوبهم) «أسد الغابه، ج ۳، ص ۱۱۲». [۲۳۲] این بیت چنان که معلوم است در ترغیب و تشویق به صلح است، ولی مراد امام علیه السلام این است که لحظات آرامش و صلح سپری شده و زمان جنگ فرارسیده، پس باید تمام و کمال به جنگ پرداخت و از نوشیدن جرعه‌های آسودگی باز ایستاد. [۲۳۳] نهج البلاغه، فیض الاسلام، ص ۶۶۰، خطبه ۱۹۸؛ تاریخ طبری، حوادث سنه ۳۷، ج ۴، ص ۴۴، شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۹ (چهار جلدی). [۲۳۴] مورخ بزرگ؛ ابوالحسن علی بن الحسین بن علی مسعودی، متوفای سال ۳۴۶ ه. ق. [۲۳۵] مروج الذهب، ج ۳، ص ۹؛ جمهره خطب العرب، ج ۲، ص ۲۳۴. [۲۳۶] نساء (۴) آیه ۵۹. [۲۳۷] نساء (۴) آیه ۸۳. [۲۳۸] انفال (۸) آیه ۴۸. [۲۳۹] مروج الذهب، ج ۳، ص ۱۰-۹؛ بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۳۵۹؛ مرحوم مجلسی آن را با اختلاف بسیار اندک نقل می‌کند که از نظر صدر و ذیل و مضمون و معنا یکی است. [۲۴۰] شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۱۰ (چهار جلدی). [۲۴۱] طه حسین، الفتنة الكبرى، ج ۲، ص ۲۰۲. [۲۴۲] مائده (۵) آیه ۳۲. [۲۴۳] شیخ کلینی (ره)، فروع کافی، ج ۷، ص ۲۸۹، ح ۲؛ بحار الانوار، ج ۴۰، ص ۳۱۵، ح ۹۱. [۲۴۴] بحار الانوار، ج ۴۰، ص ۲۸۱، ح ۴۴، ر. ک: احادیث ۷۸ و ۹۱. [۲۴۵] علامه حلی، باب حدی عشر، ص ۴۳. [۲۴۶] خواجه نصیرالدین طوسی، کشف المراد، ص ۳۸۸، المقصد الخامس فی الامامة. [۲۴۷] «ای پیامبر برسان و ابلاغ کن آنچه را [امامت] که از قبل به تو فرمان دادیم...» (مائده (۵) آیه ۶۵). [۲۴۸] «آنانی که ابلاغ کردند فرمانهای خدا را و تنها از او می‌ترسیدند...» (احزاب (۳۳) آیه ۳۹). [۲۴۹] بقره (۲) آیه ۱۲۴. [۲۵۰] بابی در بحار الانوار به این نام: «أنه لا یكون امامان فی زمان واحد الا و أحدهما صامت؛ دو امام در یک زمان نمی‌باشند، مگر این که یکی ساکت و تابع دیگری است» آمده است. ج ۲۵، ص ۱۰۴. [۲۵۱] کشف المراد، ص ۳۸۸.

[۲۵۲] مائده (۵) آیه ۳. [۲۵۳] عروسی حویزی، تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص ۵۸۸. [۲۵۴] صحرايي است که از آن جا تا مدینه حدود ۱۷۰ میل است و تا مکه سی میل فاصله دارد. [۲۵۵] کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۵۷. [۲۵۶] توضیح: پیامبر صلی الله علیه و آله سستی و ضعف و بی توجهی امت خویش را چنین پیش بینی می کند: «آن گاه که امت اسلامی گرفتار دنیا و مظاهر فریبنده‌ی آن شدند، حکومت آنان تبدیل به حکومتی غیر الهی، همچون شاهنشاهی می شود و فردی لایق و با کفایت مانند حسن بن علی علیه السلام در برابر بنی امیه شکست می خورد و بر اسلام و مسلمانان آن می آید که نباید می آمد». [۲۵۷] در سال یازدهم و دوازدهم بعثت در موسم حج در عقبه‌ی منی گروهی از زنان و مردان مدینه از قبیله خزرج و اوس به رسول خدا صلی الله علیه و آله ایمان آوردند و بیعت نمودند و آن حضرت را به مدینه دعوت کردند؛ اکثر آنان از قبیله خزرج بودند، همانند ابو امامه، عوف بن حارث، جابر بن عبدالله و... [۲۵۸] در ذی قعدة سال ششم هجرت رسول خدا صلی الله علیه و آله برای مقاومت در برابر قریش و آزادی بعضی از مسلمانان در بند و زندانی به دست قریش با مسلمانان در زیر درخت سمره پیمانی بست و از همراهان بیعت گرفت که تا پای جان بایستند و فرار نکنند و این «بیعت رضوان» نامیده شد «محمد ابراهیم آیتی - ابوالقاسم گرگی، تاریخ پیامبر اسلام، ص ۱۶۶». [۲۵۹] ص (۳۸) آیه ۲۶. [۲۶۰] بقره (۲) آیه ۱۲۴. [۲۶۱] انسان (۷۶) آیه ۲۴. [۲۶۲] اصول کافی، ج ۱، ص ۱۸۴، ح ۸. [۲۶۳] بقره (۲) آیه ۲۴۷. [۲۶۴] نهج البلاغه، فیض الاسلام، ص ۵۵۸، خ ۱۷۲. [۲۶۵] نهج البلاغه، صبحی صالح، خطبه ۱۳۱. [۲۶۶] مفید، الارشاد، ص ۱۸۶، نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۴۹. [۲۶۷] الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۲۱. [۲۶۸] فاضل مقداد، شرح باب حادی عشر، ص ۵۷. [۲۶۹] نساء (۵۹) آیه ۵؛ حاکم حسکانی ذیل آیه‌ی شریفه‌ی «أولی الأمر» روایتی را از عیاشی نقل می کند و امامت حسن بن علی علیه السلام را بر اساس شأن نزول از مصادیق «أولی الامر» می داند. شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۱۹۱، ح ۲۰۳. [۲۷۰] باب حادی عشر، ص ۵۶؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص ۵۰۸ - ۴۹۹، حدود ۳۰ روایت در همین مضمون آورده است. [۲۷۱] محمد بن یعقوب کلینی، اصول کافی، ج ۱، ص ۲۹۸، ح ۵؛ بحار الانوار ج ۴۳، ص ۳۲۲، ح ۲. [۲۷۲] اصول کافی، ج ۱، ص ۲۹۷، ح ۱؛ بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۳۲۲. [۲۷۳] اصول کافی، ج ۱، ص ۲۹۸، ح ۳؛ بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۳۲۲، ح ۴؛ کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۵۸؛ فضل بن حسن طبرسی، أعلام الوری، ص ۲۰۷. [۲۷۴] اصول کافی، ج ۱، ص ۲۹۸، ح ۴. [۲۷۵] هبیره بن مریم خارفی شبامی معروف به «ابوالحارث» از یاران مختار بن ابی عبیده ثقفی است، وی اهل کوفه و از ثقات محدثین به شمار می رود. ابن سعد در «طبقات کبری» او را از تابعین طبقه اول می داند و ابن اثیر می گوید: هبیره بن مریم از غلامان حسین بن علی علیهما السلام می باشد «الاعلام، زرکلی، ج ۸، ص ۷۷». [۲۷۶] عطا، همان حقوق ماهیانه است. ابن منظور می گوید: «یقال: عطیته و عطیته ای خدمته و قمت بأمیره؛ دادن و یا گفتن چیزی در برابر خدمتی که انجام می شود» (لسان العرب، ج ۱۵، ص ۷۰). [۲۷۷] فقال (علیه السلام): لقد قبص فی هذه اللیلة رجل لم یسبقه الأولون بعمل و لا یدرکه الآخرون بعمل و لقد کان یجاهد مع رسول الله صلی الله علیه و آله فقیه [فیسبقه] بنفسه و لقد کان یوجهه برایته فیکتفه جبرئیل عن یمینه و میکائیل عن یساره فلا یرجع حتی یفتح الله علیه و لقد توفی فی هذه اللیلة التی [نزل فیها القرآن] عرج فیها بعیسی بن مریم و لقد توفی فیها یوشع بن نون وصی موسی، و ما خلف صفراء و لا بیضاء الا - سبعمائة درهم بقیت من عطائه أراد أن یتباع بها خادما لأهله. ثم قال: ایها الناس من عرفنی فقد عرفنی و من لم یعرفنی فأنا الحسن بن محمد صلی الله علیه و آله أنا ابن البشیر، انا ابن النذیر، أنا ابن الداعی الی الله - عزوجل - باذنه، أنا ابن السراج المنیر و أنا من أهل البیت الذین أذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا، و الذین افترض الله مودتهم فی کتابه اذ یقول: (و من یقترب حسنة نزد له فیها حسنا) فاقتراف الحسنه مودتنا أهل البیت «مقاتل الطالبیین، ص ۶۲؛ الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۴۰۰». [۲۷۸] بگو من هیچ پاداشی از شما بر رسالتم درخواست نمی کنم، جز دوست داشتن نزدیکانم [اهل بیتم] و هر کس کار نیکی را انجام دهد بر نیکی هایش می افزایم «شوری (۴۲) آیه ۲۳». [۲۷۹] شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۳۰؛ ابن قتیبه‌ی دینوری، الامامة و السیاسة، ج ۱، ص ۱۸۳؛ امالی شیخ طوسی، ج ۱، ص ۲۷۵ و ۲۷۶؛ مروج الذهب، ج ۲، ص ۴۲۶، ماترک حضرت

را ۲۵۰ درهم به همراه قرآن و شمشیر معرفی می‌کند؛ مسند الامام المجتبی، ص ۵۱۸ ۵۲۰؛ کشف الغمّه فی معرفه الائمه، ج ۲، ص ۱۶۴. [۲۸۰] شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۳۰؛ اثبات الهداه، ج ۵، ص ۱۳۶ - ۱۳۴؛ کشف الغمّه، ج ۲، ص ۱۵۹، اینان آغاز بیعت را از سوی عبدالله بن عباس می‌دانند و می‌نویسد: «ثم جلس فقام عبدالله بن عباس بين يديه فقال: معاشر الناس هذا ابن نبيكم و وصى امامكم فبايعوه فتبادر الناس الى بيعته؛ وقتی امام مجتبی علیه السلام پس از ایراد خطبه از منبر پایین آمد بر زمین نشست، عبدالله بن عباس از جا برخاست و خطاب به مردم گفت: ای مردم! این فرزند پیغمبر خداست و نیز وصی و جانشین امام شما، علی بن ابی طالب علیه السلام است، پس با او بیعت کنید. پس از سخنان عبدالله بن عباس، مردم با امام مجتبی علیه السلام بیعت کردند.» ابن ابی الحدید، در شرح نهج البلاغه، چاپ‌های چهار جلدی (ج ۴، ص ۱۱) آغازگر بیعت را عییدالله بن عباس معرفی می‌کند، چه بسا اختلاف از جهت اشتباه در چاپ باشد، با توجه به این که متصدیان چاپ‌های بیست جلدی، مدعی تصحیح اغلاط چاپ‌های قبلی هستند. [۲۸۱] کشف الغمّه، ج ۲، ص ۱۶۴. [۲۸۲] حیاة الامام الحسن بن علی، ج ۲، ص ۴۶؛ نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۲. [۲۸۳] شیخ راضی آل یس، صلح الحسن، ص ۷۶؛ ارشاد مفید، ص ۱۶۸؛ نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۱۱ (چهار جلدی). [۲۸۴] ابواسحاق کوفی اصفهانی، الغارات، ج ۲، ص ۹۱۴، تعلیقه‌ی ۶۶. [۲۸۵] مقاتل الطالبيين، ص ۴۳ - ۴۲؛ صلح الحسن، ص ۲۱۷ - ۲۱۵؛ شیخ طوسی، اختیار معرفه الرجال، ص ۱۱۳. [۲۸۶] پرسش: چرا امام مجتبی علیه السلام شخصی مثل عییدالله بن عباس را به فرماندهی دوازده هزار نفر برگزیده بود تا جامعه‌ی اسلامی به دست او چنین ضربه‌ی جبران‌ناپذیری را بخورد؟ پاسخ: اولاً: عییدالله بن عباس بن عبدالمطلب کسی بود که تا سن ده سالگی در خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله بود. او ده سال داشت که رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفت. ثانیاً: پدر دو شهید بود. فرزندان وی (عبدالرحمن و قثم) در جلو چشم مادرشان به دست بسر بن أرطاة عامری، فرمانده نظامی معاویه در هجومی که به یمن یا مکه داشت کشته شدند و بعد هم سر آنها را از تن جدا کردند «الغارات، ج ۲، ص ۶۱۱، بنا بر نقل سنان بن ابی سنان نام دو فرزند عییدالله بن عباس، داود و سلیمان بوده است». ثالثاً: وی در سال ۳۶ هجری بنا بر نقل «الاصابه فی تمییز الصحابه» و در سال ۳۹ هجری بنا بر نقل طبری و یا هر دو سال از سوی علی علیه السلام به عنوان امیر الحاج منصوب شد. او سفره‌ی گسترده‌ای جهت حجاج بیت الله الحرام پهن می‌نمود. رابعاً: در همان سال‌ها از سوی امیرالمؤمنین علیه السلام حاکم یمن و اطراف آن گردید و نیز در برهه‌ای دیگر، والی و فرمانده بحرین از سوی آن حضرت شد. خامساً: او از اولین کسانی بود که بعد از شهادت علی علیه السلام با امام مجتبی بیعت کرد و شعار خصومت و جنگ با معاویه را سر داد. حال اگر غیر او را انتخاب می‌کرد، مردم اعتراض نمی‌کردند؟ سادساً: امام مجتبی علیه السلام دو مشاور قوی و مطمئن همچون قیس بن سعد و سعید بن قیس را در کنار او قرار داد. با توجه به جواب‌های پیشین، آن حضرت مأمور عمل به ظواهر بود نه حقایق در لوح محفوظ «برای اطلاع بیش‌تر، ر ک: ارشاد مفید، ص ۱۶۹ - ۱۶۸؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۹۱؛ اسدالغابه، ج ۳، ص ۳۴۰؛ الاصابة فی تمییز الصحابه، ج ۲، ص ۴۳۸. [۲۸۷] بلاذری، أنساب الأشراف، ج ۲، ص ۳۸؛ نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۱۵ (چهار جلدی). [۲۸۸] شهری در نزدیکی مدائن (تیسفون) در غرب ایران در نزدیکی دجله واقع شده، امام مجتبی علیه السلام جهت بسیج نیروها و شرکت آنان در جبهه، خود بدان جا رفته بود. [۲۸۹] تاکتیک‌هایی که احياناً دشمن بدان متوسل می‌شود تا نیروی مقابل را ضعیف کند و باعث جنگ داخلی و روانی گردد فراوان است، مانند سوء استفاده از مقدسات دشمن، پخش اعلامیه و...» ر ک: نگارنده، النظام العسکری فی الاسلام، ص ۱۵۵. [۲۹۰] شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۸ (چهار جلدی). طبری مورخ می‌گوید: ابتدا حسن بن علی پیشنهاد صلح کرد، لیکن باید گفت: این خلاف واقع است «تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۲۲». [۲۹۱] شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۱۱ آدرس ۱ و ۲ و ۳ (چهار جلدی)؛ صلح الحسن، ص ۷۶؛ بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۴۵. [۲۹۲] شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۸؛ ابن اعثم کوفی، الفتوح، ج ۴، ص ۱۵۴. [۲۹۳] شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۱۴؛ الفتوح، ج ۴، ص ۱۵۳. [۲۹۴] شرح تاریخ یعقوبی، ج

۲، ص ۲۱۵. [۲۹۵] شرح نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید، ج ۴، ص ۱۵، مجروح شدن توسط جراح بن سنان (لعنة... علیه) بوده است.

[۲۹۶] تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۱۴؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۲۲؛ الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۴۰۴. [۲۹۷] احتجاج، ج ۲، ص ۹.

[۲۹۸] تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۲۱. [۲۹۹] الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۱۸۴. [۳۰۰] احتجاج، ج ۲، ص ۸؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۲، ح ۶. [۳۰۱] اشاره به گمراهی قوم موسی (بنی اسرائیل) و پیروی نمودن آنان از سامری و گوساله‌ای که او در جلو داشت دارد.

[۳۰۲] اخبار الطوال، ص ۲۱۸. [۳۰۳] سبط ابن جوزی، تذكرة الخواص، ص ۱۷۹. [۳۰۴] قادتنا کیف نعرفهم، ج ۵، ص ۲۸۳. [۳۰۵] قادتنا کیف نعرفهم، ج ۵، ص ۲۸۴، به نقل از سید بن طاووس، كشف المحجة لثمره المهجه، ص ۴۶؛ الملاحم و الفتن، ص ۲۵، ب ۱۵. [۳۰۶] احتجاج، ج ۲، ص ۸؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۲، ح ۶. [۳۰۷] فروة بن نوفل فرمانده خوارج با پانصد نفری که همراه داشت در زمان حاکمیت امیرالمؤمنین علیه‌السلام در جنگ صفین به همراه نیروهایش کناره‌گیری نمود و پس از عقد قرارداد صلح، بین امام مجتبی علیه‌السلام و معاویه، بار دیگر به جنگ با معاویه پرداخت؛ که فرماندهی دوم آنها حوثره‌ی اُسدی بوده است «الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۴۰۹». [۳۰۸] الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۴۰۹؛ كشف الغمه ۷ ج ۲، ص ۱۹۹؛ نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید، ج ۵، ص ۹۸ (۲۰ جلدی). [۳۰۹] بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۵۹، قاسم بن فضل حرانی می‌گوید: مدت زمان حکومت بنی‌امیه را محاسبه کردم هزار ماه بیش‌تر نبود؛ اسد الغابه، ج ۲، ص ۱۴. [۳۱۰] الاصابة فی تمییز الصحابه، ج ۱، ص ۳۳۰؛ مسند احد بن حنبل، ج ۵، ص ۴۴؛ و جاء فی العقد الفرید: ان رسول الله - ص - دخل علی ابنته فاطمة - س - فوجد الحسن طفلا يلعب بين يديها، فقال لها: ان الله سيصلح على يدي ابنك هذا بين فئتين عظيمتين من المسلمين «ابن عبد ربه اندلسی، العقد الفرید، ج ۱، ص ۱۶۴». [۳۱۱] نصر بن مزاحم المنقري، وقعة صفین، ص ۴۷۵. لیلۃ الهزیر را بدان جهت لیلۃ الهزیر گفته‌اند که در تمام شب، جنگ جریان داشت و حتی یک لحظه خاموش نبود. فریاد دو طرف فضا را تا صبح پر کرده بود و گویا از صبح تا شامگاه و سپس تا صبح روز بعد جنگ ادامه داشته است. [۳۱۲] الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۴۰۶، حوادث سال ۴۱ هجری. [۳۱۳] احتجاج، ج ۲، ص ۱۲. [۳۱۴] حیاة الامام الحسن بن علی علیه‌السلام، ج ۲، ص ۲۶۹. [۳۱۵] اخبار الطوال، ص ۲۲۰. [۳۱۶] چگونگی مبارزه و شهادت وی به صورت مشروح خواهد آمد. [۳۱۷] پاسخ‌های امام مجتبی علیه‌السلام در برابر منتقدان که در بحث‌های آینده خواهد آمد، پاسخ اشکال فوق را روشن‌تر خواهد نمود. [۳۱۸] الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۴۰۵؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۲۴. [۳۱۹] اخبار الطوال، ص ۲۱۸؛ ابن‌قتیبه دینوری، الامامة و السياسة، ص ۱۸۵؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۶۵. مرحوم مجلسی نوشته‌ی اخیر را به امام مجتبی علیه‌السلام نسبت می‌دهد که از معاویه تعهد و پیمان گرفت. [۳۲۰] بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۶۵؛ ابن حجر عسقلانی، الصواعق المرحقة، ص ۸۱؛ حیاة الامام الحسن بن علی، ج ۲، ص ۲۲۷؛ كشف الغمه، ج ۲، ص ۱۷۰؛ ابن صباغ مالکی، الفصول المهمة، ص ۱۴۵. [۳۲۱] نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید، ج ۴، ص ۸؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۶۵؛ اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۵۷۰. [۳۲۲] الاصابة فی تمییز الصحابه، ج ۱، ص ۳۳۰؛ الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۱۸۴. [۳۲۳] اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۵۷۰؛ الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۴۰۵؛ نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید، ج ۴، ص ۱۵. [۳۲۴] الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۱۸۴؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۶۵؛ الفتوح، ج ۴، ص ۱۶۰. [۳۲۵] شرح نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید، ج ۴، ص ۱۵؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۶۵؛ الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۱۸۵؛ كشف الغمه، ص ۱۴۱. [۳۲۶] بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۶۵؛ صلح الحسن، ص ۲۶۱. [۳۲۷] علل الشرایع، ج ۱، ص ۲۱۵؛ اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۲۱۵. [۳۲۸] الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۱۸۵، بیشتر شروط در پاورقی آورده است؛ الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۴۰۵؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳، فقط قسمت اخیر را آورده است؛ شیخ صدوق، علل الشرایع، ج ۱، ص ۲۱۸ - ۲۱۶. [۳۲۹] دارابگرد، همان داراب و دارابگرد است که عربها «گک» را تبدیل به «ج» کرده‌اند. شهرستان «داراب» دارای ۱۳۳ روستا و قریه است که قبلا به قلعه‌ی «دهیار» مشهور بوده و حدود ۱۱۱ کیلومتر از شهرستان فسا فاصله دارد و از شهرهای قدیمی استان فارس است «لغت نامه دهخدا، ج ۶، ص ۹۰۱۰، ماده‌ی داراب». سؤال: چرا امام مجتبی علیه‌السلام در میان همه اماکن و شهرستان‌ها «دارابگرد» را انتخاب

نمود تا مالیات آن جا صرف خانواده‌های شهدای جمل و صفین گردد؟! جواب: رئیس‌المحدثین و فقیه‌های بیت شیخ صدوق (ره) در پاسخ به پرسش فوق فرموده است: داراب جرد سرزمینی است که با مصالحه بین عثمان بن ابی‌العاص و هرید (رئیس آن روز دارابگرد) به تصرف نیروهای اسلام درآمد و چنین نبود که با هجوم و حمله‌ی لشگریان اسلام به تصرف مسلمانان درآید، گویا دارابگرد همانند فدک بوده است، پس چنین شهری مالیات و خراجی را که می‌پردازد در اختیار پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و امام مسلمین است و به هر کس و هر کجا بخواهد مصرف می‌کند و این سنت پیامبر صلی الله علیه و آله بود که علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام فرصت اجرای آن را پیدا نکرد. امام مجتبی علیه‌السلام خواست این سنت، زنده نگه داشته شود و بازماندگان شهدا از اموال پاکی که اختصاص به امام معصوم و حاکم اسلامی دارد بهره‌مند گردند، نه از خراج زمین‌های مفتوح‌العنوه‌ای که حق همه سربازان اسلام است و حالت صدقه را دارد. قابل توجه است که شیخ صدوق (ره) در تعیین وضعیت دارابگرد به فتوح البلدان بلاذری تکیه و اعتماد نموده است «بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۱۰». [۳۳۰] دائرةالمعارف بستانی، ج ۷، ص ۳۸. [۳۳۱] ابن جوزی، تذکره الخواص، ص ۱۸۰، موضعی در نزدیک شام است. [۳۳۲] مسکن، جایی است نزدیک رودخانه دجیل، نزدیکی آوانا و نزدیک دیر جاثلیق. در سال ۷۲ ه. ق در این مکان جنگی بین عبدالملک بن مروان و مصعب بن زبیر واقع شده که به کشته شدن مصعب انجامید و آرامگاه او در آن جا مشهور است. «یاقوت حموی، معجم البلدان، ج ۵، ص ۱۴۹». [۳۳۳] بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۸. [۳۳۴] بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۹ - ۸. [۳۳۵] حیاة الامام الحسن بن علی علیه‌السلام، ج ۲، ص ۲۳۳. [۳۳۶] نهج‌البلاغه، صبحی صالح، خطبه ۳۴ (الفیء: الخراج و ما یحویه بیت المال). [۳۳۷] مجمع تیمی می‌گوید: «کان علی علیه‌السلام یکنس بیت المال کل جمعة و یصلی فیہ رکعتین و یقول لیشهد لی یوم القیامة؛ علی علیه‌السلام هر جمعه بیت المال را جاروب می‌کرد و دو رکعت نماز می‌خواند و سپس می‌فرمود: اینها در قیامت برای من شهادت خواهند داد» (شرح نهج‌البلاغه، ابن‌ابی‌الحدید، ج ۲، ص ۱۹۹). چه بسا اطلاق کلمه بیت المال به بخشی از آن، از باب علاقه‌ی جزء و کل است، نه این که بیت المال به معنای عموماً مقصود باشد و هیچ چیز باقی نماند. [۳۳۸] علل الشرایع، ج ۱، ص ۲۱۸، باب ۱۵۹. [۳۳۹] أعیان الشیعه، ج ۱، ص ۵۷۱. [۳۴۰] نهج‌البلاغه، کلمات قصار، ح ۱۹۸. [۳۴۱] بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۴۰ و ۴۴. [۳۴۲] بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۴۰ و ۴۴. [۳۴۳] شرح نهج‌البلاغه، ابن‌ابی‌الحدید، ج ۱۶، ص ۳۴. [۳۴۴] قادتنا کیف نعرفهم، ج ۵، ص ۲۷۲؛ نهج‌البلاغه، ابن‌ابی‌الحدید، ج ۴، ص ۱۶ (چهار جلدی). [۳۴۵] شیخ مفید، ارشاد، ص ۱۹۱؛ نهج‌البلاغه، ابن‌ابی‌الحدید، ج ۴، ص ۱۶ (چهار جلدی). [۳۴۶] معجم رجال‌الحديث، ج ۸، ص ۱۴۹، بقیه‌ی حدیث را به گونه‌ای دیگر نقل می‌کند. [۳۴۷] ابن جوزی، تذکره الخواص، ص ۱۸۱؛ ابن‌ابی‌الحدید در شرح نهج‌البلاغه آن را به صورت دیگری نقل کرده است. [۳۴۸] حیاة الامام الحسن بن علی، ج ۲، ص ۲۸۰. [۳۴۹] فأجابه الامام علیه‌السلام: انی خشیت أن یجتث المسلمون عن وجه الأرض فاردت ان یكون للدين ناعی. «حیاة الامام الحسن بن علی، ج ۲، ص ۲۷۶». [۳۵۰] گر چه وضعیت بسیار حساس بوده، لیکن حرکت حجر بن عدی آن هم در مجلس معاویه کار به جایی نبوده، زیرا از کسی مانند حجر بن عدی که آگاهی بر فشارها و سختی‌ها و بی‌وفایی افراد نسبت به امام علیه‌السلام داشت و با آن خلوصی که در وی بود، تسلیم محض توقع بود نه چیز دیگر. [۳۵۱] «فأخذ علیه‌السلام بید حجر و اختلی به فی زاویة من زوايا البیت فبین له الحکمة التي من أجلها صالح معاویة قائلاً: یا حجر، قد سمعت کلامک فی مجلس معاویة، و لیس کل انسان یحب ما تجب و لا رایة کرأیک، و انی لم افعل ما فعلت الا ابقاء علیکم. و الله - تعالی - کل یوم فی شأن. (مناقب ابن‌شهر آشوب، ج ۴، ص ۴۱؛ بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۵۷؛ اخبار الطوال، ص ۲۲۰). [۳۵۲] «یا عدی انی رأیت هوی معظم الناس فی الصلح و کرهوا الحرب فلم أحب أن أحملهم علی ما یکرهون، فرأیت دفع هذه الحروب الی یوم ما فان الله کل یوم هو فی شأن» (حیاة الامام الحسن بن علی، ج ۲، ص ۲۷۴). [۳۵۳] علیک السلام، اجلس. فلما استقر به المجلس، التفت علیه‌السلام له قائلاً: لست منذل المؤمنین و لکنی معزهم، «ما أردت بمصالحتی معاویة الا أن أدفع عنکم القتل عند ما رأیت تباطؤ أصحابی عن الحرب و نکولهم عن القتال» (حیاة الامام الحسن بن علی، ج ۲، ص ۲۷۸)؛ «اخبار

الطوال، ص ۲۲۱). [۳۵۴] بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱؛ صلح الحسن، ص ۲۰۰. [۳۵۵] بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۵۷. [۳۵۶] همان مطلبی که در دیدگاه مارکسیسم (MARXISM) و کاپیتالیسم (Capitalism) وجود دارد و دو نقطه متضاد آنهاست. [۳۵۷] [۳۵۹] RADEKAL. [۳۵۸] [LEBRAL. الفتنة الكبرى، قسم علی و بنوه، ص ۱۷۶. [۳۶۰] احمد عباس صالح، الیمین و الیسار فی الاسلام، ص ۱۵۲ - ۱۴۲. [۳۶۱] شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۸۴ - ۱۵۱. [۳۶۲] مطالب فهرست‌وار، خلاصه‌ی کلمات اهانت آمیز طرفداران معاویه نسبت به حسن بن علی علیه السلام است «بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۷۴. [۳۶۴] بقره (۲) آیه ۲۰۷. [۳۶۵] مائده (۵) آیه ۸۸ - ۸۷. [۳۶۶] در آن روز معاویه این اشعار را خواند: یا صخر لا تسلن یوما فتفضحننا بعد الذین بیدر أصبحوا مزقا خالی و عمی و عم الأم ثالثهم و حنظل الخیر قد أهدی لنا الأرقا لا ترکنن الی أمر تقلدنا والراقصات بنعمان به الخرقا فالموت أهون من قول العداة لقد حاد بن حرب عن العزی اذا فرقا «ای صخر! مبدا امروز با رسوایی، اسلام را به عنوان دین برگزینی، بعد از آن که خاندان ما در جنگ بدر در به در شدند؛ دایی، عمو، عموی مادرم و حنظل نیکوکار را می گویم، که با مرگ آنان خواب از چشم ما ر بوده شد؛ اعتماد مکن بر چیزی که (اسلام) گردن گیر همگی ما خواهد شد؛ و زن‌های رقاصه و بازیگر در نعمان به واسطه‌ی آن نابود می گردند. آری، مرگ نزد ما آسان تر از این سخن است که دشمنان بگویند: پسر حرب از بت عزی دست برداشته است». (سید محسن امین، اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۵۷۴). [۳۶۷] از آن جهت بقیع غرقد نامیده شده که نوعی درخت خاردار در آن مکان می روئیده که در حال حاضر فقط نامش باقی مانده است (سید محمد باقر نجفی، مدینه شناسی، ج ۱، ص ۳۱۹). [۳۶۸] مقصود از وزغ بنی امیه می باشد، زیرا در حدیث آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: لیس یموت من بنی أمیة میت الا مسخ وزغا؛ هیچ یک از بنی امیه نمی میرند، مگر این که مردگان آنها تبدیل به قورباغه یا مارمولک خواهند شد «مجمع البحرین، ج ۵، ص ۱۸». [۳۶۹] ابوسفیان بن حرب، ولید بن مغیره، عثمان بن حارث، نضر بن حارث بن کلد و عاص بن وائل. [۳۷۰] کوثر (۱۰۸) آیه ۳. [۳۷۱] در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید آمده: «و عن عائب اللات فی قوله». [۳۷۲] شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۴، ص ۷۵؛ سبط ابن جوزی، تذکره الخواص، ص ۱۸۳، فقط دو بیت فوق را آورده است، لیکن ابن ابی الحدید معتزلی همه‌ی ابیات را آورده که ترجمه‌ی بعضی از آن را متذکر شدیم. [۳۷۳] ولید بن عقبه به هنگام حکومت عثمان در سال ۲۸ - ۲۵ هجری، والی و فرماندار کوفه بود که نماز صبح را در حال مستی چهار رکعت خواند. مردم وقتی چنین دیدند به عثمان شکایت کردند. عثمان بر اساس خواسته مردم اجرای حد بر وی را مطرح نمود و علی علیه السلام آن را تقبل کرد و بعد هشتاد ضربه شلاق به او زد، بعد از آن برای ولید حیثیت و آبرویی نماند و مود نفرت همگان قرار گرفت. از این جهت عثمان او را از سمت فرمانداری عزل کرد. ابن اثیر می نویسد: عبدالله بن جعفر از سوی علی بن ابی طالب علیه السلام مأمور گردید و چهل ضربه تازیانه بر ولید زد. در پاورقی بحار الانوار آمده: شاید تازیانه دارای دو دنباله چرمی بوده که چهل تایی آن هشتاد ضربه محسوب گردیده است «أسد الغابه، ج ۵، ص ۴۵۲؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۸۱. [۳۷۴] شهد الحطیئة حین یلقى ربه ان الولید أحق بالعدر نادی و قد تمت صلاتهم أزیدکم سکرا و ما یدری لیزیدهم أخرى و لو قبلوا لأتت صلاتهم علی العشر «تذکره الخواص، ص ۱۸۳». [۳۷۵] سجده (۳۲) آیه ۱۸. [۳۷۶] حجرات (۴۹) آیه ۶. ابن حجر عسقلانی از قول ابن عبدالبر می نویسد: مسلمانان اجماع و اتفاق دارند بر این که آیه‌ی شریفه: «ان جاءکم فاسق نبأ» درباره‌ی ولید بن عقبه نازل گردیده، زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله وی را به سوی بنی المصطلق فرستاد تا از اخبار ایشان گاهی یابد. او بازگشت و گفت: آنها کافر شده‌اند، زکات را نمی دهند و آماده‌ی جنگیدن با شمایند، آیه‌ی شریفه نازل شد. پیامبر صلی الله علیه و آله شخص دیگری فرستاد، معلوم شد که ولید بن عقبه دروغ گفته است و همه‌ی آنان بر شریعت اسلام باقی بودند. او در نزد همه به فسق شهرت یافت. «الاصابة فی تمییز الصحابه، ج ۳، ص ۶۳۷، ش ۹۱۴۷. [۳۷۷] أنزل الله فی الکتاب علینا فی علی و فی الولید قرانا فتبوا الولید منزل کفر و علی تبوا الایمانا لیس من کان مؤمنا یعبد الله کمن کان فاسقا خوانا سوف یدعی الولید بعد قليل و علی الی الجزاء عیانا فعلی یجزی هناک جنانا و هناک الولید یجزی هوانا

«تذکره الخواص، ص ۱۸۳؛ اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۵۷۵؛ بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۹۲، ح ۶؛ امالی مفید، مجلس ۷۴، ش ۴. [۳۷۸] غاشیه (۸۸) آیه ۷ - ۳. [۳۷۹] انبیاء (۲۱) آیه ۱۱۱. [۳۸۰] اسراء (۱۷) آیه ۱۶. [۳۸۱] نور (۲۴) آیه ۲۶. [۳۸۲] نور (۲۴) آیه ۲۶. [۳۸۳] بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۸۶ - ۷۰، ح ۱؛ حدیث فوق بر اساس نقل بحارالانوار است، و لکن با تفاوت مختصری نیز در کتب زیر آمده: اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۵۷۵؛ تذکره الخواص، ص ۱۸۲؛ احتجاج، ج ۱، ص ۴۱۶ - ۴۰۱. مناظره فوق را روایتی همچون ابومخنف (لوط بن یحیی بن سعید بن مخنف بن سلیم ازدی) نقل کرده، ابومخنف را شیخ الأخبار کوفه نامیده‌اند. او از مورخان بزرگ شیعه است و تشیع او شهرت دارد و به قدری مورد اعتماد است که علمای اهل سنت، همانند محمد بن جریر طبری و ابن اثیر و غیر این دو به نقل وی اطمینان نموده‌اند و روایات بسیاری از او نقل کرده‌اند (شیخ عباس قمی، الکنی و الالقاب، ج ۱، ص ۱۴۸). همچنین یزید بن ابی حیب (سوید ازدی) مناظره فوق را نقل کرده، او در نزد ابوحنیف از ثقات به شمار می‌رود و ابن سعید می‌گوید: سوید ازدی ثقة است و حدیث زیاد نقل کرده و در سال ۱۲۸ ه. ق. با بیش‌تر از ۷۵ سال عمر از دنیا رفت (تهذیب التهذیب، ج ۱۱، ص ۳۱۸، به طور خلاصه نقل شده است). [۳۸۴] اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۵۷۵. [۳۸۵] الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۴۰۷. [۳۸۶] اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۵۷۵. [۳۸۷] الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۴۰۷. [۳۸۸] تذکره الخواص، ص ۱۸۱. [۳۸۹] مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۱۶۹. [۳۹۰] اسلام ظاهری که بنی‌امیه داشتند و همه چیز را به نفع خود تفسیر و توجیه می‌کردند. [۳۹۱] بحارالانوار، ج ۴۲، ص ۱۱۲ - ۱۱۰؛ حیات الامام الحسن بن علی، ج ۲، ص ۲۸۸؛ تاریخ ابن‌عساکر، ج ۱۲، ص ۲؛ ناسخ التواریخ، ج ۵، ص ۲۴۷ - ۲۴۵. [۳۹۲] شرطه الخمیسی، عده‌ی خاصی که با علی علیه‌السلام تا لحظه‌ی مرگ پیمان بسته بودند و از پیشتازان نیروهای آن حضرت بودند. [۳۹۳] رجال علامه حلی، ص ۸۳. [۳۹۴] جنات الخلود، ص ۲۰؛ توضیحات از کتب رجالی به ویژه معجم رجال الحدیث می‌باشد. [۳۹۵] در سالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله به مدینه هجرت نمود، او هژده سال داشت که به خدمت آن حضرت مشرف شد و در روزهای آخر عمر علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام خدمت حضرت رسید که آن بزرگوار ریگ‌هایی را به وی داد و فرمود: چنانچه خواستی امامان بعد از من را بشناسی به خدمت آنان می‌رسی، با انگشتر خویش بر روی این ریگ‌ها نقش انگشتر خود را بدون هیچ فشاری منعکس خواهند نمود (گویا ریگ‌ها همانند خمیر نقش انگشتر آنان را به خود خواهد گرفت). او با این نشانه، روزی خدمت علی بن الحسین علیهما‌السلام رسید در حالی که ۱۱۳ سال از عمرش می‌گذشت، حضرت مشغول عبادت بود، مقداری نشست و از گفتگوی با حضرت ناامید شد. بعد از نماز حضرت با دست مبارکش اشاره‌ای کرد جوانی اش بازگشت و مطالبش را با امام در میان گذاشت. وی تا زمان علی بن موسی الرضا علیه‌السلام زنده بود و ۹ ماه بعد از وفات موسی بن جعفر علیها‌السلام خدمت امام رضا علیه‌السلام رسید و همان علامت را که در دست داشت، خدمت حضرت مطرح نمود و سرانجام در سال ۱۸۴ ه. ق. در سن ۲۰۲ سالگی از دنیا رفت «اصول کافی، شیخ کلینی، ج ۱، ص ۳۴۶، ح ۳، باب: ما یفصل به بین دعوی المحق و المبتطل فی امر الامامه؛ معجم رجال الحدیث، ج ۲۳، ص ۱۸۶ - ۱۸۴. آنچه در مورد عمر حبابه‌ی والیه نوشته شد، با یک محاسبه که در زمان امام چهارم ۱۱۳ سال داشته بررسی شده و مرحوم طبرسی در اعلام الوری نیز اشاره دارد». [۳۹۶] بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۱۱۱؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۴۰؛ ترجمه الامام الحسن من تاریخ مدینه دمشق، ص ۶. نام بسیاری از آنان در معجم رجال الحدیث، و رجال کشی و کتب رجالی دیگر به طور مشروح یافت می‌شود. [۳۹۷] در بحث همسران و فرزندان آن حضرت، نام هر یک به همراه مادرهای گرامی‌شان به تفصیل آمده است. [۳۹۸] محمد بن عقیل، النصائح الکافیه، ص ۹۷. [۳۹۹] النصائح الکافیه، ص ۹۴. [۴۰۰] شرح نهج البلاغه، ابن‌ابی‌الحدید، ج ۱، ص ۴۶۴. [۴۰۱] ابوالفداء بن کثیر، البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۱۳۶. [۴۰۲] نهج البلاغه، ابن‌ابی‌الحدید، ج ۱، ص ۴۶۴. [۴۰۳] النصائح الکافیه، ص ۱۰۰. [۴۰۴] شرح نهج البلاغه، ابن‌ابی‌الحدید، ج ۳، ص ۴۷۰؛ کشف الغمه، شعرانی، ج ۱، ص ۱۲۳؛ سنن ابی‌داود، ج ۱، ص ۷۹. [۴۰۵] شرح نهج البلاغه، ابن‌ابی‌الحدید، ج ۳، ص ۴۷۰ (چهار جلدی). [۴۰۶] ابن‌ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۴۶۳ (چهار جلدی). [۴۰۷] ابن‌ابی

الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۴۶۳ (چهار جلدی). [۴۰۸] همان، ج ۳، ص ۴۷۰. [۴۰۹] انظروا من قبلکم من شیعة عثمان و محبیه و أهل ولايته و الذین یرون فضائله و مناقبه فادنوا مجالسهم و قربوهم و اکرموهم و اکتبوا لی بكل ما یروی کل رجل منهم و اسمه و اسم اییه و عشیرته «نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۱۵ و ۱۶». [۴۱۰] ان الحدیث فی عثمان قد کثر و فشا فی کل مصر و فی کل وجه و ناحیه فاذا جاء کم کتابی هذا فادعوا الناس الی الروایة فی فضائل الصحابة و الخلفاء الاولین و لا تترکوا خبرا یرویه أحد من المسلمین فی أبی تراب ال- و آتونی بمناقض له فی الصحابة مفتعله فان هذا أحب الی و أقر لعینی و أدحض لحجة أبی تراب و شیعتہ... «نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۱۶». [۴۱۱] سلیم بن قیس (متوفای ۹۰ هجری)، ص ۶۹ - ۶۸؛ أبان بن تغلب می گوید: خدمت امام باقر علیه السلام عرض کردم: «أصلحك الله سم لی من ذلك شیئا؟ قال: رووا أن سیدی کهول أهل الجنة ابوبکر و عمر، و أن عمر محدث و أن الملك یلقنه، و أن السکینه تنطق علی لسانه و أن عثمان الملائکة تستحی منه... حتی عدد ابوجعفر علیه السلام أكثر من مائة روایة یحسبون أنها حق...؛ لطفا بعضی از آن احادیث جعلی را جهت روشن شدن نام ببرید. حضرت فرمود: روایت می کنند ابوبکر و عمر دو آقای پیران اهل بهشتند و نیز می گویند: عمر از ملائکه خبر می گرفت و ملائکه مطالب را به وی تلقین می کردند و آرامش و وقار بر زبانش جاری می شد و نیز می گویند: عثمان کسی است که ملائکه از او حیا می کردند؛ سپس فرمود: به خدا قسم همه ی این ها دروغ و خلاف واقع است» (ر ک: أسد الغابه، ج ۳، ص ۲۱۵ و منتخب کنز العمال با حاشیه مسند احمد بن حنبل، ج ۵، ص ۲). [۴۱۲] سلیم بن قیس (متوفای ۹۰ هجری)، ص ۶۹ - ۶۸؛ أبان بن تغلب می گوید: خدمت امام باقر علیه السلام عرض کردم: «أصلحك الله سم لی من ذلك شیئا؟ قال: رووا أن سیدی کهول أهل الجنة ابوبکر و عمر، و أن عمر محدث و أن الملك یلقنه، و أن السکینه تنطق علی لسانه و أن عثمان الملائکة تستحی منه... حتی عدد ابوجعفر علیه السلام أكثر من مائة روایة یحسبون أنها حق...؛ لطفا بعضی از آن احادیث جعلی را جهت روشن شدن نام ببرید. حضرت فرمود: روایت می کنند ابوبکر و عمر دو آقای پیران اهل بهشتند و نیز می گویند: عمر از ملائکه خبر می گرفت و ملائکه مطالب را به وی تلقین می کردند و آرامش و وقار بر زبانش جاری می شد و نیز می گویند: عثمان کسی است که ملائکه از او حیا می کردند؛ سپس فرمود: به خدا قسم همه ی این ها دروغ و خلاف واقع است» (ر ک: أسد الغابه، ج ۳، ص ۲۱۵ و منتخب کنز العمال با حاشیه مسند احمد بن حنبل، ج ۵، ص ۲). [۴۱۳] زیاد بن سمیه به بخشداری نواحی فارس از سوی عمر بن خطاب تعیین شده بود که او به سمت خود در زمان عثمان بن عفان و بعد باقی ماند، لیکن بعد از شهادت علی بن ابی طالب علیه السلام معاویه معامله ی سیاسی کرد، زیرا از درگیری با او پرهیز می نمود و نمی خواست او ملحق به حسن بن علی علیه السلام شود و به هواداری آن حضرت در مقابلش بایستد، لذا او را برادر خود خواند و سپس با حفظ سمت، فرمانداری کوفه را به وی واگذار نمود «اسد الغابه، ج ۲، ص ۲۱۵». [۴۱۴] بحار الانوار، ج ۷۳، ص ۳۵۰، ح ۱۳. [۴۱۵] الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۴۴۳؛ نهج البلاغه، شرح ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۷۳ (چهار جلدی). [۴۱۶] رجال کشی، ص ۳۳؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۱۳. [۴۱۷] ابن عساکر، الامام الحسن، ص ۱۳۹، ح ۲۳۱. [۴۱۸] صلح الحسن علیه السلام، ص ۳۱؛ نورالدین علی بن محمد بن صباح، الفصول المهمه، ص ۱۵۹. [۴۱۹] بقره (۲) آیه ی ۲۷۴. [۴۲۰] شبلینجی شافعی، نورالابصار، ص ۱۱۱. [۴۲۱] مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۱۵۶؛ ناسخ التواریخ، امام حسن علیه السلام، ص ۲۵۳. [۴۲۲] نساء (۴) آیه ی ۸۶. [۴۲۳] بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۳۴۳، ح ۱۵. [۴۲۴] همان، ص ۳۴۷، ح ۲۰. [۴۲۵] عیون الاخبار، ج ۳، ص ۱۴۰. [۴۲۶] نساء (۴) آیه ی ۸۵. [۴۲۷] ابودردا (عویمر یا عامر بن مالک) در سال های اول و دوم هجرت ایمان آورد و رسول خدا صلی الله علیه و آله بین او و سلمان فارسی أخوت و برادری برقرار کرد. وی در غزوات زیادی بعد از غزوه ی احد شرکت داشت و انسانی فقیه و دانشمند بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره اش فرمود: «عویمر حکیم امتی؛ ابودرداء حکیم امت من است.» معاویه به هنگام خلافت عمر او را به پست قضاوت دمشق منصوب کرد، و لیکن ابودردا پس از مشاهده ی خلاف های مکرر معاویه در برابر اسلام از پست خود کناره گرفت و به مدینه رفت و بعد از سال ۳۴ هجری وفات کرد «أسد الغابه، ج ۴، ص ۹۷». [۴۲۸] نهج البلاغه،

ابن ابی‌الحدید، ج ۴، ص ۷۲ (چهار جلدی). [۴۲۹] نهج‌البلاغه، ابن ابی‌الحدید، ج ۴، ص ۷۳ (چهار جلدی)؛ ج ۱۶، ص ۱۹۵ (۲۰ جلدی). [۴۳۰] حبیب بن مسلمه از یاران نزدیک معاویه بود که در جنگ صفین و... با تمام وجود وی را یاری کرد. او پیش‌تر از سوی عمر بن خطاب به فرمانداری آذربایجان و ارمنستان تعیین شد. در زمان محاصره‌ی عثمان برکنار گردید و مجدداً معاویه او را والی ارمنستان کرد و در سال پنجاه هجری در دمشق فوت کرد «أسد الغابه، ج ۱، ص ۳۷۴». [۴۳۱] توبه (۹) آیه‌ی ۱۰۲. [۴۳۲] مظفین (۸۳) آیه‌ی ۱۵ - ۱۴. [۴۳۳] احمد بن علی رازی، أحكام القرآن، ج ۴، ص ۳۵۵؛ و با کمی اختلاف در تفسیر نور الثقلین، ج ۵، ص ۵۳۲، ح ۲۵. [۴۳۴] حجرات (۴۹) آیه‌ی ۶. (ترجمه: اگر فاسقی برای شما خبری را آورد، آن را خوب واری کنید). [۴۳۵] أسد الغابه، ج ۵، ص ۴۵۱، ش ۵۴۶۸ (۷ جلدی). [۴۳۶] مهرالسنة، ۵۰۰ درهم است که رسول خدا صلی الله علیه و آله برای همسرانش تعیین کرده بود «مجمع البحرین، ج ۳، ص ۴۸۵». [۴۳۷] متن کلمات امام حسن علیه‌السلام: فحمد الله و أثنی علیه، ثم قال: أما ما ذكرت من حکم أبيها في الصداق فانا لم نكن لئرب عن سنة رسول الله صلی الله علیه و آله في أهله و بناته و أما قضاء دين أبيها فمتى قضت نساؤنا ديون آبائهن؟! و أما صلح الحين فانا عادينا لله و في الله فلا نصلح الحكم للدنيا و أما قوك من يغبطنا بيزيد أكثر ممن يغبطه بنا، فان كانت الخلافة فاقت النبوة فنحن المغبوطون به و ان كانت النبوة فاقت الخلافة فهو المغبوط بنا و أما قولك فان الغمام يستسقى بوجه يزيد فان ذلك لم يكن الا لآل رسول الله صلی الله علیه و آله و قد رأينا أن نزوجها من ابن عمها القاسم بن محمد بن جعفر و قد زوجتها منه و جعلت مهرها ضيعتي التي لي بالمدينة و كان معاوية أعطاني بها عشرة آلاف دينار و لها فيها غنى و كفاية «بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۲۰، ح ۱۳». [۴۳۸] مقتل خوارزمي، ج ۱، ص ۱۲۴؛ هيثمي، مجمع الزوائد، ج ۴، ص ۲۷۸. [۴۳۹] نهج‌البلاغه، ابن ابی‌الحدید، ج ۳، ص ۱۶؛ صلح الحسن، ص ۳۲۳. [۴۴۰] نحوه‌ی شهادت هر يك از این افراد بزرگ و گفتگوی آنان به هنگام شهادت و مقاومتشان حایز اهمیت بسیار است «رک: فصل یازدهم همین کتاب». [۴۴۱] او همان عمرو بن عبدالله بن کلب، از بزرگان تابعین است که مورد اطمینان از جهت نقل روایات نیز می‌باشد. او در زمان امام مجتبی علیه‌السلام می‌زیست و همه‌ی قضایا را از نزدیک می‌دید. گفته شده که وی چهل سال نماز صبح را با وضویی خواند که جهت نماز شب گرفته بود و در بسیاری از شب‌ها قرآن ختم می‌کرد و در زمان خود از اعتمادی بسیار بالا - نزد شیعه و اهل سنت - برخوردار بود «معجم رجال الحديث، ج ۱۳، ص ۱۱۱». [۴۴۲] عبدالرحمن بن شریک بن عبدالله نخعی کوفی از جمله کسانی است که در عهد امام مجتبی علیه‌السلام می‌زیست، پدرش ناقل ده‌ها هزار مسأله از جابر جعفی است «الغارات، ثقفی، ج ۱، ص ۲۰». [۴۴۳] نهج‌البلاغه، ابن ابی‌الحدید، ج ۴، ص ۱۶ (چهار جلدی). [۴۴۴] اتق الله یا معاویه! و اعلم ان الله کتابا لا یغادر صغیرة و لا کبیرة الا أحصاها! و اعلم أن الله لیس بناس لک قتلک بالظنة و أخذک بالتهمة، و امارتک صیبا یشرب الشراب و یلعب بالکلاب! ما أراک الا و قد أوبقت نفسك و اهلك دينک و أضعت الرعية، والسلام. «الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۲۰۴ - ۲۰۳. از آن جا که موضع‌گیری امام مجتبی علیه‌السلام برای معاویه معلوم بود، در این وادی نامه‌ای از آن حضرت به چشم نمی‌خورد». [۴۴۵] حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۷۳؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۵. [۴۴۶] لم یکن علیه شیء أثقل من أمر الحسن بن علی... فسدس [إليه] سما [فمات] منه «نهج‌البلاغه، ابن ابی‌الحدید، ج ۱۶، ص ۴۹». [۴۴۷] مروان بن حکم در سال ۳۶ هجری در سپاه جمل همراه عایشه بود که بعد از شکست اصحاب جمل در بصره در خانه خانمی پنهان شده بود. نیروهای علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام او را دستگیر کردند. امام مجتبی علیه‌السلام به او امان داد و از مرگ حتمی نجاتش داد، اما این منافق جانی در هنگامی که پست فرمانداری مدینه را به عهده داشت، در مسمومیت حضرت مجتبی علیه‌السلام نقش خود را ایفا کرد. [۴۴۸] جعدة دختر أشعث بن قیس کنندی است. أشعث پدر او در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله از هیچ گونه آزار و شکنجه‌ی روحی نسبت به آن حضرت کوتاهی نمی‌کرد. وی در مقابل مسجد کوفه بر بام منزل خود بر مناره بالا می‌رفت و هنگامی که مؤذن اذان می‌گفت او فریاد برمی‌آورد: «یا رجل انک لکذاب ساحر»... او در سال دهم هجرت به ناچار اسلام آورد و تا زمان رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله با نفاق

زیست، اما بعد از رحلت پیامبر از اسلام خارج شد و پس از مدتی دوباره مسلمان گردید... او با خواهر ابی بکر (أم فروه) ازدواج کرد. در زمان عثمان به فرمانداری آذربایجان درآمد و بعد از کشته شدن عثمان برکنار گردید؛ در جنگ صفین در لیلۀ الهیر جزء افرادی بود که در توطئه‌ی نهادن قرآن بر سر نیزه‌ها نقش بسزایی داشت «اسد الغابه، ج ۱، ص ۹۸؛ معجم رجال الحدیث، ج ۳، ص ۲۱۶؛ سفینه البحار، ج ۴، ص ۴۴۳» و چه بسا در لیلۀ الهیر از پیشنهاد کنندگان این توطئه بزرگ بود (بحار الانوار، ج ۳۲، ص ۵۳۱).

امام صادق درباره‌اش فرمود: «ان الأشعث بن قیس شرک فی دم أمير المؤمنين علیه السلام و ابنته جعدة سمت الحسن علیه السلام و محمد ابنه شرک فی دم الحسين علیه السلام؛ همانا أشعث در ریختن خون امیر مؤمنان علیه السلام مشارکت نمود، دخترش جعدة حسن بن علی علیه السلام را مسموم نمود و پسرش محمد در ریختن خون جدمان حسین دخالت داشت» (بحار الانوار، ج ۴۲، ص ۲۸۸). [۴۴۹] دائرة المعارف اسلامی، ج ۷، ص ۴۰۰. [۴۵۰] بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۵۴. [۴۵۱] نویسنده‌ی اروپایی (Lammens) متوفای ۱۹۳۷ م. که آثار مختلفی دارد. موضع‌گیریهای او نسبت به اهل بیت علیهم السلام به ویژه امام مجتبی علیه السلام خصمانه است. و سعی دارد از معاویه رفع اتهام نماید. [۴۵۲] تاریخ ابن خلدون، ج ۲، ص ۱۸۷. [۴۵۳] دائرة المعارف الاسلامیه، ج ۷، ص ۴۰۲. [۴۵۴] تاریخ الاسلام سیاسی، ج ۱، ص ۳۹۸. [۴۵۵] تاریخ الأمة العربیه، ص ۹ و ۱۶. [۴۵۶] البدء و التاریخ، ج ۹، ص ۵. [۴۵۷] روضة الشهداء، ص ۱۰۷. [۴۵۸] الاصابة فی تمييز الصحابه، ج ۱، ص ۳۳۱. [۴۵۹] مروج الذهب، ج ۳، ص ۵. [۴۶۰] مقاتل الطالبیین، ص ۴۷، ۳۱ و ۴۸. [۴۶۱] ارشاد مفید. [۴۶۲] أنساب الاشراف، ص ۵۹. [۴۶۳] الاستیعاب، ج ۱، ص ۳۸۵. [۴۶۴] مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۴۸. [۴۶۵] الفصول المهمه، ص ۱۴۶. [۴۶۶] تذكرة الخواص، ص ۱۹۲ - ۱۹۱. [۴۶۷] تاریخ الخلفاء، ص ۱۹۲. [۴۶۸] مستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۷۶. [۴۶۹] کتاب الفتح، ج ۴، ص ۲۰۶، به نقل از ابویقطان و هیشم بن عدی. [۴۷۰] تهذیب الکمال فی أسماء الرجال، ج ۶، ص ۲۵۳. [۴۷۱] محد بن جریر طبری، دلائل الامامة، ص ۶۱. [۴۷۲] حیاة الامام الحسن بن علی، ج ۲، ص ۴۷۶. [۴۷۳] جنادة بن أمیه از یاران و اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله بود. وی به هنگام فتح مصر همراه رزمندگان کفر ستیز مسلمان بود. روز جمعه‌ای پیامبر صلی الله علیه و آله او را به همراه هشت نفر دیگر، مهمان نمود. او گفت: ای رسول خدا ما روزه داریم. حضرت فرمود: دیروز روزه گرفتید. روزه‌ی مستحبی خود را در محضر پیامبر صلی الله علیه و آله افطار نمودند و گفته شده او از تابعینی است که از اعتماد بسیار برخوردار بود؛ مدتی در مصر و اردن سکونت داشته است. «اسد الغابه، ج ۱، ص ۳۵۴، ش ۷۹۱». [۴۷۴] بعضی در ترجمه‌ی قسمتی از فرمایش امام مجتبی علیه السلام که فرمود: «انی سقیت السم ثلاث مرات لم أسق مثل هذه المرأة انی لأضع کبدی» دچار اشتباه شده اند و کلمه‌ی «کبد» را «جگر سیاه» معنا کرده‌اند که در این صورت چنین می‌شود: «من سه مرتبه مسموم شدم، و لیکن این مرتبه جگرم از بین رفت» و یا گفته شده: «پاره‌های جگر امام مجتبی علیه السلام میان تشنه ریخت.» در حالی که اطبا می‌گویند: هر گاه کسی مسموم شود و زهر قوی باشد، سوختگی و زخم در معده ایجاد می‌کند و روده‌ها را تحریک می‌نماید و اگر سم ضعیف باشد، فشار خون را پایین می‌آورد، پس کاری به جگر سیاه ندارد؛ لذا جهت رفع اشتباه باید گفت: کبد دستگاهی است که صفرا توسط آن دفع می‌شود و همچنین کبد به آنچه در داخل شکم است اطلاق شده، همان طوری که در کتاب تاج العروس و قاموس اللغة آمده است: «سمى الجوف بكاملة کبدا» و مجازا «کبد» بر پهلو اطلاق شده است و مانند: «وضع ید علی کبده» همان طوری که در لسان العرب، ج ۳، ص ۳۷۴ آمده است: و چه بسا لخته‌های خون به مانند کبد است که تشبیه شده، پس بدین گونه شبهه برطرف می‌شود و کلمه «کبد» در روایت روشن می‌گردد، که می‌شود چنین معنا کرد: (... انی لأضع کبدی) در این دفعه پهلویم سوخت و از بین رفت و یا لخته‌های خون همانند کبد در میان تشنه ریخت «حیاة الامام الحسن، ج ۲، ص ۴۷۵». [۴۷۵] بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۳۸؛ قادتنا کیف نعرفهم، ج ۵، ص ۳۲۶؛ عوالم، ج ۱۶، ص ۲۸۰. [۴۷۶] بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۳۸، ح ۶؛ جلاء العیون، ج ۱، ص ۳۷۰. [۴۷۷] بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۴۰، ح ۷. [۴۷۸] امالی، ج ۱، جزء ۶، ص ۱۶۱ - ۱۵۹. [۴۷۹] شیخ مفید، مسار الشیعه، ص ۲۷. [۴۸۰] علامة طبرسی، تاج الموالید، ص ۲۶ و ۲۷؛ أعلام الوری، ص ۲۰۶. [۴۸۱] علامه

حلی، المستجد من الارشاد، ص ۱۵۱. [۴۸۲] مجموعه‌ی نفیسه، ص ۱۰۳. [۴۸۳] بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۱۳۴، ح ۲. [۴۸۴] بقره (۲) آیه‌ی ۱۵۶. کلمه‌ی استرجاع که در هنگام دیدن و یا شنیدن مصیبت بر زبان جاری می‌کنند. [۴۸۵] مروج الذهب، ج ۳، ص ۸. [۴۸۶] الامامه و السیاسه، ج ۱، ص ۱۹۷. [۴۸۷] فیروزآبادی، قاموس محیط، ج ۲، ماده‌ی بلط. [۴۸۸] اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۵۷۶. [۴۸۹] مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۵۰. [۴۹۰] بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۱۵۷، ح ۲۵. [۴۹۱] الامام الحسن من تاریخ مدینه دمشق، ص ۲۲۲. [۴۹۲] مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۵۰؛ ارشاد مفید، ص ۱۷۶ - ۱۷۴. [۴۹۳] بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۱۵۷. [۴۹۴] مطالب فوق را بعضی از شعرا زیبا سروده‌اند همانند: «ابن حماد» شاعر عرب، ماجرای ممانعت از دفن جنازه‌ی حسن بن علی علیه‌السلام در حرم نبوی را چنین می‌سراید: فنازعه أناس لم یذوقوا و حق الله للسلام طعاما أیدفن جنب أحمد أجنبی و یمنع سبطه منه و یحمی ألم یکن ابنه الحسن الزکی له لحما بلی و دما و عظمًا «ممانعت کردند از دفن جنازه‌ی امام مجتبی علیه‌السلام افرادی که مزه و طعم اسلام حقیقی را نچشیده بودند، آیا سزاوار است دفن شود در کنار پیامبر صلی الله علیه و آله کسی که با او بیگانه بود، لیکن از دفن نواده‌ی او (پسر دخترش) جلوگیری کنند؛ آیا حسن معصوم و پاک، فرزند او نبود؟ گوشت و خون و استخوانش از او نشأت نگرفته بود؟» صغر بصری نیز عایشه را مخاطب قرار داده و چنین سروده است: یوم الحسن الهادی، علی بغلک أسرع و مایست و مانعت و خاصمت و قاتلت و فی بیت رسول الله، بالظلم تحکمت هل الزوجه اولی بالمواریث من البنت لک التسع من الثمن فبالکل تحکمت تجملت تبغلت و لو عشت تفیلت. «در روز تشییع و دفن امام مجتبی علیه‌السلام بر استر سواری شدی، بر خود غرور کردی و مانع دفن او در حرم نبوی شدی و دشمنی خود را اثبات کردی و جنگیدی؛ و در خانه‌ی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به ستم و زور گویی پرداختی؛ آیا همسر در ارث بردن از دختر اولی و سزاوارتر است، سهمیه تو از ارث پیامبر صلی الله علیه و آله [از اموال منقول] یک نهم از یک هشتم بود، ولیکن تو با ستم و زور گویی همه‌اش را گرفتی و تصاحب کردی، یک روز سوار بر شتر گشتی و امروز سوار بر استر شدی [فساد و خونریزی نمودی] و اگر اجل مهلت دهد و عمر بیشتر کنی، بر فیل هم سوار خواهی شد.» (مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۵۱ - ۵۰). [۴۹۵] بحارالانوار، ج ۹۹، ص ۱۶۶؛ شیخ عباس قمی، انوار البهیة فی تواریخ الحجج الالهیه، ص ۴۱. [۴۹۶] قال ابن نعجة: أول ذل دخل علی العرب موت الحسن بن علی علیه‌السلام «الامام الحسن من تاریخ مدینه دمشق، ص ۲۲۸. [۴۹۷] یوسف المزی، تهذیب الکمال فی اسماء الرجال، ج ۶، ص ۲۵۵، «عمرو بن نعجه» را «عمرو بن بعجه» معرفی می‌کند. [۴۹۸] الامام الحسن من تاریخ مدینه دمشق، ص ۲۳۵؛ تهذیب الکمال فی معرفه اسماء الرجال، ج ۶، ص ۲۵۶، آن را از ثعلبه بن ابی مالک نقل کرده است. [۴۹۹] الامام الحسن من تاریخ مدینه دمشق، ص ۲۳۵. [۵۰۰] بعضی او را به اسم مادرش صدا می‌زدند و می‌گفتند: زیاد بن سمیه. [۵۰۱] الامام الحسن من تاریخ مدینه دمشق، ص ۲۳۴؛ اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۵۷۶. [۵۰۲] مروج الذهب، ج ۳، ص ۸. [۵۰۳] بقره (۲) آیه‌ی ۱۵۶. [۵۰۴] الامامه و السیاسه، ج ۱، ص ۱۹۷ - ۱۹۶؛ الامام الحسن من تاریخ مدینه دمشق، ص ۲۳۰. [۵۰۵] المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۷۳. [۵۰۶] الامام الحسن من تاریخ مدینه دمشق، ص ۲۲۸؛ أسد الغابه، ج ۲، ص ۱۵. [۵۰۷] الامام الحسن من تاریخ مدینه دمشق، ص ۲۲۹؛ تهذیب الکمال فی معرفه اسماء الرجال، ج ۶، ص ۲۵۵. [۵۰۸] الکاامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۴۷۳ - ۴۷۲. [۵۰۹] بعضی مانند علامه باقر شریف قرشی به پیروی از مسعودی گفته‌اند: گوینده‌ی اشعار دختر حجر بن عدی بوده و بعضی دیگر همانند طبری و ابن اثیر گفته‌اند: هند دختر زید بن مخرمه انصاری بوده که شیعه شده و در مرثیه‌ی حجر بن عدی آن را سروده است. [۵۱۰] خورنق و سدیر: دو کاخی است که آن را نعمان بن امرء القیس در نزدیکی حیره مقابل فرات برای بهرام گور ساخت که ساخت آن، مدت شصت سال به طول انجامید و معار آن «سنمار» نام داشته است. «لغت‌نامه دهخدا، ج ۶، ص ۸۸۶۱». [۵۱۱] خورنق و سدیر: دو کاخی است که آن را نعمان بن امرء القیس در نزدیکی حیره مقابل فرات برای بهرام گور ساخت که ساخت آن، مدت شصت سال به طول انجامید و معار آن «سنمار» نام داشته است. «لغت‌نامه دهخدا، ج ۶، ص ۸۸۶۱». [۵۱۲] مروج الذهب، ج ۳، ص ۱۲؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۰۹؛ الکاامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۴۸۸.

[۵۱۳] مرج عذراء در دوازده کیلومتری دمشق واقع شده که به دست حجر بن عدی در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله فتح گردید و بعد هم مشهد او و یارانش گردید و امروز هم زیارتگاه مسلمانان است. [۵۱۴] شش نفر همراه عبارت بودند از: شریک بن شدید خضرمی، صیفی بن فسیل شیبانی، قیصه بن ربیعہ عبسی، محرز بن شهاب سعدی تمیمی، کدام بن حیان عنزی و عبدالرحمن بن حسان عنزی. [۵۱۵] الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۴۸۹؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۰۷. [۵۱۶] الاصابه فی تمییز الصحابه، ج ۱، ص ۳۱۴؛ سفینه البحار، ج ۱، حجر بن عدی. [۵۱۷] أعیان الشیعه، ج ۷، ص ۳۴۵؛ راضی آل یاسین، صلح الحسن، ص ۳۴۰. [۵۱۸] معجم رجال الحدیث، ج ۹، ص ۱۴۲. [۵۱۹] تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۹۸؛ الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۴۷۷. [۵۲۰] تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۰۶؛ الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۴۸۶. [۵۲۱] صلح الحسن، ص ۳۴۲. [۵۲۲] تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۵۱. [۵۲۳] أسد الغابه، ج ۴، ص ۱۰۰. [۵۲۴] أسد الغابه، ج ۴، ص ۲۱۷، مسلسل ۳۹۰۶؛ سفینه البحار، ج ۲، ص ۳۶۰. [۵۲۵] أسد الغابه، ج ۴، ص ۲۱۷، مسلسل ۳۹۰۶؛ سفینه البحار، ج ۲، ص ۳۶۰. [۵۲۶] ابن سعد، طبقات کبری، ج ۶، ص ۲۱۸. [۵۲۷] الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۴۶۳. [۵۲۸] الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۴۶۳. [۵۲۹] شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۱۱، ص ۴۴ (۲۰ جلدی). [۵۳۰] طه حسین، علی و بنوه، ص ۱۸۸. [۵۳۱] الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۵۰۷. [۵۳۲] همان ص ۴۹۱. [۵۳۳] تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۱۶ و ۲۱۷. [۵۳۴] الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۵۱۵. [۵۳۵] الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۷. [۵۳۶] ملاحظه کنید یکی از همین نویسندگان مغرض به نام لامنس (م ۷۳۹۱ - ۲۶۸۱، Lammens) آن گاه که به معرفی حسن بن علی علیه السلام می‌رسد، قلم از کنترل وی خارج گشته و با کمال بی‌انصافی و بی‌تعهدی چنین می‌نویسد: «و یلوح أن الصفات الجوهریة التي كان يتصف بها الحسن هي الميل الى الشهوات و الافتقار الى النشاط و الذكاء و لم یکن الحسن علی و فاق مع أبیه و اخوته عند ما ماتت فاطمة، و لما تجاوز الشباب. و قد أنفق خیر سن شبابه فی الزواج و الطلاق فأحصی له حوالی المائة زیجۀ عدا. و أُلصقت به هذه الأخلاق السائبة لقب المطلاق و أوقعت علیا فی خصومات عنیفه و أثبت الحسن كذلك أنه مبذر كثير السرف، و قد اختص كلا من زوجاته بمسکن ذی خدم و حشم، و هكذا نرى كيف كان یبعر المال أيام خلافة علی التي اشتد علیها الفقر...» و در مقاله خود، ص ۴۰۲ آن گاه که سخن از برگشت به مدینه منوره می‌رسد، می‌نویسد: «و هناك عاد الى حياة اللهو و استسلم للذات و وافق معاوية علی أن یدفع نفقاته... و مع هذا فقد استمر الانقسام فی البيت العلوی و لم یکن الحسن علی و فاق مع الحسين...» و وقتی به وفات و رحلت آن بزرگوار می‌رسد، می‌نویسد: «و توفي الحسن فی المدینة بذات الرئة و لعل افراطه فی الملذات هو الذی عجل بمینته و قد بذلت محاوله لا لقاء تبعه موته علی رأس معاویه. و كان الغرض من هذا الاتهام و صم الامويين بهذا العار و تبریر لقب الشهيد او سيد الشهداء الذی خلع علی ابن فاطمة هذا التافة الشأن و لم یجرأ علی القول بهذا الاتهام الشنيع جمهرة سوى المؤمنین من الشیعة أو...» (دائرة المعارف الاسلامیه، ج ۷، ص ۴۰۰، کلمه «الحسن» بن علی ابن ابی طالب). دائرة المعارف الاسلامیه کتابی است که توسط جمعی از نویسندگان غربی نوشته شده و آن گونه که از مقدمه‌اش پیداست، هر بحثی را شخصی به عهده گرفته است که در مجموع به لغت‌های «آلمانی، فرانسوی، انگلیسی» نوشته شده و سپس به عربی ترجمه گردیده است. لامنس مسیحی آن کسی است که بخش فوق را نوشته، فردی همچون «سلمان رشدی» بوده است که گویا رسالتی غیر از توهین و جسارت به اهل بیت عصمت و طهارت خصوصا امام مجتبی علیه السلام، که مشعل هدایت انسان‌ها بوده‌اند نداشته است؛ او با قلم مزدورانه‌ی خود، خواسته است بین امام حسن مجتبی و امام حسین علیهما السلام تفاوت بگذارد و سپس دامن ناپاک معاویه بخصوص و بنی‌امیه را به صورت عموم از جنایاتی که انجام داده‌اند پاک کند، لیکن با ملاحظه‌ی روایات و توجیحات موجود، روشن خواهد شد که مطالب وی نشخوارهای مهره‌ای دیگر از دشمنان اسلام است که در راستای سیاست تهاجم فرهنگی اموی و عباسی بر ضد اهل بیت عصمت و طهارت می‌باشد. [۵۳۷] مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۳۰. [۵۳۸] بعد از به پایان رسیدن توطئه‌ی معاویه، در عقد صلح و بازگشت امام مجتبی علیه السلام به مدینه‌ی منوره مباحث و گفتگوهای گوناگونی پیش آمد و بسیاری از آن‌ها توسط معاویه جهت خرد کردن روحیه امام مجتبی علیه السلام و

یارانش مطرح شد و لیکن هیچ گاه نسبت‌های این چینی از سوی آنان مطرح نبود. [۵۳۹] هاشمیه؛ یکی از شهرهای کوچک کشور عراق است که در نزدیکی شهر انبار واقع شده؛ خراسان (خور به معنای خورشید و آسان به معنای مشرق است) شامل منطقه‌ی وسیعی بوده و «هاشمیه» در آن واقع شده است. المنجد. [۵۴۰] مروج الذهب، ج ۳، ص ۳۰۶؛ الکامل فی التاریخ، ج ۵، ص ۵۰ - ۲۹. [۵۴۱] مروج الذهب، ج ۳، ص ۳۱۱؛ حیاة الامام الحسن بن علی علیه السلام، ج ۲، ص ۴۵۲. [۵۴۲] بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۷۳، ح ۹. [۵۴۳] بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۷۳، ح ۹. [۵۴۴] الصواعق المحرقة، ص ۱۳۹؛ أنساب الأشراف ۷ ج ۳، ص ۲۵، ح ۳۶؛ تاریخ الخلفاء، ص ۱۹۱؛ تذکره الخواص، ص ۱۹۱. [۵۴۵] چهارده معصوم، زندگانی امام حسن علیه السلام، ص ۵۵۳. [۵۴۶] البدأ و التاریخ، ج ۵، ص ۷۴. [۵۴۷] مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۳۴؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۶۹. [۵۴۸] قوت القلوب، ج ۲، ص ۲۴۶. [۵۴۹] چهارده معصوم، زندگانی امام حسن علیه السلام، ص ۵۵۳. [۵۵۰] صلح الحسن، ص ۲۵. [۵۵۱] البدأ و التاریخ، ج ۵، ص ۷۵ - ۷۴. [۵۵۲] تذکره الخواص، ص ۲۲۱. [۵۵۳] ناسخ التواریخ، جلد امام حسن مجتبی علیه السلام، ص ۲۷۰، مخفی نماند در اینجا اقوال دیگری هم وجود دارد که ما به همین مقدار بسنده نمودیم. [۵۵۴] بحار الانوار، ج ۱۰۰، ص ۲۲۰. [۵۵۵] حیاة الامام الحسن بن علی علیه السلام، ج ۲، ص ۴۶۰؛ أنساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۴؛ ناسخ التواریخ، جلد مربوط به امام حسن مجتبی علیه السلام، ص ۲۶۸. [۵۵۶] ارشاد مفید، ص ۱۷۶. [۵۵۷] حیاة الامام الحسن بن علی، ج ۲، ص ۴۵۷؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۷۳، از شماره ۱۱ - ۱ نام همه‌ی همسران به همراه بعضی از فرزندانشان نوشته شده است. [۵۵۸] حیاة الامام الحسن بن علی، ج ۲، ص ۴۶۰. [۵۵۹] حیاة الامام الحسن بن علی، ج ۲، ص ۴۵۹؛ تاریخ ابن عساکر، الامام الحسن علیه السلام ص ۱۵۴. [۵۶۰] ناسخ التواریخ، ج ۲ (امام حسن علیه السلام) ص ۲۹۶. [۵۶۱] مسعودی، اثبات الوصیه، ص ۱۶۷. [۵۶۲] حیاة الامام الحسن بن علی، ج ۲، ص ۴۵۰، به نقل از کتاب المحبر، ص ۵۷. [۵۶۳] هر روز بعد از نماز صبح در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌نشست و تا طلوع آفتاب مردم در اطرافش حلقه می‌زدند و مطالب مختلف علمی دینی، سیاسی و اجتماعی را می‌پرسیدند و او همچنان پاسخ می‌فرمود «الفصول المهمة، ص ۱۵۹، به نقل از صلح الحسن». [۵۶۴] أنساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۱، ح ۲۷. [۵۶۵] قال الصادق علیه السلام: «ان الحسن بن علی علیه السلام حج خمسة و عشرين حجة ماشيا و قاسم الله - تعالی - ماله مرتین.» و فی خبر: «قاسم ربه ثلاث مرات و حج عشرين حجة علی قدمیه.» (بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۳۳۹). [۵۶۶] حمید بن زیاد عن الحسن بن محمد بن سماعه، عن محمد بن زیاد بن عیسی، عن عبدالله بن سنان، عن ابی عبدالله علیه السلام: قال: «ان علیا قال و هو علی المنبر: لا لتزوجوا الحسن فانه رجل مطلق، فقام رجل من همدان فقال: بلی و الله لتزوجنه، و هو ابن رسول الله صلی الله علیه و آله و ابن أمير المؤمنين علیه السلام فان شاء أمسک و ان شاء طلق.» (فروع کافی، ج ۶، ص ۵۶، ح ۴). [۵۶۷] «عن یحیی بن ابی العلاء عن أبی عبدالله علیه السلام قال: ان الحسن بن علی علیه السلام طلق خمسين امرأة فقام علی علیه السلام بالكوفة، فقال یا معاشر أهل الكوفة لا تنکحوا الحسن، فانه رجل مطلق فقام الیه رجل فقال: بلی و الله لئنکحنه فانه ابن رسول الله صلی الله علیه و آله و ابن فاطمه علیها السلام فان أعجبتہ أمسک و ان کره طلق.» (فروع کافی، ج ۶، ص ۵۶ و نیز ر ک: الامام الحسن من تاریخ دمشق، ص ۱۵۳، ح ۲۵۸). [۵۶۸] «عن ابن محبوب، عن عبدالله بن سنان، عن أبی عبدالله علیه السلام قال: أتى رجل أمير المؤمنين علیه السلام فقال له: جئتک مستشیرا، ان الحسن و الحسين علیهما السلام و عبدالله بن جعفر خطبوا الی. فقال أمير المؤمنين علیه السلام: المستشار مؤتمن. أما الحسن فانه مطلق للنساء، و لکن زوجها الحسن، فانه خیر لأبتک.» (محاسن برقی، ج ۲، ص ۴۳۶، باب الاستشارة، ح ۲۰؛ و نیز ر ک: منتخب التواریخ، ج الامام الحسن، ص ۱۹۰). [۵۶۹] فروع کافی، ج ۶، ص ۵۵. [۵۷۰] محاسن برقی، ج ۲، ص ۴۳۵. [۵۷۱] چنانچه مردی پر طلاق جهت ازدواج به خواستگاری آمد، می‌شود جواب منفی داد، گر چه همدوش بود و دارای اصالت و شرافتی عظیم باشد (مستدرک الوسائل، ج ۳، باب ۲، ص ۲). [۵۷۲] حسن بن محمد بن سماعه کندی صیرفی از مشایخ مذهب واقفیه است و احادیث زیادی از وی نقل گردیده است. وی گر چه ثقة است، لیکن طریقه و سلسله‌ای که به او منتهی شده یا ابوطالب أنباری است و یا علی بن محمد بن زبیر که هر دو ضعیف

هستند «معجم رجال الحديث، ج ۵، ص ۱۱۶ و ۱۱۸». [۵۷۳] رجال النجاشی، ص ۱۳۲، شماره ۳۳۹. [۵۷۴] جامع الرواة، ج ۱، ص ۲۸۴. [۵۷۵] معجم رجال الحديث، ج ۲۰، ص ۲۵. [۵۷۶] بهجة الآمال فی شرح زبدة المقال، ج ۲، ص ۱۱۹؛ معجم رجال الحديث، ج ۲، ص ۲۶۱؛ صاحب کتاب محاسن برقی با نامهای ذیل شناخته شده و همگی یک نفر است: احمد بن محمد بن خالد برقی؛ «احمد بن ابی عبدالله»؛ «احمد بن ابی عبدالله البرقی»؛ «ابن البرقی»، «البرقی». [۵۷۷] در ازدواج موقت (متع) هنگامی که مدت به سر آمد و یا از سوی شوهر بقیه مدت ازدواج بخشیده شد، جدایی حاصل می‌شود و نیاز به اجرای صیغه طلاق نیست «تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۲۶۰». [۵۷۸] زنی از کفار که در جنگ با مسلمانان اسیر گردیده و شخص مسلمان آن زن کافر را از بیت‌المال مسلمانان خریداری کند، ملک یمین نامیده می‌شود، این رابطه نوعی نکاح خاص است که زناشویی مباح است و از جهت احکام با زناشویی دائم و منقطع اختلافهایی دارد. [۵۷۹] تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۲۹۲، مسأله ۱۱. [۵۸۰] جزیری، الفقه علی المذاهب الأربعة، ج ۴، ص ۳۱۶. [۵۸۱] سنن ابی داود، ج ۲، ص ۶۳۲، کتاب الطلاق، ح ۲، من مسلسل ۲۱۷۸. [۵۸۲] همان، ص ۶۳۱، ح ۳، ش مسلسل ۲۱۷۷. [۵۸۳] الحسن بن الفضل الطبرسی... قال: قال الصادق علیه السلام: تزوجوا و لا تطلقوا فان الطلاق یهتر منه العرش «وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۲۶۸، ح ۷؛ مکارم الاخلاق، ص ۲۲۵؛ مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۳۰۴». [۵۸۴] عن أبی عبدالله علیه السلام قال: ان الله - عزوجل - یحب البیت الذی فیہ العرس و یبغض البیت الذی فیہ الطلاق، و ما من شیء أبغض الی الله - عزوجل - من الطلاق «وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۲۶۷؛ فروع کافی، ج ۶، ص ۵۴، ح ۳». [۵۸۵] قال الصادق علیه السلام: تزوجوا و لا تطلقوا فان الله لا یحب الذواقین و الذواقات «مکارم الاخلاق، ص ۲۲۵؛ وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۲۶۸، ح ۸». [۵۸۶] عن أبی عبدالله علیه السلام قال: سمعت أبی یقول: ان الله - عزوجل - یبغض کل مطلق و ذواق «وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۲۶۷، ح ۳». [۵۸۷] فقال رسول الله صلی الله علیه و آله: ان الله - عزوجل - یبغض أو یلعن کل ذواق من الرجال و کل ذواقه من النساء «فروع کافی، ج ۶، ص ۵۴؛ وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۲۶۷، ح ۶». [۵۸۸] ابن شهر آشوب فی المناقب عن أبی طالب المکی فی قوت القلوب: انه [علیه السلام] تزوج مأتین و خمسين امرأة و قیل ثلاثمائة فكان علی [علیه السلام] یضجر من ذلك فكان یقول فی خطبته: ان الحسن مطلق فلا تنكحوه. «مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۳۸؛ نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید، ج ۴، ص ۸ (چهار جلدی)؛ مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۲، (سه جلدی)؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۶۹، ح ۴». [۵۸۹] و كان الحسن ربما عقد له علی أربعة و ربما طلق أربعة «قوت القلوب، ج ۲، ص ۲۴۶». [۵۹۰] عن أبی صالح قال: أحسن الحسن بن علی تسعین امرأة فقال علی: لقد تزوج الحسن و طلق حتی خفت أن یجیء بذلك علینا عداوة أقوام «أنساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۵، ح ۳۶؛ تاریخ الخلفاء، ص ۱۹۱؛ نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید، ج ۱۶، ص ۱۲، ابن ابی‌الحدید اضافه می‌کند: حتی خفت أن تثیر عداوة». [۵۹۱] سیوطی، تاریخ الخلفاء، به نقل از کتاب طبقات کبیر، ص ۱۹۱. [۵۹۲] میر خواننده شاه شافعی، روضة الصفا، ج ۳، ص ۲۰. [۵۹۳] الاعلام، زرکلی، ج ۶، ص ۲۷۴. [۵۹۴] همان، ص ۳۱۱. [۵۹۵] ابن ندیم، الفهرست، ص ۱۱۳؛ الاعلام، ج ۴، ص ۳۲۳. [۵۹۶] الکنی و الالقاب، ج ۱، ص ۱۰۶. [۵۹۷] میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۶۵۵، شماره مسلسل ۷۹۷۶. [۵۹۸] الاعلام، زرکلی، ج ۶، ص ۲۷۴. [۵۹۹] اعیان الشیعه، ج ۱۰، ص ۳۲. [۶۰۰] معجم رجال الحديث، ج ۱۷، ص ۷۳. [۶۰۱] علامه سید محسن امین می‌گوید: ابن ندیم گفته است: محمد بن عمر واقدی متشیع بود، و لکن از ترس حکام آن روزگار بر تقیه عمل می‌کرد و اتهامات به وی از سوی علمای سنت شاید از این جهت بود «اعیان الشیعه، ج ۱۰، ص ۳۱». [۶۰۲] لسان المیزان، ج ۴، ص ۳۸۶؛ یاقوت حموی، معجم الأدباء، ج ۱۴، ص ۱۲۴. [۶۰۳] ذهبی، میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۱۵۳، شماره ۵۹۲۱. [۶۰۴] الکامل فی التاریخ، ج ۵، ص ۵۲۹؛ تذکرة الخواص، ص ۱۹۹. [۶۰۵] او در سرزمین فخر در نزدیکی مسجد تنعیم به همراه دیگر ابرار مدفون است «الکامل فی التاریخ، ج ۶، ص ۹۰». [۶۰۶] مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۳۴. [۶۰۷] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۲۱۲ - ۲۱۸. [۶۰۸] همان، بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۶۳، ح ۱. [۶۰۹] طبرسی، اعلام الوری، ص ۲۱۲. [۶۱۰] تذکرة الخواص، ص ۱۹۴. [۶۱۱] اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۱۰. [۶۱۲] تذکرة الخواص، ص ۱۹۵ - ۱۹۴. [۶۱۳] ناسخ التواریخ، ج ۲،

(حضرت امام حسن) ص ۲۷۱ - ۲۷۰. [۶۱۴] معجم رجال الحديث، ج ۴، ص ۳۰۱. [۶۱۵] بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۶۷ - ۱۶۶. سادات طباطبایی از نسل حسن مثنی هستند. [۶۱۶] یزید بن معاویه - لعنة الله عليه - با خواندن این بند اشاره به ضرب المثلی کرد که در میان عرب مرسوم بود، زیرا «ابواخزم» کنیه‌ی جد حاتم طایی است. پسر او أخزم بشر نام داشت که در خشونت معروف بود، او در جوانی مرد و فرزندان از وی باقی ماند. روزی پسران أخزم بر جد خویش «ابواخزم» حمله کردند و بر وی تاختند و او را خون آلود نمودند؛ از این رو ابواخزم این بیت را سرود: ان بنی رملونی بالدم شنشنة اعرها من أخزم «نوادگان من بر من حمله کردند و مرا خون آلود نمودند؛ این طبیعت زشت را آن‌ها از پسر من أخزم به ارث برده‌اند». یزید - لعنة الله عليه - در خواندن شعرش قصد اهانت و تحقیر به اهل بیت علیهما السلام را داشت و گرنه می‌دانست شجاع‌زاده‌ای که می‌خواهد عنصر فاسدی را نابود کند هدفش چیست و چه آرمانی را دنبال می‌کند. [۶۱۷] ابن نما حلی، مثیر الأحزان، ص ۱۰۵. [۶۱۸] سید بن طاووس، اللهوف، ص ۱۹۱. [۶۱۹] اعلام الوری، ص ۲۴۳؛ عبدالرزاق موسوی مقرر، مقتل الحسين، ص ۳۳۰. [۶۲۰] شیخ عباس قمی، منتهی الامال، ج ۱، ص ۳۸۱؛ نفس المهموم و نفثة المصدور، ص ۱۴۹. [۶۲۱] ملبوبی الوقایع و الحوادث، ج ۳، ص ۶۲. [۶۲۲] این رجزها را ابن شهر آشوب به عبدالله بن حسن نسبت می‌دهد، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۱۵. [۶۲۳] اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۰۸؛ سعید العسلی، کربلا، ص ۴۵۵. [۶۲۴] عبدالرزاق موسوی مقرر، مقتل الحسين، ص ۳۳۲؛ مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۲۸. [۶۲۵] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۶؛ و در صفحه ۴۲ بند آخر را اضافه می‌کند. [۶۲۶] منتهی الامال، ج ۱، ص ۳۸۰. [۶۲۷] تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۴۴. [۶۲۸] سید بن طاووس، اللهوف، ص ۱۷۳. [۶۲۹] محمد مهدی حائری، معالی السبطين، ج ۱، ص ۴۶۴ - ۴۶۳. [۶۳۰] اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۱۰. [۶۳۱] بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۵۳، ب ۲۰، ح ۳؛ کنز العمال، ج ۱۰، ص ۲۵۵؛ و در بعضی روایات «حشر فی جملة الشهداء؛ حافظ چهل حدیث در زمره‌ی شهدا خواهد بود» آمده است. [۶۳۲] شعراء (۲۶) آیه‌ی ۸۸. [۶۳۳] بحار الانوار، ج ۳، ص ۴۱، ح ۱۶، به نقل از تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام. [۶۳۴] «بسملة مصدر قرار دادی «بسم الله الرحمن الرحيم» است. [۶۳۵] توحید صدوق، ص ۴۵، ح ۵، باب التوحید و نفی التشبیه. در این خطبه‌ی نورانی امام مجتبی علیه السلام توجه به سه نکته ضروری است: الف) امام علیه السلام می‌خواهد خداوند ازل و ابدی و نامتناهی را معرفی کند و بر امر واحدی تأکید دارد و آن این که آفریدگار و خالق هر گز همانند مخلوق نیست و ویژگی‌های مادی، از قبیل محدودیت و متناهی بودن و... از او به دور است، زمان و مکان و چهارچوب خاص او را محاصره نخواهد کرد، زیرا محدودیت به هر چیزی از خصوصیات ماده است. ب) در این خطبه محکم‌ترین استدلال علمی بر یگانگی خداوند همچون برهان «صرف الوجود» (اصول کافی، ج ۱، ص ۱۰۰، ح ۲، باب النهی عن الصفة بغير ما وصف به نفسه تعالی) را آن بزرگوار با بیانی ساده مطرح می‌کند، همان طوری که امام چهارم زین العابدین علیه السلام به أبو حمزه ثمالی فرمود: «ان الله لا یوصف بمحدودیه عظم ربنا عن الصفة فکیف یوصف بمحدودیه من لا یحد و لا تدركه الأبصار و هو یدرك الأبصار و هو اللطیف الخبیر؛ ای اباحمزه‌ی ثمالی! خداوند - تبارک و تعالی - متصف به هیچ صفت محدودی نخواهد شد؛ پروردگار بالاتر از این است که متصف به صفت «محدودی» گردد. چگونه به محدودیت توصیف می‌شود، آن کس که حدی ندارد (از آن جهت که محسوس نیست) چشم‌ها او را نمی‌بینند، در حالی که او همه‌ی چشم‌ها را درک می‌کند؛ خداوند بخشنده‌ی (انواع نعمت‌ها و باخبر از ریزه کاری‌ها و دقایق موجودات) و آگاه (از همه چیز) است» (به جهت آگاهی بیشتر از برهان «صرف الوجود» ر ک: روش رئالیسم، ج ۵، ص ۱۱۴؛ و نیز ر ک: معارف اسلامی، ۱ و ۲ و ص ۸۶، انتشارات سمت). پ) در حدیث فوق سه واژه‌ی «عقل»، «فکر»، «لب» دیده می‌شود، گویا نسبت به هر یک عنایتی بوده است و از سیاق حدیث پیداست که از هر کدام معنای خاصی اراده شده است؛ در کتاب تعریفات چنین آمده است: ۱) عقل: ما یعقل به حقائق الأشياء عقل نیرویی است که به واسطه‌ی آن، حقیقت اشیا درک می‌شود «علی بن محمد شریف جرجانی، التعریفات، ص ۱۵۶». ۲) فکر: هو ملاحظه‌المعلوم لتحصیل المجهول؛ توجه و چینش صور شناخته شده در جهت کشف و به دست آمدن مجهول، فکر نامیده می‌شود «التعریفات، ص

۱۷۶». ۳) لب: هو العقل النور بنور القدس الصافی عن قشور الأوهام و التخیلات؛ عقل منور به نور پاک «قدس» که از هر گونه اوهام و تخیلات به دور است، لب نامیده می‌شود «التعریفات»، ص ۲۹۵ و ۲۰۰. هر کدام از این‌ها، اشیای مادی را در مرحله‌ای درک می‌کند، همان طوری که عقل حقایق و ذات را درک می‌کند و فکر، صور ذهنی را و لب، حقیقت نورانی اشیا را؛ گویا امام حسن مجتبی علیه‌السلام در این خطبه‌ی نورانی خود می‌خواهند بگویند: موجودات رقیق و لطیف که با چشم هم قابل درک نیستند و آن‌ها را فکر و عقل و عقل نورانی (لب) درک می‌نمایند، آن‌ها هم از نوع مادی رقیقند، همانند روح، و ملک و... و لیکن همه‌ی این‌ها محدود و متصف به محدودیتند و مادی‌اند و ذات پروردگار از همه‌ی آن قیود و محدودیت‌ها به دور است. [۶۳۶] سیوطی، تاریخ الخلفاء، ص ۱۹۱؛ تهذیب ابن عساکر، ج ۴، ص ۲۲۰. [۶۳۷] ابوالحسن بصری متوفای ۱۱۰ ه. ق. همان حسن بن یسار است که در سال ۲۲ ه. ق. در مدینه به دنیا آمد و سپس ساکن بصره شد. وی از رؤسای «قدریه» و قائل به جبر بود. ابوالحسن بصری جامه‌ی زهد بر تن کرده بود و از یاری امیرمؤمنان علیه‌السلام در برابر معاویه خودداری کرد. افکار وی در بصره شایع شده بود، او گاهی طرفداری از جبر و گاهی حمایت از مفوضه می‌کرد. او نامه‌ای خدمت امام حسن علیه‌السلام نوشت و در نامه‌ی خود تمجید و تجلیل فراوان کرد. امام مجتبی علیه‌السلام به خاطر نجات پیروانش و تذکری برای او پاسخ فوق را داد تا چنانچه او و دیگر افراد بخواهند تجدید نظر کنند، زمینه فراهم آمده باشد و کلام حق را شنیده باشند. باید توجه داشت بحث جبر و تفویض و اختیار افعال بندگان از مباحث پیچیده کلامی است که خود بحث مستقلی و جایگاه وسیعی را نیازمند است و می‌توان برای آگاهی بیشتر به کتاب «انسان و سرنوشت» از آیه الله شهید مرتضی مطهری مراجعه کرد. [۶۳۸] تحف العقول، ص ۲۳۱؛ احمد زکی صفوت، جمهره رسائل العرب، ج ۲، ص ۲۵، با اختلاف کمی نسبت به عبارات تحف العقول. [۶۳۹] کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۹۹؛ بحارالانوار ج ۷۵، ص ۱۱۲، ح ۶؛ شیخ کلینی (ره) روایت فوق را با اختلاف مختصر از امام صادق علیه‌السلام نقل می‌کند. بنابراین ر. ک: اصول کافی، ج ۲، ص ۶۰۰، ح ۵ ب: فضل القرآن. [۶۴۰] دیلمی، ارشاد القلوب، ص ۱۰۲. [۶۴۱] ارشاد القلوب، ص ۱۰۳. [۶۴۲] سید مصطفی موسوی، الروائع المختاره، ص ۷۲، خطبه‌ی ۴۵، به نقل از جلاء العیون. [۶۴۳] الروائع المختاره، ص ۱۲، به نقل از توحید صدوق، باب ۴۲، فی اثبات حدوث العالم؛ قندوزی، ینایع الموده، ص ۷۱. [۶۴۴] آل عمران (۳) آیه‌ی ۳۴. [۶۴۵] تفسیر فرات بن ابراهیم کوفی، ص ۷۹، ذیل آیه‌ی ۳۴ آل عمران؛ بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۳۵۱. [۶۴۶] بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۵. [۶۴۷] أهل نجوم می‌گویند: دیلم سرزمینی است در اقلیم (قاره) چهارم که طول آن ۷۵ درجه و عرض آن، ۳۶ درجه و ده دقیقه می‌باشد «معجم البلدان، ج ۲، ص ۶۱۴». [۶۴۸] ابن عساکر، تهذیب تاریخ دمشق الکبیر، ج ۴، ص ۲۰۰؛ الاصابه فی تمییز الصحابه، ج ۳، ص ۴۶۷، ش ۸۲۶۲؛ اسد الغابه، ج ۵، ص ۲۸۱، ش ۵۱۳۵. مقصود از صدقات حرام بر آل محمد صلی الله علیه و آله صدقات واجب، همانند زکات مال و زکات فطره است. [۶۴۹] شیخ صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۳۳۸. بسیاری از کلمات دعا مترادف است و لکن تفاوت‌های بسیار ظریف و دقیقی دارد که امام مجتبی علیه‌السلام آن کلمات را به کار گرفته‌اند و سعی شده است در ترجمه منعکس شود. [۶۵۰] بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۴۵. [۶۵۱] «ما مخلوق خداوندیم و به سوی او بازگشت خواهیم نمود». (بقره (۲) آیه‌ی ۱۵۶). [۶۵۲] بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۱۳۸؛ جلاء العیون، ج ۱، ص ۳۷۰؛ شیخ عباس قمی، أنوار البهیة؛ کفایة الأثر، ص ۲۲۶؛ العوالم، ج ۱۶، ص ۲۸۰، ب ۲، ح ۵. [۶۵۳] مجموعه‌ی ورام، ص ۱۱۳. [۶۵۴] تحف العقول، ص ۲۳۶. [۶۵۵] الروائع المختاره، ص ۱۱۸؛ مجموعه‌ی ورام، ج ۲، ص ۳۰۱. [۶۵۶] مجموعه ورام، ج ۱، ص ۳۵۰. [۶۵۷] تحف العقول، ص ۲۳۳. [۶۵۸] تحف العقول، ص ۲۳۴. چه بسا شخص خاصی نبوده، و لیکن برحسب عادت عرب جنبه‌ی تمثیل داشته است تا معیار برای همگان باشد، به نقل از ترجمه آیه الله احمد جنتی. [۶۵۹] حیاة الامام الحسن بن علی علیه‌السلام، ج ۱، ص ۳۱۹. [۶۶۰] تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۱۵. [۶۶۱] معنای صدق البأس را از مجمع البحرین استفاده نموده‌ایم، بأس به معنای شجاعت هم آمده است که معنای جمله چنین می‌شود: صداقت و راستی در شجاعت و در بعضی نسخه‌ها: صدق البأس آمده است یعنی صداقت راستین در ناامیدی از غیر خداوند. بحارالانوار، ج ۶۷،

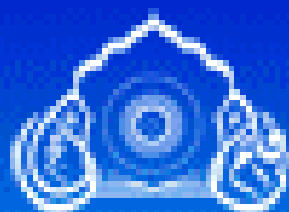
صص ۹-۲۶۷. [۶۶۲] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۸۱، ح ۳. [۶۶۳] تحف العقول، ص ۲۳۶. [۶۶۴] اعراف (۷) آیه ی ۳۱. [۶۶۵] ملا محسن فیض کاشانی، تفسیر صافی، ج ۱، ص ۵۷۲. [۶۶۶] تهذیب تاریخ دمشق الکبیر، ج ۴، ص ۱۹۹؛ ترجمه الامام الحسن علیه السلام، ابن سعد، ص ۵۴، ح ۶۵. [۶۶۷] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۳۳۹؛ جلاء العیون، ج ۱، ص ۳۲۱. [۶۶۸] عیون الأخبار، ج ۳، ص ۳؛ شیخ صدوق، الخصال، ج ۲، ص ۴۱۰، ح ۱۱. [۶۶۹] بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۱۵۰؛ الوافی، ج ۲، ص ۱۷۴. [۶۷۰] تحف العقول، ص ۲۳۶. [۶۷۱] محمد بن قاسم حسینی، اثنی عشریه، ص ۱۲. [۶۷۲] الروائع المختاره، ص ۱۱۶. [۶۷۳] حیاة الامام الحسن، ج ۱، ص ۳۱۹، به نقل از نهاییه الأرب فی فنون الأدب، ج ۳، ص ۳۹۸. [۶۷۴] مصابیح الانوار، ج ۲، ص ۲۷۱؛ الروائع المختاره، ص ۱۱۳؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۲۲۷، ح ۳۸. [۶۷۵] اثنی عشریه، ص ۵۵؛ حدیث فوق در فروع کافی، ج ۶، ص ۲۹۰، از امام صادق علیه السلام نقل شده است. [۶۷۶] بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۱۱۰، ح ۱. [۶۷۷] شبلنجی، نور الأبصار، ص ۱۲۳؛ کنز المدفون، ص ۴۳۴، به نقل از بلاغة لامام الحسن علیه السلام، ص ۱۳۵. [۶۷۸] نساء (۴) آیه ی ۸۵. [۶۷۹] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۳۴۳، ح ۱۵. [۶۸۰] بحارالانوار، ج ۱، ص ۲۱۸. [۶۸۱] شیخ حسن نائینی، الارشاد لمن طلب الرشاد، ص ۹۵. [۶۸۲] شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۳۳۳، (چهار جلدی). [۶۸۳] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۳۴۴؛ انوار البهیة، ص ۷۷. [۶۸۴] معجم أحادیث الامام المهدی، ج ۳، ص ۱۷۱، به نقل از اثبات الهداء، ص ۵۹۹ - ۵۹۸؛ بحارالانوار، ج ۳۶، ص ۳۸۳، ب ۴۳، ح ۱. [۶۸۵] کمال الدین، ج ۱، ص ۳۱۵، ب ۲۹، ح ۲، الطبرسی، اعلام الوری، ص ۴۰۱، ب ۲؛ بحارالانوار، ج ۱۴، ص ۳۹۴، ب ۲۴، ح ۱۲؛ احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۱۰. [۶۸۶] نرجس بنت یسوعا بن قیصر پادشاه روم بوده است که به شمعون از حواریون عیسی علیه السلام نسبت داده می شود. وی در جنگ های روم با مسلمانان جهت مداوای مجروحین شرکت کرده بود که در جنوب شرقی اروپا به دست گروهی گشتی - رزمی مسلمانان اسیر گشت، آن گاه که او را به همراه دیگر اسرا به پشت جبهه انتقال دادند گفت: نام من نرجس است که معمولاً کنیزها را بدان نام می خواندند و این واقعه در زمان امام دهم (علی النقی علیه السلام) اتفاق افتاد. بشر بن سلیمان از سوی امام هادی علیه السلام او را خریداری کرد. مدتی وقت خود را به آموزش معارف اسلامی گذراند و سپس امام هادی علیه السلام او را به عقد فرزندش امام حسن عسکری درآورد و مراحل کمال را در خدمت آن بزرگوار طی کرد، پس از مدتی این خانم عزیز و عقیف و پاکدامن مادر حضرت قائم - عجل الله فرجه الشریف - گردید. «قادتنا کیف نعرفهم، ج ۷، ص ۲۰۹، به نقل از: یوم الخلاص، ص ۶۱. [۶۸۷] الفهرست ابن ندیم، ص ۴۱۰. [۶۸۸] ابواسحاق کوفی، الغارات، ج ۱، مقدمه. [۶۸۹] محدث قمی، تتمه المنتهی، ص ۲۷۰. [۶۹۰] الذریعه، ج ۱۵، ص ۸۶. [۶۹۱] الذریعه، ج ۱۵، ص ۸۶. [۶۹۲] رجال نجاشی، ج ۲، ص ۴۰۱. [۶۹۳] اعیان الشیعه، ج ۱۰، ص ۲۶۵. [۶۹۴] معجم رجال الحدیث، ج ۱۹، ص ۳۰۸. [۶۹۵] آقابزرگ تهرانی، الذریعه، ج ۱۷، ص ۲۲۳؛ الغارات، ج ۱، ص ۱۹.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم جاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱) با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹ بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند. مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری

شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است. اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید. از جمله فعالیت های گسترده مرکز: الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ... د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای و راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴) ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ... ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ... ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶ وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۱۱) (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱) نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله. شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۱۹۷۳-۳۰۴۵ و شماره حساب شبا: ۵۳-۰۶۰۹-۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰ IR۹۰ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید ارزش کار فکری و عقیدتی الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید». التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رسانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه

می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟». [سپس] فرمود: «حتماً رها کردن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد». مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».

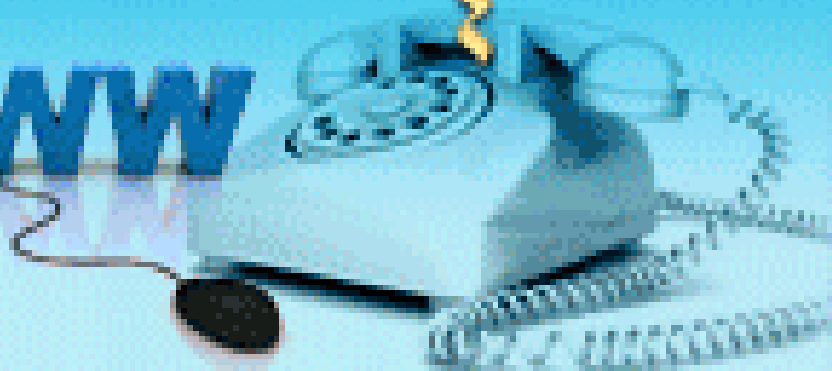


مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گام‌ها

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

